

کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۶۵ قمری

تاریخ نو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین اما بعد چون اثبات حوادث روزگار
در دفاتر اخبار و آثار امری است مرغوب برای آنکه عبرتی از گذشته در آینده حاصل آید و بصیرتی
برای مطالعه نمایندگان فزاید لهذا این بنده درگاه الهی و دعاگوی دوام دولت پادشاهی
امیرزاده جهانگیر میرزا خلف مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا طاب ثراه در این تاریخ که از سنه
هزار و دویست و شصت و هفت هجری است در قصبه تویسرکان من محال قلمرو همدان که بحکم
پادشاه مرحوم محمد شاه طاب ثراه از سنه هزار و دویست و پنجاه و یک هجری متوقف است
بخاطر فاتر رسید که وقایعی را که از سنه هزار و دویست و چهل هجری الی حال تحریر از وقایعات
کلیه که در مملکت ایران حادثات عن الحدثان روی داده ~~با احوالات و گزارشات خود~~
~~فی الحقیقه داستانی است عبرت فزا~~ برشته تحریر درآورد که بر خوانندگان و مطالعه نمایندگان
تجربه حاصل آید و چون تاریخ مآثر سلطانی که از ابتدای [illegible] دولت علیه قاجاریه بهیه میباشد
و اکثر آن در احوالات و گزارشات نایب السلطنه مرحوم است که در ضمن سلطنت خاقان مغفور
بتحریر کشیده شده است و از محررات آقا عبد الرزاق بیک تبریزی المسکن من طایفه دنبلی
میباشد تا سنه هزار و دویست و چهل یک است از آنجهت این داعی دوام دولت پادشاهی

ابتدای

ابتدای احوالات را از ابتدای تاریخ هزار و دویست و چهل هجری که از سنه احوال ده سال آخر سلطنت
خاقان مغفور را که محتوی است بر وقایعات کلیه ایران با تمام وقایع ایام سلطنت پادشاه مرحوم
که مدت چهارده سال میباشد و وقایع زمان دولت این پادشاه گردون جاه ناصر الدین [illegible]
السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه خلد الله ملکه بجوی برشته تحریر میکشد
که انشاء الله تعالی خوانندگان را بهجت افزاید و مطالعه نمایندگان را از حوادث زمان آگاهی
حاصل آید ذکر سنه ۱۲۴۰ هزار و دویست و چهل هجری [illegible] سلطنت خاقان مغفور [illegible]
چون مملکت ایران بعز دولت پادشاه جهان محل امن و امان شد همسایگان قوی دست از تطاول [illegible]
این دولت ابد مدت در سرحدات کوتاهی کلی یافته و از تطاول لشکرها که به دستیاری اقبال [illegible]
آماده و مستعد شده بود آرام گرفتند اکثر از جمله دولت علیه روم بود که در سنوات سابقه در سرحد
ارزنة الروم و بغداد سرداری چپان اوغلی با صد هزار لشکر سواره و پیاده و پنجاه عراده توپ
بطرف سرحدات خوی روان شده تاب صدمات لشکر منصور خاقان مغفور را نیاورده شکست
از نایب السلطنه مرحوم یافته و بمرحله ادبار شتافت و از طرف بغداد نیز داود پاشا که حاکم
بغداد بود سلیمان پاشای کهیا را با بیست هزار سواره از طرف کرمانشاهان نموده از صدمات
لشکر خاقانی بدست شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا حاکم کرمانشاهان علامت شکست خورده سلیمان پاشا
گرفتار و مقتول [illegible] در بار خاقانی شد و بعد از این گوشمالها مصالحه با دست نایب السلطنه
طاب ثراه در ارزنة الروم بدستیاری عالیجاه میرزا محمد علی مستوفی الممالک آشتیانی بطور
دلخواه شده و سلطان مملکت روم در مقام وداد و اتحاد برآمده باز دایره زیاده روی

۱۲۲۷
پس کشیده بود و هم چنین الکسندر با وقع امپراطور روس مصالحه که در هزار و دویست و بیست و هفت
شده بود قانع و بار سال تحف و هدایا و فرستادن سفیران چرب زبان ساز دوستی را در مقام
یکرنگی میوخت و خاقان مغفور مملکت ایران را منصب هر یک از شاهزادگان در ولایتی و مملکتی
اسلاف منظور نموده بودند مملکت آذربایجان بوجود نایب السلطنه طاب ثراه که در دار السلطنه
تبریز بودند مزین شده بود و سی هزار نفر لشکر نظام از سرباز و توپچی در آن سرحد از ایل آذربایجان
مشغول خدمت بودند و همچنین سرحدات کردستان و کرمانشاهان بلشکرهائی که در کرمانشاهان بسعی
واهتمام شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا از لشکر نظام و غیره مرتب شده بود و در این تاریخ حکومت
آنجا بولد او محمد حسین میرزا ملقب بحشمت الدوله مفوض بود بقوام و استحکام پذیرفته بود و همچنین
دار المرز گیلان و رشت و مازندران بلشکرهای مازندران و قراچه داغ بحکومت شاهزاده محمد
قلی میرزا ملقب بملک آرا محفوظ آمده بود و هم چنین مملکت خراسان و کرمان و فارس که در دست
حسنعلی میرزا ملقب بشجاع السلطنه و حسینعلی میرزا ملقب بفرمانفرما و عباسقلی میرزا پسر
ابراهیم خان قاجار که در کرمان بود منتسق و منتظم آمده بود و خاقان مغفور در دار الخلافه
طهران بفر سکندر و شوکت سنجر مشغول حکمرانی و فرمانروائی بودند و چند سال بود که رأی
پادشاهانه چنان اقتضا میفرمود که [illegible] از مقر خلافت حرکت بچمن سلطانیه مینمودند
و فصل تابستان را در آن چمن بهشت آئین بسر برده با احضار لشکرهای اطراف و شاهزادگان
و حکام فرمان میدادند و چنان انجمنی در هر سال در آن چمن از اعیان و بزرگان اطراف
و جندی و رعیت و اهل سوق حاصل می آمد که در کمتر عصری از اعصار چنان اجتماع حاصل شده

[illegible]

و خاقان مغفور بعرض لشکریان و دادخواهی رعایای مملکت ایران در مدت توقف ایام تابستان
میپرداختند و بعضی در سرور مشغول بوده بعد بمقر سلطنت عود میفرمودند و در آن چند سال
که اتفاق نون مستمر آمد و از این تزلزل وارتحال قوام کلی در امورات ملک و ملت پیدا نموده و ضعف
سایر دول نسبت باین دولت قوی بنیاد در نظر ارباب هوش و خرد ظاهر و هویدا آمده و خوانین
ذوی الاحتشام قبه و دربند و شیروان و بادکوبه و شکی و طالشان و گنجه و قراباغ و طوالش
و لشکران و ولات گرجستان و اعیان و اغتشاشات که در مصالحه سابقه با امپراطور روس
و بمبانی مصالحه که بر این اصل قرار یافته بود که بزبان روسی اسطاطس کوایپر زنتم که ترجمه
آن بعبارت فارسی چنین است که آنچه در دست هست در دست تو و آنچه در دست منست در دست من
در دست گذشته نجره در دست [illegible] مانده بودند و بعضی از اعیان را که طاقت مهاجرت بود مثل سلطان
احمد خان قبه ولد شیخعلی خان و مصطفی خان شیروانی و حسینقلی خان بادکوبه و مهدی خان ولد
ابراهیم خلیل خان قراباغی و اوغورلو خان گنجه ولد جواد خان قاجار حاکم گنجه و الکسندر میرزا
ولد ارکلی خان والی ولایت گرجستان و سرخای خان و نوح خان والی ولایت داغستان
و سلیم خان حاکم شکی که سابق بر این در ایام جنگ و نزاع بتوهمات بیجا که از این دولت
امیدت کرده بودند و پشت بدولت و اقبال و روی بجنبت و نکال نموده هر یک قومی از
لشکر روس را بولایت خود برده بر رعایای اسلام و بر جان و مال خود مسلط نموده بودند
از رفتارهای ناهنجار روس که مشاهده نموده بودند پریشان و پشیمان شده مهاجرت اختیار
نموده در سنوات سابقه روی باین دولت علیه آورده بودند و حضرت نایب السلطنه العلیه

ذکر مقدمه که سبب جنگ [illegible]
مقدمه اول

ایضا

باذن و اجازهٔ پادشاه جهان پرلیاد ایشانرا با کل توابع خود در ولایات قریبه بولایات

ایشان جای گیر و ساوری و سیورغال مرحمت فرموده بودند و نظر بمصالحه که با دولت

روس درمیان بود از تفرق ولایات یکدیگر خودداری میشدند و چون مملکت ایروان از طرف

پادشاه جهان سپردهٔ حسین خان که از قاجاریه قزوین و از خدمتکاران قدیم و در زمرهٔ غلامی

برتبهٔ سرداری رسیده بود مفوض شده بود و در سنواة جدال که فیمابین دولت علیهٔ ایران و روس

برقرار بود سردار مذکور مداخل مملکت مزبوره را بمخارج لشکرکشی آنسامان و در نزد امنای

دولت علیه قلمداد میشد و در این سنواة که مصالحه فیمابین دولتین برقرار شده بود و رعایای

طرفین در امن و آسایش مشغول زراعت و فلاحت بودند بتوهم اینکه مبادا کارگذاران

نایب السلطنهٔ علیه که در تبریز مشغول خدمات دیوانی‌اند از مداخل مملکت ایروان که متجاوز

از دویست هزار تومان نقداً و جنساً میباشند مستحضر آمده مطالبهٔ مخارج آنرا نموده بر وفق قانون

دولت بر زیاده از آن رجوع نمایند چنانکه در سنواة سابقه نیز بهمین خیال افتاده انگیز فتنه

میان دولت ایران و روس نموده کار بنزاع و جدال طول کشیده اگرچه بنیروی دولت بیزوال

و یاری خداوند متعال غلبه برای دولت روزافزون حاصل شد ولیکن سردار مذکور در آن سنواة

بفراغت هرچه تمامتر گریبان خود را از جنگ محاسبین دیوانی و از این جهت مطالبات خلاصی

داده بود و چون مصالحه فیمابین دولت روم و ایران واقع شده سردار مزبور باز بخیال سابق

افتاده طالب انگیز فتنه و آشوب میبود تا باز امنای دولت علیه را کار دیگر پیش آید و از رسیدن

بامورات او غافل باشند بهانه‌جوئی پیش گرفته چون تعیین حدود فیمابین دولتین بهمان [illegible]

و لیکن بعد در فکر اسباب [illegible] نمودن

مقدمهٔ [illegible] دیگر انگیز

[illegible]

که مرقوم آمد مجمل و مهمل مانده بود سردار مذکور از طرف ایروان که با گرجستان متصل است زمینی را

که در سمت زنگی ایروان است و مشهور است بگُنی یعنی آفتاب‌رو مطرح عشایرش قرار داده

و چنان بدولت علیه مینمود که آنجا قطعه زمین محل مرتع ایلات دولت علیهٔ ایران میباشند

و ایلات گرجستان بخلاف حساب آنجا آمده قشلاق مینمایند و این زمین در عرض نیم فرسخ

و در طول دو فرسخ میبود دیگر ~~از طرف~~ محمد حسن خان قراباغی که همشیره‌اش در سلک ازواج خاقان

مغفور قرار بود و در قصبهٔ کرکر متصل بولایت قراباغ است جائی داشت و از محال قراباغ قلعه

و محال مقری و چنبذر جائی که در دست امنای این دولت بود چنان بدولت علیه مینمود که از دولت

روس تعدی شده محال قپان جائی که روس [illegible] بقانون مصالحه بایست در دست

امنای این دولت باشد و امنای آن دولت برخلاف حساب آنجا دخل کرده و میرزا ابراهیم خان

بادکوبه که از نوکرهای حسینقلی خان بادکوبه و در جنگ سابق سیسیانوف سردار روس مشهور

در ایران باینشپختر که در کنار قلعهٔ بادکوبه بضرب گلولهٔ او مقتول شده بود و سر او را بدربار

خاقان مغفور برده بود قریب باین تاریخ در ولایت اردبیل حاکم و حسینقلی خان بادکوبه نیز در

ولایت اردبیل جای گیر بود داشت او نیز در سرحد اردبیل و طوالش در باب محال اوجارود و قصبه

کرمی در دولت علیهٔ ایران گفتگو مینمود و تصرف دولت روس را در آن محال و در آن قصبه بخلاف

حساب وانمود میکرد و این مقدمه‌ها در خدمت نایب السلطنهٔ علیه یکدو سال بود که گفتگوی

نقض عهد را با روس درمیان آورده بودند و این جمله امورات [illegible] در نظر نایب السلطنهٔ علیه

اسباب نقض عهد از آنطرف وانمود میکردند و از آنجائی که نایب السلطنه مرحوم از احوال

مقدمهٔ [illegible] اکم

مسکن و مقر داشت

[illegible]

مقدمهٔ [illegible] اکم

خدمت [illegible]

دولت روس که بعد از شکست دادن بناپارت مشهور بناپلیون و استقلال امپراطور در ولایت گرجی و

خود مستظهر بودند و از کثرت جنود و لشکر نظام آسوده و آسوده بودند اصلا باین جزئیات التفات نمینمودند

و در مقام اظهار این نوع مطالب در خدمت خاقان مغفور نمی آمدند و این معاجر که از ولایات خود

دور شده بودند و حسین خان سردار ایروانی که مذکور شد در جزو این نوع امورات که در سرحد واقع میشد

بنوعهای دیگر در نظر خاقان مغفور جلوه میداد و اکثر فتنه کرده و عرایض از زبان رعایای اسلام که در آن

طرف آب ارس ساکن بودند ساخته بخدمت نایب السلطنه و بخدمت خاقان مغفور و بخدمت علما و

مجتهدین بلاد آذربایجان و عراق عجم و عراق عرب مینوشتند مضمون عرایض اکثر بر جمیع اسلام

و اسلامیان خصوص علما و مجتهدین و ارباب حکم و سلاطین بخصوص بر پادشاه اسلام لازم است

که بیضه اسلام را محفوظ نموده راضی نشوند کفار بر عرض و مال و جان مسلمانان مسلط باشند و خود رعایا

هم از این طرف متعهد میشدند که بمحض حرکت پادشاه اسلام و علمای اعلام اهل هر بلد دفع کفار

آن بلد را کرده باسهل وجهی ممالک اسلام را باز بتصرف پادشاه اسلام در آورند نایب السلطنه علیه

الرحمه هم بنا بر دولتخواهی در یک دو سال سابق که خاقان مغفور ایشان را از تبریز بسلطانیه احضار فرموده بودند

در باب تعدیات دولت روس در سرحدات و تعهدات خوانین معاجر و عرایض رعایای ولایات مذکوره زبانی و مشروحاً

سخنهای مصلحانه بعرض رسانیده در باب تعدیات سرحد بخصوص در باب گکچه و ایروان که

حسین خان سردار در نظر خاقان مغفور چنان جلوه داده بود که اگر آن خاک از دست رود

محافظت قلعه ایروان متعذر و دشوار خواهد بود تعهدات نموده بودند باین جهت یرمولوف که

سردار اعظم و صاحب اختیار از طرف پادشاه روس بود و در شهر تفلیس نشسته بود اظهار داشتند

که مهندسی از طرف دولت علیه روس تعیین شود و از این طرف نیز مهندسان تعیین شده

نایب السلطنه

نایب السلطنه

سرحدات را از تفلیس تا لنکران و طوالش و کنار دریای خزر بموجب تعیین و تشخیص نموده امضای دولتین

نوشته بهم سپارند که باعث استحکام مودت شده تعدی از طرفین ننمایند و رفع ما یقال شود

از طرف دولت روس جنرال بزرگ ... تعیین شده بود برای انجام این مهم با مهندسین

کاردان ها از طرف نایب السلطنه مرحوم نیز محمد باقر خان بیربرقلی خان قاجار که در آن وقت منصب

امیر نظامی آذربایجان سرافراز بود با مهندسین کامل مامور بانجام این خدمت شدند و چون

آشوب طلبان سرحدنشین در چنین اوقات باظهار دولتخواهی سخنهای بی دولتانه میگویند و تعیینات

دور از کار مینمایند که بالمآل منجر بنزاع و جدال میشود نایب السلطنه مرحوم نظر باین کیفیات که مبادا

نزاعی حادث شود از لشکرهای نظام فوج فوج از سرحد طوالش تا سرحد ایروان بمقتضای امر سلطان

تعیین نموده بودند و از طرف سردار روس نیز بهمین ملاحظه و بهمین قانون لشکرهای نظام

نشسته بودند نایب السلطنه مرحوم برای اظهار این مطلب که خواهش این تعیین در سرحدات برای بهانه گیری

نزاع و جدال نیست بلکه برای توأم دوستی و وداد میباشد از دار السلطنه تبریز بعزم شکار با جمعی

از خواص حرکت نموده تا کنار قلعه عباس آباد که در آن طرف آب ارس در کنار رودخانه وارنجی

خود تشریف آورده بودند و محمد باقر خان امیر نظام نیز که در آن اوقات با مهندسین در آنجاها

بودند روانه شده و جنرال روس که در مقابل امیر نظام نشسته بود احضار و دعوت و مهمانی

سرافراز نمودند از مقربین رکاب اقدس پادشاه مرحوم و شاهزاده ملک قاسم میرزا و شاهزاده

بهرام میرزا بودند و این دعاگوی دولت پادشاهی نیز همرکاب شاهزادگان مزبور بود نایب السلطنه

مرحوم بعد از ورود بکنار آب محاذی قلعه عباس آباد آمدن جنرال روس طولی داده اظهار

برای انجام این مهم تعیین شده

امیرزاده

التفات فرمودند و سخنان مصلحانه و حکمت آمیز بیان نمودند به همه جا سلام کنان در کنار ارس تا پل
خدا آفرین که در محال قراچه داغ در رودخانهٔ ارس بسته شده و بنیان آن از سنگ بقدرت
آفریدگار جهان از بنیان آب بالا آمده تشریف فرما شدند و در آنجا نیز بیاراول مدد دوف را
که حاکم قراباغ و مستحفظ آن سرحدات بود بخواهش دوستانه احضار و او نیز با دو هزار صالدات
روس و پانصد سوار نظام و هزار نفر سوار قراباغی و لشکر از پل عبور کرده بخدمت نایب السلطنه مرحوم
رسیده سه روز او را با جمیع صالدات و سواره مهمانی داده و خلعتها و نشانها مرحمت فرموده از
دهات فرستاده و اشتوب تحذیر فرموده و میل خود را در تشیید مصالحه و استحکام بنیان قواعد
دوستی اظهار فرمودند و نصیحتها نموده مرخص فرمودند و خود از راه اهر و قراجه داغ روانهٔ دار السلطنه
تبریز شدند حضرات معتمدین چه از سرداران ایران و چه از خوانین مهاجر و چه از امنای دولت علیه
که در خدمت نایب السلطنه خاقان مغفور بودند و اخلاصی به نایب السلطنه مرحوم داشتند این جور
حرکات حکیمانه را که در دولت داری از نایب السلطنه مرحوم سر میزد در نظر خاقان مغفور بطرزی
جلوه میدادند که گویا نایب السلطنه مرحوم را با امپراطور روس صداقتی دیگر در میان است که منجر
دولتین العیاذ بالله خواهد بود و در زمستان این سال بعد از معاودت از سلطانیه دار السلطنه و تفرس
از رای امنای دولت علیه ارادهٔ خاقان مغفور بر منازعه و مجادله با پادشاه روس نایب السلطنه
باحتیاط سرحد داری و ملاحظهٔ ذخایر و عساکر و انضباط قلاع سرحدات بعزم شکار رود ارس و کل
کردشت قراجه داغ شده بعد از ملاحظهٔ قلعهٔ کردشت و ساختن برج مستحکم در بالای کوههای
مقری روانهٔ اردوباد و قلعهٔ نظاره را که در بالای قصبهٔ اردوباد واقع است و مشرف بآن قصبه

میباشد

میباشند استحکام داده از آنجا روانهٔ نخجوان و امیدها کوی دولت شاهی با امیرزاده بهرام میرزا
و امیرزاده فریدون میرزا از ملتزمین رکاب نایب السلطنه مرحوم بودیم و از نخجوان بقلعهٔ عباس آباد
که سه فرسخی نخجوان است تشریف برده بعد از انتظام امور توپخانه و قورخانه و ذخیره [illegible]
و استمالت تفنگچیان دماوندی که هزار نفر بودند و بسرکردگی عبدالله خان پسر اشرف خان
دماوندی از طرف خاقان مغفور مستحفظ آنجا بودند روانهٔ ایروان شدند و قبل از ورود به ایروان از ارس
عبور فرموده در قریهٔ ارتلی که سابق بر این حکم ساختن چند دست عمارت فرموده بودند تشریف
برده این قریه قرب بولایت بایزید میباشد که از ولایات روم است و در کوههای این قریه چندان
شکار میش و قوچ هم میباشند که از شمار و حساب بیرون است و در دامنهٔ کوه آغری که از جبال
عظیمه است و در آنجا چند روزی مشغول بعیش و نشاط و شکار شده باز از ارس عبور فرموده و
بقلعهٔ سردارآباد تشریف آوردند و این سردارآباد قلعه ایست که حسین خان سردار احداث
نموده و تا یک فرسخی ایروان و نهری از رودخانهٔ ارس احداث کرده بصحرای سردارآباد
جاری ساخته و در ایام منازعهٔ دولت علیهٔ ایران و روم بسیار از رعایای بایزید
و دیادین و قارص و آخسقه کوچانیده بمیان آن قلعه آورده مسکن داده است و در آن زمان
که نایب السلطنه مرحوم وارد آن مکان شده قریب به [illegible] جفت
و جفتکاری درمیان آن قلعه مشغول بزراعت بودند و قلعهٔ بسیار مستحکم ساخته بود نایب السلطنه
مرحوم استحکام آن قلعه را پسندیده میفرمودند که با وجود قلعهٔ ایروان این قلعه با این استحکام
ضرور نبود و مقتضی صلاح دولت نیست و بالاخره صدق مضمون ارباب الدول ملهمون ظاهر گردید

چنانکه از سیاق کلام آینده معلوم خواهد شد و از آنجا کوچ فرموده بتماشای اوچ کلیسا که در
سه فرسخی قلعه و شهر ایروان است تشریف بردند و این کلیسائی است که معتقد ارامنه و نصاری
آنست که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام سه روز بعد از رفع نزول بآن زمین فرموده و بعد از
بیت المقدس معبدی عظیمتر از این معبد برای ملت نصاری در هیچ مکان نیست و این کلیسا
سیصد سال بعد از رفع عیسی ساخته شده است که حال هزار و پانصد سال متجاوز است و چنان
حجاری و صفائی نموده اند که گویا در این مدت مدید فتوری باین بنیان راه نیافته و علمای بزرگ
نصاری از رهبانان و قسیسان در آن کلیسا مقام دارند و چندان از نذر و نیاز در هر سنواة
بآنجا آورده اند که از حساب بیرون است صور پیغمبران و حواریون و صورت حضرت عیسی و مریم
نوعی در آنجا کمر نقش کرده اند که هیچ نقاشی مثل آنرا نمیتواند تصویر نماید و چندان اسباب
و زینت از طلا و مرصع آلات بخصوص تاجهای مکلل بالماس بنظر آمد که خبری در اظهار و انظار
حاصل شد و عمل ساختن موم کافوری در میان کارکنان آنجا بود و معمول میداشتند بعد از سه روز
اقامت و تماشای آن مکان روانه قلعه ایروان شدند بعد از ورود بقلعه حسین خان سردار
تمارض نموده از رسیدن خدمت نایب السلطنه بعذر مرض درد پا معتذر میشد نایب السلطنه استشعار
توهم او را نموده نظر بصلاح دولت استمالت خاطر او را فرموده در ضمن طرق استمالت صبیه او را
نامزد امیرزاده مصطفی قلی میرزا نمودند و قلعه ایروان از متانت و استحکام مکان محتاج
بتوصیف و بیان نیست و از کثرت ذخیره و آذوقه و توپ و جباخانه و قورخانه که قدیماً و جدیداً
در آنجا موجود شده هر چه نویسد کم نوشته است بعد از ملاحظه و اطمینان از قلعه ایروان روانه

و از

و از معبر جلفا از رودخانه ارس عبور فرموده بکنار گل من تومان نخجوان نزول اجلال فرموده و محل
مزبور مشحون است بشکار بسیار و در دو منزلی شهر خوی واقع است و نایب السلطنه عمارت و حمام
در آنجا برای نزول ساخته اند بعد از ورود بآنجا و توقف دو سه روز میرزا انور که از مصلی گذاران
دولت روس و بعبارت روسی قنسل و در دار السلطنه تبریز اقامت داشت وارد منزل مذکور شده
تعزیت مرگ امپراطور روس الکسندر پاولیچ را داده و از زبان تهنیت جلوس قسطنطین برادر کوچکتر الکسندر را
گذارده نایب السلطنه بعد از استماع این اخبار عازم و روانه خوی شدند و بعد از هشت روز بار دیگر میرزای
مسطور از شرفیابی بحضور خوشته حکایت استعفای قسطنطین و تهنیت جلوس امپراطور اعظم
نیکلای پاولیچ را داده و از این اخبار چنان مستفاد میشد که گویا در دولت روس تزلزلی بهم رسیده
و بجهت غرابت اجمالی از این حکایت بیان میشود الکسندر پاولیچ اولاد ذکور نداشت و بقاعده روس
برادر کهتر از او قسطنطین ولیعهد بود و این قسطنطین با یک زنی متهمه عشق مخفیه میشود که بقانون
آن دولت از اولاد آن قسم زنان برتبه سلطانی سزاوار نمیشوند قسطنطین نظر بمیلی که داشت
خواست آن زن را بعقد خود در آورده همسر خود کند الکسندر پاولیچ بتوسط مادر خود برادر
اعلام نمود که اگر این زن را بعقد خود در آوری منافی منصب ولیعهدی این دولت است باید
دست از این زن برداری یا تنزل از ولیعهدی خط سپاری قسطنطین از غایت محبت بآن زن
خط عزل خود را از ولیعهدی بمادر سپرده در این وقت که الکسندر پاولیچ وفات یافت اکثر اهالی
روس که از این حکایت آگاهی نداشتند دل بر سلطنت او نهاده بعضی دیگر از خواص که مخبر بودند
بخدمت نیکلای پاولیچ برادر کوچکتر شتافته او را امپراطور اعظم دانستند چند روز از این قبیل

در دار السلطنه پطربورغ برپا بود و میانه هواخواهان طرفین کار از مقاوله بمقاتله انجامیده در میدان
دار السلطنه پطربورغ آغاز انداختن توپ و تفنگ کرده جمعی کثیر کشته شد و درین بین قسطنطین
او را احضار کرده خطاء او را باو اظهار کرد و قسطنطین تمکین سلطنت برادر را نموده بخدمت او شتافت
و بمیان لشکریان هواخواه خود آمده اظهار خدمتگذاری کرده ایشان را ازین معامله مانع آمده سلطنت
روس برای این پادشاه که حال تحریر صاحب اختیار ممالک روس است مقرر شد و درین تاریخ امیرخان
سردار قاجار حاکم مملکت خوی بود نایب السلطنه مرحوم ولد او نصرالله خان را که بنجیبه مصاهرت
این دولت سرافراز فرموده بودند بخواهش سردار مزبور انجام و اتمام آن امر را درین وقت
مقرر داشتند و در تب چند ماه ایام توقف خوی میکشید از آنجایی که همت مرحوم نایب السلطنه
بر تربیت اولاد خود مصروف بود و با امیرزادگان در تب چند ماه بود که نایب السلطنه و فرزندان میرزا
داعی دوام دولت پادشاهی و شاهزاده فریدون میرزا که در این سفر از ملتزمین رکاب
بودیم از درس و مشق بیگانه نشده و هیچیک از تن شانزده متجاوز نداشتیم حکم مطاع صادر شد
که معلمی مهذب الاخلاق را سردار مزبور پیدا نموده بعد از عرض و قبول مشغول بتدریس ما دام
توقف خوی آید

میرزا عیسی قایم مقام مشهور بمیرزا بزرگ

حاجی میرزا آقاسی ماکوئی که بعد از فراغت از تحصیل کربلای معلی بخدمت حاجی ملا عبدالصمد
همدانی رسیده و بعد از قتل حاجی مزبور در فتنه وهابی از کربلای معلی عیال حاجی را برداشته

بهمدان

بهمدان آمده بود و بعلاوه مسلک ملائی ارادت بحاجی مشار الیه پیدا کرده خود را در طریقه
سیر و سلوک و معرفت وحید عصر و قطب دهر میدانست از همدان با گیسوان پریشان بهیات
درویشان و در لباس ایشان وارد تبریز شده بود و در طریق طریقت بمیرزا بزرگ قایم مقام
رجوع آورده بود میرزا بزرگ مردی کامل الاخلاق بوده و با هر طایفه انسی داشته او را منزل
برده و با او طریق محبت پیش گرفته و از لباس درویشی بلباس ملائی انداخته و تکلیف تربیت
میرزا موسی خان را نمود و حاجی نیز قبول این معنی را نموده مشغول تدریس بود و گاهی بخدمت
نایب السلطنه بتوسط میرزا بزرگ میرسید و فی الجمله معروف بود بعد از وفات میرزا بزرگ و تسلط
میرزا ابوالقاسم ولد ارشد او با کمان میرزا موسی خان نقار در زنده و مایه
ترغیب و تحریص نمود در امر وزارت حاجی مزبور را امید وابسته بدستیاری حاجی علی عسکر خان
بسبب علاقه که حاجی مزبور در تربیت کردن دو آغاج من محال ترب تبریز پیدا کرده بود
سعید تومان مال دیوان باقی نوشته بود و محصل مطالبه گماشته بود چون امیرخان
قاجار از امرای بزرگ و خال نایب السلطنه مرحوم بود و بحکومت مملکت خوی سرافراز و با میرزا
ابوالقاسم قایم مقام در کمال بی صفائی میبود حاجی مشار الیه خود را از جانب معتمد گریزانیده
بخوی رفته بود و بخدمت سردار رسیده یک دو سال بود که در آن ولایت میبود درین وقت که
نایب السلطنه مرحوم بسردار حکم تعیین معلمی فرمود سردار حاجی مشار الیه را بسبب خاطر مبارک
ساخت بجهت معرفت سابقه قبول این معنی را فرموده و در آن اوقات مشغول بتدریس و تعلیم
امیرزادگان ملتزمین رکاب گردید و بعلاوه مواجب مرحمت شده در سلک معلمان برقرار

و بعد از انجام عروسی و انضباط امور قلعهٔ خوی روانهٔ دار السلطنهٔ تبریز شدند در بهار این سال که
سنهٔ ۱۲۴۱ هزار و دویست و چهل و یک هجری بود خاقان مغفور بار در سلطانیه نزول فرموده و رتق
و فتق مهام ممالک شده از هر طرف عساکر بی شمار در اردوی پادشاهی جمع آمده و نایب السلطنه
مرحوم را نیز از تبریز احضار فرمودند نظر بمقدمات سابقه علامة العلمائی مجتهد العصر و الزمانی
جناب آقا سید محمد مرحوم ولد علامة العلمائی مجتهد العصر و الزمانی آقا سید علی مرحوم که مستغنی
از تعریف و توصیف میباشند از کربلای معلی با بسیاری علمای عراق عرب و فضلا بعزم رزم دولت روس
و برانگیختن خاقان مغفور باین کار بعنوان تقویت عقل و شرع وارد عراق عجم شدند و بجمیع علمای عراق و
آذربایجان نوشته حکم بوجوب این یورش و شورش دادند و علمای عراق و آذربایجان
کلا مثل جناب آقا عبد الحسین رحمه الله و جناب مجتهد العصر و الزمانی حاجی ملا احمد نراقی رحمه الله
و جناب ملا محمد تقی قزوینی و جناب میرزا یوسف تبریزی و میرزا احمد تبریزی و سایر علما و
فضلا و سادات را کلا در این عزم با خود شریک ساخته و امنای دولت شاهی نیز بعلتهای
سابقه نیز بعلتهائی که ظاهرا اصلاح دولت میشود تقویت فتوی علما را در خدمت خاقان مغفور
مینمودند و نایب السلطنه مرحوم غافل از این نوع حکایتها که در خدمت خاقان مغفور امنای
دولت ذکر میشود بهیچوجه صلاح در این جنگ و جدال نمیدید و در خدمت خاقان مغفور
تمکین این عمل را نمیشود و امنای دولت شاهی مثل عبد الله خان امین الدوله و سایرین
در خدمت علما و مجتهدین از طرف نایب السلطنه مرحوم بطورهای دیگر حرف میزدند و علما
و مجتهدین را وا داشتند که فتوی بر این نوع صادر شود که هر که بر این مصلحت و بر این جنگ

انکار

انکاری نماید از جملهٔ کفار و ملحدین میباشند نایب السلطنه مرحوم ازین خیال آگاه شده و حضرت خاقان
مغفور را مایل باین امر دیده و اجماع خواص و عوام را درین باب بنابر فتوی علمای ایران و خاقان مغفور
نیز صرف حکایت درین باب نفرموده نایب السلطنه مرحوم از آنجائی که جان نثار در راه دین و دولت وقف
نموده بودند در رضای خاقان مغفور را بر همه امور ترجیح میدادند لابدا تمکین این مسئله را نمودند گردند و جز تمکین تسلیم چاره ندیدند
و چون فرستادگان دولت روس که در دار السلطنهٔ تبریز می نشستند دیده حال بود که ازین نوع
سخنها میان افتاده و در این نزدیکیها هم که امپراطور روس وفات یافته بود و مستشعر بودند که دولت
علیهٔ ایران در مقام نزاع و جدال خواهند برآمد و ادعای ولایات اسلام را که در تصرف ایشان است
خواهند نمود و به دولت خود این نوع حکایات را معلوم ساخته بودند موافق قانون دولتی که در
دوستی آن بود که سفیری از طرف این دولت علیه برای تعزیت امپراطور گذشته و تهنیت امپراطور نشسته
روان شود و بسبب اینگونه امورات بعهدهٔ تعویق افتاده بود و این تعویق نیز علامتی برای نزاع
و جدال میشد و با وجود این تعویق امپراطور روس که در آن وقت قریب سی سالگی بود خود در مقام
فرزندی خاقان مغفور نامیده و پرنس منچکوف را که از اعاظم دولت روس بود بسفارت فرستاده و
کله مندی و دوستانه نموده بود و تحف و هدایا ارسال داشته بعد از ورود بسرحد و اعلام
سرحدداران بدولت علیه چون هنوز عزم رزم تصمیم نیافته بود و مصلحت کل منعقد
نشده بود اذن آمدن را باردوی همایون مرحمت فرموده بود خدا دگر درین اوقات السلطانیه
وارد شده بود و هنوز بشرف آستانبوسی مشرف نشده بود و این اجتماع کل مستحضر شده
و بسیار در مقام اتحاد و دوستی برآمده و با امنای دولت سخنهای حرب و ستیز و نکار نیک

میگفت این دعاگوی دولت شاهی از نایب السلطنه مرحوم استماع نمود که سفیر مزبور متعهد داشتن

مملکت طالش و معادن مذکور سالیان که قزل آغاج شده بود از این زمینها تهاون در دولت

روس امنای این دولت علیه استنباط مینمودند و بالاخره سفیر مذکور را بعد از انعقاد صلح کل رجال

و نزاع رخصت داده بیرون شهر بپای حضور پادشاهی با بارسته تحف و هدایا روانه تهران شدند و در آن

حکایتی شیرین بود که نوشتن آن از انصاف است و برای بعضی از مطالعه کنندگان نیز استعجابی

حکایت

میباشد شخصی از اهل قلم که از ولایت الخدان با جمعی مهماندار سفیر مزبور نمودند که از [illegible]

از خاک ایران بخاک روس رسانند امید عالیجاه دولت شاهی در دو بخش که لشکر روس غلبه کرده

تا بارد ویل آمده بودند چه خود از سردارهای آنها استماع نموده و چه از کسانیکه در قبضه و جواز آن

از سردارهای دولت روس شنیده بود شنیده که بطور کلی میگفتند و از زبان سفیر رفتار مهماندار

مزبور را که در منازل با او نموده بود بیان میکردند از آنجمله بیان نمودند که در منزل میانج مهماندار

مزبور در بین راه که با سفیر مذکور میرفت کاغذی سربسته بدست یکی از ملازمان خود داده بود

که در حضور سفیر مزبور کاغذ را بدست مهماندار بدهند و چنان نماید که حکمی است از دولت پادشاهی

رسیده است سفیر مزبور میگفته است که بعد از رسیدن کاغذ و مطالعه مهماندار مزبور سر خود را

می جنبانید و دستها را بهم مالید و اظهار تاسف و تحسر مینمود سفیر مزبور میگفته که چندان این

حرکات بعقل آورده که مراد اینجا گرفت و بترجمان گفتم که از مهماندار بپرس که چه واقعه و اتفاق

مهماندار جواب داده بود که بعد از ورود بمنزل معلوم میشود و آن کاغذ سربسته را خود را بطور کشتن

زیر حلق خود برده بود بیچاره سفیر در احوالات خود حیران مانده میگفته که دیدیم مهماندار ترجمان

بلبار

کناری کشیده و با او گفته است که بمن حکم رسیده و مامور شده ام که سفیر مزبور را در عرض راه

تلف نمایم و در هر منزل که صلاح دانم او را مقتول نموده نگذارم بسلامت بخاک روس رفته اخبار

ایران را برساند سفیر مزبور میگوید که بکمال وحشت افتاده و در غایت خوف بمنزل رسیدیم و در این

منزل منتظر صدمه و قتل نشسته بودیم که ناگاه قدری از شب گذشته دیدیم که چند نفر پوستینها را

وارونه پوشیده و شمشیرها را از بالای پوستین بسته بعضی آرد و بعضی زغال و بعضی گل سرخ بصورت

خودها لیده و هر یک دم روباه و شغال بر کله کلاه خود بند کرده و زنگولها نیز آویزان نموده

با شمشیرهای کشیده بجان منزل ما آمدند و مهماندار مزبور از عقب سر اینها آمده بترجمان میگوید

که این اشخاص قانون است که با این هیأت بمنصب میرغضبی پادشاه ایران مشغولی مینمایند و چون

حکم شده که سفیر را بقتل رسانند تعجیل مینمایند که در همین منزل سفیر را مقتول نمایند اگر هزار [illegible]

بمن میدهند یکدو سه منزل مهلت داده اینها را مانع میشوم در آن شب مبالغی با هم رشوه گرفته و در هر

منزل از این نوع اداهای لغو برای اخذ وجه بعمل می آورده است پرنس مزبور میگفته است که [illegible]

با جعلی نقد قریب [illegible] هزار تومان جنس که برای مخارج خود و تحفه برای پادشاه همراه داشتیم

مهماندار مزبور از ما بازیافت نمود و در منزل آخر معلوم شد که اینها الکفیه خود بوده و دخلی بدولت

نداشت القصه بعد از عزم و تصمیم رزم دولت روس خاقان مغفور نایب السلطنه مرحوم [illegible]

سالار نموده و فرامین مطاعه باسم خوانین مهاجر و میر حسن خان طالش پسر میر مصطفی خان که در

طالش توقف داشت و در جزو عریضه نگاری کرده و دولتخواهی نموده بود صادر شد مضمون

احکام آنکه هر یک از خوانین مذکور خود را صاحب اختیار ولایات قدیم خود دانسته و دانند

ممالک خود شوند و برای تقویت هریک فوجی از لشکریان منصوره مأمور فرمودند که همراهی
خوانین مزبور روانه شده ایشان را در آن ممالک منصوب نمایند از آنجمله سلیمان خان سرتیپ
کلیک را با دو فوج شقاقی از افواج نظام بسرداری سهراب خان گرجی مأمور نمودند که از اردبیل
بطالش رفته بصلاح و صوابدید میر حسن خان طالش و لشکریان آن قلعه لنکران را از دست دولت
روس انتزاع نموده بعد از اتمام کار قلعه بادکوبه بشیخعلی میرزا ملقب بشیخ الملوک ملحق شوند
و شاهزاده شیخ الملوک را که از فرزندان خاقان مغفور بود و حاکم ملایر و تویسرکان با فوج نظام
ملایر و دو فوج دیگر از افواج عراقی و هشت عراده توپ و چهار هزار سوار از لشکریان خاصه مأمور فرمودند
که از راه مغان روانه شده مصطفی خان شیروانی را در شیروان و حسین خان و حاجی خان ولدان
سلیم خان حاکم شکی را که خود وفات یافته بود در ولایت شکی سلطان احمد خان قبه را در ولایت
قبه و دربند و حسینقلی خان بادکوبه را در قلعه بادکوبه مستقل نموده و مقوی ایشان باشند
و حاجی محمد خان قراگوزلو که ریش سفیدی کامل صد و از نوکرهای درب خانه نایب السلطنه
مرحوم بود بمصلحت گذاری در خدمت شاهزاده تعیین فرمودند و بحسین خان سردار حکم مطاع صادر شد
که الکساندر میرزای والی را نزد خود خواسته روانه ممالک گرجستان شود و قلعه زی را که در
محال پنبک و شوره گل که از محالات گرجستان و بسر راه تفلیس است از دست لشکر روس گرفته
تفلیس شوند و نایب السلطنه مرحوم را مأمور فرمودند که با لشکرهای آذربایجان بقراباغ رفته
قلعه شوشی را از تصرف گماشتگان دولت روس گرفته بمهدی خان بسپارند و همچنین قلعه
گنجه را گرفته باقولو خان بسپارند و بجمیع شاهزادگان و سرداران سپرده شد که اردوی نایب السلطنه

چیچکلو

چون نقطه در وسط دایره دانسته از زمان و صلاح ایشان تجاوز ننمایند و علمای بلاد که در
اردوی همایون جمع شده بودند و آقا سید محمد مرحوم و صلحا و فضلا روانه آذربایجان بودند هر
جمعی از ایشان برای وعظ و ترغیب و تحریص غازیان تحصیلات مأمور شدند و اردوی خاقان مغفور
مقرر شد که بعد از گذشتن جمیع عساکر نامدار از رودخانه ارس از سلطانیه تا ییلاقی در حرکت
آمده از راه چمن خلخال باردبیل نزول اجلال فرمایند و بعد از این کنکاش و اجتماع فرامین نایب السلطنه
مرحوم از سلطانیه مرخص شده روانه دار السلطنه تبریز شدند و شاه مرحوم محمدشاه را که در آن اوقات
در مملکت همدان فرمانروا بودند بدار السلطنه تبریز احضار فرمودند و مقارن ورود نایب السلطنه
محمدشاه مرحوم نیز وارد دار السلطنه تبریز شدند و سرکار نایب السلطنه حکم فرمودند که امیر خان
سردار با چهار فوج نظام و دنبلی و افشار از ارس عبور نموده به نخجوان رفته نظام لشکر نور ارد آبشته
از راه چیچکلو بقراباغ رفته در آنجا باردوی همایون ملحق شوند و اردوی نایب السلطنه علیه از تبریز
با افواج نظام مقدم و فوجهای تبریز و دو فوج قراچه داغی و سواران غلام تفنگچی و غلامان خاصه
با چهل عراده توپ و خمپاره از راه قراجه داغ از پل خدا آفرین عبور فرموده و از آنجا سرخانی
و فوج خلخال و فوج خاصه با دویست نفر از غلامان خاصه و چهل هزار تومان نقد و جنس و استمالت
نامهها روانه ولایت داغستان نموده و خود بعون و قوه الهی از آب ارس عبور نموده در خاک
قراباغ با نظرفسای نزول فرمودند و در همین حین خاقان مغفور شاهزاده اسمعیل میرزا که از اولاد
بسیار ایشان بود و حاکم ترشیز خراسان بود با دو فوج نظام سمنانی و دامغانی و دو عراده توپ
و هزار سوار خراسانی بامداد نایب السلطنه مرحوم فرستاده بودند رسید و از آب عبور نموده ملحق

با اردوی همایون شد و در این سفر شاه مرحوم و امیرزاده بهرام میرزا و اینجانب عالکوی دولت شاهی
در رکاب نایب السلطنه مشغول خدمت بودیم و در میان فوج خاصه تبریز امیرزاده بهرام میرزا
و اینجانب عالکوی دولت شاهی در دسته بهادران و در دسته مجرّان سردسته و صاحب منصب
بودیم و بقانون نظام جا در در میان نظام زده حرکت مینمودیم در این بین خبر رسید که دو بلوک
از فوج روس که هر بلوکی هفتصد نفر میباشند با دو عراده توپ از قبه گروس حرکت کرده اند و به
قلعه شوشی میروند و مرور ایشان از طریقی است که مابین اردوی همایون و آن طریق بناده از
تکوه سنگ و نیم فرسخ [illegible] لا محاله می باید که از رودخانه ارس عبور کرده روانه قلعه شوشی شوند
این خبر — نایب السلطنه مرحوم از شنیدن این خبر مسرور شده شاه مرحوم و اسمعیل میرزا و سیف الملوک میرزا
برادرزاده خود پسر ظل السلطان را با چهار فوج از لشکر برگزیده بخیال اینکه مبادا روسیه از شنیدن
بنقض پیمان — آمدن لشکر ایران خوف کرده عود نمایند نقض کرده که سر تابند و خود را بآن مکان محکم اندازند تعجیل تمام از راهی که
از پشت سر روسیه باشند و مابین روسیه و کرسی قطع نماید روانه شدند و امیرزاده بهرام میرزا را
با اینجانب عالکوی دولت شاهی و با محمد خان امیر نظام ولد حاجی علی خان زنگنه که در این روزها
بمنصب امیر نظامی سرافراز بود مأمور نمودند که همه جا از کنار رودخانه ارس روانه شده محل عبور
روسیه را که لامحاله از آنجا بایست بگذرند سد نموده مضبوط نمائیم و بنه و آغرلوق را با ایشان
سپرده از پرده طرف لشکر در حرکت آمد نایب السلطنه طالب راه با شاه مرحوم و اسمعیل میرزا
با افواج قاهره بلشکر روس رسیده لشکر روس بخیال اینکه از اهل قراباغ اند و یاغی شده اند
با سوارهای قراول بجنگ مشغول شده با انداختن توپ دست گشودند و در این بین از افواج قاهره

فوج

فوج سمنانی که اکثر آن سواره بودند و از فوجهای پیاده پیش افتاده بودند با دو سه عراده توپ جلو
بلشکر روس رسیده بنای انداختن توپ گذاشتند لشکر روس از شنیدن صدای توپ متفق شدند که لشکر ایران
رسیده بفکر کار خود افتاده از محل مصاف که صحرائی صاف و بی [illegible] بود تا آب و توپ بدو فرسخ مسافت داشت
موجود و در میان لشکر روس پیاده از دویست نفر سوار قزاق نبود و لشکریان دیگر پیاده بایست
اینقدر مسافت را طی نموده بآب رسند و آب هم منحصر بهمان معبر رودخانه ارس بود که امیر نظام
و امیرزاده بهرام میرزا و اینجانب عالکو مأمور بقطع آن شده بودیم صاحب منصبان لشکر روس بخیال اینکه
در سر معبر آب لشکر ایرانی ایستاده اند بتعجیل تمام روی براه نهاده و با لشکریان نایب السلطنه علیه که
جنگ کنان [illegible] شاه مرحوم بنای جنگ و گریز گذاشته این دو فرسخ مسافت را مشغول برده و مورد
بودند و مأمورین کنار رودخانه ارس که در میان دره و محل پست حرکت میکردند بمشهود [illegible]
از صدای توپ و تفنگ متشوش شدند که لشکر طرفین بهمدیگر رسیده و هنوز روسیه از آب نگذشته اند
لهذا بتعجیل تمام خود را بجاده و معبر آب رسانیده و طریق عبور را قطع کرده هنوز درست نظام بسته
و جابجا نشده بودند که طلیعه لشکر روس از بالای بلندی که مشرف برودخانه بود و نی و جنگل و درخت بود
سد ودیافته — ظاهر شده ایشان نیز از آن بلندی لشکر ایران را در کنار آب دیده طریق نجات قطع دیده و بعد از
بالاخره — ساعتی در آن بلندی ایستاده با نایب السلطنه و شاه مرحوم فی الجمله ستیز و آویز کرده تشنگی بر ایشان
غلبه نموده و تجانه و عرادهای [illegible] در بالا گذاشته [illegible] مثل سیل [illegible] خواستند
که بر آب ریخته لشکر اسلام ما از بالای اسب بزیر آمده فوج خاصه و فوج دوم تبریز باشاره امیر نظام
دست بانداختن تفنگ کرده و در همین بین شاه مرحوم نیز بتوپهای ایشان که در آن بالا بود رسیده

وحظا نامیده‌اند متعرض میشود از این منزل تا قلعهٔ شوشی قراباغ قریب چهار فرسنگ راه است
واز همین جا تا قریهٔ کرسن چهار فرسنگ راه است دو قریهٔ کرس در محال خزرک متعلق بحاجی آقا که
یکی از اعیان قراباغ بود میباشد فضلعلی بیک و بخشعلی بیک برادران او که در آن وقت از جملهٔ مهاجرین
در قراجه داغ متوقف بودند و در این سفر از ملازمین رکاب بودند برادر بزرگ خود حاجی آقا را بریدن
خوردن مصالحه و گذشتن لشکر ایران را از آب ارس اظهار کرده بودند او نیز در همین روز جنگ تاوردی
سوار و پیاده تبعهٔ خود از دهات خود بیرون آمده از دو تپهٔ خالیسی میشود و منتظر بود که صورت
کار از پرده بچه نوع ظاهر خواهد شد در حین فتح که صورت فتح را در آینهٔ مراد غازیان ایران جلوه کرد
دعاگو روس را در دست سرداران قافلهٔ خسته و بسته مشاهده نمود با دو بیت سعید نفرتی که از آن
محالات جمع آوری کرده بود نایب السلطنهٔ علیه رسانیده و اظهار خدمتگذاری و جان نثاری نموده — خود در الخدمت
مراتب خلوص عقیدت خود را در مرآت خاطر مبارک جلوه کر ساخت و سرکار نایب السلطنه بر
جلب قلوب و مردم داری زبان برحمت و التفات گشوده او را بانواع نوازشات و التفات مخصوص
داشت و این حاجی آقا از نوکرهای مهدیخان ولد ابراهیم خلیل خان حاکم قراباغ بود و در اوقات
که مهدیخان و ابوالفتح خان برادرش هم در دولت ایران مشغول بخدمتگذاری بودند او در قراباغ
مانده بود و خود را بنای دولت روس بسته بود و با موراتی که خلاف رای مهدیخان بود
اقدام مینمود و برادرانش فضلعلی بیک و بخشعلی بیک که همراه مهدی خان مهاجرت کرده بودند
از مهدیخان فرار کرده بقراجه داغ رفته در حضرت سیف الملوک میرزا که در آن وقت حاکم قراجه داغ بود
باذن نایب السلطنهٔ مرحوم مشغول بخدمتگذاری بودند در این وقت حاجی آقا که باین نوع وارد

از عقب ایشان فی الفور سر از بریده دست باند اختن تفنگ گشادند لشکر روس از تو بجانه بیرون شده
و تشنیع غلبه کرده و از دو طرف هدف گلولهٔ بسیاری غازیان اسلام شده باندک گذرتی سلک — ربانی
جمعیت ایشان از هم گسسته تفنگهای پادشاهی را بعاون نظام بر زمین ریخته با امان خواهی قائل شدند
و با التمام سواره و پیاده و صاحبان منصب دستگیر شده بقیه اسیر در آمدند الا دو نفر سوار قزاق
که از معرکه جان بدر برده بودند برای هدی خلاصی میسر شد قریب یک ساعت بغروب مانده
در اواخر ذیحجة الحرام این فتح میسر شده طراز فتوحات پادشاهان گردید و پس از اقتباط تمام در اکفش
و بستن مخالفان که احدی با اسلحه و یراق که در میان آن جنگ در جنگل مانده باشند نایب السلطنهٔ مرحوم
با شاهزادگان و خواص بکنار رود خانه رسیده محل نزول برای اقامت بیتوته نموده نصب خیام فرمودند
و از همان ساعت نزول تا پاسی از شب گذشته مشغول بود دست عطا و بذل و انعام بغازیان
گشوده سر و دل هر کس از ... و اب و اختر منتظر که هر کس بنظر رسید مورد انعام و احسان میشد
و در همان شب محمد حسین خان ایشک آقاسی باشی مامور شده که هزار نفر سوار برای
روس را که قریب هزار نفر زنده مانده بودند با دو عراده توپ که از ایشان گرفته شده بود برداشته
روانهٔ اردوی خاقان مغفور شده خاطر خاقان مغفور را از این فتح مبین آگاهی دهند و عریضه
فراغت آمیز با بتعهدات خدمات دیگر نوشته شده و فتحنامهٔ دیگر هم باسم شاه مرحوم که در حقیقت
عمدهٔ سعی و تلاش از ایشان ظاهر شده بود نوشته بدربار خاقان مغفور ارسال فرمودند چون
امید عاگوی دوام دولت پادشاهی را غرض از این تحریر است که مطالعه نمایند کان این هر کس با بداره منصب
و کار خود تجربه از این تحریر حاصل آید بنابر ملائمت عرض بعضی حکایات را که بعضی عقلا از جمله:

دعا لیوم

خدمت نایب السلطنه شده خواست که دخلی در مزاج نایب السلطنه کرده در مملکت قراباغ که یقین میدانست
که بعد از فتح قلعهٔ شوشی مهدیقلیخان صاحب اختیار آن ملک خواهد شد خود را از جزو مهدیقلیخان خارج
کرده باشد باین جهات فرار اختیار نموده و سرکار نایب السلطنه را که در آن وقت مصلحت چنان بود که بلا تاملی
بر سر قلعهٔ شوشی روند و قبل از آنکه بزرگان لشکر روس که با لشکر در قریهٔ چناقچی دو فرسخی قلعهٔ شوشی
بودند مستحضر شده خود را بقلعه اندازند کار قلعه بانجام رسیده باشد و عدهٔ مهمانی بقریهٔ کرس کرفته
فردای آنروز که ماموریت عالیجاه محمد حسین خان بانجام رسید و با پانصد سر از سرهای مقتولین
و قریب بیکهزار و صد نفر صالدات زنده و قزاق روانهٔ اردوی خاقان مغفور کردید اردوی
نایب السلطنه نیز از جنگگاه کوچیده روانهٔ قریهٔ کرس شدند [illegible] نفر قزاق که از این جنگ خلاص شده
بودند خود را بقریهٔ چناقچی رسانیده و بزرگان لشکر روس را از کیفیت آمدن لشکر ایران و کرفتن
لشکری که در کرس داشتند خبر داده ایشان متحمل هرچه تمامتر آغروق و سنکین بار خود را در قریهٔ
چناقچی ریخته روانهٔ قلعهٔ شوشی شدند و نایب السلطنهٔ مرحوم یکروز در قریهٔ کرس مهمان حاجی آقا بیک
شده فردای آنروز باز کوچ نموده بهمان منزلی که جنگ واقع شده بود نزول نمودند و از آنجا
لشکریان رکاب را کوچ داده وارد کنار قلعهٔ شوشی شدند و بزرگان لشکر روس در این چهار روز که فرجه
برای ایشان شده بود دست و پا کرده جمع اهالی دهات حول و حوش را کوچانیده
و آذوقه بقدر دسترس جمع کرده بقلعه برده و درب قلعه را بسته آمادهٔ قتال و جدال نشسته بودند
ذکر قلعهٔ شوشی و دو قاچاقی که در کنار قلعه برای اردوی همایون رو نموده و اخباری که در ایام توقف لشکرهای
منصوره بکرجستان و لشکران روس رسیده قلعهٔ شوشی مکانی است که بنوع کاودنبال واقع شده و سر بالا رفته و از طرف

که منتها

که منتهای ارتفاع قلعه است منتهی بسنک شده چنانکه صعود از آنطرف بر بالای این سنک محال
و ممتنع است و این سنک یکطرف قلعه را بطور دیوار احاطه کرده و از طرف دیگر همین سنک
منقطع شده بدره که موسوم است بخزینه دره سی و این دره بغایت عمیق است ولیکن از این طرف
دره پیاده میتوانند پائین رفته و از آنطرف بالا رفته بقلعه داخل شوند اما در کمال صعوبت و اشکال
و رودخانهٔ از این دره جاری است و چند آسیاب در این دره ساخته شده است که امور اهل قلعه از این
آسیابها میکذرد ولیکن درهٔ مزبور چندان عرض ندارد که کلولهٔ توپ و تفنک از این طرف دره
بآنطرف دره خوب میرسد و این زمین کاودنبال از طرف دیگر منتهی است ببلندیهائی از زمین که
از آنطرف متصل که مقابل این زمین کاودنبال باشد نیست مکر یک تپه که آنهم موسوم است بداود [illegible]
و از طرف دیگر این زمین کاودنبال بسیار تند سرازیر رفته و باریک و کم عرض شده و قدیما این زمین
جنکلستان و بار بوده و قریهٔ در ربع فرسخ این زمین موسوم بقریهٔ شوشی واقع بود و بعد از آن پناه خان
قراباغی پدر ابراهیم خلیل خان قراباغی بعد از قتل نادرشاه از اردوی نادری بقراباغ آمده بود
این زمین کاودنبال را زمین قابل و محکم دیده رعایای قریهٔ شوشی را کوچانیده باین زمین آورده
و جنکل این زمین را برانداخته بصورت آبادی انداخته بود و بمرور دو طرف این زمین را دیوار کشیده
و برج ساخته و پسرش ابراهیم خلیل خان در استحکام آن کوشیده قلعهٔ متین و مضبوط ساخته
آمده است و در این مرور بزرکان قراباغ و اهل سوق و تجار آن ملک جمع آمده معمور و آباد شده و این
سینهٔ کوه که باین نوع کاودنبال آمده وسعتی دارد که بقدر چهار پنج جفت زراعت در میان قلعه
میشود و در این مدت مدید سکنهٔ آنجا اکثر بلکه همه متمول شده اند و بجهت متانت مکان اکثر متمولین

خارج اموال مرغوبهٔ خود را آورده در آن قلعه بامنای می سپارند و از این تحریر معلوم شد که دو طرف
این قلعه دیوار و برج دارد و دو طرف دیگر احتیاج بساختن برج و دیوار ندارد یکطرف منتهای این سینهٔ کوه است
که سنگ [illegible] محتاج به دیوار نیست و یکطرف دیگر طرف خزینه دره سی است که آنجا هم آن دره
مانند خندق برای این سینه کش شده است القصه نایب السلطنه مرحوم در نیم فرسنگی این قلعه
زمینی مسطح پسند نموده اردوی همایون را نزول دادند و خود با جمعی از خواص یکبار قلعه رفته
اطراف قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه فرمودند معین شد که در میان قلعه زیاده از ده هزار نفر
از لشکر روس نیست و بقدر ده هزار نفر هم از تفنگچی ارامنه و غیره جمع شده اند چون هنوز امیرخان
سردار با لشکرهائی که باید باردوی همایون برسند نرسیده بود با لشکری که حاضر بود محاصرهٔ قلعه از همه طرف [illegible]
مقدور نبود و قراباغیان که در این وقت بخدمت نایب السلطنه رسیده بودند بخصوص حاجی آقا که
فتح قلعه را بسیار سهل و آسان بنظر جلوه میدادند و خیال همین بود که اهالی قراباغ که در قلعه هستند
با اشارهٔ اینها لشکر روس را از قلعه گرفته و قلعه بدون زحمت جنگ و جدال متصرف خواهد آمد چندان
مال بدست امنای دولت خواهد آمد که از وهم و قیاس بیرون خواهد بود و هر وقت که معطل و دیر شد
دکر فتح قلعه بقهر و غلبه مقتضی میشد فی الجمله [illegible] می آمد و وعدهٔ انجام [illegible] با مروز و فردا می انداختند

قراباغیان باین خیال

و در این وقت امیرخان سردار با لشکرهای ابواجمعی خود باردوی همایون ملحق شد و چون اثری
از این مواعید قراباغیان و حاجی آقا که بظهور نرسید و هر روز در خلف وعده بتعلیلات موهومه
متمسک میشدند رای مبارک بمحاصرهٔ قلعهٔ شوشی و ضبط مملکت قراباغ قرار گرفت چون مهدیخان
قراباغی بجهاتی که مذکور شد از دخل حاجی آقا که در امر قراباغ دلتنگ شده بود سرکار نایب السلطنه

او را استمالت

او را استمالت فرموده چنانکه [illegible] و سایر طوایف قراباغ که بمهدیخان ارادت تمام داشتند
و از دلتنگی او مایوس میشدند نایب السلطنه مرحوم ضبط امور قراباغ را بالکلیه باو مفوض فرموده او را
امیدوار و مستمال فرمودند و مقرر شد که حاجی آقا که از سخن و صلاح مهدیخان بیرون نباشند و
مهدیخان را با اهل قراباغ مقرر داشتند که با نطرف از قلعه [illegible] احاطه کرده راههائی که
بلد باشند و احتمال تردد میرود مضبوط و محفوظ نمایند و سیف الملوک میرزا با منصور خان
[illegible] قراجه داغ و احسان خان کنگرلو را با فوج کنگرلو و جمعی از لشکریان دیگر و دوازده
عراده توپ [illegible] طلب [illegible] فرستاده تپهٔ مذکور را [illegible] سنگرها بسته نشستند و از این طرف
فوج خاصه را با چند فوج دیگر و قاسم خان [illegible] و یوسف خان گرجی توپچی باشی آذربایجان
با چهارده عراده توپ بطرف خزینه دره سی فرستاده سنگرها بسته نشستند و از طرف پایین که اردوی
مبارک افتاده و یکراه بقلعه بیشتر نداشت جمعی را در سر راه قلعه [illegible] از چهار طرف محاصرهٔ قلعه [illegible]
نمودند و از آنطرف محمد حسین خان با عریضه و فتحنامه در جنب شام ابی که در یکفرسنگی [illegible]
باردوی خاقان مغفور رسیده کیفیت واقعه را بعرض مبارک رسانید و خاطر خاقان مغفور
مسرور شده بنواختن نقاره و کرنای شادیانه امر فرمودند و سرهای مقتولین را در بالای [illegible]
که در کنار پلی که برودخانه شام ابی بسته اند واقع است عبرة للناظرین مناری ترتیب دادند
و اسرای [illegible] را مامور بتوقف دار السلطنه اصفهان فرمودند و چون خاقان مغفور
مسموع [illegible] که قلعهٔ قراباغ زود [illegible] مفتوح شده و باردوی نایب السلطنه بعد از فتح روانه
گرجستان شده باردوی خاقان مغفور از آب ارس گذشته در مملکت قراباغ این زمستان

قشلاقی نمایند و چنان در خاطر همایون مرکوز شده بود که مفتوح شدن قلعه قراباغ بسیار سهل

و متوقع اینقدر توقف و تأخیر نبودند بنابراین الله‌یارخان ولد میرزا محمدخان قاجار را که خال

پادشاه مرحوم و درین اوقات که عبدالله‌خان امین‌الدوله معزول شده بود و ملقب به آصف‌الدوله

سرافراز فرموده بودند با غلام‌حسین‌خان سپهدار عراق که بشرف مصاهرت خاقان مغفور سرافراز

بود با لشکر نظام عراق که در آنوقت موسوم بجانباز بودند بعدد یازده هزار نفر از ابواب جمع

الله‌یارخان آصف‌الدوله فرموده و حبیب‌الله‌خان توپچی باشی افشار را با دوازده عراده توپ

در خدمت آصف‌الدوله بسمت اردوی نایب‌السلطنه روان فرمودند و صد هزار تومان اشرفی

یکمثقالی برای مدد خرج نایب‌السلطنه مرحوم بمحمدحسین‌خان ایشیک آقاسی تحویل شد و خلعت و [illegible]

برای شاه مرحوم مرحمت فرمودند و محمدحسین‌خان اجناس مذکوره را بتوسط چاپار بحضور

نایب‌السلطنه مرحوم رسانید و در همین اوقات خبر رسید که قلعه لنکران را که سهراب‌خان

و سلیمان‌خان و میرحسن‌خان طالش مأمور تسخیر آن شده بودند لشکر روس که در آن قلعه

متوقف بودند بکشتیها نشسته از راه دریا بقلعه بادکوبه رفتند و مأمورین مذکور قلعه لنکران

و ولایت طالش را بمیرحسن‌خان سپرده بحکم مأموریت سابقه در کنار رودخانه کمک باردوی

شیخ‌الملوک شدند و قبه [؟] را متصرف شده و اسباب جسربندی معبری که مشهور است بمعبر

جواد حاضر کرده و جسری محکم بسته و مستحفظین برای حفظ جسر تعیین کرده لشکر را بآنطرف رودخانه

گذرانیده‌اند و باز خبر رسید که لشکرهای روس که در شکی و شیروانات بودند و حسین‌خان و حاجی‌خان

در ولایت شکی استقلال تمام یافته‌اند و نیز خبر رسید که حسینقلی‌خان بادکوبه نیز جمیع محال بادکوبه را

بعد از رسیدن لشکر ایران

برده‌اند و ولایات را تخلیه کرده
بطرف ولایت قبه رفته‌اند

متصرف

متصرف شده با اعانت لشکریان که بحکم شیخ‌الملوک بهمراهی او رفته بودند و با اعانت اهل بادکوبه بمحاصره

بادکوبه که در لب دریا واقع است بلکه بطرف آن قلعه در میان دریا ساخته است اشتغال دارند

و باز خبر رسید که سلطان احمدخان قبه جمیع محال قبه را متصرف شده و بر سر قصبه قودیال رفته

بمقابله و مقاتله لشکر روس که در آن قصبه با ینارال بزرگ متوقفند اشتغال دارند و ایضا خبر رسید

که خوانین داغستان نیز بامداد ایشان رسیده و از ولایات بهم بر آمده اکثر آن محالات را متصرف شده‌اند

و لشکری بسیار بر سر ایشان جمع شده مشغول امورات آنطرف میباشند و چون برای قلع مادّه

روسیه قصبه قودیال سلطان احمدخان مدد خواسته بود و هم چنین حسینقلی‌خان بادکوبه برای

گرفتن بادکوبه خواهش مدد کرده بود و در آن صفحات از لشکر روس سوای این دو مکان اثری باقی

نبود حکم همایون صادر شد که شیخ‌الملوک حرکت بسمت قودیال قبه نموده بمدد سلطان احمدخان

مشغول شود و دو هزار نفر از ابواب جمعی خود بمدد حسینقلی‌خان بادکوبه روانه نماید از اتفاقات

حسنه دو روز قبل کشتی از تجار حاجی ترخان که در تحت پنجاه هزار تومان اقمشه و نمک داشت بادبان

دریده عنان اختیار را از دست ملاحان کشتی گرفته بکنار بادکوبه رسانید و بدست غازیان اسلام

افتاد و سرکار شیخ‌الملوک بعد از استماع محمدعلی‌خان قاجار را که در آنوقت بمنصب وزارت ملایر

و تویسرکان منصوب بود و خان مشارالیه میباشد بضبط آن اموال روانه فرموده و خود

با همگی اردو را کوچ داده روانه ولایت قبه شدند و خان مشارالیه ببادکوبه رسیده با انواع مختلف

آن اموال را از دست کسان حسینقلی‌خان گرفته باردوی شیخ‌الملوک رسانیده و درین وقت مسموع

نایب‌السلطنه مرحوم گردید که روسیه گنجه قلعه گنجه را خالی نموده روانه تفلیس شده‌اند و جمیع اعیان گنجه

باردوی مبارک آمده شرف دست بوس حاصل کردند و باز خبر رسید که حسین خان سردار حاکم
ایروان که با الکسندر میرزای والی گرجستان بسمت گرجستان حرکت نموده بودند در قراکلیسا
با ینارال روس مقاتله کرده و ینارال مزبور از او گریزان شده و بقلعهٔ گری رفته و در آن مکان
نشسته و سردار مزبور نیز با لشکریان ابواجمعی خود در مقابل آن نشسته بتاخت و تاز محالات
گرجستان اشتغال دارد و ولایات گرجستان نیز باین سبب بهم برآمده و اغتشاش کلی روی نموده است
و پس از ورود این اخبار رای نایب السلطنه مرحوم بر آن قرار گرفت که شاه مرحوم را با سرداری
امیرخان قاجار و با هشت هزار لشکر نظام و غیر نظام روانهٔ محال گنجه فرمایند و نظرعلی خان مرندی
که هم سرتیپ فوج مرند و هم حاکم آنجا بود مامور فرمودند که با دو هزار نفر ابواجمعی خود و ده عراده
توپ بزرگ را که از لشکر روس در قلعهٔ گنجه باقی مانده تعمیر نموده مستقلاً متحفظ قلعهٔ گنجه بوده
خود را در امر حکم محکوم احدی ندانند و از قلعهٔ گنجه مأذون نیست بهیچوجه قدم بیرون گذارد و اوغورلوخان را
نیز حاکم مملکت گنجه فرموده با اهالی گنجه در اردوی شاه مرحوم روان فرمودند و شاه مرحوم با امیرخان
سردار و لشکر ابواجمعی خود از اردوی نایب السلطنه بیرون آمده با ده عراده توپ روانهٔ گنجه
شدند و نظرعلیخان نیز با فوج مرند روانه شده و داخل قلعهٔ گنجه گردید و اوغورلوخان ولد جوادخان نیز
در ولایت مستقل شده و اردوی پادشاه مرحوم با امیرخان سردار از بلدهٔ گنجه گذشته در رودخانهٔ
زگم خیام اقامت را نصب فرموده متوجه امورات آنان شدند و نایب السلطنه مرحوم از
مکانیکه سابق اردو را انداخته بودند بلکه غنج کوچیده روی بطرف گنجه در صحرای دسیتقر
از صحرای اول کوچ [illegible] آمدند و برای اینکه جا و مکان تنگی ننماید و بجهت لشکریان عراق که

بقلعهٔ گنجه رفتن

کوتوال قلعه

با آصف الدوله می آمدند در جنب اردوی همایون محلی مناسب تعیین فرمودند و در همین چند روز
آصف الدوله با لشکر مامور رسیده در محل معین رخت اقامت انداختند و چون ماه محرم سنهٔ ۱۲۴۲
هزار و دویست [و چهل و دو] در رسید و برای تعزیهٔ جناب سید الشهدا تکایا بسته علمای اعلام و مجتهدین
ذوی الاحترام مثل جناب آخوند حاجی ملا احمد نراقی و جناب آخوند ملا محمد مامقانی بعد از ذکر
مصیبت حضرت سید الشهدا لشکریان منصوره را بجهاد ترغیب فرموده شوری در میان لشکر منصوره
می انداختند و دسته دسته و فوج فوج لشکریان اسلام از مجلس وعظ برخاسته بخدمت نایب السلطنه
آمده اظهار شوق و تعهد یورش و بیباکی از کشته شدن و کشتن میکردند و چون هنوز سنگرهای
لشکر منصوره از طرف داوطلب تپه سی چندان نزدیک نرفته بود که وقت یورش رسیده باشد
و هنوز از توپهای قلعه کوب فتور چندان در دیوار و بروج قلعه حاصل نیامده بود غازیان را
که بصبر امر میفرمودند مانع و نفرت از غازیان (با وجود منع نایب السلطنه) چندان میل داشتند که از این شوق و ذوق
در راه دین داری تعجیلها حاصل شد و لشکریان روس نیز با ارامنه که در قلعه بودند دست از
جان شسته همه روزه و همه شب مشغول حفظ و خودداری و انداختن توپ و تفنگ بودند از اتفاقات
اتفاق آنکه روزی فوج لشکر که در سنگر خود مشغول پیش بردن سنگر بودند و از جانب قلعه
کیان نیز توپ و تفنگ انداخته میشد گلولهٔ توپی میان پر بمیان سنگر انداختند و هفده نفر
از سربازان را که بنظام ایستاده بودند شربت شهادت چشانیدند و روز بروز سعی و تلاش
لشکر اسلام سیبها و سنگرها پیش رفته و رخنها از صدمات گلولهٔ توپ در دیوار قلعه
پدید آمده یکدو روز مانده بود که امر یورش بدلخواه سرانجام پذیرد و بروج دیوار

چهل دو

[illegible]

تا آن مقام که امر یورش

قلعه و رخنه دراهها که از طرف خزینه دریمی غازیان اسلام بلد شده بودند همه را دارا اردوی
معلّی نایب السلطنه جابجا دسته بدسته فوج بفوج بلشکریان تقسیم فرموده بود و نیز بنده زاده با میرزاده بهرام میرزا
و با ایندعاگوی دولت شاهی از دیوار سب قلعه قسمتی معین و مرحمت شده بود و میفرمودند که در
راه دین و دولت اول اولاد خود را مأمور بیورش خواهیم نمود و علامات اعلام یورش در میان غازیان
معین شده و نزدیک بهار رتبه باشد بود و ایندعاگوی دولت شاهی و نیز امیرزاده بهرام میرزا رخت
نظام پوشیده و طبل احضار سرباز را زده عازم انجام خدمت مأموره بودیم که از طرف امیر نظام
محمدخان احود اعهای افواج حکم توقف بلکه حکم موقوفی یورش را رسانیدند ایندعاگوی دولت
شاهی و نیز بنده بهرام میرزا سرباز را بوکلا سپرده خود بمنزل آمده روانه حضور نایب السلطنه
مرحوم شد چون وارد خیمه مبارکه شد الله یارخان آصف الدوله را دید که سبب موقوف شدن
عزم یورش را در حضور نایب السلطنه از میرزا محمد علی مستوفی الممالک که در آنوقت که خود را وزیر
مجاهد تنها میدید میپرسید و او در گفتن جواب تعلل و تکاهل مینمود و منتظر اذن از نایب السلطنه
مرحوم بود آصف الدوله بزبان آورد که چند نفر بنه‌های اردوی ما که برای آذوقه بردن رفته
بودند در دماغه عسکران که در فرسخی اردوی همایون است جمعی از سوارهای مأمورین اردوی
گنجه را پریشان دیده اند مگر حادثه برای اردوی شاه مرحوم و امیرخان سردار که در گنجه اند
حادث شده است چون سخن آصف الدوله باینجا رسید نایب السلطنه بمیرزا محمدعلی فرمودند که
نوشتجات شاه مرحوم را با صف الدوله بده بخواند ذکر رسیدن لشکر روس از دارالسلطنه پطربورغ بدار الملک
تفلیس و عزل یارمال یرلوف و نصب پسقویچ که بمنصب یارمال فارت مرشالی سرافراز بود و حرکت او از ملک

محمدخان

که از جلو کی مجبر آید

و وکیل معامله

تفلیس و از عقب اردوی یارمال مره دوف رفتن چون حضرت دو دهونی لشکر پطربورغ محکمین
و تصدیق قسطنطین پادشاه حسب الکه سابقاً مذکور شد نزد نشست و لشکریانی که هواخواهی قسطنطین
حرکت کرده بودند مقصر دولتی بودند امنای دولت روس چنان قرار گرفت که این لشکریان را
برای تنبیه و تعزیر بسرحدات دول خارجه فرستند که مدتی در تحدّات مانده خدمتی نمایند که باعث
رفع روسیاهی شود از جمله تقسیم سرحدات که کرده بودند هشت هزار نفر قسمت سرحد ایران شده بود
و این لشکر در راه بودند که اخبار [illegible] برلس منچه کوف سفیر دولت روس گذشتن لشکر
ایران از تحدّات بمسامع امنای دولت روس رسید سردار یرلوف را که ابتدا طور حدید چیچان
و نوق باید داشت عزل نموده یارمال پسقویچ را که از معتمدان خاص بود و بمناصب بزرگ
سرافرازی داشت لشکرهای حاجی ترخان و ولایت غازان و ممالک قرم و قزاق و لشکرهای اطراف
کوه قفقاز را که بعبارت ایرانی البرزکوه است باو سپرده و اختیار جمیع لشکری و کشوری این
ممالک را که صد و بیست هزار لشکر نظام با یکصد و بیست عراده توپ بود تفویض نموده مأمور
بمنع حادثه لشکر ایران و محاربه جنگ و صلح از طرف خود نمودند و یارمال پسقویچ تعجیل راهی
شده وارد دارالملک تفلیس شد و هشت هزار صالدات مأمور نیز در آن چند روز وارد تفلیس
شده بودند و در این ایام نیز از مستحفظین لشکر روس که در سرحدات بودند بحکم یرلوف
بتفلیس آمده بودند و قریب به ده هزار نفر سواره و پیاده حاضر شده بود و یارمال مره دوف
در سه منزلی تفلیس در مقابل شاه مرحوم و امیرخان سردار چادر زده نشسته بود در این
که یارمال پسقویچ انعقاد مجلس مشورت و مصلحت داده مصلحت گذارات امنای دولت

روس که در تفلیس بودند چنان مصلحت دیدند که همین قدر از لشکرها که حاضر و آماده شده است و ترتیب

به هجده هزار نفر میباشند ینارال بس قوچ برداشته التفات بطرف لشکرهای ایران که از طرف

ایروان آمده اند و لشکرهائی که از طرف یزدانات متوجه اند نموده و همین مایه و استعداد را

متوجه دفع اردوی ایرانی که در گنجه است نموده باستخلاص محصورین قلعهٔ شوشی بپردازد ینارال

بس قوچ رای این را صواب شمرده حکم بحرکت اردوی ینارال مه دوف نمود که بطرف

گنجه روان شوند و خود نیز با لشکرهائی که از پطربورغ رسیده بودند و با بقیهٔ لشکر تفلیس با بیست

چهار عراده توپ از تفلیس بیرون آمده از عقب اردوی ینارال مه دوف روان شد

ذکر رسیدن ینارال مه دوف بگنجه و شکست اردوی ایرانی و متفرق نمودن لشکر روس قلعهٔ گنجه را و ملحق شدن ینارال بس قوچ باردوی ینارال مه دوف

چون بحکم ینارال بس قوچ اردوی لشکر روس که در

سه منزلی تفلیس بنصب خیام اقامت نموده بودند از محل اقامت برخاسته حرکت نموده بسرداری

ینارال مه دوف بطرف گنجه روان شدند درینحال ایشان را طایفهٔ شمس الدین لو و قزاق که از

چادرنشینان مملکت گنجه و ولایت گرجستان میباشند بسمع امیرخان سردار و بعرض شاه مرحوم

رسانیدند و چنان وانمودند که جمعی از ارامنه و گرجیان ولایت تفلیس را امنای دولت روس

که در تفلیس نشسته اند ملبس بلباس صالداتی کرده با قلیل صالداتی روانهٔ میدان رزم نموده اند

و چون طوایف ترکمان آن بلاد ظاهراً بسیار صادق و بی دروغ و شیطنت مینمایند از ایشان

ایشان که بعنوان خبرگیری میرفتند و می آمدند رسیدن این لشکر را امیرخان سردار از قبل

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود چون خبر رسیدن باردوی قراباغ در اول ب

و اعتبارات

٤

مأموریت

مأموریت در خدمت نایب السلطنه مرحوم فی الجمله متهم بتهاون و جبن شده بود و دراین مأموریت

بطرف گنجه نیز خدمتی ظاهر نکرده بود بدون تأمل و بدون تحقیق از حقیقت احوال خصم زود دست

عزم رزم را جزم نموده بتهیه و تدارک جنگ مشغول شده و پادشاه مرحوم نیز بمقتضای شجاعت

فطری اختیار رزم نموده اردوی مبارک را حرکت دادند و به داغرلوق و بی دشت

لشکر را وارد و گذاشته و بترتیب میمنه و میسره پرداخته پادشاه مرحوم با سردار در عقب قرار گرفته

در کمال بی احتیاطی روانه شدند و در رزم لشکر روس چنان سهل و آسان نموده شده بود

که اکثر بزرگان ایرانی چنان احتمال میدادند که بمحض ملاحظه نمودن لشکر روس سواد لشکر ایران را

متفرق خواهند شد و از آنطرف نیز ینارال مه دوف و سایر لشکریان روس از شنیدن جلادت

ایران با لشکر روس در کمال ترس و گرفتار شدن جمیع لشکر ایشان بنحوی که مذکور شد مخوف

شده بودند و بهیچگونه با زیادهٔ احتیاط بیرون نمیگذاشتند و با احتیاط تمام حرکت مینمودند

چون قراول هردو لشکر در صحرای زکم و شمکور بهم رسیده جمعی از سواد قزاق را که قراول لشکر

روس می آمدند قراولان لشکر پادشاه مرحوم از هم شکسته در هزیمه و چند سر بریده بخدمت پادشاه

مرحوم و امیرخان سردار آوردند و ینارال مه دوف سردار روس احتیاط خود را بیشتر نموده

بسبب ملاحظهٔ که در زمین مصاف نگاه نموده بود از راه آب رودخانه و سیلی که در آن زمین اتفاقا

جاری شده و گود شده بود در کنارهٔ لشکر ایران واقع شده بود و دو هزار نفر صالدات و چهار

عراده توپ از آن محل روان نمود که غفلتاً بعد از رسیدن بمحاذات لشکر ایرانی از کنار لشکر

بیرون آمده لشکر ایران را با انداختن توپ و تفنگ متزلزل نماید و ینارال مه دوف خود

با باقی لشکر با احتیاط تمام بمقابله شاه مرحوم پرداخته و امیرخان سردار غافل از این منصوبه با چمن
لشکر روبرو شده با تحقیق توپ و تفنگ مشغول داشتند و سوارهای لشکر ایرانی بهمان قاعده
بی نظامی که دارند بر سر جمعی از سواران لشکر روس که از ارامنه و ایل ولایت قرجه داغ بهمراهی
لشکر روس آمده بودند و سردار روس ایشان را داخل در لشکر نظام نکرده بود و در کناری ایستاده بودند
اسب انداخته ایشان را از پیش برداشتند و سرباز و توپخانه که در قلب لشکر در خدمت شاه مرحوم
و سردار ایستاده بود آغاز انداختن توپ نموده و توپچیان زبردست بقانون نظام آناً فآناً
توپخانه را پیش میکشیدند و سرباز نظام از عقب توپخانه حرکت نموده پیش میرفتند و از آنطرف نیز
لشکر روس با انداختن توپهای آتش فشان اشتغال داشتند و سردار روس هیچ جا خودداری کرده
لشکر ایران را روی بآن آب کنی که دو هزار لشکر جانکه سابقاً مذکور شد مأمور و مخفی نموده بود
میکشید و چنان خود را مینمود که گویا احتیاطی دارد یا پریشانی از صدمات لشکر ایران برایش
حاصل شده تا اینکه صالدات مأموره طرف رودخانه و آب کن نزدیک بعقب لشکر ایران بیرون
آمده دست بانداختن توپ و تفنگ گشادند و امیرخان سردار بعد از ملاحظه این حال جمعی
از سرباز و سواره را برداشته روانه دفع این غایله میشود و سردار روس بهیات اجتماعی لشکر
نظام را حرکت داده روی بعقب لشکر ایران که محل متوقف پادشاه مرحوم بود میآیند و در این بین
مرحوم چنان قرار میگیرد که خود بنفس نفیس پیاده شده با سرباز نظام و توپخانه که همراه است
متوکلاً علی الله میان لشکر روس یورش برند چون تقدیر خداوند جهان در هر حال بر استقلال
و استقامت امر پادشاه مرحوم مادام الحیات قرار گرفته بود اگر چنین امری در چنین حال

اقدام

اقدام میفرمودند بی شائبه خطر نبود لهذا جمعی از دولتخواهان که در خدمت پادشاه مرحوم بودند
و پریشانی لشکر ایران را برای العین مشاهده کرده بودند در مقام عرض و استدعا برآمده با اصرار
تمام پادشاه مرحوم را از این خیال مانع میآمدند در این حین ملاحظه شد که لشکریانی را که امیرخان سردار
برای رفع و دفع لشکری که از آب کن و کمینگاه بیرون آمده بودند برده بود بهم برآمده تاب
صدمات لشکر روس را نیاورده بالمره از هم پاشیده و علمهائی که در خدمت سردار علمداران
برافراشته بودند سرنگون شده لشکریان راه گریز گرفته راه گنجه و قراباغ را پیش گرفتند و از
مشاهده این حال بیاراده لشکریان روس را که حکم بسکون نموده بود حکم بحرکت داده
روی بعقب لشکر ایران آورده و از گرد لشکر و دود توپ و تفنگ چشم بینندگان خیرگی میگرفت
هرچند شاه مرحوم خواستند که جلوگیری لشکریان را نمایند معذور و ممکن نشد و در چنین بین
خبر رسید که دو نفر سوار قزاق در میان معرکه با امیرخان سردار رسیده و امیرخان سردار را
از فرار لشکریان رنجور و عار فرار را قرار نداده و در میان جنگ گاه تن بقضا داده ایستاده
بوده است که قزاقان مزبور رسیده طپانچه بپهلوی سردار میزنند و سردار که مردی عظیم الجثه بود
از اسب در غلطیده و انجام حال او معلوم نیست بعد از استماع این خبر چند نفر از معتمدین نایب السلطنه
مرحوم که بحفظ وجود پادشاه مرحوم مأمور بودند در رشته کار را از هم گسسته دیدند پادشاه
مرحوم را از این تلاش مجاهده مانع آمده توپخانه را با قدری از سرباز که باقی مانده بود برداشته
بطرف گنجه در حرکت آمدند و در این مصاف دو عراده توپ از لشکریان در رزمگاه ماند و قریب
بهزار و پانصد نفر اسیر و مقتول شدند و معتمدین و مخصوصان امیرخان سردار نیز که همراه او بودند

قتل در گنجه نموده قتال و جدال کرده بودند متوهم شده دل از جا و مکان کنده اهل و عیال را
ریخته از شهر کوچ نموده بطرف اردوی شاه مرحوم و قراباغ روانه شدند و ینارال مدوف
از این گونه امورات که از لشکر ایران دیده جری شده بی تحاشی وارد بلدهٔ گنجه شده و خبرات
تصرف قلعه و گریختن نظرعلی خان و قتل امیرخان سردار و حکایت اردوی گنجه را به ینارال
پسقوویچ نوشته مستدعی شده بود که بی توقف ملحق شوند و ینارال پسقوویچ نیز بعد از شنیدن
این اخبار سرعت در آمدن کرده سه روز قبل از رسیدن اردو باردوی نایب السلطنه الی گنجه وارد گنجه
شده بود **ذکر حرکت اردوی نایب السلطنهٔ مرحوم از کنار قلعهٔ شوشی و رسیدن بجوانب
گنجه و واقعه که قبل از مصاف با ینارال پسقوویچ روی داد** از گنجه تا قراباغ قریب به پنجاه فرسنگ
راه است و با حرکت اردو و لشکر کمتر از شش روز نمیتوان رفت لهذا بطور ایلغار شاه مرحوم یازده
فرسخ از گنجه گذشته در ده فرسخی اردوی نایب السلطنه اقامت فرموده بودند و بجمع آوری لشکرهای
متفرقهٔ خود اشتغال داشتند و نظرعلیخان چهار روز بعد از جنگ قلعهٔ گنجه را خالی کرده بیرون
آمده بود و مسلمانان و رعایای گنجه بالتمام قلعه و شهر را خالی کرده باردوی شاه مرحوم آمده بودند
و شاه مرحوم خبر کشته شدن سردار و برهم خوردگی اردوی گنجه و ورود خود را بجانب گنجه و
قراباغ بعرض نایب السلطنه مرحوم رسانیده بود و حکایت خالی شدن قلعهٔ گنجه و بیرون آمدن
نظرعلیخان اصلا معلوم امنای دولت نبود بلکه هرگز احتمال نمیرفت و در نوشتجات شاه مرحوم که بیش از خالی شدن گنجه
که به نایب السلطنه نوشته بوده و در پیش میرزا محمد علی بود بغیر از خالی شدن گنجه منفرد احوالاتی بود
که مذکور شد مقرب الخاقان میرزا محمد علی مستوفی الممالک نوشتجات پادشاه مرحوم را باذن

او را اگر نشسته فرار کرده بودند و چنان مسموع شد که بعضی از لشکر روس که بر سر دار مرحوم رسیده بودند
بطمع رخوت او او را مسلوب نموده بودند و از مهر و نشان او معلوم شده بود که مقتول امیرخان است
بحکم ینارال مدوف بآئین اسلام در همان جا مدفون شده است و پادشاه مرحوم در همان سر
سواری که در دو یکجه تشریف میبردند دستخط بنظرعلیخان مرندی صادر فرموده بودند و حقیقت
میدان مصاف را اعلام داده او را بر توقف قلعهٔ گنجه و حصاری شدن تا رسیدن حکم از اردوی
نایب السلطنه حکم فرموده بودند و اخبارات جنگ را با دو نفر سوار زیرک زبان فهم نوشته بخدمت نایب السلطنه
فرستاده بودند و خود با بقیهٔ سپاه از گنجه یک دو منزل گذشته اقامت فرموده بجمع لشکریان پراکنده
مشغول داشتند و لشکریان روس و ینارال مدوف بهمین فتح قانع شده در رکاب در محل آن اردوی
شاه مرحوم نشسته خیال آمدن گنجه و گرفتن قلعه را در آئینهٔ ضمیر نقش پذیر نمیدیدند و انتظار رسیدن
ینارال پسقوویچ را میداشتند از آنطرف نظرعلیخان مرندی راه جبن و وا پیش گرفته سه چهار روز بعد از این
شکست بیقرار و آرام شده اصلا بنا بر قلعه و قلعه داری تمکین نمینمود و قلعهٔ مستحکم گنجه را خالی
کرده بی جهت و سبب بر خلاف حکم ولی نعمت پادشاه خود بگمان میدانست که در تب جنگ پنجاه هزار لشکر در قراباغ
که یک منزلی گنجه است نشسته و بهر نوع باشد امداد او را خواهند نمود قلعه را گذاشته بیرون آمد
و این بیرون آمدن او از قلعهٔ گنجه مایهٔ خرابیها شده چنانکه از کلام آینده بوضوح خواهد رسید ینارال
مدوف بعد از استماع تخلیهٔ گنجه خود را بقلعهٔ گنجه رسانیده و اهل اسلام که ساکنین بلدهٔ گنجه
بودند هر قدر از نظرعلیخان خواهش کرده بودند و داد و فغان هر قدر التماس نموده بودند که این
رفتن تو باعث مفاسد کلیه است قبول نکرده بود لابد و ناچار مسلمانان گنجه که بار دستگیر کرده

جبر

نایب السلطنه مرحوم با آصف الدوله داده امنای عالیه دولت شاهی ملاحظه میشود که آصف الدوله
از خواندن این نوشته جات مختلف اللون و متغیر الاحوال میشد بعد از تمام شدن نوشته جات معروض
نایب السلطنه مرحوم نمود که نبایست یورش قلعهٔ شوشی موقوف شود و نبایست لشکرهائی که
سنگرها را با آن نوع نزدیک برده اند باردو احضار شوند تا آنکه مجلس مصلحت منعقد شده از
آمدن و کوچیدن هر یک که مصلحت شود بر وفق آن معمول میآید نایب السلطنهٔ مرحوم فرمودند
که ما مشاوره کرده و مصلحت در کوچ کردن دیده ایم و بیان مصلحتی را که شده بود با آصف الدوله
در میان که گذشته تقریر فرمودند و امنای عالیه دولت شاهی استماع میشود حاصل مصلحت
این است که تحریر میشود و چون امنای عالیه دولت شاهی را غرضی از اغراض تحریر این تاریخ بیان
اموراتی است که خوانندگان از استماع آنها تجربه بردارند و در آینده اگر امری بر طبق گذشته
پیش آید همان تجربه را بکار برند لهذا عنان قلم را از بعضی کیفیات جزئیه باز میکشند فرمودند
که چون قلعهٔ متین گنجه در تصرف گماشتگان ما میباشند و در قلعهٔ قراباغ از لشکر روس چندان لشکری
نیست که این قدر از لشکر را که در رکاب همایون است مشغول با برانها نمائیم و واضح است که اگر
اردوی همایون از کنار قلعهٔ قراباغ رو به گنجه حرکت نماید و متوجه دفع لشکر روس شود لشکر
روس قلعهٔ گنجه را محاصره نموده و اهالی محالک قراباغ و گنجه و سرزمانات که تازه به ایل و رعیت
این دولت شده اند از اقامت ما در کنار قراباغ و عدم استخلاص محصورین گنجه و تلافی شکست
اردوی گنجه و قتل سردار استنباط سستی و تهاون نموده ضعف لشکر ما ظاهر میشود و باین سبب
بعلاوه آن سببی افتاده احتمال کلی میرود که از این صداقتی که در خدمتگزاری دولت ایران
ظاهر کرده

ظاهر کرده اند پشیمان شده و با موراتی که منافی صداقت است اقدام نمایند و کار لشکریان ما که
در میان این جنگل و بیشهٔ قراباغ افتاده اند از جهت خلاف اهل قراباغ قحط شده آذوقه و سیورسات
که از صحرا و قرای نزدیک و دور تحصیل میشود کمیاب شده در هر گوشه بر چاروا و ضعفای اردو که
بیرون میروند دست درازی نمایند و اهل ولایت بلد مملکت خود میباشند واضح است که کار بلد
و نابلد در میان این جنگل و بیشه چگونه خواهد بود و ظاهر است که اگر ده روز با اردوی باین عظمت
باین نوع بگذرد پریشانی و تفرقگی حاصل خواهد آمد و زبدهٔ لشکر ایران همین لشکر است که در خدمت
ما میباشند و در اردوی خاقان مغفور چندان اجتماعی نیست که اگر کسری باین لشکر راه یابد
جبرانرا توانند نمود پس اقرب بصلاح دولت آنست که راضی نشویم که شکست خوردگان گنجه
باردوی همایون وارد شده لشکریان اردوی همایون را ضعف قلب و بد دلی حاصل شود
و واضح است که در این تمادی ایام که خبر با امنای دولت روس رسیده است مدد برای لشکریان
خود خواهند فرستاد و تا حال احتمال کلی دارد که مدد ایشان رسیده باشد پس مصلحت چنان مینماید
که اگر چون الله تعالی چشم زخم دیگر بلشکریان روس که همراهی سردار مرحوم دوف است رسانیم
هم تلافی قتل سردار و شکست اردوی گنجه شده و هم مستحفظین قلعهٔ شوشی مأیوس از امداد دولت
خود میشوند و قلعهٔ شوشی بآسانی بتصرف خواهد آمد و اگر العیاذ بالله تازه از لشکر روس که در سمت
گنجه میباشند بطور دلخواه نگذشت امر قلعهٔ گنجه و شهر را مضبوط نموده تدارک زمستان و قشلامیشی
این لشکر را در ولایت گنجه که مرتب با ایروان و نخجوان است حاضر کرده و لشکر حسین خان سردار را
نیز با اردوی همایون ملحق مینمائیم و اردوی خان مغفور را نیز از اردبیل حرکت داده بجهت

اردوی گنجه باردوی شاه مرحوم ملحق شده است در عایای شهر و محال گنجه را ازین احوالات تاب
اقامت نمانده بالکلیه زن و مرد کوچیده با اُغورلوخان حاکم خود در باردوی همایون می آیند
از شنیدن این اخبار نایرهٔ غضب نایب السلطنه در حرکت آمده حکم باحضار نظرعلی خان نموده عبرة
للناظرین او را بالاغ وارونه سوار نموده بدست شاه منجگی نام لوطی که از الواط قصبهٔ مرند و در فوج نظام
سرباز بود سپردند و بسنبهای مختلفه او را در اردو بازار گردانیده مجموعاً بقصبهٔ مرند فرستادند
و مصلحتی که در کوچ کردن از قلعهٔ قراباغ منظور رایتی که بر آن مصلحت چیده شده بود و بنای آن
بنا بر تفرق قلعه و شهر گنجه بود دلسبار است آمده بطرح مصلحت دیگر و انعقاد مجلس مشاوره
با اهل شوری پرداختند و در این کنکاش الله یارخان آصف الدوله و غلام حسین خان سپهدار با سرکردگان
عراقی و سرتیپان و سرهنگان آذربایجان و محمدخان امیرنظام و ابوالفتح خان ولد ابراهیم خلیل خان
قراباغی حاضر آمده و شاهزاده بهرام میرزا و [illegible] دولت پادشاهی را نیز با آن مجلس
احضار نمودند و بنای مصلحت را بر یکی از این سه امر قرار گذاشتند که هر یک راجح و اقرب بصلاح
دولت باشد معمول شود اولاً اگر صلاح باشد توقف در مکانی مناسب کرده حقیقت واقعه را
بخاقان مغفور عرض نموده هر چه مصلحت دانند معمول دارند ثانیاً اگر عود بمحاصرهٔ قراباغ و [illegible]
بردن و گرفتن قلعه مصلحت باشد در همین ایام اقدام شود ثالثاً اگر عود بودن قلعهٔ گنجه و شهر
در تصرف روسیه [illegible] لشکر روس بعزم معاتبه بیرون آمده جنگ روبرو کرده لشکر
از مشیت الله در برده تقدیریت بظهور آمده [illegible] روسیه پای در دامن قلعه داری کشیدند اشخاص را
محاصره نموده از اردوی خاقان مغفور و از اردوی ایروان جمعیت و امداد آورده کار را

تنگ نمایند در قشلاقات قراباغ ساکن میشدیم و واضح است که با اتفاق رعایای اسلام که ساکن
این ولایات میباشند و کثرت لشکر نامعدود ایران لشکر روس در هر جا که هستند یا باید خود را
[illegible] نمایند یا باید که از بی آذوقگی و بی آرامی متفرق شده بالمره دستگیر و نابود شوند و در
این خبر رسید که خاقان مغفور از اردبیل حرکت کرده در قراجه داغ در چمنی که [illegible]
نزول اجلال نموده اند و در ترتیب ورود بارس رسیده الله یارخان آصف الدوله از استماع این [illegible]
داشت که رای نایب السلطنه مرحوم بمقابله و معاتبه قرار گرفته حرکت خواهند نمود حکم برفع
و حمل خیام اردوی همایون نموده مقرر شد که [illegible] عسکران که دو فرسخی اردوی همایون بود
پیشخانهٔ اردوی همایون کشیده شود و دو فوج از لشکر نظام با هزار نفر سوار و چهار عراده توپ
بجنداولی لشکر همایون مقرر شد که آنقدر توقف نمایند که جمیع ضعفای لشکر از میان این بیشه
و جنگل بیرون آمده بصحرای عسکران رسند و مهدی خان قراباغی را مقرر شد که با اهالی قراباغ
و با یک هزار نفر از سواران خاصهٔ رکابی در پیش مهدی خان مانده بقدر امکان در تضییق قلعهٔ شیشی
و ضبط مملکت قراباغ خودداری نموده اشتغال نمایند و موکب نایب السلطنه نیز با لشکرهای نظام
و لشکرهای عراق حرکت نموده روانهٔ گنجه شدند و در این کوچ جمعی از ارامنهٔ قراباغ از قلعهٔ شوشی [illegible]
آمده خواستند که دستبردی بجا ماندگان اردو نموده باشند لشکر جنداول با ایشان برخورده
جمعی از ایشان را بقتل رسانیده و بعضی را اسیر نموده بخدمت نایب السلطنه آوردند و در روز دوم
از کوچ که رای اردوی همایون واقع میشد خبر رسید که نظرعلی خان سلامتی خود را در خالی
نمودن قلعهٔ گنجه دانسته و حکم و فرمان ولی نعمت خود را کان لم یکن انگاشته در روز [illegible]

ازارگنجه

بر روسیه گنجه تنگ نموده بجهت خرابی گنجه و عدم آذوقه کار بر روسیه تنگ شده [کم مانده نزاع را]

باتمام رسانند و ظاهر و هویدا بود که کار هر یک از این دو لشکر روس و ایران که در گنجه جمع شده‌اند

اختلال پذیرد اعراض دولتی که بجهت آن اعراض این جنگ و شورش واقع شده از پیش نخواهد رفت

باهمینی که اگر کار لشکر روس اختلال حاصل آید ولایاتی که از اسلام گرفته‌اند بالمره متصرف لشکر

ایران خواهد گشت و راههائی را که در سنوات سابقه مصالحه از کوه البرز برای تردد از دشت قپچاق

بگرجستان ترتیب داده و صاف کرده‌اند لکزیه و داغستانات با جماعتی که حال از ایشان مسدود کرده بالمره

امور ولایات از تصرف دولت روس بیرون خواهد آمد و اگر شکست بر لشکر ایران افتد چون زمستان

نزدیک است و برای قشلاق لشکر جای یورتی مشخص نشده و آذوقه جمع آوری نموده‌اند بالمره

باید ولایاتی را که متصرف آمده گذاشته از آب ارس عبور کرده بولایات آذربایجان عود نمایند

ولیکن اهالی آن بلاد و خبرگیران ایشان جمعیت لشکر روس را زیاده از ده هزار سواره و پیاده

و توپچی بهمه جهت نمیگفتند و آصف الدوله فی الجمله پیشرفت امور نایب السلطنه مرحوم را

باین سیاق که در این دو ماه حاصل شده بود طالب بود و مصلحتی که در آنوقت صالح بود همان بود

که امداد دولتی خاقان مغفور لشکری بمحاصره قراباغ مامور شده لشکر نایب السلطنه مرحوم در مکان

مناسبی که برای آب و علف و آذوقه تنگی حاصل نشود در مقابل سردار روس نشسته در چنین

وقتی که غلبه فی الجمله از لشکر ایران محسوس سردار روس بود اعراض دولتی را بمیان آورده

صلح و جنگ

و بمصالحتی پرداخته از کم و کیف لشکر روس اطلاع کامل حاصل آید و بعد از استحضار از کم و کیف

اوضاع روسیه از روی بصیرت جنگ و صلح هر یک که مصلحت باشد اقدام شود ولی چون اکثر اوقات

تقدیرات

تقدیرات یزدانی موافق تدبیرات انسانی نیست آصف الدوله اظهار دلیری نموده بغیر از

حرف جنگ بحرف دیگر نپرداخت و بمصلحتی دیگر رضا نمیداد و نایب السلطنه مرحوم نیز بسبب

فتح گرس قدری بجنگ انطاکیه جری شده بودند و از اهتمام در نهادن جنگ روس و در خدمت

خاقان مغفور خوف کلی داشتند لهذا تصدیق این مصلحت را نموده راضی بجنگ و رفتن

محمدخان

بگنجه شدند هر چند سرهنگان و سرتیپان و امیر نظام لشکر آذربایجان عرض کردند که مصلحت توقف موزون

در محل مناسب جمع و حرکت کردن از روی استصواب است از زمین طعنه سرکردهای عراق خسته خاطر شده

اتفاق الامر

اعتنائی بحرف ایشان نشد اتفاقاً نیز باین مقدمات متفق بر حرکت گنجه و جنگ با روس

نمودند پس از حصول این نوع اتفاق لشکرها را تقسیم فرموده آصف الدوله را با سپهدار و لشکرهای

عراق در میمنه مقرر داشتند و سیف الملوک میرزا را با افواج قراچه داغی و مرندی و کردستی

و قدری از لشکریان مازندران بریش سفیدی میرزا علی کرابلی و طهماسب قلیخان لاریجانی

و له میرزا محمدخان که از معتمدین این دولت بود در میسره با دوازده عراده توپ تعیین

فرمودند و خود نایب السلطنه مرحوم با پادشاه مرحوم لشکر قلب را بوجود مبارک مزین داشتند

و ابراهیم خان بادکوبه سرتیپ را با دو هزار سواره بقراولی روانه فرمودند و فوج خاصه را

[الملتمس]

که از لشکر قلب بود بشاهزاده بهرام میرزا سپردند و فوج افشار را با [illegible] محمد حسن میرزا

و له ظل السلطان که بمصاحبت نایب السلطنه مرحوم سرافراز است سپردند و فوج مراغه را

جعفر قلیخان و له احمدخان مقدم و سرهنگی حسین پاشای برادرش مقرر بود با سنه غالبکوی

دولت سپرده در قلب قرار دادند و چنان مقرر شد که پشت بند و محافظ اسب غالبکوی دولت

شاهی و افواج مراغه افواج افشاریه و محمد حسین میرزا باشند و محافظت افواج افشاریه بفوج خاصه
و قلیچ [illegible] زاده بهرام میرزا مقرر شد و نایب السلطنه مرحوم و محمد شاه و فوج تبریز و چهدان و غلامان
تفنگچی و غلامان خاصه و غلام پیشخدمتان و سواران زبده عراق و آذربایجان در عقب این

محمد خان امیر نظام

لشکر بوده با مردمی تمام لشکر برداشتند و بیست و چهار عراده توپ و [illegible] توپچی باشی گرجی
و یوسف خان گرجی در قلب ایستاده مشغول خصم افکنی باشند بعد از ترتیب لشکر و صدور احکام از این
منزل کوچ کرده بنه و اغروق را بمیرزا محمد خان قاجار ولد حسینقلی خان قاجار برادرزاده خاقان

بابوره قراگوزلو

مغفور سپرده رستم خان قراگوزلو را بریش سفیدی او مقرر فرمودند و از این منزل بنه بسیار سبکی
با قورخانه بقدر احتیاج برداشته روانه سمت گنجه شدند و قرب میلفرسخ و نیم گنجه رسیده
منزل کردند و روز ورود بمنزل مذکور لشکریان مأمور بتوقف آن مکان فرموده خود با دسته [illegible]
سوار خاصه پیش رفته با ابراهیم خان بادکوبه که با ده هزار سوار بقراولی مأمور و قرب به ربع
فرسخ بگنجه مانده توقف داشت رسیده بتماشای لشکر روس و استفسار از کم و کیف ایشان پرداختند

سواران قراول

کسانی که در پیش ابراهیم خان بودند معروض داشتند که [illegible] لشکر روس نصف الان قریب
بقبه گنبدی که شیخ نظامی در آن مدفون است و [illegible] فرسخ از این مکان [illegible] ایستاده اند
و چنان مینماید که لشکر روس در همین روز از اردوی خود که در پهلوی گنجه است فوج فوج بیرون
آمده تا نزدیک گنبد شیخ رسیده و دو سه ساعت توقف کرده اندک زمانی است که عود بسمت اردوی
خود کرده بعد ابراهیم خان بادکوبه بسرحد [illegible] متعرض شده عرض مینمود که هرگز لشکر [illegible]
قدرت مقابله و مقاتله روبرو نیست و مملکت که بعد خوف من آن است که لشکر روس پای میدان

مقاتله

مقاتله نگذاشته خود را در کوچه باغات شهر محفوظ نموده بانجهت کار را بما دشوار کرده و بگوید
از سواران قراول که باید غالبی دولت شاهی داشتند و از مردمان کاردیده بودند
باید غالبی دولت شاهی در خفیه گفتند که امروز لشکر روس را از قراری که ملاحظه کردیم قریب
به بیست هزار نفر سواره و پیاده میباشند و قریب سی عراده توپ دارند و با احتیاط تا قرب گنبد
شیخ آمده جای مکان برای جنگ تعیین نموده فی الجمله ما ایشان را برای حالات خود ساخته قدری
حالات و سواره و توپ در آنجا گذاشته عود کردند در همین بین نایب السلطنه مرحوم عرض شد که جمیع
از حالات به سه روز قبل از این بلکه [illegible] یادال [illegible] از تفلیس رسیده اند و چنان مذکور است که
یادال [illegible] ازسرداری معزول و یادال [illegible] بجای او منصوب شده بتفلیس آمده است و
احتمال دارد که سردار جدید با همین حالات که سه روز قبل آمده اند باین اردو وارد شده باشند
در این بین قراولان بلشکر نایب السلطنه بگنبد شیخ نظامی بسیار نزدیک شده بقراولان روس
چنان [illegible] شدند که احتمال کلی به [illegible] و نزاع داده [illegible] این خبر باردوی روس رسیده فی الفور
از گرد و غبار حرکت لشکر در اردوی روس پیدا شد چون زیاده از یک ساعت بغروب آفتاب نمانده بود
نایب السلطنه مرحوم مقرر داشتند که قراولان جلو کشیده مراجعت و کار جنگ را بفردا انداختند از شاهی
این اوضاع فی الجمله احتیاط در امر جنگ برای نایب السلطنه حاصل شد امیدها که بدولت شاهی
نیز معتقد تا این زمانها شنیده بود معروض داشت خدمت نایب السلطنه مرحوم کرده نایب السلطنه مرحوم
حکم بتوقف و تحفظ سواران قراول و ابراهیم خان در همان مکان کرده مراجعت باردوی
همایون فرمود و در همین شب که شب سیزدهم ماه صفر بود بجهت احتیاطی که داشتند لشکر

همایون را که جریده و سپاهی تا این مکان آمده بودند و بنهٔ بسیار کمی همراه بود متوحش شده که از طرف
سینه‌کشی که در پهلوی لشکر همایون واقع بود لشکریان فوج فوج بآنجا رفته تغییری در مکان لشکر
حاصل آید تا لوازم احتیاط مرعی شده باشد و مادهٔ احتیاط لشکر در جنگهای سابق که با دولت
روس داشتند سرکردگان روسیه بملاحظهٔ بی‌نظامی لشکر ایران بعضی اوقات با فوجی از
لشکر نظام خود شب بر سر اردوی ایرانی رانده باندا ختن توپ و تفنگ دست کرده
لشکر ایران خود بخود بهم برمی‌آمدند چنانکه در مقدمهٔ اصلاندوز و سایر اوقات که در ازمنهٔ
سلطانی بتفصیل مرقوم شده است واقع شده بود درین وقت نیز بسبب بودن لشکر عراق در
میان لشکر آذربایجان و بی‌نظامی عراقیان سرکردگان آذربایجان و غیره راه احتیاط
پیش گرفته بتغییر دادن مکان لشکر مصلحت دیدند و از منزلگاه لشکر تا سینه‌کش کوهی که معین
شده بود قریب بنیم فرسنگ راه بود و اگرچه این راه زراعت شلتوک و نهر آب و رودخانه
و گل و لای بود لشکریان که روز از راه آمده بودند و در شب در چنین جائی که بسبب ملاحظهٔ
این احتیاط مامور باین حرکت شده بودند در میان لشکر و نظام عراق بعد از حرکت قیامتی
برپا شده های و هوئی در میان لشکر افتاده و ابر بهم در هوا پیدا شده بنای بارش کرده
در آن شب تاریک و زمین گل و هوای باران سه دفعه توپخانه با آن عظمت از نظر
مستحفظین سربازان نظام غایب شده محشری در میان لشکر برپا شد و تا دمیدن صبح
در میان آن گل و لای و بارش بوده احدی را مجال یک لحظه خواب نبود و با چنین احوال
رزم چنان خصمی فردای آن روز در نظر بود خلاصه آن شب را بعسرت تا طلیعهٔ صبح با این

احوال

احوال بوده و غایت آمال لشکریان آن بود که صبح دمیده شود و ازین تاریکی و باران ظلمت
خلاصی حاصل آید تا آنکه سفیدهٔ صبح دمیده و لشکر متوجه امور حرب و جدال شدند ذکر
مصاف لشکر نایب السلطنهٔ مرحوم با یارال بسقویچ در موضعی که موسوم بود بکلیسهٔ شیخ نظامی
از ولایت گنجه و مراجعت از آنجا و گذشتن از آب ارس چون صبح سیزدهم ماه صفر طالع
و لشکر ایران خلاصی از آن گل و لای و ظلمت شب حاصل آمد و آفتاب طالع شد (گردید) آتشها روشن کرده
بخشک کردن اسباب خود مشغولی نموده و آلات حرب را مثل تفنگها و شمشیرها و نیزها که از صدمهٔ
باران شب فاسد شده بودند فی الجمله باصلاح آوردند و بترتیب و آئینی که مذکور شد میمنه و میسره
و قلب آراسته شده و لشکرهای نظام منتظم آمده مستعد حرب ایستادند و از آنطرف نیز یارال
بسقویچ سردار روس از اردوی خود با لشکرهای نظام و سوارهای ~~منظم~~ دسته دسته فوج فوج در حرکت
آمده مرئی و مشهود نایب السلطنه و سایر لشکریان شدند و محقق شد که قریب به بیست هزار لشکر مستعد
در پیش سردار روس موجود میباشد و لشکر ایران نیز در این روز که در میدان رزم ایستاده بودند
قریب بسی و پنج هزار از نظام و غیر نظام بودند و لشکریان روس با تشکیل پیش آمده در پناه سنگرها
و گودالها و جاهای پستی که توپ‌گیر بود و مهندسین ایشان در سه روز پیش تعیین کرده بودند
ایستادند و قدری از سوار نظام و غیر نظام آنها در مقابل میسرهٔ لشکر ایران در صحرا ایستاده
بودند و در مقابل میمنهٔ لشکر ایران از میمنهٔ لشکر روس کسی نبود و چنان اتفاق افتاده بود
که جمیع توپخانهٔ لشکر روس و صالدات نظام ایشان در مقابل قلب لشکر ایران ایستاده بودند
و سه بیرق علم بصورت شیر و خورشید که نشان پادشاه ایران است متفرقست در بالای

از سواره و پیاده

سر نایب السلطنه مرحوم و شاه مرحوم افراخته شده بود و بحفظ آن اعلام محمد امین خان قاجار
سرکشیکچی باشی و له محمد حسن خان قاجار با غلام پیشخدمتان و غلام تفنگچیان و غلامان خاصه
مامور بوده و بمحافظت وجود نایب السلطنه و شاه مرحوم اشتغال مینمودند و در عقب جایی
داشتند سردار روس محقق شده بود که جای مقر نایب السلطنه مرحوم در تحت آن علمها معین است
و بانجهت جمیع توجه خود را از توپخانه و صالدات متوجه دفع و رفع آن اعلام کرده منتظر
فرصت ایستاده بود و درین وقت معلوم شد که لشکر روس از محل و مقامی که معین و مشخص کرده
ایستاده با پیشتر نخواهند گذشت و لشکر ایران نیز که صفوف خود را آراسته و نظام خود را بسته
و ایستاده اند یا باید بر سر لشکر روس روند و یا باید از مقام خود حرکت نموده منتظر باشند تا از
لشکر روس چه خواهد ظاهر شد و احتمال کلی میرفت که اگر ده روز هم از لشکر ایران اقدام بمصاف
نشود از لشکر روس حرکتی واقع نخواهد شد بنا بر این حکم از نایب السلطنه مرحوم بکوچ لشکرها بر سر
لشکر روس صادر شد و لشکرهای بی نظام بنواختن طبلهای بزرگ و شیپورهای جنگ و توپخانه
مبارکه نیز بنواختن شیپور حرکت در حرکت آمده صدای نقاره و کرنا و دهل از لشکرهای بی
بی نظام برخاسته باهستگی از روی بلشکر روس در حرکت آمدند و توپخانه مبارکه که در عقب
منتظر بود دوازده عراده توپ که در پیش روی فوج نظام مراغه حرکت میکرد و حفظ آن
موکول بنیز عالوی دولت شاهی و فوج مراغه بود در تب بتوپ رس لشکر روس رسیده
و توپهای میمنه و میسره نیز نزدیک رسیده و دوازده عراده توپ بزرگ دیگر در خدمت
نایب السلطنه و شاه مرحوم با محمد خان امیر نظام و سایر افواج نظام ایستاده بود و مقرر شده بود



که تا اذن از نایب السلطنه مرحوم نرسد و از هیچ جانب دست باستعمال آلات حرب نگشایند درین وقت که
لشکر طرفین اینقدر نزدیک بهم رسیدند از طرف لشکر روس اصلا حرکتی و اضطرابی مشهود
نمیشد حکم از طرف نایب السلطنه مرحوم صادر شد که از توپخانه مبارکه از همه جا باندا ختن توپ
لشکر روس غلغله در میدان مصاف انداختند که بیکدفعه از اطراف توپچیان آتش فشان و شلیک
توپ کرده و از طرف میسره لشکر ایران میرزا علی کرایی با سوارهای که داشت هجوم بر سواران
میمنه لشکر روس نموده سوار نظام و بی نظام ایشان را بالکلیه از هم پاشیده و از پیش برداشت
و از طرف لشکر روس نیز بیکدفعه توپخانه خود را آتش داده به همه جا اعلام مبارکه را که بر بالای
سر نایب السلطنه مرحوم افراشته شده بود هدف گلوله توپ ساختند و از چند جهت دامان معروف
داشتند که لشکری را که در ظل رایت نایب السلطنه و شاه مرحوم است از محل خود زایل نمایند
و در این بین حکم نایب السلطنه بتوپخانه مبارکه و بانیه عالوی دولت شاهی رسید که توپخانه را
پیش کشیده بقدر ساچمه رس بلشکر روس رسانند و نظام توپچیانرا در ساچمه رس گذاشته بشلیک
تفنگ دست نموده بنیزه و بیچ لشکر مقابل روس ریخته بدفع خصم و کشش و کوشش
اقدام نمایند عالوی دولت با صاحب منصبان لشکر نظام از اسبها پیاده شده بمامورت
خود اقدام نموده همه جا توپخانه را کشیده و فوج افشار و فوج خاصه نیز که پشت بهم بودند در
حرکت آمده گرد و غبار و دود توپ و تفنگ در ریختن گلوله توپ و تفنگ و ساچمه توپ بقدر
یک ساعت چنان شد که و شهادت جنبشها از کار مانده و اینه عالوی دولت شاهی وقتی که خبر دار شد
و مشاهده نمود دید که سرباز و صالدات دست بگریبان شده بکشتن و بستن هم اشتغال داشتند

و ارگلوله بر ساچمه رس توپ گذشته با بذاختن تفنگ مشغول و دست و گریبان صالدات
شده اند و گلولهای توپخانهٔ روس از بالای سر این توپخانه و سرباز که در پیش ایندعاگوی دولت
گذشته با فواج خاصه و سوارهای قلب میرسید و چون نایب السلطنه مرحوم این نوع سختی جدال را ملاحظه
نموده و دانست که در مقابل لشکر آصف الدوله لشکری از لشکریان روس نیست و قلب بمدد لشکر
میمنه احتیاج دارد از آصف الدوله استمداد نموده بعد آصف الدوله تهاون در آمدن کرده
خود نایب السلطنه بنفس نفیس با آوردن کمک و مدد متوجه میمنه میشوند و شاه مرحوم را با محمد خان
امیر نظام در جای خود در قلب میگذارند بعد از رفتن نایب السلطنه بطرف میمنهٔ لشکر روس از اطراف
انداختن توپ کرده نظام و سواری که در قلب بود بهم بر آمده و فوج خاصه نیز از رسانیدن کمک
با فواج افشار و افواج مراغه عاجز آمده و فوج افشار که پشت بند فوج مراغه بود بسبب تهاونی
که از امداد لشکر پشت بند ملاحظه نمودند تهاون از امداد فوج مراغه و توپخانه نموده پا پس کشیدند
و سرداران روس که این احوال را در لشکر پشت بند و کمک ملاحظه کردند فوج دیگر از صالدات
را با امداد فوجی که در پیش روی فوج مراغه و توپخانه بود روانه کرده بگرفتن توپخانه و استیصال
فوج نظام مراغه مامور نمودند و در تپ و دو هزار نفر از لشکر روس بیکدفعه دست به دهنها زده
و بعبارت خود از آی کشیده بمیان نظام مراغه ریختند و در همین بین سواری بجعفرقلیخان
سرتیپ رسیده بازوی او را بضرب شمشیر مجروح کرد و گلولهٔ تفنگی در زیر پستان حسین پاشای
سرهنگ مراغه رسیده در غلطید و صالدات روس هجوم بر سر علمدار فوج مراغه نموده جمعی
کثیر از طرفین مقتول آمد صاحب منصبی که بحفظ ایندعاگوی دولت شاهی مشغول بود معلوم نمود

که لشکرهای پشت بند با ازمدد پس کشیده بلکه بسیار پس نشسته اند و با این فوج قلیل این سعی و کوشش
بجا آورده میباید و شش عراده توپ را نیز از دوازده عراده توپ که همراه بود کرلم بروان کرده
یعنی حلقهٔ توپ را بحلقهٔ دیگر انداخته بسیار پس کشیدند و شش عراده دیگر را هم در کار ندیدند که پس
بکشند و اگر توپخانه برود این فوج بالکلیه اسیر و مقتول خواهند شد ایندعاگوی دولت شاهی بعد
ملاحظه نموده دید که لشکر رو بفرار گذارده و جا پیده و نصف توپخانه فرار کرده و نصف دیگر در کار فرارند
و اسب خاصهٔ ایندعاگوی دولت را نیز جلودار سوار شده و فرار کرده است لابد حسین پاشا را
بر داشته بر بالای آیکی از صاحب منصبان که اسمش کلمة العبد واحد و علیکم با جماعه را از زبانی راند
ما بقیهٔ فوج که زیاده از چهارصد نفر باقی نمانده بود بجنگ گریز مشغولی کرده خود را بتوپخانه رسانید
و صالدات و صاحب منصبان روس پای متعاقب دراز کردند اگر سوار لشکر روس را سوار
میرزهٔ ایرانی منهزم ساخته بود و در این حالت مستعد کار بودند یکنفر سرباز پیادهٔ ایرانی از آن
معرکه خلاص نمیشد باری ایندعاگوی دولت با سرباز بتوپخانه رسیده و توپخانه هم در عین کار
فرار بود و چون صالدات روس بسیار نزدیک رسیده و چیزی میلاد توپها را بطرف لشکر روس
انداخته [illegible] صالدات [illegible] سرباز از صالدات فاصلهٔ کلی بهم رسانده پای کار
نهادند و دو عراده توپ در میدان جنگ ماند و سایر توپخانه بسلامت بیرون رفتند و در این
نایب السلطنه مرحوم میبینند که اسب سواری ایندعاگوی دولت را جلودار سوار شده و میرود
[illegible] نفر غلام [illegible] اسب [illegible] مامور میفرمایند که آمده ایندعاگوی
دولت را زنده یا مرده در هر جا یابند بخدمت نایب السلطنه مرحوم رسانند خلاصه اگر اسب

توپچی باشی

[illegible] آقا [illegible] زاده

بابیک

میکه باینده عساکر دولت قاهره رسیده و روانه شده شاه مرحوم را در بالای بلندی دیدند که با جمعی از سواران
ایستاده اند عرض از توقف را پرسیده فرمودند که کار جنگ بهر نوع که گذشت گذشت و لیکن از نایب السلطنه
خبری ظاهر نیست و با انتظار خبر او ایستاده ام و از آن بلندی ملاحظه میشد که با لشکر ایرانی که فرار کرده اند
لشکر روس چه سلوک مینمایند و تا سمت دیگر تختگاهی بیمار رسیده و در این توقف توپ به دست سیصد نفر
از لشکر متفرقه جمع آمده بودند که جمعی از سواران لشکر روس با چهار عراده توپ که مأمور بودند که
نگذارند در هیچ جا اجتماعی حاصل آید و هر جا اجتماعی ملاحظه نمایند متفرق سازند رسیده دست
باندا ختن توپ گشودند و شاه مرحوم از بلندی سرازیر شده و ایستادن را مصلحت ندیده رو بطرف
اردو و آغروق شدند و در همین بین نایب السلطنه و شاهزاده بهرام میرزا نیز که بطرف بنه و آغروق
میرفتند ظاهر شده از خبر سلامتی یکدیگر مسرور شدند و از آنجا روانه اردوی بزرگ شده در قرب
دو ساعت از روز مانده بود که باردو رسیدند اردو چه اردو در ریخته و پاشیده ضعفا و اقویا همه
گریخته هر کس بهوای جان افتاده میرزا محمد خان قاجار و رستم خان قراگوزلو با صد و پنجاه سوار
لکنته مانده منتظر ورود نایب السلطنه میباشند نایب السلطنه مرحوم که اردو را بآن حالت دیده و لشکر را
بآن احوال مشاهده فرموده دانستند که ماندن در اردو و اجتماع متفرقه ممکن و مقدور نیست و در این
بین آصف الدوله با غلام حسین خان سپهدار با جمعی از سوارهای عراقی پیدا شدند و دیدند که فتح بود
که بجز گذشتن و گذاشتن چاره نیست لهذا توپخانه عظیمی را که در اردوی همایون حاضر بود آتش
زده و در همین بین سواران قراقچی لشکر روس با چهار عراده توپ رسیده از دیدن دود
توپخانه و صدای او دانستند که کسی در اردو اقامت نخواهد نمود جری شده دست باندا ختن توپ

توپ گشاده

توپ گشاده و توپ باردو در رسیدند و نایب السلطنه مرحوم اردو را خالی کرده و از جا در دیگر آنچه
مقدور بود آتش زده بعزم گذشتن از آب ارس روانه شدند و حادثه که در این راه حادث شد
همین بود که دو عراده توپ در میان گل و لای مانده بود نایب السلطنه مرحوم اوزلوخان را
با محمد حسین خان قراغانی و جمعی سوار گذاشته بودند که توپها را از گل و لای در آورده باردو
رسانند شب جمعی از ارامنه قراباغ بر سر ایشان ریخته اوزلوخان و ~~محمد حسین خان~~ را اسیر کرده با
توپهایی که مانده بود بخدمت سردار روس بردند و نایب السلطنه مرحوم و پادشاه مرحوم با
شاهزادگان رکاب و اله یار خان آصف الدوله و غلام حسین خان سپهدار و جمیع توپخانه سوای
چهار عراده توپ از آب ارس گذشته در بیش تپه که موسوم به تپه بهرام لو بود و از محال قراداغ است
منصب خیام اقامت فرموده بجمع آوری لشکرهای متفرقه قیام و اقدام فرموده حقیقت امر اینکه
بخاقان مغفور عرض داشت نمودند و سرداران و سرکردگان و سرتیپان هر یک که بتفاریق جمع
می آمدند یکدیگر را متهم بتقصیر و تهاون نموده زبان بطعن و تعرض هم میگشودند و در این مصاف
قریب بچهار هزار نفر مقتول و چهار پنج هزار نفر اسیر و دستگیر شدند از غرایب اتفاقات لشکر قریب
بهزار و پانصد نفر از قشون بازمانده لشکر عراقی که در روز جنگ در میمنه بیش آصف الدوله بوده
در بالای بلندی ایستاده فارغ البال مشغول تماشای رزمگاه بودند بعد از آنکه دیدند که
شکست در لشکر ایران افتاد و خواستند که از کوهی که مابین گنجه و نخجوان است صعود نموده بی دغدغه
خاطر بنخجوان روند سردار روس از این حال مستحضر شده ایشان را محاصره نموده بعد از جنگ
و تلاش از قوه ایشان تمام شده تفنگها را ریخته بالمره اسیر و دستگیر شدند ذلک تقدیر العزیز العلیم

ذکر وقایعاتی که از برای لشکرهائی که در آنطرف آب کر بودند واقع شد و احوال لشکر ایران و حسین‌خان سردار

چنانکه سابق مرقوم کلک بیان گردید شیخ الملوک مأمور بود که قبه و قودیال را از لشکر روس بازستاند شیخ الملوک تا نزدیک قودیال رفته در موضعی که موسوم به جلیله که قرب پل و شیکی قبه و قودیال میباشد رسیده و لشکرگاه ساخته بود و به تهیه سلاح و حوائج رزم سعیدان محال قبه و سلطان احمد خان قبه در کار بودند که قبه و قودیال را محاصره نمایند و بساختن اسباب محاصره و ادوات قلعه‌گیری اشتغال داشتند و در حقیقت قریب سه هزار لشکر از نظام و غیر نظام و توپخانه مستعد همراه داشتند و حسینقلی خان بادکوبه نیز مأمور محاصره قلعه بادکوبه که از جانب دولتین مشغول بوده و قریب بیست هزار نفر از لشکریه داغستانات خوانین مأمور آنجا جمع آوری کرده مشغول بدفع روسیه در بند و آنطرف شده بودند و حسین‌خان شکی و مصطفی خان شیروانی در شکی و شیروان موافقت پرده تمام یکدیگر را به ابراز حکومت داده مشغول حکمرانی بودند غافل از آنکه از پرده غیب چه ظهور خواهد رسید و ذاهل از آنکه این استقلال و استبداد از تبعاع دیگری بلکه برای خود داد و امر خود مستقل دیده خود را سبب و علت تامه میدانستند که خبر شکست اردوی کبیره و گذشتن آن لشکر از آب ارس با ایشان رسیده و لاکن شیخ الملوک بطور رحیل کوبیده بلا جهت و سبب از تسلط محاصره قودیال گسسته تا کنار آب کر و جسر و معبر جواد در هیچ جا قرار و آرام نگرفته و اکثر چادرهای پوشش و تجهیز که از اسباب تجمل همراه برده در راه و نیم راه ریخته خود را بکنار جسر جواد رسانید و تمام قبه نیز از این هجوم و محل جری شده با صاحب اسبابی که همراه داشت مصاحب اشتغال نمود مطلب بیان اردوی شیخ الملوک که اعظم ایشان حاجی محمد خان قاجار قوانلو و نوکری نایب السلطنه سرافرازی داشت

معروض شیخ الملوک نمود که بعد از گذشتن از آب کر باید در کنار آب توقف کرده حقیقت را بحضرت خاقان مغفور اعلام نمود تا باذن و اجازه ایشان حرکت شود فوجهای نظام آذربایجان با سهراب خان و سلیمان خان در کنار آب کر در موضعهای مناسب جا در کشیده نشستند و شیخ الملوک اعتماد نموده اردوی امیر نیز قریب باردوی خود فرود آوردند و خوانین ولایات نیز مثل حسینقلی خان بادکوبه و حسین‌خان شکی با بعضی اهل الولایتها که همراه خیانت بدولت روس کرده بودند تاب توقف نیاورده باردوی شیخ الملوک ملحق شدند و مصطفی خان شیروانی چون مغانستان نزدیک محال شیروان است و سهل المؤنه میباشد قریب بهار خانوار از قاپهای خود را از شهر و محال شیروانات کوچانیده با نیطرف آب ارس گذرانیده در محلی که موسوم بادلستان بود و در لب آب کر و ارس واقع بود جای داده و توقف نمود و جمیع ملکی که بدست آمده بود از دست رفت سوای مغانات و طوالش از محالات متصرفه روس که در تصرف ایران آمده بود محالی دیگر باقی نماند و در این بین که مابین قبه بتعاقب اردو می آمد و جسر جواد نیز زیر بیده شده بود و قراولی از لشکر ایران در آنطرف آب کر بود غفلة در آنطرف آب با لشکر خود ظاهر شده و اردوی ایران را که در کنار آب افتاده بودند محاصره نموده دست باندازختن توپ و تفنگ گشودند و گلوله بر اهل سهراب خان سر رتب خورده و سلیمان خان با افواج نظام طلب بمدافعه مشغول شدند و شیخ الملوک خواست که با اردوی خود کوچ نماید هرچند حاجی محمد خان عرض کرد که خندقی مثل رود خانه که فیمابین واقع است و مثل سلیمان خان و افواج نظام در لب آب ایستاده بجنگ و جدال مشغولند با این تعجیل کوچانیدن اردو اصلاح و لایق دولت نمی‌باشد مهر علیخان وزیر که خان بهادرش

میامید و اسباب گنجهای حاجی ترخان و اموال رعیت آن مان بیش از اندازه جمع کرده بود
و معلوم است این اموال بسلامت بجا برساند معروض شاهزاده ساده لوح داشت که چون حاجی محمد خان
نوکر نایب السلطنه مرحوم میباشد و نایب السلطنه در گنجه شکست خورده حاجی محمد خان میخواهد که با بیم
نمع و مزدوری سرکار شیخ الملوک بخدمت خاقان مغفور رسیده تفوق را امثال و اقران جوید
شاهزاده این کلمه را از او باور کرده تغیر بسیار بحاجی محمد خان که مردی پیر و ریش سفید بود نموده
و چوب و فلک خواسته که آن پیر پیر و ریش سفید را چندان چوب کاری نمودند که از کار رفته بیهوش
افتاد و ریش سفیدش را نیز بمقراض قهر بریدند سرباز نظام و سلیمان خان و سهراب خان را
همچنان در میان جنگ گذاشته کوچ نمودند و حاجی محمد خان بیچاره نیز بستری شده وفات یافت
چون سخن بدینجا کشید و از این نوع نکتها که در لشکر اسلام سبب ابتدا بود ذکر کرده آمد دور
نیست که برای خوانندگان ملالتی حاصل شود حکایتی از شیخ الملوک در این موقع رفع ملالت خاطر
میمانیم اگرچه دخل بسیاق تاریخ ندارد ولیکن چون
حکایتی از ساده لوحی شاهزاده بی اختیار بتحریر آمد حکایت میرزا نعمت الله بروجردی مردی بود
شیاد و ادعای کیمیا سازی مینمود و خود را اصحاب تسخیر جن میدانید و در محافل شاهزادگان و مجالس
بزرگان چنانکه معهود است گاه گاهی بجهت تماشا آوردن پری و جن و این نوع ملاعبات را
داشت بالاوقتی بجا برآمده یکدو مجلس بخدمت شیخ الملوک رسیده بود و شاهزاده را بسیار
ساده لوح دید برای فریب شاهزاده منصوبه برانگیخته جهت اخذ وجه نقد شبکات حیل کرده
شاهزاده را بدام آورده بعبارت پر کیفیت و لطف و لیس چنانکه مذکور میشود شاهزاده ساده دل را از کور

الن

السنه و افواه گذاشته بروجردی که در اوقات توقف مابر بر حاله یکی از خواص شاهزاده که مبتلا
با بخدمت شاهزاده میرسید زبان بتوصیف حسن و ملاحت و دلبری و صباحت شاهزاده گشوده
بعبارات مختلف هر عضوی از اعضای شاهزاده را می ستود گاهی میگفت که چنین چشم جادو در
کجاست و گاهی دست بهم مالیده قسمها یاد مینمود که چنین ابروی کمانی ندیده ام و زمانی میرود
که ریش و ریش از ریش الب ارسلان خوشنماتر است مجلسی دیگر باز میشنود که نمیدانم این چه حالت
رعناست و یا این چه صورت زیباست که بقلم مصور چون جهان کشیده شده بترتیب از جنس
پری است از این نوع سخنان در مجالس و محافل میگفت و هر وقت که بخدمت شاهزاده ساده
لوح میرسید دو چشم خود را به رخساره شاهزاده دوخته و چنان شخوص بصر میکرد که مدتی مدید
در جمال شاهزاده — مژه برهم نمیزد و نگاه شاهزاده می انداخت که متحیر و مبهوت است و چون خواص خدم از میرزای
مذکور بشاهزاده این نوع تعریفات و توصیفات را رسانیده بودند شاهزاده در مجلسی که
در ابتدای آغاز نهاده — میرزا نعمت الله بود بمرافقت عین و اشارات ابرو و تغیر در صورت و تانی در رفتار و تامل
در گفتار ظاهر مینمود و معلوم است که بناز و غمزه دلبرانه دل میرزای مزبور را از جای برده
علم کیمیا را که صاحبان کیمیا بجز در راه محبت براه دیگر بدل نمیاید از او یاد گیرد و دو شاهی
باین نحو با میرزای مزبور راه رفته در قوه و اهمه یکدیگر دخل و تصرف میکردند و میرزا نعمت الله
بعد از سعید ساختن ماده دخل در واهمه شاهزاده کردن چنان اظهار میکرد که مرا ماموریتی است
از جایی که باید او را بخدمت شاهزاده عرض نمایم و لیکن از پدر و برادران شاهزاده که سلطان ایران
و حکام ممالک محروسه اند بیم و اندیشه بسی کلی دارم و اگر از نهانها نیز مطلع شوم سری است که

خلاف رای جمیع اولاد و جمیع خادمان حرم شاهزاده چنانچه این نوع سخنان که بر خلاف زمان
از طرف میرزای مزبور مسموع شاهزاده میشد در حرمت میرزا نعمت الله کوشیده و تقرب او را آنا
فانا زاید میشود تا اطلاع از این سر مخفی بهم رساند و میرزا بعد از تفرقه کار در مزاج شاهزاده مشاهده
اظهار نمود که سری سربسته در رازی نگشوده و ماموریتی از جای بزرگ دارم بیت مرا سری است
اندر دل که گر گویم زبان سوزد و گر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد تا بدین که بعد از اطمینان
تام از همه جهت چه از جان و چه از مال بعرض شاهزاده رسانم شاهزاده بعد از عهد قوی کلام اللّه مجید را
بمیان آورده دست بکلام مجید زده او را خاطر جمع نموده است مطلق نمود میرزای مزبور بعد از آن
اطمینان زبان بر عادت نگشوده گفت بیت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را
فروغ از لؤلؤ لالای تو عجب اتفاقی افتاده بیت دیده‌ام بچنین شکل و صورت آدمی نه مگر نوع
لیکن ضعیفی تو از پری نمیدانم کلک تقدیر در این صورت زیبا چه تصویر کرده که آن نخجیر دلهای
دلربای حور و پری آمده از طایفه پریان که مشهور است عاقلی دولت است دختری ماه جبینی که
از نسل پادشاهان است عاشق جمال جهان آرای شهزاده مدتی است که از آتش عشق بریان و از زمین
درد بیدرمان گریان نالان است هر روزه با این مخلصت در نزاع که تا کی درد را از طبیب پنهان داری
و مرا منصب خود نمیسپاری و تا کی برای این مخلصت هست اشکنه میخواستم این مطلب را
بخاطر مبارک اظهار کرده اگر رضای خاطر شریف باشد و رای مبارک باین مواصلت قرار گیرد
بوالدین آن سوخته آتش فراق و گداخته بوته اشتیاق نیز اظهار کرده ایشان را راضی نموده
قراری در امر مواصلت گذاشته بود و سر در مقصود حاصل آید و واضح است که از ابتدای آدم
تا حال

تا حال چنین اتفاق نیفتاده که از نوع پری عاشق نوع بشر شده و اکثر پادشاه زاده نوع
پری و واضح است که بعد از این مواصلت مملکت ایران سهل است بلکه سایر ممالک نیز ضمیمه این
مملکت شده در این روزگار ثانی سلیمانی ثانی بر تخت سلطنت تکیه زده خواهند شد و نسل بعد نسل و اولاد
باولاد تا دامن قیامت از اتفاق آدمیان و پریان این ملک و پادشاهی بر دوام و برقرار
خواهد ماند ع دولت آن است که بی خون دل آید بکنار بعد از ترتیب این مقدمات و تقریر
این مزخرفات شاهزاده ساده دلی قبول [illegible] کرده تغییر در لون و رنگ شاهزاده
پدید آمده و لرزه و رعشه در اندامش حاصل شد از لحظات عیون و دوران چشمش ظاهر شد
که تیر تدبیر میرزا نعمت الله بر هدف مراد کارگر آمده و در این بین صدای عربی ظاهر شده میرزا
نعمت الله بعرض شاهزاده رسانید که این صیحه معشوقه است که در این مجلس خلوت ایستاده از
استماع حکایت حال خود که معروض خدمت میشد صیحه زده و بیهوش افتاده است شیخ الملوک
نیز برای تثبیت امر و جذب قلب معشوقه اظهار نمود که بنظر ما هم صورتی ظاهر و مویدا شده و غایب
گردید و همچنین عبایی که مشهود است میشود افتاده ایم و دست بدامن میرزا نعمت الله دراز کرده بجای
عجز و التماس گذاشت طالب مواصلت معشوق شد میرزا نعمت الله حریف را که چنین بی اختیار
دیده دانست که کار بدعات رخصت طلبیده بعزم آنکه اذن از والدین معشوقه حاصل نماید
بیرون آمده بمنزل خود روان شد و شاهزاده بجای خواندن ابیات عاشقانه گذاشته و بانتظار
میرزا نعمت الله کس فرستاده میرزا نعمت الله در منزل را بسته و مندل را کشیده و کلاه نمد خود
گفته بود که اگر شاهزاده با احضار من کس فرستد بگوئیدش که کاری بزرگ دارد از مندل با

در شب باسی عمل باید عنقریب اظهار [illegible]

برون نمیگذارد و از منزل بیرون نمی آید تا اربعین بگذرد و از امر معهود مستحضر نشود بخدمت
نخواهد رسید شاهزاده بعد از شنیدن جواب اظهار بی تابی و بیقراری کرده لابد و لاعلاج تا
اربعین بانتظار میرزا نعمت الله نشست و در این ایام اظهار بیصبری و بیقراری مینمود و اکثر
اوقات این مصرع را میخواند یک نظر دیدیم و صد تیر ملامت خوردیم هر چند مشاطه‌ها
دلتنگیه در مزاج شاهزاده دخل داشتند بلطایف الحیل استفسار از حقیقت حال میکردند
جواب شافی نمی شنیدند تا ایام اربعین برآمد و میرزا نعمت الله از منزل برآمد در خلوت
خاص برسیدن بخدمت شاهزاده اختصاص یافت از خادمان حرم شاهزاده که اعظم آنها
صبیهٔ میرزا محمد خان قاجار و صاحب اولاد کبار بود از وجنات احوال شاهزاده دریافته
بود که این بیتابی و بیقراری از عشق و عاشقی میباشند و جویا بود که اثری ازین خبر پیدا نماید
و در چارهٔ آن ابواب اهتمام را گشاید درین وقت که خبر شد که شاهزاده را با میرزا نعمت الله
خلوتی خاص حاصل است دانست که اگر نشانی باید یافت باستحضار اخبار این مجلس باید شناخت
اعتماد الملکی دیگر اقاسی باشی میرزا محمد حسین خان را احضار کرده بوعده و وعید او را بیم
و امید داده برای استراق سمع روانهٔ خلوت خاص شاهزاده نموده او نیز که خود شخصی ظریف
و جویای این جور ظرایف و طرایف بود سمعاً و طاعةً گفته روانهٔ خبرگیری شد
وقتی رسید دید که صدای شاهزاده می آید و تفرع کنان بدامن میرزا نعمت الله چسبیده میگوید
ای بیمروت آخر بگو ببینم که والدین معشوقه رضا باین کار دادند یا نه آماده آتش زدن که افتاده
آخر چه میشد که درین چهل شب سنگی آن پری گذر بخوابم میکرد یا رحم نموده پیک سخن عنایتم میکرد

قسم

میرزا نعمت الله

شاه زاده

میرزا نعمت الله میگفت که ای شاهزاده کار را بصبر برآید و مستعجل بسر درآید از این چهره حکایات
اعتماد الملکی شنیده بخدمت بانوی حرم نواب عالیه آمده سرگذشت پریشانی زده ایستاد نواب عالیه
مستفسر احوال شده آنچه شنیده بود از عشق و عاشقی بمیان گذاشته نواب عالیه را خبر کرد
و نواب عالیه که خواهر آصف الدوله و صاحب توم و خویش بود و شیخ الملوک را از سلطنت [illegible]
رضای او را هم دخیل میدانست بعد از شنیدن این اخبار با دیدهٔ گریان و موی پریشان لب و سینه
زنان تا در بخلوت خاص دویده و سخنهای ناگوار میرزا نعمت الله را برون گفته و شیخ الملوک
خطاب نموده بود که ای بیوفای بی حمیت بعد از آنکه سی سال است در خانهٔ تو کیوان جاروب را
بارو ساخته و پسران رشیده برایت آورده‌ام حال مرا گذاشته و با دختر شاه پریان میل
کرده‌ای با جهاد کلثوم ننه و تعلیم بخشی باشی شاه زنب و فتوای دده بزم آرا و بورع باجی یاسمن
قسم است که اگر دست ازین کار باز نداری ببلائی گرفتارت سازم که هیچ عقل و شعور در تو نماند
شیخ الملوک گفته بود که خیال میکنی که عقل و شعوری در من مانده بیت آنجا که عشق خیمه زند عقل
کو برود غوغا بود و پادشاه اندر ولایتی میرزا نعمت الله چون دانست که این کار از پردهٔ خفا
درآمده و این حرف در میان مردم ظاهر شد رسید که اگر امر بتاخیر افتد و مبالغی که منظور است
گرفته نشود و مشاطه و مصاحبان شاهزاده این نقش کاذب را برو در از لوح خاطر او بزدایند بخدمت
شاهزاده رسیده عرض نمود که والدهٔ معشوقه بعد از دیدن حرکات ناهنجار نواب عالیه دلتنگ
شده رفته شوهر خود را راضی نموده و خود نیز راضی شده است که بغرض و عداوت نواب عالیه
دختر خود را بعقد شاه درآورد و در شب جمعهٔ آینده زفاف واقع شود و بهمین غرض و عداوت
خواستن تدارکات کلی را موقوف نموده صد مثقال عطر گل و هزار مثقال عنبر سارا و دو من عود قماری

القصه بعد از گفت و شنود بسیار [illegible]
[illegible] چون
از این [illegible]
که دختر شاه پریان را بعقد [illegible]
[illegible] شیخ الملوک
هر چند اعتقاد این بود [illegible]
نخواهد [illegible]
ظاهرا [illegible]

و سه عدد دونال ... العظم
و یک جام آب ... طلا

ده هزار اشرفی یکمثقالی و یک جلد کلام الله مجید بخط میرزا احمد مرحوم و یک قبضه شمشیر مرصع [illegible]
بانک اسب سواری با زین و یراق طلا ارضی شده است و قرار چنان گذاشته که در باغ جنت که جای
پریان است اطاق معینی را مفروش کرده با زدن شمعهای کافوری و بلند [illegible] لاله ها و چلچراغهای
بلوری و روشن ساختن مشعلها باغ را مانند بهشت برین ساخته و این اشیا را در آن اطاق چیده
و رخت خواب ترمه کشمیری انداخته باید احدی از آدمیان چه از مرد و چه از زن در آن مکان
و در باغ جنت نباشند و باید که خود سرکار شیخ الملوک روز پنجشنبه بحمام رفته و بوی خوش استعمال
نموده و بخواندن عزایم اشتغال نماید و باید که شال و کلاه گذاشته و کردی نو پوشیده و چاقوی
سرخ بال کشیده و شمشیر بسته بیکدست در قبضه شمشیر و بیکدست دیگر شمع کافوری گرفته بروش
دامادان شش ساعت از شب گذشته با بار و دهل و نقاره و کرنا و مطربان خوش آهنگ با جمیع
امرا و اعیان تا در باغ جنت آمده و از آنجا آدمیان را مرخص کرده و خدمتکاران پری شاهزاده را
بجلوخانه خاص خواهند رسانید شاهزاده از ساده لوحی جمیع این معانی را قبول نموده و اوضاع
و اسبابی را که خواسته بودند تحویل میرزا نعمت الله کرده و پانصد تومان هم برسم انعام باو
داده و بوعده های جمیل بمناصب جلیل امیدوارش کرده بچاپلوسی و شادمانی پرداخت میرزا

مگر ... بماند تمام این مصرع میخواند
... اگر ... خواهد

نعمت الله در شب موعود بباغ جنت رفته اطاق موعود را مفروش کرده و رخت خواب انداخته
و متکای پری در میان رخت گذاشته و لحاف را از بالای متکا کشیده و درها را از میان اطاق
بسته از ارسی بیرون آمده اسباب و اوضاع را که گرفته بود برداشته با [illegible] سوار شده روانه

در ساعت سعد

بروجرد شد و شاهزاده با دبدبه و طمطراق تمام با امرا و اعیان در خانه تا در باغ جنت آمده از مردم
و آدمیان عذر خواسته و در حرمخانه شاهزاده نواب عالیه با سایر خدام حرم مشغول [illegible] خود

ادنه

بودند دامن را افغان باوج آسمان میرسانیدند از آنطرف شاهزاده بتأنی تمام خیابانهای باغ را
پیموده متوجه حجله خانه بودند و همه جا در پیش او گشته خیالات غریب و عجیب مینمودند و منتظر
بودند که نوع پریان رقصان و شادان پیش رو آمده داماد را بمنزل رسانند هیچ آثاری از هیچ
خیالات ظاهر نشده تا دم ارسی اطاق رفته با ادب تمام ایستاده سر فرود آوردند و مدتی ایستادند
هیچ اثر از هیچ طرف ظاهر نشده راه خود را گرفته بالا رفتند و در را بسته دیده از روزن در
نگاه کرده رخت خواب را گسترده جثه در زیر لحاف بنظر آورده یقین نمود که دختر شاه پریان است
که بسبب در آمدن شاهزاده قهر کرده و در را بسته و در زیر لحاف رفته محل نمیگذارد شاهزاده مضطرب شده
زبان بعجز و الحاح و التماس گشاده بهیچوجه حرکتی ظاهر نمیشد شاهزاده دلتنگ شده و در را
پاشنه کنده با اشتیاق تمام خود را بر رخت خواب رسانده گفت قربانت شوم مگر عادت دختران
پری چنین میشود چون متکا پر قو بود و لحاف بالای او کشیده شده بود باین قوت که شاهزاده
خود را بروی لحاف انداخت متکا بالکلیه بزمین چسبیده شاهزاده چنان خیال کرد که دختر
شاه پریان است و استخوانی در تن ندارد جای چاپلوسی گذاشته [illegible] و دست بزیر لحاف
کرده جسد متکا بدست شاهزاده آمده خیال کرد که [illegible] است بذوق تمام لحاف را برداشته
ملتفت که ای همه وقت شرا با من حرف نمیزنی که ناگاه چشم شاهزاده بر متکا افتاد و خیال کرد که
پری که از مجردات است پریده و در میان اطاق از چشم او غایب است زبان باظهار شوق و
اشتیاق گشوده بیهوده سخن میگفت [illegible]
[illegible] میرزا محمد حسین خان اعتماد الملک که بعد از

در صدد [illegible] سوال

بعد از رفتن مردم از در باغ جنت خود را بباغ انداخته برای خبرگیری گرمابه نواب عالیه از عقب
سر شاهزاده آمده بود و همه را ملاحظه احوالات مینمود تا دید که کار شاهزاده باینجا رسیده
و هنوز از حادثه لوحی مستحضر کار نیست طاقت تاب در او نمانده داخل اطاق شده شاهزاده
که او را دید پرسید که چرا آمده معلوم است که زبان دانسته اند و تو در باغی از ما که بخیه آمد
میرزا محمد حسین خان زبان بدولتخواهی گشوده از عدم موجود بودن اسباب و تنخواه که جایست در
اطاق موجود باشد شاهزاده را بنگرد و تجدید میرزا نعمت الله آگاهی داده شاهزاده کسان
بی احضار میرزا نعمت الله فرستادند معلوم شد که میرزا نعمت الله اول در همان شب اسباب را
برداشته بروجرد رفته است عجیبتر آنکه شاهزاده بجمال ملایر قدغن نموده بود که این اخبار
در جائی گفته نشود و این حکایت را امید عالی که دولت شاهی از اکثر اهل ملایر و تویسرکان
استماع کرده بخصوص از میرزا محمد حسین خان ایچ آقاسی باشی القصه شاهزاده سرباز و سلیمان
خان و توپخانه را گذاشته و حاجی محمد خان را با [illegible] انداخته بعزم ملحق شدن باردوی
خاقان مغفور روانه راه و داغ شدند و اما حسین خان سردار با لشکر اردوان که در مقابل لشکر
روس در اوچ کلیسا نشسته بود بعد از شنیدن خبر گنجه از مقابل لشکر روس برخاسته بمملکت
ایروان عود نمود و تا سال بیرحاصل مملکت ایروان را بروی اندوخته های دیگر گذاشته
احوال را نیز بفراغت دسته های خود بپایان رسانید ذکر احضار نمودن خاقان مغفور نایب
السلطنه را باردوی همایون و مأمور نمودن بحفظ ~~معبر~~ [illegible] عود نمودن بدارالخلافه
چون واقعه گنجه و گذشتن نایب السلطنه از رود ارس بطریقی که مذکور شد بعرض خاقان مغفور رسید

بعد از اظهار [illegible] جناب [illegible] گفتار میرزا محمد حسین خان [illegible]

برای دلداری و دفع حزن از نایب السلطنه مرحوم او را احضار باردوی مبارک فرموده که در [illegible]
در امور دولتی داده شده و جبر نقصانی که واقع شده حاصل شود نایب السلطنه مرحوم از مغفرت
لشکری را که فی الجمله جمع شده بودند با محمد خان امیر نظام در لب رودخانه ارس گذاشته
و در همه معبرها از معبر یدی بلوک تا معبر جواد سوار و قراول تعیین فرمودند و شیخ الملوک
و با لشکر نظامی که همراه بود حکم صادر شد که در [illegible] مانده منتظر حکم ثانی از اردوی خاقان مغفور
باشند و بمحمد حسین خان طالش نیز حکم شد که با لشکر ایل طالش و مغان بحفظ کنار رودخانه
از معبر جواد تا جائی که رودخانه ~~از معبر جواد تا جائی~~ بدریای خزر میریزد بپردازد و خود
نایب السلطنه شاه مرحوم و شاهزاده بهرام میرزا و امید عالیکری دولت را همراه برداشته با [illegible]
الدوله و سپهدار روانه اردوی خاقان مغفور شدند و در جنگلی که در سر راه بود نزول فرموده بودند
که بیست و دو از آنجا باردوی خاقان مغفور ملحق شوند چند روز بود که پادشاه مرحوم و [illegible]
رکاب که از گنجه تا اینجا بطورهای مختلف آمده بودند طعام نخورده بودند نایب السلطنه مرحوم [illegible]
بجان خلف که همراه بود قناعت کرده شاه مرحوم با امید عالیکری دولت فرمود که باید امشب بهر
نحوی که باشد طبخی ساخته شود و مقرر فرمودند که همه حاضر و افروخته شده و اوجاق بسته
شده امید عالیکری را برای تحصیل دیگ و برنج روانه فرموده و امید عالیکری جمعی از تفنگچیان [illegible]
دید که در کنار کوهی افتاده نفر فی الجمله با ما بین و سرکردگان آنها آشنائی داشت بهر طریقی
بود دیگی و برنجی از آنها تحصیل کرده بخدمت پادشاه مرحوم رسانید در بین سواری بطور رسید
کرده بانطرف می آمد نزدیک رسید معلوم شد که جناب حاجی میرزا آقاسی است جلو اسبش را [illegible]

معبر جواد

امیرزادگان

دو ریسمانی را بطرز افشار کرده بر سر اسب بسته و یک حلقه رکاب بزیاده بسته و دو دانی از عوض
رکاب گذاشته و قجری اسبش را نیز برده اند و کل ولایات ناسینه حاجی رسیده از دور فریاد میزند
و می‌آید که از کرباسان این ملاهای هلو اخوره چه میخواهید باری با این هیئت رسیده دو یک را
بازکرده دید رو باید حاکوی دولت کرده قسمها یاد نمود که اگر حال مرخصی مرا از نایب السلطنه
نخواهید حاصل نکنید دیگر ترک خدمتگذاری کرده از خانهٔ خود بیرون نخواهم آمد و سه روز است
گرسنه‌ام تا از این هلو مرا سیر نکنید شما را بحل نخواهم کرد باری از نایب السلطنه مرحوم مرخصی برای او
حاصل آمد و پادشاه مرحوم را فی الجمله الفتی معروفی در این سفر بحاجی پیدا شده بالعقبی تا بعد از آن منزل
کوچ کرده نایب السلطنه مرحوم در چمن طویله نامی باردوی خاقان مغفور ملحق شده و شرف
پای بوس دریافته خاقان مغفور بنوازش و دلداریهای او استقبال فرمودند و پادشاه مرحوم نیز کمال
مرحمت و عنایت مبذول داشتند و در اردوی طویله نامی مجلس مصلحت منعقد شده صلاح
دولت را در آن دیدند که نایب السلطنه مرحوم بکنار رود ارس رفته با لشکرهائی که هست در آنجا
توقف فرمایند و شیخ الملوک و میرحسن خان طالش نیز از معبر جواد تا کنار دریا و قزل آغاج را
محافظت نمایند و حسین خان سردار نیز با لشکری که دارد سرحد ایروان را مضبوط نماید و نفر خان
طالش را با دویست نفر تفنگچی با میرزا علی بحفظ قلعهٔ النجق نخجوان فرستادند و مصطفی خان دنبلی
که خاقان مغفور از راه تبریز و مراغه و خمسه روانهٔ دار الخلافه شوند و پادشاه مرحوم با امورات
تبریز استقلال دهند بعد از اتمام مصلحت اردوی خاقان مغفور از طویله نامی کوچ کرده از راه
قصبهٔ اهر و قراجه داغ روانهٔ تبریز شدند و پادشاه مرحوم و شاهزاده بهرام میرزا و این دعاگو را نایب السلطنه مرحوم

[illegible]

رخصت فرموده در رکاب خاقان مغفور روانهٔ دار السلطنه تبریز شدیم و خود نایب السلطنه بکنار رود ارس رفته
بحفظ سرحد مشغول شدند و معلوم شد که شیخ الملوک بحرف مهر علی خان کسان خود را برداشته و تا رسیدن
حکم توقف نکرده عازم اردوی خاقان مغفور شده است از آنجائی که نایب السلطنه مرحوم مستغنی از این
امداد در هر حال بودند توکل بخدا نموده بتفتیش فرداً فرداً بسرحدداری بحفظ
اسلام اشتغال نمودند و خاقان مغفور بعد از انجام امورات ضروریه تبریز از راه مراغه روانهٔ
دار الخلافه شده بصحت و سلامت وارد دار الخلافه گردیدند و شیخ الملوک نیز بعد از چند روز بتبریز
رسیده از همان راه بجلایر و تویسرکان رفتند **ذکر احوال لشکر روس که بعد از واقعهٔ گنجه برای
ایشان روی نمود** ینارال پسکویچ بعد از واقعهٔ گنجه بسبب اینکه تازه بسرحد رسیده بود و بلد نیست
از امور سرحد ایران نداشت و هنوز لشکر ابوالحسن او بدربند و تفلیس نرسیده بودند ینارال دوفرا
با هشت هزار سالدات بقرا باغ فرستاده که در مقابل نایب السلطنه باشند و قدری سالدات هم
بعد ینارال قبه فرستاده و حکم نمود که قصبهٔ سالیان و شیروان و شکی را کلاً مضبوط نماید و مخصوصه
در سالیان که سرحد طالش است دو ملک سالدات گذارد که هم متوجه سرحد شده و هم بعلاوه آذوقه
که از حاجی ترخان بکشتیهای بزرگ می‌آورند و از آنجا بسالیان نقل خواهند شد مشغول شوند و خود عجو
نموده بتفلیس رفت که تا رسیدن لشکرها و گذشتن زمستان در دار الملک تفلیس مانده در بهار هرچه
مصلحت دولت باشد معمول نماید نایب السلطنه مرحوم نیز دو ماه در کنار آب ارس بتفتیش توقف
فرموده چون زمستان رسیده و لشکریان بسیار از دست رفته بودند بعد از هزار سوار
بطور قراول در معبرها گذاشته و سیف الملوک میرزا را که حاکم قراجه داغ بود بحفظ و حراست آنجا

کاشته

~~حتی نوبت~~ خود عازم دار السلطنهٔ تبریز شدند **ذکر ورود نایب السلطنه بدار السلطنهٔ تبریز**

و وقایعاتی که روی نمود چون نایب السلطنهٔ مرحوم وارد تبریز شدند و زمستان بپایان آمد بخیال اینکه

استودگی در این زمستان برای طرفین خواه بودند کافی میشد در این اوقات حاجی میرزا آقاسی

در خدمت شاه مرحوم راه یافته و میرزا نصرالله اردبیلی را که معلم پادشاه مرحوم بوده به پای بلخی

و بی سر رشتگی از امر تعلیم در نظر نایب السلطنه جلوه داده و نایب السلطنه حاجی را اذن دادند که

هفته یکدو بار بخدمت پادشاه مرحوم رسیده متوجه امور تعلیم ایشان نیز بشوند در این اوقات

دخل کلی در مزاج پادشاه مرحوم هم رسانده و از طریق عرفان و معرفت و خداشناسی و زهد و ورع

چنان برآمد که در خدمت پادشاه مرحوم محقق شد که یکی از اولیاء و ارباب دل است و از آنجائیکه طینت مبارک

پادشاه مرحوم مایل بآخذ کمالات صوری و معنوی بود حاجی مذکور را در این باب مصدق داشتند

و تخم محبت او را در خاطر شریف کاشتند و پادشاه مرحوم نیز مبانی سلوک خود را بر زهد و ورع

گذاشته چنان شدند که در اکثر اوقات لیل و نهار صیام و سرکه و قلیلی ~~[illegible]~~ در آن ایام قناعت

میفرمودند و از ماکولات و ملبوساتی که از ولایات فرنگ می آوردند مجتنب شدند و از آن تاریخ

مادام الحیات قند روسی میل نفرمودند و ملبوسی از اقمشهٔ فرنگ ~~[illegible]~~ نفرمودند

[حاشیه: زیب تن نشدند]

و رفته رفته این اخلاق از ایشان بظهور رسانده و نایب السلطنه دانست که این احوالات از آثار سلوک

حاجی میباشد و بعضی امور را که با سلطنت ظاهر منافی میدانستند مثل ترک سیاسات و سایر

اسباب ملکداری از شاه مرحوم نمی پسندیدند باین جهة گاهی بپادشاه مرحوم عتاب نموده

و باکل لحوم و دسوم پادشاه مرحوم را مضطر میساختند و در این اوقات در خلوات حاجی از

احوالات

احوالات خود و عداوت بی جهت که با میرزا ابوالقاسم قایم مقام و بزرگیهای حاجی علی عسکر

خواجه و آقا محمد حسن برادرش که با او کرده بودند در خدمت پادشاه مرحوم بیان مینمود و غافل

مشغول باین کار بود تا کی نتیجه ظاهر شود الحاصل سیف الملوک میرزا که حاکم قراجه داغ و

مأمور بحفظ و حراست معبرهای رود ارس و کرد بود بهمان [illegible] از خدمت مأموره خود کرده بقراجه داغ

آمده و ینارال مه دوف که در قرابانج مستعد کار نشسته بود از خالی شدن سرحد مخبر شده بجرأت

و جلادت هر چه تمامتر با لشکرهای روس از آب ارس عبور کرده سیف الملوک میرزا وقتی مخبر آمد که

ینارال مه دوف به [illegible] فرسخی قصبهٔ اهر رسیده بود نایب السلطنه را از کیفیت حال مخبر کرده

نایب السلطنهٔ مرحوم باحضار افواج مراغه و تبریز و مرند فرمان دادند امیدها که وی دو دولت را مأمور

نمودند که جمیع خانوار تبریز را اسم نویس کرده جمیع مردم آذوقهٔ ششماهه را جمع آوری نمایند

و هر کس را قدرت نباشد یا از دیوان آذوقه گرفته یا از شهر بیرون رود ینارال مه دوف

با لشکر روس که باین جرأت پیش آمده بودند خبردار شدند که نایب السلطنهٔ مرحوم بعزم حصارداری

تبریز و جمع آوری لشکر شده و باستحکام برج و باروی مشغولی دارند و واضح است که با وجود مثل

نایب السلطنه که در شهر تبریز نشسته باشند چگونه ممکن است که با هفت هشت هزار نفر لشکر از تبریز آمده

بجنگ بیرون یا بمحاصره اشتغال نمایند لاعلاج عزیمت را کرده از سه فرسخی اهر عود و بطرف محال مشکین

نموده و در این وقت قلعهٔ مشکین [illegible] اردبیل و حکومت آن ولایات با اسکندر خان قاجار و فتحعلی خان

بگلربیگی مراغه مفوض بود و با علو معقول بحجت اینکه در کنارهٔ سرحد است [illegible] اسکندرخان

بعد از گذشتن لشکر روس از آب ارس لشکر را متفرق نموده و با مبانی دولت نایب السلطنه عرض کرده بود

چون امنای دولت تبریز لشکر روس را متوجه دار السلطنه تبریز دیدند از کار اردبیل غفلت کرده
بامورات ضروریه دار السلطنه تبریز که اهم والزم بود مشغول داشتند اسکندر خان که جوان و کم تجربه بود
دلتنگ شده خود از قلعه اردبیل عازم تبریز شده بود که شهر کوبا شد از تبریز مستحفظ برای قلعه
اردبیل برده باشد مقارن این احوال که مدد دوف از قراجه داغ عود نموده بمشگین رفت خالی
قلعه اردبیل را بمدد دوف معلوم داشته بودند و نایب السلطنه نیز بعد از برگشتن روس از قراجه داغ
و خبر بیرون آمدن اسکندر خان از قلعه اردبیل بیقرار شده بفکر کار اردبیل افتاد و ایند عالوی دولت
شاهی را احضار فرموده دو فوج شقاقی را که ابوالجمع سلیمان خان کیلیک بودند با سلیمان خان ابوالجمع
ایند عالوی دولت نموده بحفظ و حراست قلعه اردبیل مامور فرمودند ایند عالو متعجل هر چه تمامتر
وارد قصبه سراب شده سه چهار دسته سرباز که حاضر بود بی خوف و هراس برداشته خود را
بقلعه اردبیل انداخت و سایر سرباز و سوار را قرار داد که بدفعات وارد اردبیل شوند از طرف
بیارال مدد دوف از شنیدن خالی ماندن قلعه اردبیل و بیرون آمدن اسکندر خان طمع در گرفتن
قلعه کرده متعجل تمام روانه اردبیل شد و بکنار رودخانه قره سو که دو فرسخی اردبیل است رسیده
خبر محقق باو رسید که ایند عالوی دولت شاهی از تبریز دو روز است که با سرباز نظام وارد قلعه شده آن
قطع طمع کرده از همانجا بطرف مغان و بمیان ایلات و احشام ایران که در آن ولایت قشلاق می
داشتند روان شد ایند عالوی دولت نیز سلیمان خان را با سواره شاهسون و شقاقی و علیجاه
میر حسن خان را با جمعیت طالش مامور بتعاقب بیارال مدد دوف نمود و بیارال مدد دوف بتعجیل
رفته کاری از پیش نتوانست برد و لشکر تعاقب چی رسیده اسب اخته و عراده مانده و سی چهل نفر

از تسخیر اردبیل

از صالدات

از صالدات و قزاق دستگیر کرده و تا کنار ارس آورده آمده مراجعت کردند او نیز از آب ارس
گذشته بقراباغ رفته قرار گرفت و بعد از رسیدن این اخبار بدار السلطنه تبریز اهالی برای نایب السلطنه
العلیه پیدا شده به تدارک کار بهار همت معروف میداشتند و در این ایام محمد حسین میرزا بموجب
استدعای نایب السلطنه بجهة تهاونی که در امور سرحدداری از او بظهور می آمد از سرحدداری و
حکومت کرمانشاهان بحکم خاقان مغفور معزول شده امر او ولایت بطهماسب میرزا برادر کهتر او بعد از
رفت مصاهرت نایب السلطنه مفوض شده روانه آن مملکت گردید و سیف الملوک میرزا نیز بجهت
سهل انگاری که در خدمات ماموره سرحد چنانکه سابقا مذکور شد بعمل آورده بود از خدمت مزبور
معزول و احضار بدار السلطنه تبریز شد و پادشاه مرحوم با شش عراده توپ و دو فوج نظام قراجه داغ
و دو هزار سوار شاهسون و قراجه داغ و پانصد نفر غلام و غلام تفنگچی مامور بسرحدداری و حکومت
قراجه داغ و مشگین شده با وزارت میرزا نصرالله اردبیلی که سابق معلم پادشاه مرحوم بود روانه
قراجه داغ گردیدند و در قصبه کلیبر که مکان سخت و محکم بود قرار گرفته و در مکانهای مناسب
قراولان تعیین فرموده بحفظ و حراست آن سرحد همت معروف داشتند و میرزا علی کرایلی که از جمله
ماموریین رکاب پادشاه مرحوم بود و چون امیر خان سردار چنانکه مذکور شد بقتل آمده و امر سرحد
خوی معوق مانده بود نواب شاهزاده (امیرزاده) بهرام میرزا را با وزارت میرزا محمد تقی آشتیانی بحکومت آن ولایت
منصوب و روانه داشتند و با ایند عالوی دولت پادشاهی نیز حکم رسید که قلعه اردبیل را بسلیمان خان
سرتیپ سپرده روانه دار السلطنه تبریز شود ایند عالو نیز بمورتیت خود عمل نموده وارد دار السلطنه
و بعد از آمدن بیارال مدد دوف و معاودت او بمشگین و از آنجا بسر قلعه اردبیل رفتن موبها و ... که

نایب السلطنه مرحوم جعفر

تحریر نمود نایب السلطنه بعرض خاقان مغفور [illegible] میرسانید و از این حرکات مختلف که از
یارال مددوف صادر شده بود بگویان نایب السلطنه مرحوم این عرایض و اخبار مختلفه را که
از نایب السلطنه میرسید میرسانید در خدمت خاقان مغفور ملتبس بخیرخواهی درآمده خاطر نشان خاقان مغفور میشود که
این اخبار بی اصل است و منظور نایب السلطنه خالی نمودن خزینه پادشاهی است از این جوره سخنان
سوء ظن بهم رسید و از آنطرف یارال پسکویچ این حرکت را که از یارال مددوف خودسرانه دیده بود
نپسندیده او را از سرحدداری و حکومت قرابغ معزول نموده بدار السلطنه پطربورغ فرستاد
و شاهزاده عبدالله میرزا حاکم خمسه ملقب بدارا که از اولاد صلبی خاقان مغفور بود بحکم خاقان مغفور
با سواره و نظام خمسه تا میمنه و مشکین اردبیل آمده بود و بعد از مراجعت لشکر روس او نیز در ایام
زمستان عود نمود بخمسه

ذکر آمدن لشکر روس بر سر قلعه ایروان بار اول و حرکت اردوی نایب السلطنه از تبریز و اخبار این اخبارات مدار المحل فه

در اوایل بهار این سال اخبار متواتره از حسین خان سردار میرسید که لشکر روس که در ارس و قراکلیسا
بوده عازم مملکت ایروان میباشند و از تفلیس نیز میهمانان خبر میدادند که جانب مصلحت بینان
دولت روس چنان مصلحت دیده اند که باید حکماً و حتماً مملکت وسیع الفضای ایروان و نخجوان
دارالدولت باد و قلاع متینه آنها از تصرف دولت ایران بیرون آمده رود خانه ارس قاطع نزاع
دولتین شده سرحدیت فیمابین قرار گیرد و باین عزم توپهای بزرگ قلعه کوب از دار السلطنه
پطربورغ مأمور شده اند و در کار آمدن هستند و یارال پسکویچ نیز تدارک شایسته دیده از طرف
ایروان عازم جنگ ایران میباشند و خبر رسید که لشکر بنکندروف روسیه حرکت از مکان خود کرده

دارد

وارد محال ایروان شده اند و حسین خان سردار حسن خان برادر خود را با تفنگچیان مازندرانی و دو
فوج نظام ایروان و اهالی شهر در قلعه ایروان جای داده خود با سوار ایروان که قریب بچهار هزار
نفر میشوند در خارج قلعه در جاهای مناسب مشغول بنقل و انتقال است و در این حال قلعه متینه
عباس آباد در دست معتمدان از اهل مازندران و دو مازندرانی تفنگچیان تبریز بکوتوالی علیمردان خان
تبریزی مضبوط و محفوظ بود و یحیی خان تبریزی در قلعه نظاره اردوباد مستحفظ و حاکم اردوباد
بود و در آن وقت مابین یحیی خان و احسان خان کنگرلو که سرتیپ نظام نخجوان بود و بجهت
قرب جوار اردوباد و نخجوان با هم مراوده داشتند در مجلسی از مجالس یگانگی که فیمابین نوکر باب
سند اول است کار بنزاع کشیده بود و با هم بعداوت راه میرفتند و از آنجائی که خان مذکور بود که
یحیی خان را تقرب در خدمت نایب السلطنه میباشد احسان خان از وخامت عداوت اندیشیده
بفکر کار خود افتاده بود و با حاجی علی عسکر خواجه سرای حرم خانه نایب السلطنه طرح آشنائی
او را وکیل امور خود در خدمت نایب السلطنه ساخته بود و در این بین که لشکر روسیه از مقام خود حرکت
میکردند حاجی علی عسکر را واداشت که در خدمت نایب السلطنه معروض نماید که علیمردان خان تبریزی را
حسن خان
که مردکار دیده است و در محاصره سابق که سرداری یارال گدویچ در ایروان واقع شده بود
و علیمردان خان سابقاً در قلعه ایروان بوده بار دوم ایروان نشود و محمد امین خان قاجار در جنگ
گنجه خیانتها مذکور شد بعد از رفتن نایب السلطنه برای آوردن مددهای ثبات مفقود شده بود و باید
جهة در خدمت نایب السلطنه المجیده اثر بود باو در الحفظ و حراست قلعه عباس آباد مأمور فرمایند
و احسان خان را با فوج لشکر او و ابواجمعی او نموده این خدمت را از ایشان ساخته و پرداخته خواهند

در حفظ قلعه عباس آباد

که قاتی بهادر در جنگ سابق بعمل آمده و حاجی علا عسکر درین گفتگو درین تعهد التزام از خون
خود بدیوان اعلی سپرده بود که اگر عیبی و نقصی حاصل آید خون او در معرض تلف باشد و احسان
خان نیز در این اوقات که در آن سرحد بود اظهار سعی و تلاش و دولتخواهی می نمود و خود را
بمحل وثوق و اعتماد در آورده بود با این مقدمات امنای دولت راضی شدند که علیمردان خان
با مامورین قلعه عباس آباد بقلعه ایروان رفته و قلعه عباس آباد بمحمد امین خان قاجار سرکشیکچی باشی
که همشیره اعیانی نایب السلطنه را در حباله نکاح داشت با ابوالحسن بیگ فوج کنگرلو و احسان خان سپرده شود
این حکم از امنای دولت علیه صادر شده محمد امین خان و احسان خان با فوج کنگرلو بقلعه عباس آباد
رفتند و علیمردان خان که مردی کاردیده و مجرب از احوال ایران و ولایت شده بود
بسپردن قلعه عباس آباد بمحمد امین خان و احسان خان نکرد و آنچه در راه دولتخواهی معلوم
بود شد معروض نایب السلطنه نمود کردانیده حاجی علا عسکر و دستیاران او در خدمت نایب السلطنه
عرایض علیمردان خان را بیجا و لغو کرده و او را بدوستی یحیی خان و هم ولایت بودن با او
منسوب نموده عرض او را از درجه اعتبار ساقط ساختند لهذا حکم ثانی بسپردن قلعه
عباس آباد بمحمد امین خان و احسان خان صادر شده علیمردان خان با نوکر ابوالحسن بیگ خود
بایروان رفته و قلعه را بمحمد امین خان و احسان خان و افواج کنگرلو سپرده آمد و علیمردان خان
~~با نوکر ابوالحسن بیگ خود بقلعه ایروان رفت~~ و اخبار حرکت روس را بسمت ایروان نایب
السلطنه مرحوم بتفصیلی که ذکر شد معروض خاقان مغفور کردانیده خود در نیم فرسخی تبریز در کنار
رودخانه موسوم بآجی نصب خیام اقامت نموده بجمع لشکر فرمان داده و هندعاکوی دولت

بادشاه را

بادشاهی را مامور فرمودند که بار و بنه رفته افواج نظام شقاقی را با سواره شاهسون اردبیل
و سواره خلخال برداشته بطرف مغان رفته پیر حسن خان را با جمعیت طوالش باردو جهاد
و بعد از استجماع آنچه حکم ثانی رسد معمول دارد و هندعاکو حسب الحکم در جای خود مذکور
بخدمات مقرره اشتغال نمود نایب السلطنه بعد از بیست روز توقف و رسیدن سواره بابان و اردلان
و رسیدن سواره شاهسون اینانلو عراق و افواج نظام خمسه روانه خوی شدند و در
خلال این احوال خبر رسید که سردار روس با جمعیت مأموره با فوج کلیا رسیده بعد از
دو سه روز توقف بکنار ایروان آمده مشغول محاصره ایروان شده‌اند نایب السلطنه اخبارات را
بدار الخلافه عرض کرده خود متعجب بدانکه کنار ارس و محال لجار شده محصورین ایروان خبر
آمدن خود را رسانیده امر بصبر و ثبات فرمودند و حسین خان سردار نیز که در خارج ایروان
بود جسارت شد که از حوالی اردوی روس دور نشود درین بین خبر رسید که سردار اعظم
یارال سقوبچ نیز با سی هزار سالدات و چهل عراده توپ کوچ بر کوچ از تفلیس حرکت کرده
وارد مملکت ایروان شده نایب السلطنه این اخبار را نیز بعرض خاقان مغفور رسانیده
استدعا کرده بود که خاقان مغفور بسلطانیه آمده در آن مکان توقف فرمایند و از آنجا
بفرستادن کومک و تدارکات جنگ بتقویت لشکر آذربایجان پرتو التفات اندازند چرا که
موکب همایون وارد آذربایجان شود با این مملکت رعیت مشغول خدمتکاری اردوی
همایون بوده از رسانیدن سیورسات و تدارکات باردوی نایب السلطنه عاجز خواهند آمد
و درین سال غلا فی الجمله ستعیری دارد برای لشکریان سرحد کار تنگ خواهد شد بعد از وصول

این عرایض امنای دولت خاقان مغفور جمیع آنچه را که از نایب السلطنه در خدمت خاقان مغفور
بصفات معروض داشته بودند این طرز استدعا و اظهار مصلحت بینی که از طرف نایب السلطنه در [illegible]
شده بود بصورت صدق و راستی جلوه داده در مقام اثبات مدعیات کاذبه خود
بر آمدند و اردوی خاقان مغفور را حرکت داده وقتی نایب السلطنه خبردار شد که موکب همایون
بچمن اوجان که هشت فرسخی تبریز است رسیده بود استدعای توقف در آن مکان را نمودند
باز مسموع نیفتاده کوچ بر کوچ از کنار تبریز گذشته روانه دار الصفای خوی شدند و
نایب السلطنه از خوی اردوی خود را حرکت داده بمحال چورس و صحرای قراضیاالدین
برده خود با خواص و اعیان باستقبال خاقان شتافتند و از معتمدی [illegible]
دولت شاهی استماع نمود که از خاقان مغفور رسیده بودند که باین تعجیل از دار الخلافه
تا بخوی چه مصلحت دولتی مقتضی شد که تشریف فرما شدید فرموده بودند که یقین کردیم
که عباس میرزا با دولت روس ساخته و محرک سردار روس او میباشد باین تعجیل آمدیم
~~که چشم عباس میرزا از پیش سفید با افتاده نرم کند و با بعضی امور است شود~~ نایب
السلطنه مرحوم که اینچنین امور هرگز از مخیله ایشان نگذشته بود بصداقت و دولتخواهی
تمام باستقبال موکب همایون شتافتند بعد از ظهور حقیقت پادشاهی خود را بخاک انداخته
کمال نیازمندی و پوزش بجای آورده در موکب شاهی روانه شدند و در آن طرف
قلعه خوی که چمن شهر میگویند اردوی همایون نزول نموده با نعقاد مجلس مصلحت و قرارداد
کار جنگ پرداختند در خلال این احوال معلوم شد که یارال بسقوچ بعد از ورود بایروان

بایروان چند روزی

بایروان چند روزی بمحاصره قلعه ایروان پرداخته بعد از چند روزی ~~[illegible]~~ دست از
محاصره برداشته کوچ بر کوچ وارد محال نخجوان شده و در دامن کوهی که مابین گنجه و توابع
نخجوان و ایروان واقع است اردو زده و قدری از نظام صالدات بشهر نخجوان فرستاده
در شهر نخجوان که در آن اوقات از حلیه آبادی عاری بودند نشسته است و ظاهراً چنان معلوم بود
که این حرکت از یارال بسقوچ و دست از محاصره ایروان کشیدن بجهت نزدیک رسیدن اردوی
نایب السلطنه و اردوی خاقان مغفور است که از سر ایروان برخاسته و خود را بحائلی که گنجه و توابع
در بین اردو بر او واقع است کشیده و محل مزبور موسوم است به چیچک لو که از آنجا تا شهر
نخجوان کمتر از دو فرسخ است ولیکن آنچه بعد معلوم و واضح شد آن بود که احسان خان لنگرلو
که در قلعه عباس آباد بود در خفیه معتمدین پیش یارال بسقوچ فرستاده و او را بهر نوع که بود
از خود مطمئن نموده و خود نیز از او مطمئن شده بگرفتن محمد امین خان و سپردن قلعه عباس آباد
بدست لشکر روس ~~[illegible]~~ وعده و امید داده است و یارال بسقوچ باین جهت عازم ولایت نخجوان
شده است و باز خبر رسید که قریب بده هزار نفر از سواره قزاق و دسته روس که جسارت
کرده نزدیک آمده از نیم فرسنگی قلعه عباس آباد از آب ارس که در آن فصل که اوایل تابستان
بود فی الجمله نقصان داشت معبری پیدا کرده باینطرف آب ارس عبور نمایند و تا حوالی غروب
آفتاب در این طرف آب ایستاده و قریب بغروب آفتاب عود کرده بآنطرف آب برده و در آن
وقت قریب بیازده هزار سواره زبده در اردوی خاقان مغفور و اردوی نایب السلطنه حاضر
بود سوای سرباز نظام و تفنگچی مازندران که قریب به بیست هزار نفر میشدند خاقان مغفور از

شنیدن این خبر که سوار قزاق جرأت کرده باینطرف رود ارس گذرا میکند رنداو و مقرر داشتند که نایب السلطنه با رکن الدوله علینقی میرزا و آصف الدوله و سایر سرکردگان عراقی و آذربایجانی
با ده هزار سوار و چهارده عراده توپ بمحال لگر رفته در محلهای مناسب سوار را پنهان کرده و قلیلی
سواری بمقابله قزاق روس که باینطرف آب ارس میگذرانید فرستد و سوار قزاق را بفریب و فنون
رزم پیش کشیده بنزدیک سواران کمین رسانند و بعد از آن سواران از کمین درآمده
این بی ادبان را که چنین تهور اقدام مینمایند بسزا رسانده چشم زخمی برای بیاراول بسقوبج
ابدا حاصل شود و باعث دلگرمی لشکریان و مستحفظین شود که در انطرف آب ارس در قلاع
متینه ایروان و عباس آباد و غیره نشسته‌اند و بعد از صدور این حکم و فرمان نایب السلطنه و رکن
الدوله و آصف الدوله با سرکردگان مأموره از خدمت خاقان مغفور مرخص شده باردوی
چورس و قراضیاء الدین آمده مشغول انجام امر همایون و فرمان پادشاهی شدند **ذکر**
وقایعی که بعد از جنگ نایب السلطنه با لشکر روس در محال لگر واقع شد
پادشاه مرحوم که در قصبه کلیبر مشغول بحفظ و حراست اسر حد بودند گاه گاهی از سواران
طوایف قراجه‌داغ و شاهسون برای دستبرد بانطرف آب ارس بقراباغ میفرستادند و همه
روزه علاوه خدمات مأموره سرحدیه لشکر روس را که در انطرف آب مشغول بحفظ قراباغ بودند
صدمات بزرگ زده ایشان را متزلزل و مضطرب میداشتند و از طرف اردوی ایشان عاکوی
پادشاهی افواج نظام شقاقی را مرتب داشته و غلام تفنگچیان عرب را با قدری از توپخانه
نظام بحفظ قلعه اردبیل گماشته با چهار عراده توپ و دو هزار سوار شاهسون بقراداغ

وطالش برداشته طالش خان را که قبول نموده و قرار داد
و موصلا نمود و شاطرانلو تا آباد بیه بازار طالش رفته و از آنجا میر حسن خان را با سواره و پیاده
که در منزل کوک تپه در همیشه رود مغان بار دو ملحق شود او نیز با چهار هزار سواره و پیاده
طالش در منزل کوک تپه باردو ملحق شد و پس از اجتماع این لشکر محقق و معین شد که روسیه
زیاده از هشت هزار اردو از حاجی ترخان با کشتیها بقصبه سالیان آورده‌اند
و از آنجا با کرجیهای بزرگ از رودخانه کر که همه جا کشیده برود خانه ارس میاندازد و از
ارس تا موضعی که موسوم بجاری قمیش است کشیده که در آنجا جمعیتی از صالدات نشسته‌اند و از آنجا
با عراده و چاروا کشیده باردوی پیاراول بسقوبج و سایر اردوهای خود میرسانند و محقق شد
که در قصبه سالیان زیاده از دو هزار صالدات و چهار پنج عراده توپ نمیباشند خوانین
طالش و ریش سفیدانی که در اردو بودند چنان صلاح دیدند که بقدر پنجاه شصت کرجی
ماه و کرجی از قصبه لشکران شب تفنگچیان طالش از کنار دریای خزر کشیده بقزل آغاج
رسانند و در آنجا پنهان ساخته شب دیگر بمیان رودخانه کر انداخته در کنار چپکه که در
فرسخ از قصبه سالیان پایین تر و محل صید ماهی و محال کسی در آنجا نمیباشند رسانده
منتظر رسیدن این اردو بکنار آب باشند و چون از منزل کوک تپه همیشه رود تا قصبه
سالیان مرتب مده فرسنگ راه و همه جا صحرای مغان کشیده شده است و آب در این
ده فرسنگ راه پیدا نمیشود و روسیه را از رسیدن این لشکر خبری نیست یکروز و ساعت مسموع خبانی دیدند که
بغروب مانده از این منزل آب برداشته همه جا شبانه قطع مسافت نموده و قت صبح بکنار
رود و از آنجا که از قصبه لشکران آورده رسیده سرباز و توپخانه و سواره آماده شده عبا ورنه

بر سر قصبهٔ سالیان رفته باید که سالیان را تصرف نموده در روسیه آنجا منکوب و مخذول
آیند داد که چنین از دست لشکر روس گرفته آید و چشم زخمی چنین بایشان رسانده شود بعد از
ترتیب این مقدمات بموجب رأی صنعیدان همه سواره و نظام را بر داشته روانه کنار آب
کر شدند رودخانهٔ کر رودخانهٔ بزرگیست و رودخانهٔ ارس که با و میریزد بسیار عظیم میشود و این
دو رودخانه در موضعی که موسوم بقلعه جات است بهم رسیده و از آنجا بهم جا صحرای مغان را
قطع کرده تا نزدیکی بحر خزر می آید و از آنجا دو شقه شده از دو طرف به بحر خزر میریزد
و درین مابین جزیرهٔ مثلث پیدا شده است که موسوم بمحال سالیان است که یکطرف آن بحر خزر
و دو طرف آن آب کر احاطه نموده است و قصبهٔ سالیان در نقطهٔ انشقاق آب واقع است
که از هر طرف قصبه برای ورود بآن قصبه احتیاج بنشستن کشتی میباشد القصه دعاگوی
دولت شاهی با میرحسن خان و سلیمان خان و تفنگچیان نوری اردو را برداشته و شبانه قطع
مسافت ها کرده یکدو ساعت بطلوع صبح مانده بکنار آب رسیدیم و درین بین صدای
توپ بسمع لشکریان اردو رسیده دسته های خود را جمع کرده منتظر شدند که از کجا خبر انداخته
شدن این توپ محقق شود و معلوم شد که هنوز کرجیها و ناوهائیکه بایست بهمین مکان آمده باشند
نرسیده اند که در همین بین خبر رسید که ناوها و کرجیهائی که از قزل آغاج بمیان رودخانه
کر انداخته شده و تفنگچیان طالش بکشیدن و رساندن آنها بمکان معین مأمور بودند بسبب
رسیدن دو فروند کرجی از جزیرهٔ ساری لشته که مشحون است بیرک کجیل پنجاه نفر صالدات
و در هر کرجی دو توپ کوچک میباشد و بجنگ و ممانعت پیش آمده اند تفنگچیان تعطیلی حاصل

و از انجام

و از انجام خدمت مأموره عاجز آمده اند دعاگوی دولت شاهی اهمیتی را غنیمت شمرده دسته
سرباز و یک عراده توپ از کنار رودخانهٔ کر بمدد تفنگچیان طالش و بدست آوردن کرجیهای
روس روانه داشت و چهارصد سوار نیز بتعجیل روانه کرد که رفته از کرجیها که نشسته عقب سر
صالدات و کرجی را گرفته باشند که اگر قدری پیش دوی سرباز بکر زنند در عقب سر سواران پیاده
شده بضرب گلوله مانع آیند القصه بمحض رسیدن سرباز و شلیک تفنگ ده یازده نفر از
اهل کشتی بقتل آمده و شصت هفتاد نفر صالدات زنده با توپهای کوچک کشتی بدست آمده
و کرجیها و ناوهائیکه از لنکران می آمد بکنار آب صحیحاً و سالماً باردو رسیده معلوم شد که صالداتی
در ساری نشسته که یکی از جزایر بحر خزر است و در مقابل قصبهٔ لنکران و تپه مدد [illegible]
واقع است دیده بوده اند که کرجی و ناو بسیار از قصبهٔ لنکران روانهٔ قزل آغاج است این
دو فروند کرجی را با یکنفر کپیتان که بجای سرکرده است بمدافعه و ممانعت فرستاده بودند
و از این صدای توپ و تفنگ ساکنین محال سالیان متوحش شده خبر بپول کونک روس که
در قصبهٔ سالیان نشسته بود رسانده بودند و پول کونک روس با توپ و صالدات و سواره
و نیز و انات که در آن سرحد مشغول بخدمت بودند متوجه دفع لشکر ایران میشود و از این طرف
دعاگوی دولت شاهی میرحسن خان و سواره و پیادهٔ طالش را با یک فوج از سرباز و دو عراده
توپ با کرجیها و ناوها و کشتیها از آب گذرانیده و یک فوج سرباز را با دو عراده توپ و جمعی
سوار در این طرف آب نگه داشته بود که سواد لشکر روس پیدا شده دست باندازی توپ
گشادند و از این طرف که سلیمان خان سرتیپ از آب گذشته بود فوج سرباز را با دو عراده

توپ از میان نهری که بطرف لشکر روس میرفت و در آن وقت آب نه نشست بطریق کمین بر دو آب گذشته
روانه شد و از طرف دیگر میر حسن خان با سواره و پیاده طالش روی سواد شیروانات و سالیان
که همراه لشکر روس بودند آورده متوجه دفع آنها شد و از این طرف آب ایندعاگوی دولت
شاهی نیز با دو عراده توپی که داشت با سرباز و سواره خود را آشکار کرده باندختن توپ
و تفنگ اشتغال نمود توپل کونک روس خیال نمود که لشکری سوای سواره از آب گذشته و توپ
و سرباز در این طرف آب میباشند سوار خود را مأمور بمقابله سوار میر حسن خان طالش کرده و خود
بتعجیل بعزم ممانعت از گذشتن آب که بطرف ایندعاگو رانده بازره توپ و تفنگ التهاب حرب
و جان گرم بر سر ایندعاگوی دولت پادشاهی تاخته که سلیمان خان و توپخانه که در آن طرف
آب بودند در عقب لشکر روس ماندند سلیمان خان فرصت را از دست نداده با سرباز و توپخانه
خود را ظاهر ساخته باز و ختن آتش قتال و جدال اشتغال نمود و در بین گلوله توپی
از این طرف بعراده توپ روس خورده عراده شکسته و توپ از کار ماند و شلیک تفنگی که از سربازان
سلیمان خان واقع شد قریب ~~بعید~~ نفر صالدات مجروح و مقتول آمدند و از آن طرف میر حسن خان نیز
سواره شیروانات و سالیان را شکسته و از پیش برداشته بتعاقب مشغول شد و از آنجائی که
ایندعاگوی دولت شاهی ایستاده بود تا جائی که چهار پنج دسته سرباز گذشته شلیک بسیار
نزدیکی بصالدات کردند توپل کونک روس از دیدن این احوالات پریشان شده قرار
بر فرار اختیار نموده توپ شکسته خود را گذاشته و بهر جا زخم خورده های صالدات را
ریخته روی بقصبه سالیان روانه شد و از این طرف ایندعاگوی دولت شاهی با بقیه سرباز

پنجاه ۲

از آب

از آب گذشته بتعاقب لشکر روس پرداخت و سلیمان خان و میر حسن خان که پیشتر از این دعاگو
از آب گذشته و نزدیکتر بروسیه بودند همه جا توپل کونک را تعاقب کنان بقصبه سالیان
رسانیده و اهل سالیان نیز با وجود اینکه پارسال گذشته آنها را لشکر ایران محافظت نموده بودند
و بدست روسیه گذاشته و گریخته بودند باز حمیت دین اسلام کرده بممانعت برخاستند و توپل کونک
روس ماندن در قصبه را محال دیده از کرجیهائیکه بنحو خاص بهم بسته و تخته بند کرده و در میان
دو قوره که از دو طرف آب بنجهای بزرگ کوبیده و تعبیه کرده بودند گذشتند و قصبه را با
آذوقه هائیکه در کنار آب که جمع شده بود گذاشتند و خود توپل کونک با بقیه صالدات و
سه عراده توپ که بیرون برده بود بطرف محالات شیروان روانه شد و ایندعاگوی دولت
پادشاهی یکفوج سرباز با سلیمان خان مرتب و جمیع سواره و پیاده طالش را بمحافظت قصبه
سالیان گذاشته و خود با یکفوج دیگر از سرباز با بار سواره از آب بطرف مغان گذشته
در محاذی قصبه سالیان اردو زده نشست و قریب بصد و پنجاه نفر صالدات زنده و دولت
سر بریده با جیققلیخان شاهسون شاه‌نظرلو که از نوکرهای خاقان مغفور ذوالحجی ایندعاگوی
دولت بود با عریضه اخبار واقعه بخدمت خاقان مغفور ارسال داشت و بخدمت نایب السلطنه
و بخدمت پادشاه مرحوم نیز بعرض مراتب پرداخت و اموال بسیار از صامت و ناطق نصیب
لشکریان اشاره ایندعاگوی دولت شاهی در همانجا رحل اقامت انداخته مرتصد احکام
و اخبار از اردوی خاقان مغفور و نایب السلطنه مرحوم بود و توپی را که در جنگ شکسته بود
ساخته با اردو رسانید **ذکر جنگ نایب السلطنه در محال گکلا با سوار قزاق روسیه**

جنارال پسکویچ با امداد سوارهٔ قزاق و گذار ناشایستی که واقع شد چون نایب السلطنه
و رکن الدوله و آصف الدوله با ده هزار سوار و چهارده عراده توپ جلو بدون آوردن لشکر نظام
از اردوی چورس حرکت کرده و محمد خان امیر نظام را با لشکرهای نظام و توپهای بزرگ
در اردوی چورس گذاشته حکم فرمود که او را بهیچوجه با فتح یا شکستی که واقع شود رجوعی
نباشد و از جای خود بهیچ عذری و بهیچ جهتی حرکت ننماید و منتظر حکم نایب السلطنه باشد
و نایب السلطنه با سوار معین و با توپهای مشخص با مامورین و همراهان بمجال گلار رفته در دره چای و
کمینگاهها سوار را قسمت نموده ایستادند و محمد امین خان و احسان خان که در قلعهٔ عباس آباد
بودند کیفیت را معلوم نموده حکم فرموده بودند که اگر سوارهٔ قزاق از جنگ دلیران ایران
خلاصی یابند از آنطرف آب ایشان منتهز فرصت بوده جمعی را مامور نمایند که از گذرگاه قزاق را
نگذارند راه سلامت بپویند و بعد از مستحضر شدن محمد امین خان و احسان خان از کیفیت وقعه
احسان خان نمک بحرام محض خیال و اینکه مادهٔ آن عداوت با یحیی خان بود کیفیت واقعه را
به جنارال پسکویچ اعلام داده و جنارال پسکویچ این مسئله را که لشکر ایران بی نظام و سرباز با سوار
مجرد بچنین خیالی برای دست برد آمده اند و وجود نایب السلطنه نیز در میان این لشکر است غنیمت
شمرده سرکردگان سوار قزاق را که درین طرف آب بودند ازین حال آگاهی داده بایشان حکم نمود
که در مقابل لشکر ایران ایستاده راه احتیاط را از دست ندهند و منتظر رسیدن جنارال پسکویچ
باشند و خود فی الفور با سرباز نظام و توپخانه و سوار و جسری که برای بستن بر آب ارس همراه داشت
بار کرده روانه شد و در تپهٔ صبح بنیم وشکی با ارس رسیده برای بستن جسر فوجی از لشکر نظام را

مقدمه

مقدمه
روانه نموده و خود با آهستگی طی مسافت نموده و در مدت سه ساعت مهندسین و لشکر نظام
که پیش آمده بودند جسر را بسته جنارال پسکویچ بکنار جسر با لشکرهای خود رسیده و از طرف لشکر
ایران قریب چهارصد یا پانصد سوار بطرز قراولی پیش رفته خود را بسوارهٔ قزاق روس نمودند
و از آنطرف سرکردگان سوارهٔ قزاق که مخبر از حقیقت کار بودند قدری سوار پیش فرستاده
بجنگ و جدال مشغول شدند و سوار ایرانی بخیالی که بود خود را پس کشیده سوار قزاق را بکمینگاهی
که در کمینگاه بود نزدیک کشیدند سوار قزاق با اطمینان رسیدن جنارال پسکویچ و گذشتن او از آب ارس
شده آمده نزدیک سوارهٔ کمینگاه رسیدند سواران کمین که بیخبر از این مقدمه بودند بیکبارگی
از کمین بیرون آمده داخل سواران قزاق شدند و آنها را از پیش برداشته بخیال اینکه این سواران را
مددی نیست در صحرا متفرق شدند و نایب السلطنه نیز با آصف الدوله و رکن الدوله با سواری
که در خدمت ایشان بود از کمین بیرون آمده آهسته آهسته پیش میراندند که ناگاه معلوم شد که سوارهٔ
قزاق شکست خورده و فرار کرده بودند عود نموده مشغول بمقابله و مقاتلهٔ سوار تعاقبچی شدند
نایب السلطنه که جنگ آزموده و پخته کار بود استشعار از کیفیت حال بهم رسانیده سواره و توپی که همراه
بود نگاه داشتند که متفرق نشوند و از جای خود حرکت ننموده در همان مکان ایستادند و رکن الدوله
و آصف الدوله با سواران خود در میان معرکهٔ جنگ متفرق شده بودند که درین بین توپخانهٔ روسیه
با صالدات و سوار تازه ظاهر شده مشغول بانداختن توپ و گرفتن و بستن سواران متفرقه
میدان رزم شدند و همه جا سوار ایرانی را که متفرقانه در آن صحرا پاشیده شده بودند چون
خروس رحیدند و نایب السلطنه را از مشاهدهٔ حال تاب نمانده با توپخانه که در جلو بود پیش رانده

بعد از آنکه مشغول شد ینارال پسقوویچ گمان داشت که نایب السلطنه در میان این سوار و این توپخانه است
و فوجی از سوار و پیاده را برای گرفتن سواران متفرق مأمور کرده و خود با نظام و توپخانه
بهیأت اجتماع بنایب السلطنه حمله‌ور شده بانداختن گلوله‌های توپ میان خالی و فشنگهائی
که برای تفرقه سوار ساخته و همراه آورده بود مشغول شد و همه جا پیش رانده تا بگلوله رس تفنگ
رسید سوار نایب السلطنه را تاب مقاومت نمانده راه انهزام پیش گرفتند چه واضح است
که مقابله سوار بی سرباز با توپخانه و صالدات از جمله محالات میباید نایب السلطنه توپخانه را از
راهی که مصلحت حرکت میدانستند راه انداخته خود با جمعی از سواران خاصه را از راه کوه
که خود بلد آن سرزمین بودند برداشته روانه شدند و ینارال پسقوویچ علمهائی را که بربالای
نایب السلطنه افراشته شده بود گرفته و سواران چند بتعاقب نایب السلطنه مأمور نمود و جان
کرم رانده بنایب السلطنه رسیدند که نایب السلطنه لابد شده توقف نموده بوجود شریف بمقاتله
مشغول شدند و دو سه نفر را بگلوله تفنگ از دست خود بقتل رسانیدند چون سواره قزاق را
متیقن شده بود که نایب السلطنه در میان این سوار است ایشان همان دست از تعاقب برنمیداشتند
و نایب السلطنه ناچار با سواران همراه از اسب پیاده شده سنگ عظیمی را که در پیش رو بود
سنگر کرده ایستاده بجنگ و ممانعت مشغول شدند تا شب رسید دست نمانده نایب السلطنه از آنجا
که بلد آن کوهها و درهها بودند سواران را از آن مهلکه بیرون برده بسلامت باردوی جورس
رسیدند و اگر بلدیت نایب السلطنه نبود و شب در میان حایل نشده بود همگی آن جمع بدست
لشکر روس گرفتار میشدند و نایب السلطنه چون باردو رسیدند دیدند که لشکر نظام و توپخانه

بدست آورده

با محمد خان

و توپخانه با محمدخان امیر نظام فوج بفوج و دسته بدسته بقانون نظام ایستاده و سواران
شکسته را با اردو راه بداده منتظر نایب السلطنه میباشند و سواره رکن الدوله تا بخوی رفته
باردوی خاقان مغفور رسیده بودند و آن اردو فی الجمله بهم برآمده بود نایب السلطنه
با لشکر نظام بکوه فرخ حسین رفته اردو زدند و بخاقان مغفور احوال خود را عرض نموده
آرامشی در لشکر حاصل شد و درین جنگ زیاده از شش هفت نفر قتیل و دستگیر نشدند
آصف الدوله و رکن الدوله باردوی خاقان مغفور رفتند **ذکر بدست آوردن ینارال پسقوویچ**
قلعه عباس آباد را و گرفتاری محمد امین خان و مستحفظین آنجا ینارال پسقوویچ بعد از شکست
لشکر ایران علاوه علمهائی را که از نایب السلطنه بدست آورده بود برداشته و با چند سر
بریده از آب ارس گذشته پی در پی اخبار شکست لشکر ایران و گرفتاری نایب السلطنه و آصف الدوله
و رکن الدوله را بقلعه عباس آباد میفرستاد و محمدامین خان قاجار و احسان خان و سایر سرکردگان
که در برج قلعه ایستاده و از دور تماشای معرکه رزم را میکردند از شکست لشکر ایران مستحضر
شده بودند احسان خان فرصت غنیمت شمرده هزار نفر سرباز کنگرلو را با جمعی همدرد را
حاضر ساخته بهانه حفظ و حراست بروج و دروب را از سایر مستحفظین خالی کرده در وسط قلعه
دو دسته سرباز بنظام نگاه داشت که درین بین ینارال پسقوویچ با توپخانه و صالدات و علمهای
مسطور و سرهای بریده بجوب رسن قلعه رسیده ایستاد و بمحمدامین خان اعلام نمود که تو خود
سرکشیکچی باشی این دولت بوده و علمهای خاصه را میشناسی اینک آن علمها و اینک سر ولی
نعمت شماست و احسان خان از طلب سیده احسان خان محمدامین خان را که مردی [illegible] بود

درین احوال دل او را خالی کرده او را بسپردن قلعه و خواستن امان راضی نموده خود از قلعه
بیرون آمده خدمت ینارال شتافته و اظهار دولتخواهی نموده و برای خود چنانکه رسم مردم
دورکار است امان و آسایش دایمی از دولت روس گرفته خان مستحفظین قلعه را نیز عموماً داخل
امان کرده بود بخصوص خان محمد امین خان را القصه احسان خان نمک بحرامی خود را ظاهر
کرده بحکم ینارال پسکویچ جمیع اسباب حرب را از اهل قلعه گرفته و محمد امین خان را در حجره
محبوس نموده چند نفر از امنای دولت روس را بقلعه آورده بعد از مشاهدهٔ ایشان صدق گفتار
وکردار احسان خان را خبر بینارال داده ینارال با افواج و توپخانه داخل قلعه شدند و این
واقعه در سنه هزار و دویست و چهل و سه اتفاق افتاد و پسکویچ جمیع مستحفظین قلعه را با محمد امین خان
محبوساً روانهٔ تفلیس ساخته بغیر از سرباز لشکر که آنها را از نوکری اخراج و مطلق العنان کرد
و احسان خان را مورد نوازشات ساخته قلعه را بمستحفظین خود سپرده باز روانهٔ اردوی خود شد

ذکر فرستادن ینارال پسکویچ ایلچیان برای طلب مصالحه و قبول نفرمودن خاقان مغفور از مصالحه را بسبب اغفال حسین خان سردار

ینارال پسکویچ بعد از فتح قلعهٔ عباس آباد و انتظام امور آنجا
سفیری چرب زبان بخدمت خاقان مغفور فرستاده و بتوسط نایب السلطنه معروض داشته بود
که واضح است که از جنگ و جدال و خونریزی ثمری جز خرابی مملکت و ناامنی رعیت چیزی دیگر
از میان نخواهد برخاست پس بهتر آنست که پادشاه جهان این خیرخواه دولت را چنانکه از طرف
امپراطور اعظم وکیل در مصالحه میباشم از طرف خاقان نیز اذن در مصالحه مرحمت شود که در
خدمت امپراطور اعظم واسطه صلح شده این نزاع و جدال که فیمابین عباد الله افتاده از میان برداشته شود

و توقع اینکه برای استرضای امپراطور مملکت ایروان با صد هزار تومان اشرفی پیشکشی از طرف خاقان
محبت ودادگذار شود و امپراطور اعظم نیز از نزاع و جدال گذشته مملکت طالش و مغان را واگذار نماید
و قطع مادهٔ نزاع شده آسایش و راحت از این مصالحه حاصل شود بعد از رسیدن سفیر ینارال پسکویچ نایب
السلطنه از اردوی خود بخدمت خاقان مغفور آمده بعرض مراتب مذکوره پرداختند و خاقان مغفور
با امنای دولت خود در این باب از رد و قبول فرمایشات فرموده نایب السلطنه بجهاتی که سابقاً اشاره شد
بهیچوجه میل خود را باحد الطرفین صلح و جنگ در خدمت خاقان مغفور اظهار نمیکردند ولیکن
سایر رجال دولت باغوای حسین خان سردار که امینه مفسده جوئی برای حفظ و دخل ایروان
کرده بود و حال چگونه راضی میشد که ایروان بالمرّه واگذار بدولت روس شود در خدمت خاقان
مغفور زبان بلاف و گزاف گشوده سخنهای دور از کار میگفتند و خاقان مغفور را از جادهٔ
صلح منحرف نموده بتعهدات حسین خان سردار که مثل تعهد حاجی علی عسکر خواهد بود در حفظ
قلعهٔ عباس آباد مطمئن خاطر نمودند و حسین خان سردار متعهد در خدمت خاقان مغفور شد
که از آن تاریخ که ماه عقرب بود تا اول سرطان سال آینده مملکت ایروان را محفوظ کرده و قلعهٔ
عباس آباد را مسترد نماید و در ازای این تعهد خاقان مغفور پنجاه هزار تومان مددخرج مرحمت
فرمایند که در کار خدمت مصرف نماید و خاقان مغفور تعهد او را قبول فرموده بخلاع فاخره
مفتخرش فرموده ایشان پنجاه هزار تومان را گرفته روانهٔ اردوی خود شده و خاقان مغفور ایلچی را
بی نیل مرام مراجعت دادند و نایب السلطنه نیز باردوی خود مراجعت نموده مترصد و مترقب
کار جنگ و جدال شدند

ذکر مراجعت خاقان مغفور بدار الخلافه و حکایاتی که مناسب آن اوقات

سابقاً مذکور شد که بعد از آنکه امنای عالیه دولت قصبهٔ سالیان را متصرف شدند حسینقلی خان
تالشی ملتزما با عریضه و سر دو دیل بخدمت خاقان فرستاد و درین اوقات حسینقلی خان باردوی معلی
رسیده خاقان مغفور چون میل مراجعت داشتند رؤس روس را که حسینقلی خان برده بود بمیان
اردو بازار ریخته و نقاره و طبل شادمانی زده خلعت و نشان برای امنای عالیه مرحمت فرموده
پس از دو روز طبل رحیل کوبیده روانهٔ دار الخلافه شدند امنای عالیه دولت پادشاهی در قصبهٔ
سالیان نشسته بودند که بخط مبارک پادشاه مرحوم که از قرار اجداع فرمانروای امنای عالیه را ارسال فرموده
بودند اخبارات شکست لشکر و از دست رفتن قلعهٔ عباس آباد را مستحضر شده فرمایش فرموده بودند
که امنای عالیه دولت پادشاهی در قصبهٔ سالیان با این احوال که در طرف خوی واقع شده
مصلحت نیست که در ولایت مخالف بنشینند امنای عالیه دولت نیز حفظ فرمایش پادشاه مرحوم
طبل رحیل کوبیده قصبهٔ سالیان را بالمره کوچانیده بعقب لشکران فرستاده و خود عازم
اردبیل شده و سلیمان خان سرتیپ را با دو فوج تفنگچی روانهٔ قلعهٔ تبریز نموده و خود وارد قلعهٔ
اردبیل شده و معلوم نمودند که اردوی خاقان مغفور قریب بقصبهٔ محال سراب رسیده عرایض
فرستاده برای محافظت قلعهٔ اردبیل لشکریان معتمد خواست و خاقان مغفور نیز ششصد نفر
از جانبازان نظام بهادر را با دویست نفر تفنگچی محال ایبین برای حفظ قلعهٔ اردبیل فرستاده
و بواجمع امنای عالیه دولت فرمودند و آصف الدوله را با رکن الدوله بتبریز فرستاده مقرر فرمودند
که امورات قلعهٔ تبریز را رکن الدوله منتظم کرده با آصف الدوله و میرزا محمد خان لاریجانی که از
معتمدین خاقان مغفور بود سپرده شود و ایشان نیز بتبریز رفته قریب بهشت هزار نفر از سرباز

آذربایجان

آذربایجان و تفنگچی مازندران و عراق در قلعهٔ تبریز گذاشته و دوازده هزار نفر از مجاهدین تبریز
و محالات سایر دیده و دلیمیان جدا کرده رکن الدوله از تبریز روانهٔ اردوی خاقان مغفور شد
و خاقان مغفور نیز با همه طی مسافت نموده وارد دار الخلافه شدند و درین سال در ممالک
محروسه حسینعلی میرزا در شیراز و حسنعلی میرزا در خراسان و عباسقلی میرزا ولد ابراهیم خان
قاجار در کرمان و محمد ولی میرزا ولد صلبی خاقان مغفور در خطهٔ یزد و محمدقلی میرزا ملقب بملک آرا
در مازندران و شیخعلی میرزا در ملایر و تویسرکان و عبدالله میرزا در خمسه و یحیی میرزا در رشت
و طهماسب میرزا ولد محمدعلی میرزا در کرمانشاهان و همدان و محمود میرزا در نهاوند و لرستان و محمدتقی میرزا
در بروجرد و سلطان محمد میرزا در اصفهان و حیدرقلی میرزا در گلپایگان و رکن الدوله علینقی میرزا
در قزوین و علیمیرزا ملقب بظل السلطان که برادر اعیانی نایب السلطنه بود بحکومت طهران
و محالات و کیکاوس میرزا در قم مشغول بحکومت و فرمان روائی بودند ذکر وقایعاتی که برای
نایب السلطنه مرحوم بعد از رفتن خاقان مغفور بدار الخلافه روی داد و جنگ نایب السلطنه
با لشکر روس در محل موسوم بآباران و شکست دادن روس و معاودت بخوی شد

و بهمن میرزا در دامغان و ... و محمد میرزا در شاهرود و بسطام

چون نایب السلطنه بعد از عود دلیمیان ... باردوی خود معاودت فرمود و مراجعت
خاقان مغفور بدار الخلافه محقق شد بعزم ~~...~~ رسیدن امورات لشکریانی که
در قلعهٔ ایروان بودند از ارس عبور فرموده از راه محال شرور روانهٔ ولایت ایروان شدند
و درین بین خبر رسید که چهار هزار نفر صالدات با هزار سوار قزاق و جبهت عراده توپ
که ده عراده آن توپ بسیار بزرگ قلعه کوبی است که یکی از آن از دار السلطنهٔ پطرزبورغ مأمور

بکوبیدن قلعهٔ ایروان و درین روزها بتفلیس رسیده است با آذوقه و عراده بسیار از محال شیک
و شوره گل گذشته عازم اردوی ینارال پسکویچ میباشند نایب السلطنهٔ مرحوم از شنیدن این خبر
مستبشر شده بدو مصلحت عزم رزم الکاینه را جزم فرمودند مصلحت اول آنکه ینارال پسکویچ بعد از
استماع اینکه نایب السلطنه بعزم مقاتلهٔ لشکر مدد و گرفتن توپها میرود از نخجوان حرکت کرده
برای چارهٔ کار لشکر مدد خود از عقب نایب السلطنه روانه شود و مملکت نخجوان تخلیه شده بلکه در این
زمستان باز لشکرهای روس بتفلیس رفته آسایشی برای مملکت آذربایجان حاصل گردد مصلحت دوم
آنکه از شکست این جمعیت و گرفتن توپها و آذوقهها از دست لشکر روس چشم زخمی باردوی ینارال
پسکویچ برسد و محتمل که بسبب این صدمه امسال بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان نپردازد نایب السلطنهٔ
مرحوم باین عزم و باین مصلحت متوجه رزم لشکر روس شدند و در محلی که موسوم بود بآباران و
در شب هفت فرسنگ آنطرف قلعه و شهر ایروان بود بلشکر روس رسیده و محاربهٔ عظیم نموده
زیاده از دو هزار صالدات مقتول و اسیر فرمودند و ینارال دال تورکی که در آنوقت ینارال
و سردار لشکر آنجا بود از زانو زخم گلوله خورده با این احوال توپخانه را پیش انداخته و آذوقه
و عرادههای آذوقه را ریخته خود را بچهار دیوار اوچ کلیسا رسانده متحصن شدند و نایب السلطنه
بعد از این فتح باوچ کلیسا آمده در تضییق امر او کوشیدند و ینارال پسکویچ که در نخجوان در
مقابلهٔ نایب السلطنه توقف داشت شنید که نایب السلطنه رو بتفلیس رفته است او هم از نخجوان
کوچیده و ینارال ارسطوف را با چهار هزار نفر صالدات و هزار نفر سواره از عقب
اردوی نایب السلطنه بمحافظت قلعهٔ عباس آباد گذاشته براه تفلیس از عقب اردوی نایب السلطنه

روانه شد و چون ینارال پسکویچ از راه دیگر رفته بود خبر بنایب السلطنه رسید که ینارال پسکویچ از
نخجوان کوچیده بسمت تفلیس روانه شده است نایب السلطنه مصلحت در آن دیدند که دست از محاصرهٔ
اوچ کلیسا برداشته و امر ایروان را مضبوط کرده بطرف خوی و تبریز روانه شوند و اگر دست
از این محاصره نکشند واضح است که ینارال پسکویچ برای استخلاص محصورین لشکر خود متوجه رزم
نایب السلطنه خواهند شد و در آنصورت از پردهٔ غیب معلوم نیست چه ظاهر شود نظر باین مصلحت دست
از محاصرهٔ اوچ کلیسا برداشته بایروان آمدند و در ایروان ششهزار نفر از سرباز نظام و تفنگچی
بسرداری حسن خان سارو اصلان برادر حسین خان سردار گذاشته از ایروان حرکت نموده
در نزدیک سردارآباد حسین خان سردار را بحفظ سردارآباد واگذاشته و خود از ارس
عبور نموده بولایت بایزید که خاک دولت روم است داخل شده از راه قازلی گول و آغاجق
و چالدران بشهر خوی تشریف فرما شدند و چون بسیاری از سرباز خسته و از کار بازمانده بودند
سرباز و قشون را مرخص خانه فرموده و بعضی دیگر را که تاب و توان داشتند با پانصد نفر سواره
قاجاریه و ترکمان و توپخانه برداشته روانهٔ دار السلطنه تبریز شدند و امیرزاده بهرام میرزا
با فوج نظام خوی و فوج جانباز خلج و نظارت میرزا تقی قوام الدوله با هجده عراده توپ
در خوی گذاشتند و باقی اردوئی که همراه بود با توپخانه بقریهٔ شندآباد که از محال تبریز
رسیدند ذکر آمدن ینارال ارسطوف با سه هزار نفر صالدات و ده عراده توپ بدار السلطنه تبریز
باغوای خوانین مرند و گریختن لشکریان از دار السلطنه تبریز و گرفتار شدن آصف الدوله
و سایر احوالات شهر تبریز شهر تبریز در سنه ۱۲۴۳ مشحون به بیست هزار خانوار رعیت بود
هزار و دویست و چهل و سه

و هشت هزار نفر لشکر نظام و تفنگچی در قلعهٔ تبریز حاضر و مستعد بودند و زیاده از یکصد و بیست عراده
توپ مستعد در دار السلطنهٔ تبریز موجود بود و قورخانه و آذوقه چون چندین سال بود که نایب السلطنهٔ مرحوم
در آن شهر توقف داشتند و همیشه در فکر انجام تدارک حرب بودند [بیرون] از اندازه بیحد جمع شده بود
درین اوقات که خاقان مغفور وارد آذربایجان شده بودند و نایب السلطنه در سرحد بمقابله و مقاتله
اشتغال داشتند انضباط امر تبریز را چنانکه مذکور شد خاقان مغفور با آصف الدوله در حین
مراجعت بدار الخلافه رجوع فرموده بودند و از نوکرهای نایب السلطنه در شهر تبریز سوای حاجی علی عسکر
خواجه کسی نبود و از اولاد نایب السلطنه پادشاه مرحوم را در قراجه داغ تشریف داشتند و امیرزاده
بهرام میرزا در خوی و این دعاگوی دولت شاهی بخدمات سرحد اردبیل مشغول بود و امیرزاده
خسرو میرزا را هم در همان دو سه روز احضار برکاب فرموده بودند که بقلعهٔ ایروان برای
اطمینان قلوب لشکر آنجا روانه فرمایند و [illegible] امیرزاده فریدون میرزا که در شهر تبریز تشریف داشتند
با وجود صغر سن بدون حکم نایب السلطنه دخل و تصرف نمیتوانستند کرد و لشکریان نظام و رعایای
تبریز و قدغنهای آذربایجان با آصف الدوله چندان الفتی نداشتند حاجی علی عسکر خواجه هم را
که بدخل و تصرف امور مشغول بود معلوم است که چه قدرها دخل و تصرف را از عهده میتوانست برآید
ها خواتین مرند بجهت قتل نظر علیخان که در سال گذشته واقع شده بود مخوف و هراسان
از دولت علیهٔ ایران بودند و درهمین روزها حاجی میرزا یوسف مجتهد تبریز برحمت خدا
رفته بود و میر فتاح پسرش که جوان و سرشار و مغرور بود و اهل تبریز کمال اعتقاد و ارادت
بپدرش داشتند باو گرویده و او نیز از خوانین و غرور و ادعاهای بزرگ داشت تدبیری که در

حفظ

حفظ تبریز بخاطر حاجی علی عسکر خواجه رسیده این بود که آقا میر فتاح را از طرف والدهٔ
پادشاه مرحوم در درب حرم سرای مبارکهٔ تبریز ضیافت نموده و بیست هزار تومان بعنوان
امانت باو سپارند و چنین خیال کرده بود که بسبب سپردن این نقود باسم امانت آقا میر فتاح
امیدوار شده با تبعه و لقه خود بخدمتگذاری مشغول خواهند شد و آصف الدوله نیز که اهل
آذربایجان نه از او خوفی داشتند به همان احترامات ظاهره قانع شده بخوش گذرانی خود مشغول بود (و نه بعید)
و خوانین مرند از عقبهٔ مرند که هشت فرسنگی تبریز است و تا قلعهٔ عباس آباد نیز توپ بده سنگ
با ینارال ارسطوف جای مراوده گذاشته درین وقت که ینارال پسکویچ از نخجوان بطرف
تفلیس کوچ نموده و نایب السلطنه از ایروان بجاربند و خوی آمد خاطرنشان ینارال ارسطوف
کردند که در تبریز چندان جمعیتی نیست و اهل تبریز هم خواهان شما میباشند اگر شما هزار نفر
از صالدات را در قلعهٔ عباس آباد بگذارید و با سه هزار نفر دیگر از راه مرند متوجه تبریز شوید بمحض
اینکه اهل تبریز مستحضر از آمدن شما شوند غوغا و شورش کرده لشکریان و مستحفظان ایران را
مسلوب الاختیار کرده شهر تبریز را بتصرف [اولیای دولت روس] خواهند داد و عرایض نیز درین باب از آقا میر فتاح
و معتمدان او گرفته بنظر ینارال ارسطوف رسانده بودند و قرار داده بودند که ینارال ارسطوف
از ارس عبور کرده از پشت کوه مشو که همه جا قاطع مابین محال خوی و کهنی و مرند است از
طرف مرند که خالی از لشکر ایران است حرکت کرده بغتةً بدار السلطنهٔ تبریز رسیده و اهل
شهر تبریز که خواهان دولت روس میخواهند سر شورش و غوغا برآورده کار شهر را بر وفق (ازین جا بعید)
دلخواه صورت دهند چون آنچه مقدر است باید ظاهر شود ینارال ارسطوف خوف و هراس

نکرده و از خیالات دیگر غافل شده با سه هزار نفر صالدات و هزار نفر قزاق و ده عراده توپ از راه مرند روانهٔ
تسخیر دار السلطنه تبریز شدند و تا قریهٔ صوفیان که شش فرسخی تبریز است رسیده احدی از ورود ایشان
اینطرف را خبری از آمدن او نبود و چون گرد و غبار لشکر در صحرای صوفیان ظاهر شد همهمه و
گفتگو در تبریز پیدا شده بعضی گفتند که نایب السلطنه است که از طرف خوی می آید و بعضی گفتند
که شاید لشکر روس باشد باری آصف الدوله و حاجی علی عسکر خواجه سوارهٔ برای خبرگیری فرستاده
معلوم شد لشکر روس است می آید و بچهار فرسخی رسیده اند اختلاف در میان رؤسا و اعیان دولت
در تبریز پیدا شده بعضی میگفتند حصارداری نمائیم و نایب السلطنه را که در بیست فرسخی است آگاه کنیم
خبر نمائیم و بعضی میگفتند که شهر و قلعه را گذاشته فرار نمائیم و بعضی دیگر میگفتند که بجهت
این دو مقدور نیست باید تسلیم دولت روسیه شد القصه آصف الدوله سمت دروازه که
مقابل لشکر روس بود و موسوم بدروازهٔ گجیل رفته و بالای بروج برآمده یکدو توپ بر کرده انداختند
و لشکر روس بکنار رودخانهٔ آجی در تپه نیم فرسخی شهر رسیده ایستادند و میرزا محمد خان
لاریجانی تفنگچیان خود را برداشته با تفنگچیان سوادکوهی و مازندرانی و عراقی بدرب
دولتخانهٔ همایون آمده اظهار نمود که خاقان مغفور بمن حکم فرموده که اگر لشکر روس بر سر تبریز آید
و بخواهند که شهر تبریز را محاصره نمایند باید توکلاً عیال نایب السلطنه را برداشته از تبریز بیرون
آورده بمملکت زنجان و خمسه رسانیده بمن معلوم نمائید و چون مأمورم و نایب السلطنه هم در اینجا
نیست حکماً بمأموریت خود عمل خواهم کرد و چون پیر بود و هشتاد ساله بود باندرون آمده
بخدمت والدهٔ پادشاه مرحوم رسیده عرض حال را نمود و در همان ساعت جمیع اولاد و عیال

نایب السلطنه

و عیال نایب السلطنه را بجهت روانه کجاوه و محفه بارگیری کرده روانهٔ عراق شد
و از اینطرف آقا میر فتاح با هواخواهان و دوستان خود بعزم استقبال سالدات ارسطوف
بطرف دروازهٔ گجیل رفتند و از آنطرف آصف الدوله سه توپ بطرف لشکر روس انداخت
و لشکر روس را انداخته شدن توپ و بیرون نیامدن احدی از اهالی تبریز بخوانین مرند بگمان
شده تجسس ایشان امر نمود که در بین این از طرف شهر آقا میر فتاح بدروازهٔ گجیل رسیده و حکم بگشودن دروازه
کرده از شهر بیرون رفت و آصف الدوله و مستحفظین بروج و باره و از بیرون رفتن عیال و اولاد
نایب السلطنه و تفنگچیان عراق و حرکت آقا میر فتاح از حفظ بروج و باره دست کشیده هر یک در
گوشه پنهان شدند و آصف الدوله خود را از قلعهٔ تبریز بیرون انداخته در خانهٔ یکی از رعایای
محلهٔ خیابان پنهان شد و در حینی که سالدات ارسطوف خوانین مرند را گرفته و در کار معاودت بود
استقبالچیان شهر و آقا میر فتاح رسیده کیفیت شهر را معلوم نمودند سالدات ارسطوف از آنجا
خوانین مرند را با هزار نفر سوارهٔ قزاق که همراه داشت با دو عراده توپ بتعاقب میرزا محمد خان
لاریجانی و عیال و اولاد نایب السلطنه روانه کرده خود وارد دار السلطنهٔ تبریز شده بدار الاماره
نزول نموده و هزار نفر صالدات بارک فرستاده قورخانه و انبار را مضبوط نموده و دو عراده
توپ بار سیاهها بر بالای طاق علیشاه که از بناهای قدیم تبریز و کمال ارتفاع دارد کشیده
مشغول بضبط و حراست مملکت تبریز شده و صورت حال را بپسکویچ اعلام نموده آصف
الدوله را که در خانهٔ رعیتی پنهان شده بود مخبر شده صالدات فرستاده آصف الدوله را
گرفته بحبس فرستاد ذکر احوال پسکویچ و فرار حسین خان سردار از قلعهٔ سردارآباد

ذکر رفتن ینارال بسقویچ قلعهٔ ایروان را و فرار نصیرخان طالش از قلعهٔ النجق و خبردار شدن ینارال بسقویچ در تسخیر تبریز

چون ینارال بسقویچ چنانکه مذکور شد متعاقب اردوی نایب السلطنه راه تفلیس
روان شد در بین راه معلوم شد که نایب السلطنه در آباران بلشکر روسیه رسیده چنانکه مذکور شد
محاربه واقع شده و لشکر روس در اوچ کلیسا متحصن آمده اند ینارال بسقویچ از راه تفلیس بطرف
اردوی نایب السلطنه روانه شده و چنانکه مذکور شد در همان چند روز نایب السلطنه نیز بطرف
خوی حرکت فرموده بود و حسینخان سردار با جمعیت ایروان در آن حوالی مانده بود ینارال
بسقویچ بمحض رسیدن بسردارآباد و حسین خان سردار با آنهمه تعهدات که در خدمت خاقان مغفور
کرده بود تاب توقف یکروزه نیاورده و سردارآباد را از مستحفظین خالی کرده از مقابلهٔ
ینارال بسقویچ کناره گرفت و ینارال بسقویچ بسردارآباد رسیده قلعهٔ سردارآباد را متصرف
شده و از همین تفرقه که در قلعهٔ سردارآباد نمود خاطر اهل مملکت ایروان و خاطر لشکریانی که در
قلعه بودند پریشان شده هر یک بخیالی و هوایی افتادند و ینارال بسقویچ از سردارآباد حرکت
کرده باوچ کلیسا آمده بقیهٔ لشکر روس را که در آنجا مجروح و خسته مانده بودند
با توپهای بزرگ برداشته بعزم تسخیر قلعهٔ ایروان روانه شد و بکنار قلعه رسیده بمحاصره
اشتغال نمود و قلعهٔ بآن متانت را بسبب یأس قلعگیان از مدد و اختلاف ایشان با وجود
بودن فوج خاصهٔ تبریز و فوج مراغه و دو فوج ایروان و دو هزار نفر تفنگچی مازندرانی و قریب
بصد عراده توپ در سه چهار روز از بدن و بروج قلعه با توپهای بزرگ کوبیده و در همین دو سه
روزه خبر تسخیر شهر تبریز بقلعگیان رسیده یکی دل از دست داده دست از قلعه داری
کشیده

کشیده بعضی فرار خود افتادند و افواج مراغه و تبریز دسته دسته بجانبی گریختن گذاشته و ینارال
بسقویچ نیز از حال قلعگیان مستحضر شده قلعگیان را با مان از جان امیدوار داده وارد قلعهٔ
ایروان گردیده و جمیع رؤسا را گرفته محبوس کرده مثل حسن خان سردار و قاسم خان سرتیپ
فوج خاصه و علیمردان خان تبریزی و سایر سرکردگان عراق را بالتمام محبوس نموده و
جمیع لشکریان را یراق چیده گرفته بتفلیس فرستاد و خود با سی هزار لشکر نظام بتعجیل تمام از آب ارس
گذشته [3] و ینارال ارسطوف را با وجود چنین خدمتی معاتب نموده او را اکنون و خودسری مقصر
دولتی نموده و معزول کرده محبوساً بدار السلطنهٔ پطربورغ فرستاد و از لشکرهایی که بجهت محافظت
قراباغ و شیروان و گنجه و نخجوان و سایر ولایات گذاشته بود سی هزار نفر دیگر احضار نموده
که از آب ارس گذشته بضبط ممالک آنطرف آب ارس بپردازند و محقق شد که زیاده از شصت هزار
نفر صالدات و صد عراده توپ از آب ارس گذشته مشغول بتسخیر و حفظ آذربایجان شدند
و حسین خان سردار بطرف دارالخلافه رفت و در قزوین که موطن اصلی او بود توقف نمود

[3] از راه مرند وارد دار السلطنهٔ تبریز شد

ذکر احوال نایب السلطنه بعد از رسیدن خبر تسخیر تبریز در قریهٔ شند آباد و چگونگی گذرانیدن ایشان و طلب صلح نمودن از ینارال بسقویچ

چون کیفیت تسخیر تبریز بنوعی که معلوم شد در اردوی
شند آباد بسمع نایب السلطنه رسید بعضی از لشکریان و غلامان که در تبریز و محال تبریز صاحب
علاقه و عیال بودند از خدمت نایب السلطنه فرار کرده و بعضی دیگر از حقوق و نمکخواری گذشتند
در وفاداری و جان نثاری ثابت قدم ماندند و آن روز روزی بود که مخلص از غیر مخلص متمیز شد
و امیرزاده خسرو میرزا در همان روزها بخدمت نایب السلطنه رسیده بود با چند نفر و دو بهم برآمده و نفر ملکی

حاصل شد سوای توپچیان نظام و سوارهٔ قاجار و ترکمان و ترتیب نهصد نفر پیادهٔ نظام که از
فرارهای صالدات روسیه جمع شده بود کسی در رکاب نمانده و از اعیان اردو محمد قلی خان امیر نظام
و ابراهیم خان قاجار ولد حاجی محمد خان و یوسف خان توپچی باشی گرجی و دیگر کسی در رکاب نبود
سرکار نایب السلطنه بعد از شنیدن این مقدمه و دیدن این اوضاع توپخانه و نظام و باقی سوار را
برداشته از رفتن تبریز فسخ عزیمت فرموده و معین بود که در ولایت خوی نیز اقامت متعسر است
بعزم رفتن بمملکت ارومیه بطرف محال سلماس عبور فرمودند و [نایب میرزاده] بهرام میرزا نیز حکم
فرمودند که بقدر معتد در از توپخانهٔ خوی همراه برداشته با فوج نظام خلج و غلامان سیستانی
و هرکس از نگهداران مملکت خوی که در راه وفا ثابت قدم اند [همراه برداشته] در محال سلماس
وارد و ملحق رکاب شوند [امیرزاده] بهرام میرزا نیز یازده عراده توپ از خوی حرکت داده
با نظام خلج از خوی بیرون آمده بخدمت نایب السلطنه رسیدند و نایب السلطنه از سلماس نیز حرکت کرده
وارد شهر ارومی شدند و عالیجاه بهمن خان را با نوشتهٔ ملایمت و ملاطفت نزد بیارال پسقویچ
که خبر ورود او بتبریز معلوم شده بود فرستاده طالب صلح و صفا شدند و قرار شد که در شهر ارومیه
چندان توقف فرمایند که جواب بیارال پسقویچ معلوم شود و اهالی ارومیه بعدم اخلاص [illegible]
مشغول بجانسپاری و خدمتگذاری شدند و درین سفر مملکت خوی و مرند و تبریز و قراجه داغ
و مشکین و سراب و گرم رود تا میانج و بعضی از محال خلخال و مراغه بهم برآمده از اطاعت
دولت علیهٔ ایران خارج شدند و ولایت ارومیه و ساوجبلاغ و صاین قلعه و مرحمت آباد و
محال مراغه که یکهزار نفر سوارهٔ کرمانی در آنجا ساکن بود و قلعه و مملکت اردبیل با طالش و مغان

و سهراب خان

در تصرف

در تصرف دولت ایران باقی ماند و بیارال پسقویچ بولایات متفرقه و محالات حکام و صالدات
و ترتیب فرستاده و مالیات از ولایات از روی جمع و دفتر ایران با قبض و برات داد و ستد
نموده و بیجرگاه و علف و بریدن درختهای بی ثمر که صالدات و قزاق ماذون باوردن بودند
در سایر اموال و امتعهٔ رعایا دخل و تصرف نمیکردند و لیکن نا معقولان مملکت و قوادان رعیت
با اهل نظام روس و بزرگان ایشان مراوده کرده بجهت خوش آمد بقوادی مشغول شدند و حفظ
عصمت بسیار مشکل شد بعضی از ریش سفیدان تبریز درین باب با آقا میر فتاح در حرف و گفتگو کرده
بودند بزبان ترکی گفته بود که صالدات کجای فرزندان منند چگونه با ذریت عزوبت ایشان راضی نشوم
العیاذ بالله ذکر احوال پادشاه مرحوم که در قراجه داغ تشریف داشتند و چگونگی احوال این
دعاگوی دولت شاهی که در اردبیل بود پادشاه مرحوم بعد از شنیدن تسخیر تبریز اهل
اهل قراجه داغ و شاهسونان مشکین را بطور دیگر دیده و بهم برآمدگی در میان آنها واقع شده
اهل و عیال را که همراه داشتند از راه اردبیل و خلخال روانهٔ عراق فرمودند و خود چند روز دیگر
با یازده عراده توپ بسرکردگی قاسمعلی خان بهادر و سیصد نفر غلام از قراجه داغ با میرزا نصرالله
و میرزا علی کرایلی از راه مشکین وارد اردبیل عازم عراق شدند و این دعاگوی دولت شاهی بعد از
شنیدن تسخیر تبریز همت بر نگهداشتن قلعهٔ اردبیل گماشته توپچیان نظام و جانبازان نهاوند
و تفنگچیان نایبی را دلداری داده و بقدر دویست نفر از سربازان شقاقی را که از تبریز فرار
فرار کرده بودند جمع آورده از محال پرده آباد و خلخال نیز [illegible] متصل باردبیل و رشت بود و صد نفر
تفنگچی آورده و از محال اسالم و کرگان رود و طالش نیز سیصد نفر تفنگچی آورده و با غلامان عرب

و سایر غلام و نوکر بابی که داشت دل بقلعه‌داری نهاده باستحکام تدارکات این مهم مشغول شد در همین
اوقات خبر رسید که پادشاه مرحوم بجلفوسنکی اردبیل رسیده دعاگوی دولت پادشاهی
باستقبال شتافته بلوازم جانسپاری و خدمتگذاری اشتغال نمود و سؤال از ارادهٔ پادشاه
مرحوم نمود در پاسخ فرمودند که چون از نایب‌السلطنه خبری نیست و مملکت آذربایجان بهم برآمده
و تبریز از دست رفته ظاهراً مصلحت آن است که تا خمسه رفته در آنجا توقف کنیم تا آنچه از خاقان
مغفور حکم شود معمول نماییم تا از نایب‌السلطنه نیز خبری ظاهر شود دعاگوی دولتشاهی معروض
داشت که چون قلعهٔ اردبیل در کمال متانت است و چهل عراده توپ با ترکچی و قورخانهٔ بسیار
در قلعه موجود و بقدر هزار و پانصد نفر عراقی و آذربایجانی در قلعه هستند و مملکت اردبیل
بمملکت طالش و رشت متصل است اگر مصلحت بدانند پادشاه مرحوم بقلعه تشریف فرما شده
دعاگوی دولتشاهی جان خود را نثار خاکپای مبارک خواهد کرد و در این زمستان بعراق رفتن
و صعوبت ایام را کشیدن چه ضرور است پادشاه مرحوم نیز قبول عرایض دعاگوی دولت نموده
و میرزا نصرالله نیز تصدیق عرایض دعاگو را کرده رای پادشاه مرحوم بر این قرار گرفته با توپخانه
و غلام که همراه بود وارد قلعهٔ اردبیل شدند و در قلعهٔ اردبیل قریب به پنجاه عراده توپ و دو هزار
نفر سواره و پیاده حاضر شده همه همت را در حفظ و حراست آن قلعه گماشتند و میر حسن خان
طالش نیز پنج شش هزار نفر از سواره و پیادهٔ طالش جمع نموده گوش بفرمان نشسته و پادشاه
مرحوم کیفیت امر ولایات اردبیل و طالش را بخدمت خاقان مغفور عرض نموده متعهد حفظ
این مملکت شدند اما احوال میرزا محمدخان لاریجانی و اولاد و عیال نایب‌السلطنهٔ مرحوم اکه

بعد از خروج از تبریز بتعجیل تمام روانهٔ عراق شدند و بار و بُنه و اسباب این دعاگوی دولت
که یکروز پیش از خروج میرزا محمدخان بعزم آمدن باردبیل از تبریز بیرون آمده بود از کدوک
شبلی براه اردبیل روانه شده بودند سواران مرند و سوارهٔ قراق تا کدوک شبلی تعاقب
میرزا محمدخان را کرده و خبردار میشوند که در پیش میرزا محمدخان زیاده از سه چهار هزار نفر
سواره و تفنگچی میباشند و میدانستند که از دنبال او رفتن بی فایده است و خبردار میشوند که بار
و اسباب این دعاگوی دولت بطرف اردبیل رفته است خوانین مرند و سوارهٔ قراق براه اردبیل
افتاده در قریهٔ ارشتبناب به بنهٔ این دعاگوی دولت شاهی رسیده مال و اموال این دعاگو را
تاراج کرده عود مینمایند و عیال و اولاد نایب‌السلطنه بسلامت وارد خمسه شده بحکم خاقان مغفور
بلدهٔ همدان رفته در آنجا رحل اقامت انداختند **ذکر گذارشاتی که در دارالخلافهٔ طهران
بعد از شنیدن تسخیر تبریز واقع شد** خاقان مغفور بعد از شنیدن تسخیر تبریز باحضار لشکرهای
مازندران و خراسان و عراق فرمان داده و شفیع میرزا را با لشکر ملایر و تویسرکان بخمسه فرستاده
و اهل خمسه از سوء سلوک عبدالله میرزا اظهار شکایت کرده خاقان مغفور بعزل او فرمان داده
بدارالخلافه احضار شد و حسین خان سردار نیز با سوارهٔ ایلیات قزوین مأمور بخمسه شده با دو هزار
سوار بخمسه رسیده و در خدمت خاقان مغفور بدگویان نایب‌السلطنه زبان ببدگوئی گشاده
سخنهای زشت و عرضهای نالایق خاطر خاقان مغفور را از نایب‌السلطنه آزرده ساختند
و میخواستند که خاطر خاقان مغفور را مایل بترتیب حسنعلی میرزا نمایند و همه روزه منتظر آمدن حسنعلی میرزا
از مشهد مقدس بودند و هواخواهان نایب‌السلطنه در کمال دلتنگی و پریشانی روزگار میگذرانیدند

ارشتباب

و روز زر و زیبار الخلافه از اطراف ولایات جمعیت آمده و چون در جمیع ممالک سوای اولاد خاقان
مغفور حاکم و متصرفی نبود باین سبب در جمیع ولایت عراق و فارس و دار المرز حرکتی بر خلاف
قانون دولتی از هیچ جانبی نمود و حکایتی که در یزد و کرمان واقع شد بسبب غیبت شاهزاده
محمد ولی میرزا از یزد و بجهت اختیار داری عبد الرضا خان یزدی در آن ملک واقع شده که
بتفصیل رشته تحریر کشیده خواهد شد ذکر مراجعت بهمن خان از نزد یارال یسقوویچ و قبول
کردن یارال یسقوویچ مصالحه را بشروطی که مذکور می شود چون بهمن خان با نوشتجات
نایب السلطنه بنزد یارال یسقوویچ آمد و یارال یسقوویچ از کیفیت نوشتجات آگاهی بهم رساند بعد از
تغیرات بسیار و کلمه‌سندیهای بیشمار به بهمن خان اظهار نموده که دولت ما هرگز باین جنگ و غوغا
راضی نبود و نیز همیشه طالب صلح با دولت ایران بوده حال که نزد جنگ و جدال فی الجمله معلوم شد
امنای دولت ایران شده میل بصلح و صلاح نموده اند دولت علیه روس نیز با وجود غلبه
و استظهار باز از مصالحه و [illegible] سرباز نخواهند زد مشروط بر آنکه نایب السلطنه بوکالت
دولت خود ارکان مصالحه را قبول نموده و کاغذ در قبول کردن ارکان مصالحه برای من
بفرستند و بعد از آن جائی را معین نموده که در آن مکان همدیگر را ملاقات کرده بانجام امر
مصالحه اشتغال نمائیم و جزئیات امر مصالحه را در مجلس ملاقات گفتگو کرده قرار خواهیم
داد و لابد باید این ارکان مصالحه از طرف دولت ایران قبول شود رکن اول ایروان
و نخجوان وارد و باد [illegible] بدولت علیه روس شود رکن دوم طالش و مغان رکن سیم
بیست کرور اشرفی تنخواهی که در مخارج این جنگ دولت روسیه متضرر شده به دولت علیه

ایران تسلیم نمایند رکن چهارم خود نایب السلطنه پادشاه مرحوم از طرف دولت علیه ایران
بعد از انجام صلح به دار السلطنه پطربورغ رفته عذرخواهی نقض عهد سابق نمایند و نوشتجات
باین مضمون نوشته همراه بهمن خان بخدمت نایب السلطنه فرستاد و سبب قبول نمودن امنای
دولت روس مصالحه را آن بود که مابین دولت علیه روم با دولت روس سه چهار ماه بود
که بنقار کلی کشیده بود و ماده نزاع فیمابین ایشان منعقد شده چنانکه در همان اوقات جنگهای
عظیم واقع شد و یارال یسقوویچ بعد از مصالحه با دولت ایران بتفلیس معاودت کرده [illegible]
در آذربایجان همراه [illegible] سالدات دولت روم رفته بجنگ و جدال مشغول شد تا آنکه بهمن خان
با نوشتجات مذکوره در اردوبیه بخدمت نایب السلطنه رسیده و نایب السلطنه محض دولتداری
و دولتخواهی قطع نظر از سخن بدگویان و بدخواهان که در خدمت خاقان مغفور میکردند نموده
بقبول مصالحه سر رضا جنبانیده و کاغذ قبول به یارال یسقوویچ فرستاده خواهش تعیین محل
مجلس ملاقات را نموده و [illegible] را بخدمت خاقان مغفور [illegible] عرض
کردند که سوای قبول نمودن این مصالحه مصلحتی برای دولت علیه ایران نیست و چون مصلحت
دولتی منحصر در این بود قبول این معنی را نموده ام تا با یارال یسقوویچ در باب انجام این مصالحه
ملاقات خواهم کرد و واضح است که پادشاه نیز مصلحت دولت خود را انکار نخواهند کرد [illegible]
ذکر رفتن نایب السلطنه بقصبه ده خوارقان و آمدن یارال یسقوویچ بآن قصبه و انعقاد مجلس صلح
نایب السلطنه مصلحت دولت را در صلح دیده و یارال یسقوویچ را مایل بصلح نموده ارکان
اربعه را قبول نموده و نوشته برای یارال یسقوویچ در قبول نمودن و رضا شدن بارکان

سرحد فرستاده طلب تعیین مکان ملاقات نمودند و ینارال ستوریج بعد از اطلاع بر رضای نایب السلطنه بصلح مزبور قصبهٔ قاصعلو قاترا که در بیست فرسنگی تبریز واقع است تعیین برای مجلس ملاقات نمود و معلوم نایب السلطنه داشتند که با پانصد نفر از خواص خود بمجلس مصالحه تشریف آورند و زیاده از این از ملتزمین رکاب در هر ولایتی که مصلحت باشد اقامت دهند نایب السلطنه بعد از اطلاع از جواب ینارال ستوریج حکومت اورومیه را بجعفرقلی خان افشار واگذار فرموده و شاهزاده ملک قاسم میرزا را که تا حال در آن ولایت بحکومت مشغول بود برای اعلام این حالات بدار الخلافه روانه فرمود و شاهزاده بهرام میرزا را با میرزا تقی قوام الدوله و یوسف خان توپچی باشی و توپخانه و نظام که همراه بود بر رحمت آباد بکنار رودخانهٔ جغاتو که محل قشلاق و مناسب بود مقرر فرمودند که رفته اقامت نمایند و هزار نفر سوارهٔ کرمانی را که در رحمت آباد اقامت داشتند ابوالجمع شاهزاده بهرام میرزا فرمودند و دو فوج نظام افشار را مقرر داشتند که مستعد شده در وقت ضرورت اگر از اخلاص و حقوق شناسی دارند متوجه اردوی معلی شوند و خود نایب السلطنه با شاهزاده خسرو میرزا و محمد علی خان امیر نظام و ابراهیم خان سردار و میرزا محمد علی مستوفی و حاجی میرزا مسعود را با محمد حسین خان ایشک آقاسی و بعضی از خوانین افشار با آقایان و سوارهٔ قاجار که همراه بودند بقدر پانصد نفر برداشته و چون فی الجمله در مزاج نایب السلطنه کسالتی بود بتخت روان سوار شده از قصبهٔ ده خوارقان شدند و در راه دولت داری با وجود آنکه پشت پناه دولت ایران وجود شریف ایشان بود خود را ایمن با همان انگمان دشمنی را اختند و از برای حفظ بیضهٔ اسلام و دولت ایران از وجود مبارک خود گذشتند و سخنان بدگویان را

کرد

که در دار الخلافه می گفتند بمضمون ذرهم وما یفترون عمل نموده ~~بعد از~~ قصبهٔ ده خوارقان ~~شدند~~ و از آنطرف نیز ینارال ستوریج با به پرازها لدات و هزار و پانصد نفر سواره و ده عراده توپ با وزرا و اعیان دولت روسیه بکرد قبل از نایب السلطنه وارد قصبهٔ ده خوارقان شدند و مهمان دار و استقبال چی برای نایب السلطنه تعیین نموده یک منزل پیش فرستادند و استقبال چیان و مهمانداران بخدمت نایب السلطنه رسیده در کمال اعزاز و احترام بقصبهٔ ده خوارقان وارد ساختند

ذکر خبر شدن خاقان مغفور از رفتن نایب السلطنه بمیان لشکر روسیه برای انجام مصالحه

چون این نوشتجات بدار الخلافه رسیده و کیفیتهای مذکوره بعرض خاقان مغفور رسانیده شد از آنطرف ملاحظه میفرمودند ملک آذربایجان و سی هزار لشکر نظام با سیصد عراده توپ که در قلعه های ایروان و عباس آباد و تبریز و سایر امکنهٔ آذربایجان بود از دست رفته و مثل دولت روس دشمنی قوی دست تا بقافلانکوه ضبط نموده به قزوین قناعت نخواهند کرد و البته وارد عراق خواهند شد و از طرف دیگر ملاحظه میفرمودند که لشکری استعداد در عراق و فارس و مازندران که بمقابله توان پرداخت و با مجانبت ایشان توان برخاست ~~و مجانبت ایشان نتوان~~ حرفهای واهی حسین خان سردار سست تر از تار عنکبوت است و گفتگوی شاهزادگان و امنا محض خوش آمد است و از آنطرف ملاحظه میفرمودند که در میان پادشاهان جهان چگونه میتوان باین نوع کار که پیش آمده محض تسلیم صرف شد و از این قدر مملکت و از این قدر خزینه چگونه توان گذشت و از دشمنان منت کشید و از طرف دیگر ~~یکی~~ اگر مصالحه نشود باقی آنچه در دست است از دست رفته و کار بجائی

ملاحظه میفرمودند که وجود این فتنه از طرف دشمن

باین نوع بیعت در تسلیم محض شده این بعید

چنین دشمن قوی

بحهه تسیا نیفزودند

رسید که تدارک آن اصلاً ممکن نباشد و در مملکت خراسان که مثل رضاقلی خان در قوچان و
محمدخان در تربت سالهاست که دم از عصیان و طغیان میزنند و بارها لشکر فرستاده شده و
شجاع السلطنه حسنعلی میرزا مکرر بمقام رفع ایشان برآمده و کار بهیچ نوع تمام نشده که بر دادن [illegible]
امان و ختم قرآن در همین بین خبر رسید که عبدالرضاخان یزدی وزیر شاهزاده محمدولی میرزا
که در یزد بنیابت ایشان مشغول بود شاهزاده را که در دارالخلافه دیده و خصم قوی دست
روس را بر تبریز رسیده شنیده سودای استقلال در دماغ خود جای داده جمیع عیال و اولاد شاهزاده
را از یزد بیرون کشیده و با یزدیان متفق شده و شصت هزار تومان زر مسکوک و دویست هزار
تومان اقمشه و امتعه از اموال شاهزاده تصرف کرده ببذل و بخشش و گرفتن نوکر مشغول میباشد
و باز خبر رسید که عباسقلی میرزا حاکم کرمان ولد ابراهیم خان قاجار که نواده دختری خاقان
مغفور بود در کرمان باغوای قاسم خان نامی و بعضی دیگر قریب بیست هزار نفر از طایفه
بلوچ و طایفه عطاءاللهی جمع کرده از شهر کرمان در کار حرکت کردن بسمت یزد و کاشان
خاقان مغفور با این مهمات و رموز دیگر دولتی که صاحبان دولت و سلطنت از آن آگاه هستند
جواب نایب السلطنه را بطور خوشی نوشته و مراتب سه رکن مصالحه را قبول فرموده در باب
رکن دیگر که دادن هشت کرور اشرفی باشد تأمل فرموده بودند و به پنج کرور نایب السلطنه
اذن داده بودند که طی گفتگو نمایند

ذکر گفتگوی پاسکویچ با نایب السلطنه در مجلس دهخوارقان
در فقره صلح از طرف پاسکویچ بدارالخلافه طهران و آمدن میرزا
ابوالحسن خان وزیر دول خارجه از دارالخلافه

چگونه میسر است که چنین [illegible] اوضاع را بخاقان مغفور [illegible]

چون نایب السلطنه

چون نایب السلطنه و پاسکویچ با امنای دولتین روسیه و ایران در قصبه دهخوارقان
مجتمع آمدند و بملاقات هم رسیدند گفتگوی دولتین بمیان آمد چون کاغذ وکالت دولتی در
دست وکلای طرفین ضرور است تا سخنانی که گفتگو میشود محل اعتبار باشد و مفاید نشود پاسکویچ
کاغذ وکالت نایب السلطنه را از طرف دولت ایران خواسته و نوشته وکالت خود را از طرف
دولت خود اظهار نموده نایب السلطنه چون کاغذی چنین در دست نداشتند در جواب فرمودند
که کسان ما بدارالخلافه رفته اند و در این چند روز وکالت نامچه دولتی خواهد رسید تا رسیدن کاغذ
وکالت نامچه شروط و قراردادهای دیگر را وکلای طرفین گفتگو نموده و در دفتر مصالحه نوشته
موجود نمایند که بعد از رسیدن وکالت نامه معطلی دیگر حاصل نشود صورت قرارداد را طرفین مهر کرده
بلکه بعد از گفتگو چنانکه قانون است بمهر پادشاه طرفین مزین شده ایلچیان طرفین
بهمدیگر رسانند و دو هفته مهلت خواستند پاسکویچ قبول این معنی را نموده و وکلای طرفین در
مجالس مختلفه گفتگو مینمودند و در مجلس اول ملاقات پاسکویچ با نایب السلطنه پنج کرور از
هشت کرور را بعوض تعارف و هدیه گذشت نمودند چون بر پاسکویچ را هیچ شده بود که تأخیر
در فرستادن وکالت نامچه از طرف خاقان مغفور بجهت تسکین تنخواه است [illegible] که موسوم
[illegible] بود با عریضه مشتمل بر تملیقات و ترغیبات و تزیین مصالحه بخدمت خاقان مغفور بدارالخلافه
فرستاده و خاقان مغفور نیز فرستاده او را نوازشات فرموده متوقف داشته بودند که میرزا
ابوالحسن خان وزیر دول خارجه از طرف ما بخدمت نایب السلطنه میرسد و در مجلس صلح او نیز باید
مستمع گفتگوی مجلس باشد و پاسکویچ یکدو هفته بانتظار میرزا ابوالحسن خان نشسته و میرزا

بعلت رسیدن وکالت نامچه

ابوالحسن خان نیز بعد از تاخیرات غیر متوقع وارد ده خوارقان شده وکالت نامه همراه آورده ولی

در دادن وکالت نامچه شرط شده بود که در باب کرورات گفتگوی تازه شود و قراری دیگر در میان آید

بپاسکیوچ دو کرور و نیم کرور دیده باز دید امیرزاده خسرو میرزا گذشت و تعارف کرده فی ما بین میرزا

خسرو میرزا و آیارم عباس ملکیت بخشی بزبان ترکی نصف عباس الغصه گفتگوهای بسیار در ابواب

بشمار و بهانه‌های مختلفه دو کرور و نیم دیگر معفو شده قرار به کرور داده شد باین نوع که در وقت

تحویل سه کرور عقد مصالحه منعقد شود و بعد از تحویل سه کرور دیگر تبریز و قراجه داغ و مشکین و خلخال و

محال ثلاثه سراب و گرم رود و هشت رود و شهر مراغه تخلیه شود و خوی و ارومیه در عوض دو کرور

رهن مانده و برسیدن کرور هفتم ارومیه تخلیه شود و برسیدن کرور هشتم از خوی بیرون روند

و دو کرور دیگر تمسک دولتی سپرده شود که مدتی مطالبه آن موقوف باشد و پس از آن عند المطالبه

بدون عذر کارسازی شود و سایر شروط و قراردادها از قبیل تعیین محل سرحد و احترامات

ایلچیان طرفین و قرارداد قرار بیان طرفین بنوعی که در مصالحه نامچه دولتی مذکور است داده شده بود

که مجلس ده خوارقان بسببهائی که مذکور میشود بر هم خورد **ذکر اسبابی که باعث برهم خوردگی**

مجلس ده خوارقان شد و منعقد شدن مجلس صلح در قریه ترکمان چای شاهزاده حسنعلی میرزا از مشهد مقدس

با هفتصد نفر شمخال چی و چهارصد یا پانصد سوار و سه چهار علم سیاه همراه برداشته ملیف که

علمهای حضرت رضاست صلوات الله علیه که در خواب بمن مرحمت کرده و فرموده است که روس را

بضرب شمشیر از مملکت ایران بیرون کن و باین گفتگوها و این سخنها وارد دار الخلافه طهران شدم

و امنای دولت خاقانی که سازش مخالفت نایب السلطنه را رحمت کرده بودند و براه عراق میرزا

حسنعلی میرزا

حسنعلی میرزا را سرمایه بضاعت خیالات خود کرده و تحریک نمودند که عوام دار الخلافه فوج فوج دسته دسته

بدون آوردند اظهار دوستی و خدمت [illegible] نمایند و او را صاحب السلطنه نامیده و [illegible] خاقان مغفور

چنین وا نمودند که ارض الجبه خاقان مغفور برده با حسنعلی میرزا دهند شاید که قرار مصالحه باهل

ازین داده شود و خاقان مغفور نیز حسنعلی میرزا را نواخته و سخنانی که مشعر بر [illegible] بود

نسبت بنایب السلطنه [illegible] و شاهزادگان را با احترام داشتن از حسنعلی میرزا امر فرمودند و مقرر شد

که حسنعلی میرزا با جنود دار الخلافه از دار الخلافه حرکت کرده تا بقزوین و خمسه طی منازل نموده

و خاقان مغفور که همه امور جهان در آینه ضمیر ایشان واضح و هویدا بود [illegible] گردیدند مملوک جا

بار نموده بصحابت منوچهر خان معتمد الدوله مأمور داشته که بخدمت نایب السلطنه رسانند و از اختلاف

امنای دولت روسیه از طول زمان اقامت ده خوارقان استفسار نمود و چیا از طرف دولت ایران

نموده و بعضی از اهل آذربایجان از راه دولتخواهی روسیه بپاسکیوچ از حکایات اوضاع دار

الخلافه [illegible] گفتند و چون اثری از گفتگوهای مجلس ده خوارقان ظاهر نشد بپاسکیوچ فی الجمله

احتمال خلاف داده بنایب السلطنه اعلام نمود که از یکطرف امیرزاده بهرام میرزا در رحمت آباد

اردو زده می‌شنوم که از افشار و کردستان و کرمانشاهان سربازان لشکر باردوی او میرسند

و از یکطرف محمد شاه و جهانگیر میرزا در قلعه اردبیل نشسته از طالش و خلخال و رشت و شقاقی

و شاهسون جمعیت جمع مینمایند و از طرف دیگر حسین خان سردار که باعث راز دفتن این آتش

با حسنعلی میرزا در خمسه آمده با استعداد حرب و تدارک جنگ مشغول اند و [illegible] خود پادشاه

ایران [illegible] در دار الخلافه باجتماع لشکر ایران فرمان داده و حسنعلی میرزا را نیز از خراسان

از جمله

بزبان آورده

و این نوع کارها را بپاسکیوچ [illegible]

روس هرگز تصور نمیفرمودند

داده و صاحب السلطنه نامیده مأمور بجنگ لشکر روس نموده و شما را بعقبهٔ ده خوارقان آورده
رتبهٔ مهر و ماه است که با مرد و زن و فرد اعلی متعلق باشد هر وقت کار دولتی را که گذاشته‌اید در مدت این
اقامت مخارج کلی برای لشکر عظیم که همراه است کشیده شده و حال تو از دو قسم بیرون نیست یا با
دولت روس در مقام مکر و حیله میباشی یا با پادشاه ایران سخنان ترا دروغ میگذارد پس انعقاد
این مجلس زیاده از این صلاح دولت روس نمیباشد شما پنج روز دیگر در امان دولت روس میباشید
که خود را بطرفی کشیده و ما نیز بتبریز میرویم و از آنجا بهر چه مصلحت دولت روس باشد اقدام خواهیم کرد
نایب السلطنه از شنیدن این سخن پریشان شده با وجود ناخوشی بدنی که داشتند بمنزل ینارال پسقویچ
رفته قبول نمودند که زیاده از چهار کرور ننمایند ولیکن خواهش کردند که ینارال پسقویچ وعده دهد
که اگر این تنخواه مقرره در همین طرف قافلان کوه بقراولان لشکر روس رسد ینارال پسقویچ حکم دهد
که لشکر روس از محلی که تنخواه رسیده قدم پیش نگذارند و در محل دیگر در باره مجلس صلح منعقد شود
و قرار صلح را بهمین قرار بدهند که بود ینارال پسقویچ در جواب گفته بود که این عهد را قبول نمودم
و قرار میگذارم که تنخواه مصالحه تا دم دروازهٔ دار الخلافهٔ طهران در هر جا و هر مکان بقراولان
لشکر روس رسد صلح برقرار خواهد بود ولیکن اگر در آنطرف قافلان کوه هر قدر مطالبات نزدیکتر
بتنخواه رسیم از تخلیهٔ ولایات و زیاده کم تنخواه گفتگوی دیگر خواهیم کرد و میرفتاح بینارال
پسقویچ نوشته بود که پنج کرور رضا بصلح دادن عیبی ندارد و در عوض سه کرور که در تخلیهٔ
آذربایجان میگیرید ما اهل آذربایجان در دو سال چهار کرور با میرالطوار اعظم میدهیم القصه
نایب السلطنه بوعدهٔ ینارال پسقویچ خورسند شده و بتدارک رفتن مشغول گشته [illegible]

بدار الخلافه فرستاده خاطر خاقان مغفور را از گفتگوی مجلس مستحضر ساختند و آصف الدوله که
بخواهش نایب السلطنه ینارال پسقویچ بعقبهٔ ده خوارقان آورده بود وداع نموده باز اردو را
مستحفظین دولت روس بتبریز بردند ینارال پسقویچ نیز بتبریز عود نموده و نایب السلطنهٔ مرحوم هم
برحمت آباد تشریف فرما شدند

ذکر مأمور شدن ینارال لیتان گراف سوختلن بگرفتن قلعهٔ اردبیل و احوالات پادشاه مرحوم از ایام توقف نایب السلطنه در ده خوارقان تا رسیدن خبر صلح که در ترکمان چای واقع شد

چنانکه سابق ذکر یافت پادشاه مرحوم در قلعهٔ اردبیل
بعد از تخلیهٔ قراچه داغ توقف نموده بودند چون از سلامتی نایب السلطنه و هم انعقاد مجلس صلح در
ده خوارقان مطلع شدند رای پادشاه مرحوم قرار گرفت که از قلعهٔ اردبیل بمحال و تلکیج که از محالات
از ولایات طالش تشریف برده و لشکر طالش و شاهسون و آن نواحی را مستعد فرمایند و امنه عاکوی
دولت پادشاهی را در قلعهٔ اردبیل گذارند که اگر لشکر روس بمحاصرهٔ قلعهٔ اردبیل آیند پادشاه مرحوم
از خارج بامداد قلعگیان بپردازند باین عزم در دست پادولیت نفر سوار کار آمد و چهار عراده توپ
بقدر سینی که چهار برجی داشت از محال و تلکیج تشریف برده بعد از چند روز توقف شاهسونان مشکین
بمحال های بیجاد و سه هزار نفر از سواره و پیاده جمع آوری نموده بمحال و تلکیج رفتند و چون اذن
و اجازهٔ پادشاه مرحوم آن اجتماع را نموده بودند پادشاه مرحوم نخواستند که پرده از روی
کار آنها برداشته شود از قرینهٔ تمکین توپخانه و سواد را برداشته و امنه عاکوی دولت شاهی را
نیز از حقیقت حال مخبر نموده روانهٔ قلعهٔ اردبیل شدند و امنه عاکوی دولت بعزم استقبال
تا به دو سه جا باز عراقی دو عراده توپ از قلعه بیرون برده در رکاب پادشاه مرحوم

و سا لمّا وارد قلعه شدیم و شاهسونان همه جا از دور سیاهی نموده بقدر دو توپ رس نزدیک
می‌آمدند تا به نهم و سیکی شهر اردبیل با همین سیاق آمده مراجعت کردند و در بین نصیر خان
طالش با قدری تفنگچی که از قلعه ابنجق (؟) نخجوان فرار کرده بود بقلعه اردبیل وارد شد چون هر روز
میهمانی جو و کاه برای سواران که در قلعه بودند و اسبهای توپخانه لازم بود و احتمال کلی میرفت
که اگر مصالحه منعقد نشود لشکر روسیه بمحاصره قلعه اردبیل اقدام نمایند با این ملاحظه قرار شد که
پنجاه راس اسب که در قلعه اردبیل باشند (باشد) و هر قدر مال و قاطر زیاده بر پنجاه راس است بدست نصیر خان
و بعضی از معتمدان سپرده شده روانه محال ارکان رود طالش شود که توفیری و تفاوتی در انبار
حاصل آید (شود) و هم دوست و دشمن در دو روز نزدیک متیقن شوند که برای قلعه کیان (اردبیل) رائی سوای
قلعه داری و نزاع و قتال نیست پادشاه مرحوم نصیر خان را با جمیع مال و دواب و اذوقه کافی روانه
نمودند و در بین از خاقان مغفور احکام و نوازشات بپادشاه مرحوم رسیده و هشت هزار تومان
زر نقد مدد خرج مرحمت فرموده بودند و از طرف نایب السلطنه نیز قاسم خان غلام تفنگچی باشی
با پنجاه نفر غلام تفنگچی قدر امداد دو هزار تومان تنخواه نقد رسیده نوازشات بسیار بپادشاه مرحوم
و اظهار التفات بآینده دعاگوی دولت فرموده بودند بخصوص از خدمتگذاری و جانسپاری که از این
دعاگوی دولت شاهی نسبت بپادشاه مرحوم واقع میشد خاصه آنکه در قلعه اردبیل کم و کسری — کمال رضامندی فرموده بودند
در هیچ باب از تهیه قلعه داری نمانده بود برای تجربه مطالعه کنندگان این چند کلمه عرض میشود — درین مقام
یکی از شبها آینده دعاگوی دولت پادشاهی کلوقی که در میان قلعه منزل یکی از خوانین عمده بود
پوشیده وارد شده استماع نمود که خان صاحب منزل برادر و یک ولد حاتم خان جبه دار خاقان (مغفور)

و حاتم بیک که سرکرده این تفنگچی ما این بود و میگوید که آخر تا کی طرف این دو جوان کوشش باید کرد
و خود را در این چهار دیوار کشتن باید داد و تا میانه این دو جوان اتفاقی هست ما را از این مهلکه
خلاصی نیست و ما بیان سلطنت که شما نوکر خاقان مغفور بودید از همه میخواهم که شما امید آیند شما
فردا در خدمت پادشاه مرحوم خلوت کرده بعرض رسانید که جهانگیر میرزا مکرر در خلوات میگوید
که من شاه مرحوم را برای این در قلعه نگهداشته‌ام که از پس آمده قلعه مبارکی را محاصره کرده
گاه هست که او (خونخواره) تنبیه بشاه مرحوم رجوع و اولاد نایب السلطنه مغفور بکن باشند و محمد حسن خان نام
سرکرده تفنگچیان خلخالی نیز گفته که به سوخته ها تا کی در دور این دو جوان راه میرود و کار تمام
شده فردا روس خلخال اگر فتنه به رشت را از کوه بیرون می‌آورد و فردا تفنگچیان را برداره و از — صاحب منزل
قلعه بگریز تا قدری وهم در دل اینها راه یافته ما نیز از این مهلکه خلاص شویم و این خان کسی بود که محمد تقی
شهید در اوایل دولت قاجاریه یکی از اقوام او را مجروح (مقتول) ساخته بود باری چون سخن باینجا رسید
آینده دعاگو از آنجا بیرون آمده بخدمت پادشاه مرحوم رسید فقره اول را تمامی کشیده تا مواشت بتفصیل
عرض کند با جمال برداخته و فقره ثانی را بتفصیل عرض کرده اذن خواست که فردا شب میهمان
قراولان و قلعه داران باشند تا به بینند که این حکایت چگونه خواهد شد پادشاه مرحوم اذن مرحمت فرمود
آینده دعاگوی دولت شاهی با قاسم خان غلام تفنگچی و بعضی از معتمدان دیگر شب بیدار مانده قدری
از شب گذشته بود که صدای های و هوی از طرف دروازه شهر بلند شد خبر رسید که تفنگچیان خلخال
که به دروازه رفته مستحفظین دروازه را متفرق ساخته میخواهند دروازه را شکسته بیرون روند
آینده دعاگو و قاسم خان با بار تفنگچیانی که مترصد این امر بودیم بیرون دویده تفنگچیان خلخالی را

بعضی را گرفته و بقیه و نفر از سلطانهای ایشان را در همان شب بخدمت پادشاه مرحوم رسانده
سه چهار نفر را گوش بریده و دو نفر دیگر را حکم نمودند که به پشت توپ گذارند و تفنگچیان را برق
چین کرده جعلی و خدمتگذاری سایر لشکر تقسیم و مقرر نمودند تا عبرت سایر ترکمان شود القصه
چون مجلس دوم خوارقان بر هم خورد یارال یعقوبچی گناه نایب السلطنه گفته بود که من یارال گراف سوختلن را
با هشت هزار سوار صالدات و دو هزار قزاق و توپخانه بارده عراده مأمور مینمایم و دو نفر از اولاد شاه در
میان قلعه میباشند با ایشان بنویسید که چون گفتگوی صلح در میان است با یارال سوختلن که بشهر
اردبیل وارد میشود بطریق صلح و دوستی حرکت نمایند بلکه با یارال سوختلن راه آمد و رفت پیدا کرده
شهر و قلعه را در حکم واحد دانسته‌ند نایب السلطنه مرحوم ظاهراً قبول این معنی را نموده محمد حسین سلطان
کجوری را با گراف سوختلن روانه نموده بودند و حکم خفا نموده بودند که از جنگ و جدال احتراز نموده
بصلح و صلاح کوشیده شود و بخطوط معهوده فیمابین حکم شده بود که اگر قوت و قدرت قلعه داری
باقی است در جواب گفته شود که تا امروز اختیار این ممالک و این لشکر در دست نایب السلطنه بود
و حال که احوال ایشان معلوم نیست اختیار جان و رعیت این مملکت با خاقان مغفور است القصه
گراف سوختلن با یک بلوک صالدات لشکر نموده از راه قره داغ و مشکین وارد شهر اردبیل
شده و محمد حسین سلطان کجوری را بقلعه فرستاده مستدعی از شاه مرحوم شده بود که درب
قلعه را مفتوح نموده گراف سوختلن با یک بلوک صالدات در قلعه منزل نماید از این طرف درب
قلعه خاک ریزه مسدود شده لشکریان قلعه بحفظ و ضبط برج و باره اشتغال مینمودند چهار پنج روز
بلیت و لعل گذشته شبی از شبها فوجی از صالدات روس در کنار نهر آبی که از طرف دروازه [illegible]

بنهر

بنهر داخل میشود آمده سنگر بسته‌اند و توپ بسنگر کشیده‌اند و قدری صالدات و قزاق با نظرف قلعه [illegible]
داشش کشیک [illegible] فرستکی قلعه است فرستاده با هفت سنگر از آنطرف مشغول میشدند و چون در این
چهار پنج روز جوابی از طرف قلعه بسیج گراف سوختلن نرسید الکین نام کرجی را که ترجمان بود با علم
سفید که علامت امان خواستن آورنده است تا درب قلعه فرستاده اعلام نمود که برسالت می‌آیم
او را تنها از دریچه داخل کرده بقلعه آوردند و دو روز هم با او بامروز و فردا گذرانیده بی نیل بمقصود
مرخصش دادند فردای آن روز باز گراف سوختلن کس بدرب قلعه فرستاده اظهار سخن و پیغام نموده بود
مستحفظین دروازه جواب داده بودند که شاهزادگان در خوابند داو معاودت کرده بعد از ساعتی
آمده باز همین جواب را شنیده بار سیم آمده باز همین عذر مسموع شده معاودت کرده بود این
دعاگوی دولت شاهی در باستیونی که مقابل گنبد شیخ صفی است ایستاده و تماشا مینمود که بیکدفعه
از سنگر روسیه هفت هشت توپ و خمپاره بزرگ روی بقلعه خالی شده و یکی از خمپاره‌ها بدیوار
قورخانه که زیاده از صد خروار باروت انبار بود رسیده و توپ بروزنی که برای بادگش گذاشته
بودند خورده نزدیک بود که چشم زخمی بزرگ رسد و توپچیان این طرف خواسته که بمقام مدافعه
بر آیند که ترجمان مذکور با علم سفید بشتافت نزدیک دروازه آمده از دروازه بابانگ برسید
که گراف سوختلن عرض مینماید که شاهزادگان بیدارند یا در خوابند از عمل گراف سوختلن پادشاه مرحوم
تنگدل شده ترجمان مزبور را احضار نمودند و بتوپچیان و مستحفظین قلعه حکم نمودند که بمجادله و
مقاتله اقدام ننمایند تا قراری فیمابین داده شود و در همین روز یحیی خان تبریزی از خدمت
نایب السلطنه رسیده خبر رسیدن منوچهر خان معتمد الدوله را با پنج کرور تنخواه و قرار نقد و

مجلس صلح را در قریهٔ ترکمان چای رسانید و از این خبر استبشار حاصل شده ترجمان مزبور را با این خبر
روانه نزد کراف سوختلن نموده و دروب قلعه را مفتوح فرموده با انداختن توپهای شادمانی امر
فرموده و فردای آن روز نیز خبر صلح از طرف ینارال بسقویچ بینارال کراف سوختلن رسیده او نیز
بلوازم جشن و شادمانی مشغول نموده صاحب منصبان و عیالداتان با اسلحه و بی اسلحه بقلعه
تردد مینمودند و همچنین از این طرف نیز آمد و شد میشد ذکر رفتن نایب السلطنه از ده خوارقان تا ولایت
کردس و رسیدن چاپار خاقان مغفور و رسانیدن معتمد الدوله تنخواه مذکور را در گردنهٔ
قافلان کوه بقراولان لشکر روس و انعقاد مصالحه در قریهٔ ترکمان چای

چون نایب السلطنه از ده خوارقان روانه شده برحمت آباد رسید ضعف و نقاهت کلی در مزاج
ایشان بهم رسیده و با آن ناتوانی از دو راه حرکت داده در حقیقت سرگردان کار خود بودند
و امری در نظر سوای رسیدن خبر دار الخلافه نداشتند و با این بی سامانی تا ولایت کردس رفتند
و در آنجا چاپار از دار الخلافه رسیده معلوم شد که خاقان مغفور بعد از اطلاع بر بهم خوردگی مجلس
ده خوارقان و محقق شدن حرکت ینارال بسقویچ از تبریز بعزم عراق خوش آمد گویان مجلس
همایون را به بی اعتنایی ادب فرموده و تنخواه همراه معتمد الدوله روانه داشته و فرامین
التفات آمیز برای نایب السلطنه فرستاده اند ~~که ... نیز از عقب روانه فرموده که در مجلس~~
~~مصالحه ... نایب السلطنه رسیده باشد~~ نایب السلطنه را بعد از رسیدن این اخبار
رنج حزن و ملال شده رو بطرف قافلان کوه و محال گرم رود گذاشتند و چاپار نزد ینارال
بسقویچ فرستاده حقیقت را اعلام داشتند و ینارال بسقویچ بعد از ورود تبریز چند روزی توقف
نموده

نموده با لشکر سنگین در آن زمستان سخت از تبریز بیرون آمده بعزم رفتن عراق عود وارد شده
که در منزل اوجان و صومعه خبر رسیدن تنخواه رسیده و از آنجا بقریهٔ ترکمان چای آمده و
بنایب السلطنه مراسله نوشته استدعای وصول ایشان را بقریهٔ ترکمان چای نموده و در بیرمکان
لشکرهای خود را از حرکت باز داشته منتظر وصول نایب السلطنه گردیده و نایب السلطنه نیز با وجود
ناخوشی بهر نوعی که بود بترکمان چای نزول فرموده و شاهزاده بهرام میرزا را با اردو حکم
بتوقف در گلال کردس کرده و خسرو میرزا را از مقربین رکاب گردانید منوچهر خان معتمد الدوله
نیز با تنخواه رسیده و آصف الدوله نیز از تبریز احضار شده مجلس گفتگو منعقد گردیده و شروط
وارکانی که در ده خوارقان تحریر شده بود بیرون نویس شده و مهمانی عظیم منعقد شده و
دولت انگلیس جنابان که در ده خوارقان حاضر بودند در اینجا نیز حاضر شده صورتهای مصالحه نامه
از طرف دولت ایران بمهر نایب السلطنه مزین شده و از طرف دولت روس بمهر ینارال بسقویچ
رسیده و در مجلس مهمانی با عزاز و احترام تمام تبدیل صورت مصالحه نامه را نموده ینارال بسقویچ
صورت صلحنامه را ممهور بمهر نایب السلطنه گرفته و نایب السلطنه نیز صورت صلحنامه ممهور بمهر ینارال
بسقویچ را گرفته زبان بمبارکباد گشودند و سه روز و شب با انداختن توپ و آتش بازی عیش و شادمانی
نمودند از اتفاقات آنکه در آن قریه در همان روزها گوسفندی بره زائید که دو سر و دو گردن
و یک بدن داشت و مرده این بره را برای تماشا بحضور نایب السلطنه و بسقویچ آورده ینارال
بسقویچ گفته بود که مطابقت دارد احوال این بچه با احوال این قریه که دو سردار دولتی جمع گردیده اند
و پس از اتمام امر مصالحه در مجلس وداع سخنی ینارال بسقویچ بنایب السلطنه گفته بود که اگر ایران

بی مزه که
از دو کلاه وقت [illegible] ایران
از دو کلاه آن دو [illegible]

مناسب است گفته بود که ای نایب السلطنه واضح و یقین است که رنج بسیار و کدورت بی‌شمار هم در جنگ روس

دیده و در این جنگ لاحق از دولت ما به شما رسیده و چون شما نایب السلطنه ایران هستید البته قاعده

که در روزگار مقرر است شما بر تخت سلطنت قرار گرفته همیشه با این فکر خواهید بود که به تلافی این

غصه‌ها و کدورتها اقدام نمائید ولیکن من در عالم خیرخواهی و محبت به شما میگویم که همیشه صلح

امپراطور را برای دولت خود نافع‌تر از همه کار دانید و جنگ او را با ضررتر از همه چیز شمارید و

توقع دارم که در قلب خود مصلحت دید این محب را جای دهید و بیست روز نایب السلطنه

در توقف تبریز مهلت گرفته و لشکرهای خود را که بقاپلان کوه [توقف داشته] ~~[illegible]~~ احضار نموده روانهٔ

دار السلطنه تبریز شده و چون کراف سوختن در اردو ~~چهار عراده توپ [illegible]~~

~~[illegible] سالیان از توپهای روس [illegible] بود از پادشاه مرحوم [illegible]~~

~~[illegible] توپها [illegible] سوختن داده [illegible] عراده توپ از توپهای نایب السلطنه که [illegible]~~

~~دولت روس [illegible] پادشاه مرحوم نیز قبول~~ [illegible]

جهت هشت عراده توپ در تبریز گذاشته و سایر توپخانه و قورخانه را کلاّ برداشته از دار

السلطنه تبریز بیرون رفت و کراف سوختن نیز در قلعهٔ اردبیل با پادشاه مرحوم وداع کرده

با لشکرهای خود از راه مشکین بقراباغ رفته و ولایت اسلام دوباره از کفر خالی شده و دولت

ایران را از نو توانی حاصل آمد و اردوی روسی در راه ماند **ذکر احوالاتی که در دار الخلافهٔ**

طهران درین اوقات روی نمود چون خبر مصالحهٔ مذکوره نایب السلطنه بدار الخلافه فرستاد خاقان مغفور

حسنعلی میرزا را از قزوین احضار فرموده و چون از خوانین سرکش خراسان و غیره‌ها میرسید

[حاشیه:] از پادشاه مرحوم چهار عراده از توپهای [illegible] / از توپهای روس که [illegible] پادشاه روس / موجود بود خواهش نموده بود که [illegible] / و در عوض آن هشت عراده توپ از توپهای / دولت ایران در تبریز واگذارند و این / خواهش از طرف پادشاه مرحوم مقبول / بقبول شده بود

و طالب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بودند خاقان مغفور ولایت خراسان را بنواب احمدعلی میرزا

که ولد صلبی خاقان بودند مرحمت فرمودند که از دار الخلافه بکرمان رفته [بنظام امر آنجا بپردازد] ~~بنظام امور کرمان~~

~~مشغول شود~~ و عباسقلی میرزا که درین اوقات از کرمان حرکت کرده با هفت هشت هزار نفر نزدیک

بیزد رسیده بود از شنیدن خبر مصالحهٔ دولتین سلک جمعیتی [که داشت] از هم پاشیده بکرمان فرار کرده

و در آنجا نیز تاب توقف نیاورده بشیراز پیش حسنعلی میرزا خال اعیانی خود رفته و خاقان

مغفور او را از حسنعلی میرزا طلب داشت و از آنجا نیز فرار کرده بمازندران رفت و بوساطت

سرای ملک که زوجهٔ ملک آرا و مادرزن عباسقلی میرزا بود در خدمت خاقان مغفور عفو جرایم

او شده مقرر شد که در مازندران باشند و خاقان مغفور شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حکم فرمودند

که از راه یزد بکرمان رفته عبدالرضاخان یزدی را که بر علانیه دم از طغیان میزند و کوچ و عیال

محمدولی میرزا را از یزد بیرون کرده و خودش هرزه را که بیزد میرفت جواب کرده و در راه [illegible]

اگر توانست به تدبیر رفع فساد او را نماید و الا مشغول امر او نشده بکرمان رود و با استعداد دفع

کوشیده در سال آینده متوجه دفع او شود شجاع السلطنه از راه یزد حرکت کرده و در یزد امری

برای او متمشی نشده متوجه کرمان شد و بکرمان رسیده در مقر حکومت خود قرار گرفت و هم

درین اوقات که ملک آرا با لشکرهای مازندران بدار الخلافه احضار شده بود مرخصی حاصل کرده

بمازندران رفتند و نواب شیخ الملوک و حسین‌خان سردار که در خمسه بودند حکم خاقان مغفور

صادر شد که شیخ الملوک بملایر رفته و حسین‌خان نیز بخراسان رود و چون عبدالرضاخان [استقلال]

امر دولت ابد مدت را مشاهده نمود و مقدمات خود را که چیده بود یقین [انتشار] نمود که نتیجهٔ عکس خواهد داد

[حاشیه:] با میرزا موسی نایب روانهٔ الحدود خراسان شدند / و حسنعلی میرزا حکم شد ~~[illegible]~~

[حاشیه:] در همان اوقات حسینعلی‌خان [illegible] / اینجا مقر صحیح نشناخت

صد هزار تومان نقد از مال شاهزاده محمد ولی میرزا بدار الخلافه بخدمت خاقان مغفور فرستاده
و شاهزاده ظل السلطان را واسطه امر خود در خدمت خاقان نموده و یکی از اولاد شاهزاده ظل
السلطان را خواهش نمود که باسم حکومت روانه یزد نماید خاقان مغفور سخنان روی انداز او را
از روی مصلحت قبول فرموده سیف الدوله پسر ظل السلطان را بیزد فرستادند او نیز بیزد رفته
از همه امور بی دخل در گوشه یزد قرار گرفت و در همین سال شاهزاده محمد تقی میرزا ملقب بحسام السلطنه
که حاکم بروجرد بودند محمود میرزا را بهتان در خدمتگذاری دولت منسوب کرده و صد و بیست هزار
تومان پیشکش داده حکومت لرستان و عربستان را بحکم خاقان مغفور از او منتزع نموده بلاد از
حکومت نهاوند نیز معزول شده بدار الخلافه احضار شد و همچنین شاهزاده عبد الله میرزا یکصد و بیست
هزار تومان پیشکش در خدمت خاقان مغفور کرده از نو منصوب بحکومت خمسه شد **ذکر ورود نایب**
السلطنه بدار السلطنه تبریز و وقایعی که در آن اوقات روی داد نایب السلطنه بعد از فراغت
شدن [illegible] بمحال هشترود تشریف بردند و از آنجا بساعت سعد روانه دار السلطنه تبریز شدند
و اهل ولایت آذربایجان چنانکه عادت اهل زمان است در اوقات توقف روسیه در دار السلطنه
تبریز و تسلط ایشان در ولایت آذربایجان بعضی مآل اندیشیها کرده بودند و دو رنگی در میانه
ایشان حاصل شده بود نایب السلطنه مرحوم قبل از ورود بدار السلطنه تبریز از راه دولتداری
و سرپرستی ارقام استمالت بجمیع اهل آذربایجان نوشته و در آن احکام مرقوم فرموده بودند که باید
رعیت و خوانین و لشکریان آذربایجان بعفو دولت ما امیدوار بوده و همچنین را بدانند که در
امثال این فترات حرکاتی که از زیردستان صادر میشود البته حرکات را در میزان عمل [illegible]

نخواهد

نخواهد بود زیرا که جنایات آن اعمال از روی اضطرار و عدم اختیار است و در این صورت تکلیفی
برای کسی نیست پس باید بالطاف ما امیدوار بوده و در خدمت ما جمیع گذشته را معفو و مغفور
شمارند اهل آذربایجان که موقوف شده بودند میخواستند که از مملکت آذربایجان بولایت
روسیه روند مطمئن و امیدوار شده خادم و غیر خادم متوجه آستان بوسی شدند و جمعیت عظیم
در دار السلطنه تبریز روی داده نایب السلطنه در ساعت معین وارد دار السلطنه تبریز شدند
و رعایا و برایا فوج فوج و دسته دسته باستان بوسی مشرف شده التفات خود را در باره
عموم خلایق مبذول میفرمودند و خاقان مغفور بجهت اینکه مملکت ارومیه و خوی در رهن
دو کرور مانده بود و منظور داشتند که این تنخواه را نایب السلطنه خود از عهده برآید از [illegible]
و ضیاع نایب السلطنه مستخلص شده که یک کرور هم را نیز از راه التفات مرحمت فرموده با شاهزاده
ملک قاسم میرزا و محمد طاهر خان قزوینی روانه داشتند و تنخواه تحویلداران روسیه گردید
شده مملکت ارومیه از رهن بیرون آمد و سرکار نایب السلطنه بتدارک خرابیها که از لشکر روسیه
صادر شده بود میکوشیدند خرابی و نقصان لشکر [illegible] اولاً جمیع توپخانه
و قورخانه آذربایجان را برده بودند سوای بیست و هفت عراده توپ که در قلعه اردبیل مانده بود
و هیجده عراده توپ که [illegible] بهرام میرزا از خوی بیرون آورده و در اردوی [illegible]
ثانیاً اکثر جمیع تفنگهای سرباز را از دست لشکر نظام گرفته برده بودند که تحقیقاً قریب
به بیست و پنج هزار تفنگ سرنیزه دار از دست لشکریان آذربایجان گرفته شده بود ثالثاً جمیع
رعیت آرامنه آذربایجان را که قریب بشش هزار خانوار میشد کلیه آن در مملکت روسیه کوچی

بود کوچانیده با نظرف آب ارس بردند و قلیل خانواری از ارامنه در شهر تبریز و خوی ماند
و ابعاً الحکم مال المقاطعه و دیوانی ولایت را موافق تقبل و برات تا آخر سال از رعیت گرفته بودند
و جمیع قروض مباشرین روسیه را سرکار نایب السلطنه بجمع رعیت آوردند رعیت رفته
ولایت خراب شده لشکریان بالکلیه پریشان شده مغلوبیت از دشمن و تهی دستی حاصل شده
حزن و ملال بر سرکار نایب السلطنه استیلا یافته پهلو بر بستر ناتوانی نهادند و برای بردن
آوردن مملکت خوی از دست دولت روسیه که خاقان مغفور در رفع رجوع آن از عهده نایب السلطنه
گذاشته بودند سرکار نایب السلطنه از جمیع اولاد و خدمتکاران و لشکریان خواهش فرمودند
که بمقدوری شستا به در آن مال قناعت نموده بشتا به دیگر را در راه استخلاص مسلمانان خوی
و اکراد دولت نمایند و بتجهیز اسباب و اوضاع از طلاآلات و مرصع آلات که در میان اولاد
و عیال ایشان بود بالتمام جمع فرموده بتحویلداران دولت روس قسمت کرده دادند و با وجود
این احوال دویست هزار تومان از کرور هشتم باقی مانده بفکر انجام آن افتادند و چون که در اوقات
سابقه که ناپلیون پادشاه فرانسه بر ولایات فرنگ استیلا یافته بفکر رفتن هندوستان افتاده
به دولت ایران ایلچیان فرستاده بود دولت علیه انگلیس سفیری موسوم بگلم [illegible] بخدمت خاقان
مغفور فرستاده و متعهد شده بودند که هر ساله دویست هزار تومان به دولت ایران دهند
و تقویت از دولت ایران با هر دولتی که نزاع داشته باشند بخصوص نزاع با دولت روس نمایند
و در ضمن این خواهش نموده بودند که خاقان مغفور ایلچیان فرانسه را بی نیل مقصود از ایران
روانه نماید خاقان تکلم بر دولت انگلیس را راجح بر محکومیت دولت فرانسه شمرده ایلچیان ایشان را

واز

جواب داده بودند و مواجب مزبور را چند سال بود که از دولت انگلیس گرفته بعنوان مدد خرج
سرحد آذربایجان بنایب السلطنه مدد میدادند و پس از مدتی دولت انگلیس بتهاون در دادن مواجب
معذوری کرده گفته بودند که دادن این مواجب مشروط بثبوت منازعه دولت ایران و روس است
و بلفظ منازعه که در بعض معاهده نامه دولتین نوشته بود متمسک شده مواجب مزبور را نداده بودند

محمد الطرفين

در این وقت این فصل معاهده دولت انگلیس بنظر نایب السلطنه مرحوم آمده شروع در مطالبه شش صد
هزار تومان که متفرقه سه ساله ایام منازعه دولت ایران و روس بود از دولت انگلیس نموده
کیفیت را بعرض خاقان مغفور رسانیدند خاقان مغفور باین جهت و بجهة تدارکات نایب السلطنه
العلیه که موافق معاهده نامه بایست بدار السلطنه بطریق [illegible] ببرند حکم باحضار نایب السلطنه بدار الخلافه
فرمودند در این بین اهالی تبریز در هر محله اجتماع کرده اراده کردند که سه چهار نفر از اهل تبریز را
که در ایام توقف لشکر روس در تبریز قیادت مینمودند بتعلق ساختند سفرای دولت روس که
در تبریز بودند از این اراده مستحضر شده چون از شروط و عهود معاهده آن بود که بجهة [illegible]
طرفین اذیت نشود از نایب السلطنه خواهش کردند که در مقام منع این اراده برآید نایب السلطنه مستحضر
شد تبریزیان اشخاص معین را که یکنفر از آنها منصور [illegible] بود بضرب چوب سیاست سنگسار
کرده مقتول ساخته بودند سفرای دولت روس [illegible] در آمده برفع اعلام دولتی کوچ کردن
از دار السلطنه تبریز کرده خواستند سرکار نایب السلطنه که خدا این تبریز را در دفترخانه مبارکه تبریز
محبوس فرموده سفرا را باین کار اعمال و طرف گیری بکمال رضا وداد آورده از این گفتگو باز داشتند

ذکر رفتن پادشاه مرحوم از قلعه اردبیل بقراچه داغ و احضار ایشان بدار السلطنه تبریز

بعد از رفتن کراف سوختلن از قلعهٔ اردبیل بنده عاکوی دولت شاهی که در سن جوانی بود در ترتیب
بشستاه در خدمتگذاری پادشاه مرحوم جانفشانی و سعی و تلاش مینمود و پادشاه مرحوم نیز کمال
التفات و اطمینان را از خدمتگذاری این دعاگوی دولت حاصل نموده بودند حالا آن معتمدین و دیه
که همیشه در نظر مرکوزی میباشند و از این راه بهاتوام زندگانیهای خود را تصور مینمایند باین لباس در
خدمت پادشاه مرحوم افساد مینمودند که قلعهٔ اردبیل قلعه ایست محکم و مشحون بتوپخانه بسیار
و قورخانهٔ بیشمار است و جانها مشهور شد در چنین ایام در مقابل دولت روس ایستاده و بکار آمد
چه میشود که پادشاه مرحوم حکومت این ولایت را از نایب السلطنه خواهش نموده ضمیمهٔ حکومت قراجه داغ
و مشکین نمایند و اگر این نمط بعمل نیاید از حکومت مشکین و قراجه داغ گذشته حکومت این ولایات را
بر حکومت آنها راجح شمارند امید عاکوی دولت اصلا اطلاع از این گفتگوها که در خدمت شاه مرحوم
مینمودند نداشت و بصداقت مشغول خدمتگذاری بود ارباب فساد این مطلب را بعرض نایب السلطنه
رسانیده چنان نموده بودند که کمال خواهش پادشاه مرحوم در این است و نایب السلطنه از آنجا که
اطلاع از اخلاص خدمتگذاری امید عاکوی دولت نسبت بپادشاه مرحوم داشتند و میخواستند
که هرگز سر موئی پادشاه مرحوم نسبت بزیردستان و متعلقان خود در مقام بی التفاتی باشند
باین ملاحظه نظرعلی خان افشار را ظاهرا مامور فرمودند که باردبیل آمده اهالی اردبیل را که بخدمتگذاری
دولت اقدام نموده بودند امیدوار بالتفات دولت ساخته اظهار مراحم و مرحمت سرکار نایب السلطنه را
بایشان نماید و دستخطی بپادشاه مرحوم فرستاده بودند که چون پادشاه طالش بدولت روس الحاق
شود باید که آن فرزند محالات طالش را فتح میر حسن خان را احضار و او را از قرار داد دولتین متصرف

امیدوار

امیدوار بدولت علیهٔ ایران نموده قدغن نماید که محالاتی را که از ولایت طالش باید از دولت ایران
بدولت روس منتقل شود خالی نموده لشکر روس را که خواهند آمد کلا آن محالات بلا منازعه متصرف سازند و از آنجا
بقراجه داغ و مشکین رفته بعد از انتظام امر آنجا روانهٔ دار السلطنهٔ تبریز شوند و دستخطی ضمنا بنجام داده بودند
که جهانگیر میرزا را در مقام نوکری تو صادق دیده ایم بحرف صاحب غرضان که در باب اردبیل میگویند
اعتنا نکرده او را باید بمرحمت خود امیدوار نمائی و دستخطی هم بسرافرازی امید عاکوی دولت
صادر شده بود که بعد از انقضای امر اردبیل و شاهسون بدار السلطنهٔ تبریز رفته بپای بوس مشرف
شود نظر بامتقدمات پادشاه مرحوم التفات و مرحمت بینهایت با بنده عاکو فرموده متوجه انجام
خدمات مرجوعه شدند چون بمحال آذینه بازار طالش رسیدند میر حسن خان از رسیدن خدمت
تقاعد کرده میر هاشم خان را که از کسان عمدهٔ او بود بخدمت فرستاده معتذر بعذر ناخوشی شد
پادشاه مرحوم از آنجا بقراجه داغ و مشکین تشریف برده بعد از انجام مهام آن ولایت عازم دار
السلطنهٔ تبریز شدند و امید عاکوی دولت نیز حسب الحکم بعد از اطمینان از امورات اردبیل
وارد دار السلطنهٔ تبریز گردیده بشرف آستان بوسی مشرف شد **ذکر رفتن سرکار نایب السلطنه
بدار الخلافهٔ طهران و سایر احوالات ایشان تا قدوم بدار السلطنهٔ تبریز** چون پادشاه مرحوم وارد
دار السلطنهٔ تبریز شدند و بخدمت نایب السلطنه مشرف گردیدند نایب السلطنه امورات مملکت
آذربایجان را با ایشان محول فرموده و در باب جابجا کردن شهزادها که برای هر کدام مملکتی معین
شده بود اهتمام تمام فرموده و شاهزاده بهرام میرزا را بحکومت مملکت خوی منصوب و مقرر داشتند
که بعد از خالی شدن مملکت خوی از لشکر روسیه روانهٔ آنجا شوند و بولایات دیگر آذربایجان

نیز حکام جزو تعیین فرموده و ایندعاکوی دولت را نیز که بتبریز آمده بود بنگاه امورات اردبیل
نامزد فرموده مرخص ساختند و خود نایب السلطنه روانه دار الخلافه شدند و بعد از قطع منازل بدار
الخلافه رسیده بشرف پای‌بوس خاقان مغفور مشرف گردیدند و در باب ششصد هزار تومان که از
دولت علیه انگلیس ~~دولت علیه ایران~~ مطالبه شد مجلس گفتگو منعقد شده سفرای دولت
انگلیس مدعی شدند که این تنخواه را وقتی بایست داد که دولت علیه ایران تسلیم نمائیم که دولت علیه روس
بی‌جهت و بی‌سبب مُقدِم و مُبتدی بر نقض عهد و میثاق شده بمنازعه و مقاتله پرداخته‌اند و درین
منازعه که فیمابین دولتین شد معلوم شده است که مبتدی درین منازعه دولت علیه ایران بوده درین
صورت بر دولت علیه انگلیس لازم نیست که این تنخواه را بدهند چه درین جنگ دولت روس را
تقصیری نبوده است و پس از این سؤال و جواب خواهشمند شدند که این فصل مصالحه فیمابین را که مایه
گفتگوی حال و ما بعد هاست خاقان مغفور از صلحنامه بیرون آورده در ازای این کار دولت علیه
انگلیس دویست هزار تومان بدولت علیه ایران تسلیم نمایند این خواهش را خاقان مغفور از ایشان
قبول فرموده و مبلغ مسطور را مدد خرج در خرج تخت نایب السلطنه مرحمت فرمودند و در مدت اقامت نایب السلطنه
در دار الخلافه مملکت خوی نیز از دست دولت روسیه بیرون آمده و لشکر خوی از روس روانه
آنطرف سرحد شدند و خاقان مغفور تدارک رفتن نایب السلطنه را بدار السلطنه تبریز بوضع دیده
تخت پادشاهانه که از طلای خالص ساخته و مینا شده بود با کمر خنجر و شمشیر مرصع موسوم بکوه‌کشا که
زیاده از صد هزار تومان همان شمشیر قیمت داشت با نیم تاج پادشاهی و سایر تدارکات لایقه
مرحمت فرموده ماذون فرمودند که بدار السلطنه تبریز روانه شوند و مصالحه نامه را نیز مقرر
داشتند

داشتند که در خدمت نایب السلطنه بوده با امپراطور تسلیم نمایند و پس از اتفاقهای پیکران مجلس
محاکمه برای امرا اللهیارخان آصف الدوله منعقد شده و گفتگوی تقصیر و تهاونی که در نگهداری
تبریز از او واقع شده بود بمیان آمد و پس از اثبات تقصیر بحکم خاقان مغفور نایب السلطنه آصف
الدوله را بمیدان در بخانه پادشاهی در بالای سکوئی که توپ بزرگی گذاشته شده است برده
و چوب پا بپای آصف الدوله زدند تا من بعد خدمتکاران بزرگ این جوره تهاون را
در امور دولتی سست شمارند و نایب السلطنه را بعد از این مقدمات مرخص فرمودند که بهمدان
آمده عیال و اولاد که در همدان بودند همراه نایب السلطنه مشرف شوند و نایب السلطنه نیز بعد از
آستان‌بوسی روانه همدان شده چون بهمدان رسیدند شاهزادگان اطراف مثل شاهزاده
محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان
و همایون میرزا حاکم نهاوند بشرف دست‌بوس مشرف شده و همدان را بفرمایش خاقان مغفور
بفرخ سیر میرزا که ولد صلبی خاقان بود سپرده یک زنجیر فیل با تخت پادشاهی که بر بالای او منصوب
بود از طرف خاقان مغفور بنایب السلطنه مرحمت شده و نایب السلطنه در کمال سرافرازی و
دلخوشی از مرحمتهای پادشاهی از همدان از راه مراغه روانه تبریز شدند و ایندعاکوی دولت را
نیز از اردبیل احضار فرمودند و پس از چند روز از ورود نایب السلطنه بتبریز ایندعاکوی
دولت نیز باستان‌بوسی مشرف گردید

ذکر آمدن سفیر دولت علیه روس جناب ال‌کریبایدوف
و آوردن مصالحه نامه از طرف امپراطور تا هنگام مقتول شدن او در دار الخلافه

نظر بمقدمات سابقه که تحریر شد بایست که مصالحه نامه دولتین با سفرای معتبر از طرفین

معین شده در دار الخلافهٔ طهران و دار السلطنهٔ پطربورغ بخدمت امپراطور اعظم و بخدمت خاقان
مغفور رسانند لهذا از طرف دولت علیهٔ روس میرزا ال کرپایی دوف بمنصب سفارت سرافراز
شده و برای توقف در دار الخلافهٔ طهران و رسانیدن مصالحه نامه بخاقان مغفور مأمور شد
و علاوه از دولت خود وزیر مختار لقب یافت با اعزاز و احترام تمام از سرحد دولت علیهٔ ایران
گذشته وارد دار السلطنهٔ تبریز شده ~~و بعد از توقف یک هفته~~ و یک هفته توقف فصل یعنی نایب و مصلحت گذار از
بعد از شرفیابی بخدمت نایب السلطنه
طرف خود در دار السلطنهٔ تبریز گذاشته با مهمانداران دولت علیهٔ ایران روانهٔ دار الخلافهٔ طهران شد
و بعد از ورود بدار الخلافه و دادن مصالحه نامه علم سفارت دولتی چنانکه قانون سفرای دولت است
در دار الخلافه بر افراخته متوقف دار الخلافهٔ طهران گردید میرزا ال کرپایی دوف مردی بود از کثرت تمکین
و متکبر و بسبب غلبه که از دولت علیهٔ روس نسبت بدولت علیهٔ ایران حاصل شده بود بسیار
بلند پروازی از او ظاهر میشد و دقتهای بسیار و دراز کاری در اجرای شروط مصالحه نامه منظور
اجرای
میشد چون یکی از شروط مصالحه نامه آن بود که اسرای طرفین مطلق العنان شوند و در دولت
ایران از عهد نواب کریمخان زند و از عهد محمد شاه شهید اسرای گرجستان بخصوص از
طایفهٔ اناث بسیار بعقد نکاح مردم در آمده بودند آقا یعقوب نامی از خواجه سرایان
خاقان مغفور که گرجستانی الاصل بود بسبب باقیی که در دولت علیهٔ ایران داشت خود را رعیت
روسیه نامیده نزد میرزا ال کرپایی دوف رفته بود و خاقان مغفور اغماضی درین باب با مراوده
نفرموده و امنای دولت ایران در باب تنخواه باقی او با سفیر مذکور بکرات در مجلس بزرگان
گفتگو کرده بودند و آقا یعقوب مذکور با بعضی از ارامنه که در نزد میرزا ال کرپایی دوف راه یافته
بودند

بودند سیاههٔ اسرای قدیم و جدید گرجستان را بمیرزا ال کرپایی دوف داده اکثر آنها ملحوظه
مسلمانان و صاحبان اولاد بودند و یکدو نفر را نیز اسم برده بودند که در حرم خانهٔ خاقان مغفور
در سلک خدمتگذاران دولتی منتظم بودند و یک نفر را نیز که در خانهٔ الله یار خان آصف الدوله
و ملحوظهٔ او بود در سیاهه نوشته بودند کرپایی دوف علاوه رفتار و سلوکهای زاید از حد
و خارج از قانون که با امنای دولت میشد بلکه در مجالسی که مشرف بحضور خاقان مغفور میشد
بخلاف آداب حرکت میکرد بنا گذاشت که با ~~بعضی~~ ... دار الخلافه بهانهٔ اینکه
در جمع و شرایط عمرها
گرجستانی در خانه است سر زده رفتاری نماید و بدون اذن و استحضار امنای دولت ایران
کسان خود را از ارامنه و روسیه بخانهای مسلمانان میفرستاد و خود سر داخل خانهای مردم
شده اظهار میداشتند که باید نمایندگان با جمیع اناثیهٔ آنخانه زادیده اگر زنی از اهل گرجستان
باشد بخانهٔ ایلچی برده تا ایلچی بالمشافهه تحقیق رضا و عدم رضا در ماندن و نماندن او در مملکت
ایران نماید و مکرر این حرکت از کرپایی دوف صادر شده و از اناثیهٔ اهل اسلام بدین گونه بخانهٔ
خود برده شبها نگاهداری میکرد این اعمال از او در نظر اهل اسلام ناپسند آمده عرض امنای دولت
علیهٔ ایران میرسانیدند و امنای دولت خاقانی بطورهای مختلف در اهانت مسلمانان سعی مینمودند
و یکدو بار در مقام نصیحت کرپایی دوف آمده اصلا مفید نمی افتاد و خاقان مغفور محبت و یگانگی
امپراطور را که بواگذاشتن مملکتها و دادن کرورها مبایعه و مصالحه فرموده بودند منظور داشتند که بهیچوجه
و بهیچ سبب رنجشی در میانه پدید نشود و میرزا ال کرپایی دوف نیز از اینجهت که از خاقان مغفور
اصلا اظهار نارضامندی نمیدید و نوروزی که داشت روز بروز دست تعدی را دراز کرده تا بحدی

که این دست درازی بخانهٔ اللهیارخان آصف الدوله رسیده بوساطت آغا یعقوب خواجه جمعی
ارامنه و قزاق را بخانهٔ آصف الدوله که در میان ارک مبارکهٔ دار الخلافه بود فرستاده دو ضعیفه را
که در خانهٔ آصف الدوله بود جبراً و قهراً خواست بیرون آورد آصف الدوله هر چند از ایشان مهلت
خواست معذور نشد و میدانست که نظر بصلاح دولتی جواب خاقان مغفور درین باب عدم اعتنائی خواهند
فرمود لابد شده ضعیفه را با بعضی از معتمدان خود بخانهٔ ایلچی فرستاد که در آنجا میرزا ال کرباپایدوف
بعد از بردن ضعیفه ایلچی معتمدان آصف الدوله را جواب داده و ضعیفه را نگاه داشته بود باین
بهانه که خود باید بدون حضور شما از او سؤال نمایم آصف الدوله از شنیدن این خبر آتش بجان
و بیتاب و توان شده بفکر چارهٔ خود افتاده بعلمای اسلام که در دار الخلافه بودند اظهار تظلم خود را
نموده و سایر مسلمانان را نیز که کمال دلتنگی از این اعمال داشتند ~~آصف الدوله~~ بمقام عجز و تظلم
در آورده در دولتسرای افضل الفضلا مجتهد العصر و الزمان حاجی میرزا مسیح رحمه الله جمع آمده
زبان بتظلم و تشکی گشوده و از عدم اعتنای خاقان مغفور نیز درین باب اظهار دلتنگی نمودند
و حاجی میرزا مسیح رحمه الله نظر بتکلیف مسلمانی کس نزد ایلچی روانه و فرستاده طلب آن اناثیهٔ اهل
اسلام را که برده بود نمود ایلچی در جواب سخنان درشت گفته معتمدان مجتهد العصر و الزمانی را
خائباً و خاسراً معاودت داده اهل اسلام از دیدن این اوضاع پریشان شده محلات و محلات را
خبر کرده جمیع کسبه و رعایای شهر از زن و مرد اسلحه پوشیده و اکثر نوکرباب دولتی نیز
بحمیت اسلام ترک آمدن ارک مبارکه را کرده بدولتسرای مجتهد العصر و الزمانی جمع آمده
و میرزای مجتهد را از دولتسرای خود بمسجد جامع برده درب بازار و دکاکین بسته بمسجد
جامع

جامع مجتمع گشتند و کثرت و غوغای عظیم از عام و خاص در مسجد پیدا آمد امنای دولت از
شنیدن این اخبار ابواب ارک مبارکه را بسته و متحفظ گذاشته از غوغای عوام محترز
آمدند و مجتهد العصر و الزمانی کسان نزد میرزا ال کرباپایدوف فرستاده اراده و دوباره خواهش
استرداد اناثیهٔ اهل اسلام را نمودند و کرباپایدوف نیز کسان خود را که قریب بدویست نفر
بودند جمع آورده بحفظ خانهٔ خود مشغول نموده کسان میرزای مجتهد را عتابهای درشت و خطابهای
سخت مخاطب ساخته معاودت داد اهل اسلام از شنیدن این جواب باضطراب افتادند و خاقان
مغفور کس فرستاده اهل اسلام را ازین حرکت منع نمودند و عوام الناس فرستادگان خاقان را
فی الجمله سرزنش کرده معاودت دادند و بار دیگر میرزای مجتهد رحمه الله کسان نزد ایلچی فرستاد و
خواهش ما وقع المکرر ساختند و درین نوبت آغا یعقوب با یک یا دو نفر از کسان ایلچی هم
در حضور کرباپایدوف سخنان مرتدانه گفته و دست باندختن تفنگ گشودند و دو سه نفر
از اهل اسلام را که جناب میرزا فرستاده بود مقتول ساختند و سایر خدمتکاران ایلچی نیز از بام
و دیوارهای خانه بنای تفنگ انداختن گذاشته جمعی از اهل اسلام را مجروح و مقتول ساختند چون
عوام الناس که در مسجد جامع جمع آمده بودند کار را بدین منوال دیدند دسته دسته و فوج
فوج از مسجد جامع روی بخانهٔ ایلچی گذاشته باستیصال وجود میرزا ال کرباپایدوف و اعوان
او جازم شدند و خاقان مغفور بعد از شنیدن این خبر ظل السلطان را با جمعی از ارکان دولت بیرون فرستاده
خواستند که بممانعت عوام مشغول شوند عوام الناس از دیدن این احوال کسان ظل السلطان را
در کوچه‌ها بچوب و سنگ گرفته هجوم بر سر خانهٔ ایلچی آوردند و کسان ایلچی نیز هفتاد هشتاد نفر

از مسلمانان را بضرب گلوله مقتول ساخته و مسلمانان یکجا بخانهٔ ایلچی ریخته گریبایدوف با جمیع
کسان او سوای یکنفر نایب ایلچی که بخانهٔ مسلمانی پناه برده و محفوظ مانده بود جمیعاً مقتول
شدند و اسباب و اوضاع خانهٔ ایلچی را بباد تاراج دادند و پس ازین اعمال بمسجد جامع
رفته میرزای مجتهد و لشکرای خود برده او را بمعاونت خود در صورت تعرض دولت ایران
بایشان مطلع ساخته متفرق شدند و خاقان مغفور از ظهور این واقعه که منافات تمام
با یگانگی دولت علیهٔ روس داشت دلتنگ شده بفکر چارهٔ کار افتادند ذکر رسیدن خبر
قتل ایلچی بدار السلطنهٔ تبریز و مامور شدن امیرزاده خسرو میرزا بعذرخواهی
این عمل بدولت روسیه و بردن مصالحه نامه

چون نایب السلطنه از زمانی که از دار الخلافه عود فرموده وارد دار السلطنهٔ تبریز شده بودند در انجام
تدارکات سفر دار السلطنه بطرزبورغ مشغولی داشتند و امید عاکوی دولت شاهی را که از اردبیل
احضار فرموده بودند برای آن بود که دستور العمل مرحمت شود که در تدارک خود بوده از ملتزمین
رکاب تا ولایت تفلیس باشند و حکم فرموده بودند که پنجاه نفر سواره از جوانان شاهسون
که هر از ادکان طایفه با اسبهای قیمتی و یراق و رختهای طلا با اسباب و اوضاع جلال
برای آنها تدارک دیده از جملهٔ ملتزمین رکاب باشند و منظور داشتند که در آن سفر سیصد نفر
سواره بابرشم و بست تفنگ و شاه نقار طلا و سایر اسباب تجمل که دویست مثقال طلا
در هر سوار مصروف شده باشد در رکاب باشند نظر باین مقدمات امید عاکوی دولت شاهی
را مرخص اردبیل فرموده امید عاکو وارد اردبیل و بتدارکات سفر مشغولی داشت که در همان

بوصول

چند روز بجای حرکت نایب السلطنه از دار السلطنهٔ تبریز بدار السلطنهٔ بطرزبورغ بود که خبر کشته شدن
بیارال گریبایدوف را بنحوی که مذکور شد خاقان مغفور بنایب السلطنه رسانیده و نایب السلطنه از شنیدن
این حکایت محزون شده بفکرهای دور و دراز افتادند و در چنین وقتی که برای دولت علیهٔ ایران هیچگونه
استعدادی میسر نبود و نمیشد چنین حادثهٔ عظیم واقع شده عقول عقلا در تدارک این کار متحیر مانده
جمود در آرا پیدا شده هیچیک از مصلحت بینان را مصلحتی مناسب بحال دولت بخاطر نمیرسید
سرکار نایب السلطنه را بالهام ملهمان غیبی چنان بخاطر رسید که مصلحت دولت آن است که در
چنین وقتی که مابین دولت روم و روس منازعه قایم و برپاست اگر بنحو خوشی عذرخواهی این عمل
شود یحتمل که امپراطور عذرپذیر شده منازعهٔ دولت ایران را در مقام دولت داری سربار
منازعهٔ دولت روم نماید و نایبی را که در دار الخلافه سلامت مانده بود احضار فرموده او را
امیدوار داشته بتصدیق کیفیت دار الخلافه را در بی دخلی امنای دولت علیهٔ ایران در این
امر از او گرفته با چاپار روانهٔ تفلیس نزد بیارال مرشل بسقویچ فرستادند و خواستن عذر را از
دولت امپراطور باین نحو مصلحت دیدند که امیرزاده خسرو میرزا را با اعاظم امرای درب خانهٔ
دار السلطنهٔ تبریز بدار الملک تفلیس نزد بیارال مرشل بسقویچ فرستاده و بعد رفتار و گفتار
که بیارال مزبور مصلحت داند فرستادگان دولت علیه اقدام نمایند و مصلحت دید دولتی را
بهمین مقال ختم نموده بخدمت خاقان مغفور عرضه داشت کردند و بروانه کردن امیرزاده
خسرو میرزا عازم شدند و از امرا و امنای دولت محمدخان امیرنظام و میرزا محمدتقی خان
که حال بکرات بمنصب وزارت ایران و ملقب باتابک اعظم از پادشاه جهان خلد الله ملکه سرافرازی

دارند و مقرب الخاقان حاجی میرزا مسعود انصاری و محمد حسین خان ایشیک آقاسی باشی را مقرر
فرمودند که به تدارک رفتن مشغول شوند و بتعجیل هر چه تمامتر تدارکات امیرزاده خسرو میرزا دیده
از راه قراباغ و گنجه روانه تفلیس داشتند و معتقد برسیدن نوشتجات دولتی دار الخلافه شده
رساندن نوشته‌جات دولتی را در عهده چاپاران گذاشتند و بجنرال بسقویچ نوشته‌جات
دوستانه نوشته و عذرهای مقرون بصواب معتذر شدند و حکم فرمودند که از مصلحت دید جنرال
بسقویچ بیرون نباشند و امیرزاده خسرو میرزا با همراهان از آب ارس گذشته روانه تفلیس گردیدند

ذکر واقعه طالش و حرکت میرحسن خان که درین بین واقع شد و رفع آن بتقید در ملک مذکور

چنانکه مسطور آمد مملکت طالش و قصبه لنکران بایست بدولت روس واگذار شود و مدتی معلق
فیمابین دولتین برای تخلیه آن ولایت منظور و گفتگو شده بود از قضا انقضای آن مدت معین در
وقتی شد که نایب السلطنه در دار الخلافه تشریف داشتند لشکر روس بسرکردگی جنرال بابوردل
بضبط مملکت طالش مأمور شده و جنرال مذکور آمدن خود را باین دعاگوی دولت پادشاهی
اعلام نموده خواهش نموده بود که اینجانب دعاگوی دولت کس فرستاده میرحسن خان را بخوشی از
محالاتیکه باید واگذار شود مقطوع الید ساخته بتصرف دولت روس داده شود اینجانب دعاگوی
دولت شاهی نیز بخواهش ایشان عمل کرده میرحسن خان را بهر نحوی که میدانست از ولایت مزبوره
بیرون آورده در محال استارا در قریه موسوم بکلوند متوقف نموده بود درین وقت که خبر
قتل ایلچی از دار الخلافه شایع شد میرحسن خان متصور اینکه منازعه فیمابین دولت روس و ایران
خواهد شد از این سابقه دولتی را که در ایام نزاع سابق برای او صادر شده بود ابراز و اظهار

نموده

نموده و چنان شهرت داد که این احکام بتازگی رسیده اند و تفنگچیان محالات متفرقه
خود را جمع آوری کرده از سرحد گذشته و مردم آن محالات را نیز که رعیت دولت روس بوده
جمع آوری نموده و ترتیب لشکر هفت هزار نفر جمعیت کرده بر سر قلعه لنکران رفته لشکر روس را
در آن قلعه محاصره نموده نشست و میرزا ابو القاسم قائم مقام که در آن روزها کارگذار
امورات آذربایجان بود در اخبار واقعه ایلچی که باین دعاگوی دولت در اردبیل کرده بود
اخبارنامه را مصدر باین بیت نموده بود **بیت** هر از نقش آرد زمانه و نبود **شعر** یکی چنانکه در آینه
تصور ماست در این حین که این اخبارنامه رسید چگونگی حرکت میرحسن خان نیز در اردبیل مسموع
شده اینجانب دعاگوی دولت شاهی در جواب آن اخبارنامه این نقش تازه را که عجب تر از حکایات
دار الخلافه بود بتفصیل نگاشته روانه داشت امنای دولت تبریز و سرکار نایب السلطنه از شنیدن
این حکایت تازه دلتنگی بی اندازه نموده اینجانب دعاگوی دولت شاهی را حکماً و حتماً بمنع
این حکایت مأمور فرمودند اینجانب دعاگوی دولت یکی از معتمدین خود را از راه قزل آغاج
روانه نمود که مکتوبی نوشته بقلعه لنکران رود و نوشته‌جات بجنرال لنکران نوشته بیخبری
دولت علیه ایران را درین حکایت و خودسری میرحسن خان را درین واقعه اعلام داده و نوشت
که صدق این گفتگو آنست که تا ده نفر لشکر ایران بر سر میرحسن خان برسد با جمعیت او بالکلیه
از سر او متفرق خواهند شد خواهش نموده بود که همین نوشته‌جات را بدار الملک تفلیس فرستاده
حرکت میرحسن خان را از طرف دولت ندانند و خود اینجانب دعاگوی دولت نیز بمحال ولکیج رفته برای
تفنگچیان محال اسالم و کرگان رود و استارا و اوجارود نوشته‌جات مؤکده نوشته حکم

بتفرقگی اتباع از کنار میرحسن خان نمود و بمحالات متفرقه روسیه نیز نوشتجات نوشته
بجنرال دولت ایران را از حرکات میرحسن خان اظهار داشت و میرحسن خان را نیز اعلام نمود
که بی جهت خود را آواره ساخته از سر قلعه لنکران برخاسته بخاک ایران عود نماید و خود
امیدعاکوی دولت پادشاهی بلافاصله از کنار قلعه شندان گذشته بقصبه آستارا آمدند
و تفرقگی در میان جمعیت میرحسن خان افتاده میرحسن خان از سر لنکران برخاسته از راه دیگر
بخاک ایران داخل شده بقریه کان رود که مکان قصبه الملک بود رفته و اظهار خوف
از آمدن نمود امیدعاکوی دولت از جنرال لنکران کیفیت ماجرای آن ایام را گرفته و صحیح
بجنرال دولت ایران را جنرال روس تصدیق نموده بچاپاری بخدمت نایب السلطنه فرستاده
که از آنجا بتفلیس فرستاده شود و خاطر نایب السلطنه را از این دغدغه و تشویش خلاصی داده
نایب السلطنه حکم باحضار میرحسن خان صادر نموده او را احکاماً خواستند امیدعاکوی دولت
پادشاهی لابد و لاعلاج شده و نخواست که در چنین وقتی میرحسن خان را با جبار و اکراه همراه برد با
چند نفر از خواص از قصبه آستارا بقریه کان رود رفته او را اطمینان تمام داده بقلعه اردبیل
آورده و ضمانت وجود او را در خدمت نایب السلطنه نموده و در همین زمان میرکاظم خان ولد
او را که سابقاً نیز بنوید مصاهرت اینه دولت امیدوار بود دختری از درباری اعتضاد السلطنه را
از تبریز باردبیل آورده و طوی بزرگ داده میرحسن خان را استمالت نموده باز روانه محال
آستارا نموده و در پیش سرحدداران روسیه عذر حرکت میرحسن خان بنحو احسن خواسته آمد

ذکر رسیدن امیرزاده خسرو میرزا بتفلیس و روانه شدن از آنجا بدار السلطنه پطربورغ تا مراجعت بدار السلطنه تبریز

خبر ماموریت

چون امیرزاده خسرو میرزا بدار الملک تفلیس رسید
جنرال پسکویچ لشکرهای امپراطوری خود را بجهت نزاع و جدالی که با دولت روم داشتند روانه
سرحدات ولایات روم ساخته خود هم منتظر ورود امیرزاده خسرو میرزا در تفلیس ماند و
بعد از ورود امیرزاده خسرو میرزا امیرزاده را ملاقات نموده و دستورالعمل او را داده
و امیرزاده خسرو میرزا هر چند اذن صریح از دولت ایران نداشت که از تفلیس تجاوز نماید ولیکن
نظر بمأموریتی که نوشته شد که بابت از صلاح دید جنرال مرقوم پسکویچ تخلف ننمایند لابداً
عازم دار السلطنه پطربورغ شدند و محمد خان امیرنظام و میرزا محمد تقی خان و حاجی میرزا
مسعود با چند نفر از همراهان در خدمت امیرزاده روانه دار السلطنه پطربورغ ساختند
و محمد حسین خان ایشک آقاسی باشی را با اجاره و گذارشات واقعه با سایر همراهان به تبریز
مراجعت دادند و جنرال پسکویچ امیدواری عفو امپراطور را از حرکت عوام دار الخلافه طهران
بنایب السلطنه نوشته و خود جنرال نیز بعزم رزم روم روانه شد و امیرزاده خسرو میرزا بدار
السلطنه پطربورغ رسیده بشرف ملاقات امپراطور مشرف شده امپراطور اعظم عذرهای بلند
از دولت علیه ایران شده و امیرزاده خسرو میرزا را با همراهان بعد از سه ماه توقف در دار
السلطنه پطربورغ نوازشات نموده و فتنها مرحمت کرده یک کرور از دو کرور باقی وجه
مصالحه را که دولت ایران گذشت نمودند و وعده آمدن ایلچی بزرگ برای استحکام دوستی
داده امیرزاده را با اعزاز و احترام تمام معاودت دادند و چون کیفیت سفر امیرزاده خسرو
میرزا را میرزا مصطفای افشار که از جمله ملتزمین خدمت ایشان بود بطریق روزنامچه بتفصیل

و نوشته و مجلد شده است با این جهت امید عاکوی دولت شاهی زبان قلم را از تحریر کیفیات و تفاصیل
آن سفر کوتاه نموده خواهشمندان مطلعین آن اخبار را محول بملاحظه نمودن آن روزنامجهٔ مجلده رجوع
نموده و چون امپراطور اعظم خواهش نموده بودند که میرزا مسیح مجتهد باید از دار الخلافه اخراج
شود با تنبیه خاقان مغفور نیز در مقام عذرخواهی ایشان از دار الخلافه بر آمدند و جمیع اهالی
دار الخلافه از جماعت اناثیه سر و شمشیر و چماق بدست گرفته بدولتسرای میرزای مجتهد جمع
آمده در مقام عدم جریان حکم خاقان مغفور بودند و سه چهار روز این گفتگو طول کشیده
بالاخره میرزای مجتهد بعزم زیارت عتبات عالیات از دار الخلافه بیرون آمده روانهٔ کربلای
معلی گردید **ذکر حرکت نایب السلطنه از تبریز باوجان و اجتماع لشکر آذربایجان تا زمان معاودت
بدار السلطنه تبریز و وقایعاتی که واقع شد** چون نایب السلطنه امیرزاده خسرو میرزا را بعذرخواهی
روانهٔ دار السلطنه بطرزبورغ ساخت و ایام بهار پیش آمد بمصلحتهای دولتی عازم شدند که لشکر
آذربایجان که دو سال است باموراتها رسیده نشده در چمن اوجان جمع نموده بجبر نقصان امورات
آنها پردازند نظر باین مصلحت دیر روانهٔ چمن اوجان شده باجتماع لشکریان نظام و غیر نظام
فرمان دادند و پس از یکماه توقف پنجاه عراده توپ با توپچیان نظام و چهارده فوج لشکر نظام
در چمن اوجان حاضر شده تفنگ و لباس آنها را که سرانجام شده بود با ییلاق آب رفته بجوی
باز آمده و ایلچی انگلیس و مصلحت گذاری که از دولت روس در تبریز بود بار دو احضار شده
در حضور آنها سان لشکر دیده میشد و روزنامهٔ لشکریان با امیرزاده خسرو میرزا بدار السلطنه بطرزبورغ
میفرستادند و در همین اوقات بصحابت آخوند ملا شریف شیروانی که از راه اسلامبول

روانه

میمونست بزیارت خانهٔ کعبه مشرف شود نوشتهجات دوستانه بخواندکار روم سلطان محمود نوشته
فرستادند و سلطان محمود بعد از وصول آخوند ملا شریف او را وزیر مختار دولت ایران نامیده
و در اعزاز و احترام او سعی بسیار نموده چنان وانمود کرد که دولت علیهٔ ایران لشکر خود را در چمن
اوجان جمع آورده بمعاونت دولت علیهٔ روم اقدام خواهند نمود و امپراطور اعظم از امیرزاده
خسرو میرزا گله مندی فرستادن آخوند ملا شریف را باسلامبول درین موقع کرده امیرزاده
خسرو میرزا حقیقت امر آخوند را معروض امپراطور نموده رفع غبار خاطر ایشان را نموده
و هم درین اوقات توقف اردو در اوجان فرج الله خان شاهسون اردبیلی حاجی بیرام قلی بیک را
از توشمالان طایفهٔ شاهسون بغرضی از اغراض بدست خود مقتول ساخته امید عاکوی دولت
شاهی او را گرفته محبوس نموده و حقیقت را بنایب السلطنه عرض نموده فرج الله خان قبل از رسیدن
چاپار از محبس فرار و چاپار حکم احضار او را از طرف نایب السلطنه رسانید امید عاکوی دولت
شاهی ثانیاً حقیقت را معروض داشت و از این کیفیت میرزا نصرالله اردبیلی که کارگذار قراجه داغ
و مشگین و در خدمت پادشاه مرحوم بود مستحضر شده در آتش حاجی بیرام قلی را اعلام نمود که فرار
فرج الله خان را از محبس در خدمت نایب السلطنه باستحضار امید عاکوی نسبت دهند نظر معرض ایشان
نایب السلطنه امید عاکوی دولت را از اردبیل باوجان احضار نمودند پس از آستان بوسی
این دعاگوی دولت را بانظار ایشان عرض که فرار فرج الله خان با استحضار امید عاکوی دولت اتفاق
افتاد بقراولان درب خانهٔ مبارکه سپردند که در عقب چهار ساعت در روز اول با مدد شفاعت شفاعت
نموده اذن مرخصی بمنزل دادند و بعد از سه روز احضار نموده حکماً حتماً

فرج الله خان را ادین دعا کو خواستند و اینه عاکو نیز از انجا روانه شده غفلةً بر سر فرج الله خان
ریخته او را از جنگلهای طالش و طالقان گیرانیده دوباره معاودت بخدمت نایب السلطنه نموده
در میان دو آب [محال مرحمت آباد] باردو رسیده فرج الله خان محبوس شده و اینه عاکوی دولت نوازش یافته
از آن اتهام بیرون آمد و از خدمت نایب السلطنه مرخص شده روانه اردبیل شد و در همین اوقات
محمد حسین میرزای حشمت الدوله از طرف خاقان مغفور باردوی مرحمت آباد رسید چون
خاقان مغفور حکم فرموده بودند که نایب السلطنه او را بایالت کرمانشاهان نامزد فرمایند بابین سبب
نایب السلطنه طهماسب میرزا [برادر او را] از کرمانشاهان معزول و محمد حسین میرزا را بایالت کرمانشاهان منصوب
فرموده او در آن ولایت تا ایام وفات خاقان مغفور مشغول بحکومت بود و هم درین اوقات
میرزا محمد تقی آشتیانی را [ملقب بمیرالدوله] که از طرف نایب السلطنه وزیر همدان و در خدمت فرخ سیر میرزا [نایب الایاله] مشغول
بخدمتگذاری بود میرزا ابو القاسم قایم مقام بجهت عداوت سابقه که با او داشت او را مخل
بمنصب خود میدانست و چنانکه یک دو سال هم در ایام عزل میرزا ابو القاسم کارگذار آذربایجان
بود متهم در خدمت نایب السلطنه مرحوم [متهم] ساخته او را به بی اخلاصی و هواخواهی دیگران منسوب
داشت و نایب السلطنه یحیی خان یوزباشی را با صد نفر غلام بگرفتن او روانه داشتند و حکم فرمودند
که اگر از همدان گریخته بخود دارالخلافه یا بهر ولایت [رفته باشد] او را تعاقب کرده دست بسته باردوی
همایون رسانند دوستان میرزا محمد تقی او را از کیفیت ماموریت یحیی خان متخبر ساختند
و دیگروز قبل از ورود یحیی خان بهمدان بروجرد گریخته بود یحیی خان بروجرد رفته از [شاهزاده]
محمد تقی میرزا او را دست بسته گرفته باردوی مرحمت آباد رسانید و محبوساً بعقبه مرند فرستادند

چون

~~در همین وقت~~ [چون] محمد بیگ میر دیوان در ذکر احوال او بعد ازین گفته خواهد شد بسبب ربانی
اوضاع [ایران] گردانیدن شخواهی که از بابت ~~[illegible]~~ ولایات خوی و حوریه اردبیل قبل از عنایت
دولت روس از سرکار نایب السلطنه قبول نموده بود که سالی ده هزار تومان بدیوان نایب السلطنه
سپارد و تهاون میورزید درین اوقات [از او] مطالبه شخواه رساله شده و قدری از افواج نظام
نیز بولایت تالک و ~~مشکین~~ [صدکی] مامور فرموده او نیز کسان بعذرخواهی فرستاده محاسبه خود را
با امنای دولت نایب السلطنه پرداخت نمود و نایب السلطنه بعد از تمشیت این مهام وارد دار
السلطنه تبریز شده و پس از دو ماه توقف امیرزاده خسرو میرزا از دار السلطنه بطلبیدن رسید
خاقان مغفور نایب السلطنه را با امیرزاده خسرو میرزا و وزیر مختار دولت روس که چندی در
تبریز امیرزاده خسرو میرزا وارد شده بود بهمدان احضار فرمودند **ذکر حرکت خاقان
مغفور از دار [الخلافه] السلطنه بطرف فارس و ورود بهمدان و رسیدن نایب السلطنه بهمدان و بعضی حالات متفرقه**
چون حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بخیال اینکه خاقان مغفور را در امور دولتی چندان
اعتنائی نیست ترتیب یک کرور از مال دیوانی فارس را درین سه چهار سال بدیوان اعلی
نرسانیده بود و محصلین دیوانی را عوض شخواه نقدلیت و لعل امروز و فردا تحویل میداد
لهذا نظر باصلاح دولتی دامنه اهتمام رعب در قلوب خاقان مغفور باحضار لشکریان فرمان [ایلات ایران بعد از عهد روس]
داده روانه فارس شدند و در هر ولایت و در هر مملکت نظمی جدید داده تا مملکت فارس
رسیدند و امنای دولت محاسبه فرمانفرما را بقانون حساب گرفته و باقی ماخوذ آمد
از راه عربستان و لرستان اردوی همایون حرکت کرده وارد مملکت بروجرد شده و [از آنجا]

و از آنجا بلدهٔ طیبهٔ همدان آمده نایب السلطنه و امیرزاده خسرو میرزا با وزیر مختار دولت
علیهٔ روس در همدان بشرف پای بوس مشرف شدند و در آن اوقاتی که خاقان مغفور در
صفحات فارس تشریف داشتند اهالی خمسه با شاهزاده عبدالله میرزا که حاکم آن مملکت بود بنای
مخالفت گذاشته چنانکه سابق نیز فیمابین ایشان گفتگو بود باز بنای کم خدمتی را گذاشتند و اهالی
خمسه بدار السلطنهٔ تبریز آمده عرض و داد خود را بخدمت نایب السلطنه رسانیدند و نایب السلطنه شاهزاده
امیرزاده فریدون میرزا را با معتمد الخاقان میرزا محمد علی برای تحقیق این مراتب بخمسه فرستاده و مقرر
شده بود که مابین عبدالله میرزا با اهل خمسه صفائی داده رفع کدورت نمایند بعد از ورود شاهزاده
امیرزاده فریدون میرزا بخمسه شاهزاده عبدالله میرزا از فریدون میرزا متوهم شده در ارکی که از بناهای
خود بود و در بیرونش میخواند نشسته ابواب و در را مسدود نموده و علاوه باید احتیاط توپ و تفنگ
بمنزل شاهزاده فریدون میرزا استعمال نمود و شاهزاده فریدون میرزا حقیقت امر او را بنایب السلطنه
اعلام کرد و نایب السلطنه چون بحکم خاقان مغفور بایست بهمدان تشریف بیاورند از راه خمسه
تشریف آورده شاهزاده عبدالله میرزا و فریدون میرزا را از طرفین رکاب خود ساخته در همدان
وارد اردوی خاقان مغفور شدند و در همین اوقات ایند عاکوی دولت شاهی از اردبیل
بمحال سالم رفته و از آنجا بعزم تماشای بندر انزلی که از قصبات رشت است بطرز خفیه و تبدیل
روانهٔ آن قصبه شده و دو سه روز بتماشای آنجا پرداخت روزی بحمام داخل شده از قضا
استاد حمامی که از اهل اردبیل بود ایند عاکوی دولت را شناخته و با احترامات مقرره
عمل نمود و هر قدر ایند عاکوی دولت تجاهل نموده بجائی نرسید لکن نفر از نوکرهای معتمد الدوله

که در حمام بودند از حقیقت مستحضر شده از حمام بیرون آمده بمنوچهر خان معتمد الدوله که در رشت بود
اخبار نموده معتمد الدوله بخیال افتاد که مبادا حکایت رشت نیز مثل حکایت زنجان خواهد بود
بتعجیل کس فرستاده بجواب خود حکم نموده بود که اهالی انزلی را جمع نموده بعزم دیدن بمنزل
ایند عاکوی دولت آمده از حقیقت حال مستحضر شوند ایند عاکوی دولت شاهی نیز از حمام
بیرون آمده و دانست که امر مخفی نمانده است سوار شده باز بمحال سالم رفت و فردای آن روز
نایب انزلی بمنزلی که ایند عاکو بود آمده کسی را ندید و این اخبارات را منوچهر خان معتمد الدوله
بانبای دولت نوشته و از نایب السلطنه کلمه آمد القصه نایب السلطنه بعد از رسیدن بخدمت خاقان
در همدان مورد نوازشات بیکران شده و وزیر مختار دولت علیهٔ روس نیز بمراحم پادشاهانه
سرافراز شده مقرر شد که بجهت گفتگوی اهالی دار الخلافه و کاشی فیمابین رعیت دار الخلافه
و نوکر باب دولت روسیه ایلچی مختار روس در دار السلطنهٔ تبریز ساکن باشند و نایب السلطنه
بجهت حکایت انزلی و حکایت خمسه در باب حکومت خمسه توسط فتح الله میرزا ملقب
بشجاع السلطنه را که ولد صلبی خاقان مغفور بود نموده حکومت او را در مملکت خمسه از خاقان
مغفور خواهش نمودند و خاقان مغفور نیز حکومت خمسه را بشجاع السلطنه واگذار فرمودند
تا ایام وفات خاقان در زنجان مشغول بحکومت بود و حسن خان پسر آصف الدوله را
که ملقب بسالار و نوادهٔ دختری خاقان مغفور بود در همدان بخدمت گذاری و کارگذاری
شاهزاده فرخ سیر میرزا منصوب نموده و اردوی خاقان بعزم دار الخلافهٔ طهران حرکت
کرده و نایب السلطنه نیز مرخص شده با وزیر مختار روس روانهٔ دار السلطنهٔ تبریز شده و خاقان

خواهش انضمام خمسه را به آذربایجان [illegible] نموده

مغفور فرخ مآب بدار الخلافه نزول اجلال نموده آن زمستان را بعیش و شادمانی گذرانیدند **ذکر احوال**
شاهزادگان عراق و وحشتهائی که فیمابین ایشان واقع شد شاهزاده محمد حسین میرزا
که از زبان خاقان بحشمت الدوله ملقب شده و از طرف نایب السلطنه نوازش شده بکرمانشاهان آمده بخیال
انضمام مملکت لرستان و عربستان بکرمانشاهان افتاده و وجهی که وجه همت میفرمود در دست
آن بود که این ولایات جزو حکومتگاه شاهزاده مرحوم والد من میباشند و اعمام بعد از
پدر ما نبایست به بخیه که تعدی بولایات او نموده حقوق برادری را فراموش نمایند حال که اینان
بلطایف الحیل مملکت را از دست من گرفته اند مقتضای انصاف خاقان آن است که رفع اینان
تعدی را از اولاد شاهزاده مرحوم نمایند و این نوع تظلمات با مبانی دولت خاقان مغفور
نوشته و شیخعلی میرزا و همایون میرزا را که حاکم ملایر و نهاوند بودند با این جوره تظلمات
با خود متفق ساخته از خاقان مغفور نیز اگرچه اذن صریح نشنیده ولیکن منع صریح نیز در استرداد
ولایات مزبوره بانجمعیت و قوی دل شده باجتماع لشکر کرمانشاهان مشغول گردید و شاهزاده محمد
تقی میرزا نیز که حاکم بروجرد و متصرف مملکت لرستان و عربستان بود از شنیدن این اخبار
باجتماع لشکر تهیه خود پرداخته تا بمحال خاوه که سرحد کرمانشاهان و لرستان است رفته نشست
از آن طرف حشمت الدوله با سرباز و توپخانه که قریب سه هزار نفر سواره و پیاده بودند و دو
عراده توپ داشتند بعزم استرداد مملکت استرداد مملکت لرستان و عربستان بیرون آمده
بمحال هرسین رسیده توقف نموده منتظر انجام امورات خود و اقدام شاهزاده شیخ الملوک را
که حاکم ملایر و تویسرکان و سنقر بود بتطمیعات و تعلقات از راه برده سرکار شیخ الملوک که جهة

و بلا سبب

و بلا سبب لشکرهای ولایات متعلقه خود را که قریب شش هفت هزار نفر بودند جمع آورده با سه عراده
توپ از ملایر ببروجرد که قریب شش فرسخ است غفلةً رفته اهالی بروجرد که از اوضاع
شیخ الملوک در همه حال مخبر بودند و اصلا بتسلط او راضی نبودند دروب شهر را بسته دافع
مآخذ شیخ الملوک شدند به حسام السلطنه محمد تقی میرزا کیفیت را اخبار نمودند از اتفاقات
روز ورود شیخ الملوک بکنار بروجرد دهم محرم بود و اهل شهر تکیه‌ها بسته و فقرا که دسته
مشغول تعزیه داری حضرت سید الشهداء علیه السلام بودند سرکار شیخ الملوک در چنین ایام محرم
آب و نان بر روی اهالی شهر بسته و باین نیز کفایت نکرده توپها را بر بلندیها کشیده با انداختن
توپ بمیان شهر و تکیه‌های تعزیه مشغول شده و حسام السلطنه محمد تقی میرزا از شنیدن این واقعه
دلتنگ شده از جنگ و دوی محمد حسین میرزا برخاسته بعزم دفع شیخ الملوک روانه بروجرد گردید
و با ایلغار از راه نهاوند روانه شد شیخ الملوک از شنیدن خبر وصول او از کنار شهر بروجرد
برخاسته بقریه کیلدان که از خاک ملایر و در دو فرسخی بروجرد است منزل گزید حسام السلطنه نیز
از آن میان آمده شب در آنجا اقامت کرد و صبح آن شب صفوف خود را آراسته بلشکر تمام
بر سر اردوی شیخ الملوک راند و شیخ الملوک همه شب را در تردید و تشویش گذرانیده
و احتمال میداد که حسام السلطنه بعد از آنکه بجانب ملایر عود کرده است در مقام معاقبه
معاقبه او آمده و بهمین اعتقاد و فاسد شب را بصبح رسانیده اصلا اندیشه پاداش اعمال خود را که
باو خواهد رسید نمینمود و از امداد طالع برایان در این جنگ و زمان نیز چندان نومید
و مأیوس نبود که خبر رسید که طلیعه لشکر حسام السلطنه پدید آمدند ناچار با اضطراب تمام سوار شده

بیت اگرچه یف بکرما قف به نیاکرد ۰ ولیکن مرکب اقبال پیاکرد بمحض رسیدن لشکر حسام السلطنه
لشکر شیخ الملوک که بعضی صف آرا نشده و بعضی در کار سوار شدن بودند بی اندک تلاشی
متفرق و متلاشی شده دسته دسته و فوج فوج راه هزیمت در پیش گرفتند و از دو توپخانه
و قورخانه و حشم و قافله آنچه بود و نبود بجا ماند سرکار شیخ الملوک تا دروازهٔ دولت آباد
در هیچ مکانی زمانی متوقف نشدند و رؤسای لشکر مثل احمد خان سردار و حاجی شیرعلی خان
وزیر و خداداد خان سردار که هر سه از طایفهٔ زند بودند با جمعی کثیر گرفتار شدند و میرزا
اسمعیل خان که از نوکرهای معتبر شیخ الملوک بود با جمعی مقتول شده زیاده از دو سه هزار نفر اسیرا
بهنگ کردند و حسام السلطنه بعد از این فتح عود به بروجرد نمود و در همان روز خبر رسید که
حشمت الدوله بعد از حرکت حسام السلطنه از خاوه و تخلیهٔ آن ولایت از پرسین به لرستان آمده
محال لرستان را تماماً متصرف شده بر سر قلعهٔ خرم آباد رفته نصرالله میرزا ملقب به والی که
پسر شاهزادهٔ مرحوم محمد علی میرزا و داماد حسام السلطنه و از طرف حسام السلطنه حاکم لرستان
و مستحفظ قلعه بود غیرت برادری و عصبیت را از دست داده با استقبال برادر بزرگ شتافته
کلید قلعه را برسم پیشکش و پا انداز سپرد حشمت الدوله قلعه و ولایت را متصرف شده بفراغبال
نشست حسام السلطنه از شنیدن این خبر مانند سپند بر سر آتش شده بعد از ده روز توقف
بروجرد و استعداد لشکر از قراری که مسموع شد استعداد و همت از خط قرانت توریه نموده
نموده روانه گردید و حرب حشمت الدوله را مثل حرب شیخ الملوک پنداشته غافل از آنکه
از معلمان لشکر آذربایجان در نظام و توپخانه و سرباز حشمت الدوله می باشند به جهت تمامتر

بر سر قلعهٔ خرم آباد رانده و حشمت الدوله نیز با آئین تمام لشکر نظام و توپخانه را بیرون کشیده در
محل مناسب ایستاده و لشکریان حسام السلطنه متهورانه و مغرورانه بر سر نظام و توپخانه رانده
تاب شلیک نظام سرباز و توپخانه را نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و هرجا سوارهٔ
کرمانشاهان متعاقب لشکریان حسام السلطنه مشغول شده تا دروازهٔ شهر بروجرد دست از تعاقب
نکشیدند و حشمت الدوله ولایت لرستان و عربستان را متصرف شده و حکومت لرستان را
بنصرالله میرزا برادر خود داده روانهٔ کرمانشاهان گردید و شیخ الملوک پس از این شکست با حسام السلطنه
راه موافقت پیش گرفته استرداد اموال و اسباب توپخانهٔ خود را نموده ساز مخالفت حشمت الدوله را
نواخت و حسام السلطنه باز پس از ~~تجلیل~~ تکمیل لشکر بروجرد و بختیاری را جمع کرده بر سر
قلعهٔ خرم آباد رفت و نصرالله میرزا بقلعه داری کوشیده و حسام السلطنه محال لرستان را
متصرف شده بمحال خاوه رفته و مکانی مناسب بدست آورده رحل اقامت انداخت و حشمت الدوله
از شنیدن این اخبار جمعیت خود را جمع کرده با توپخانه و استعداد تمام بمحال خاوه آمده جنگ
عظیم با حسام السلطنه کرده و قریب بهزار نفر مابین بقتل رسیده و حسام السلطنه شکست مغلوب
خورده به بروجرد گریخت و حشمت الدوله بعد از ضبط لرستان بر سر شهر زور رفته بمحاصرهٔ آن شهر
اقدام نمود و چون خاقان مغفور از این کیفیات مستحضر شدند و این گونه امورات را که در ابتدا
از طریقهٔ اعمال اطفال می شمردند حالا واقع شد که کار رخنه رخنه بزرگ شده و امنیت از دولت
برخاسته و این گونه امور در نظر دول خارجه بطریقی دیگر جلوه گر آمده است لهذا اعلام حسن خان
سپهدار را که حاکم ولایت عراق و سپهدار دوازده هزار سرباز نظام عراق بود محقق

ازحسام السلطنه

بروجرد

رنموده بلوچایندن اردوی حشمت الدوله از بروجرد روان ساختند و مقرر فرمودند که التزام
از شاهزادگان گرفته که من بعد باین نحو امور اقدام ننمایند و در حین تخلف خود را از
حکومت گاه خود معزول دانند و سپهدار به بروجرد رسیده حشمت الدوله را کوچ داده
و التزام گرفته امنیت برای ولایت حاصل آمد و از طرف آذربایجان نیز سرکار نایب السلطنه
بالتیام فیمابین شاهزادگان عراق بنصیحت گذاری ایشان سیف الملوک میرزا را با میرزا
اسحق فراهانی از طرف خود مأمور فرمودند ایشان نیز بعراق آمده فیمابین شاهزادگان
التیام داده معاودت کردیدند و در حینی که اردوی نایب السلطنه در شهر اردبیل بود
ملحق باردو شدند ذکر وقوع وبا در دار السلطنه تبریز و حرکت نایب السلطنه از تبریز و حکایاتی
که مناسب آن زمان است تا زمان ورود نایب السلطنه بشهر اردبیل که در سنه ۱۲۴۶ هجری است در بهار این سال
ناخوشی وبا در دار السلطنه تبریز شایع شده و در اکثر ولایات آذربایجان اشتداد این بلا
بالا گرفت و خلقی نامحدود تلف شدند و چنان اتفاق می افتاد که بعضی روزها در دار السلطنه
تبریز چهارصد یا پانصد نفر تلف میشدند و همچنین در سایر ولایات آذربایجان بهمین نسق
وبا شیوع داشت نایب السلطنه و سایر بزرگان و اعیان و اعاظم از دار السلطنه تبریز بیرون
آمده بجبال سهند و بزگوش و سبلان متفرق گردیدند و سرکار نایب السلطنه از شهر تبریز بباغ
صفا تشریف فرما شدند و در بین وزیر مختار دولت روس خواهش دولتی نمود که میر
حسن خان باید در سرحد طالش ننشیند چه بودن او در آن سرحد باعث عدم امنیت
طالش و خلاف وداد است و نایب السلطنه از این دعاگوی دولت شاهی که ضامن دولتی

بوجود میر حسن خان شده بود میر حسن خان را خواسته با خود این دعاگو احضار فرمودند و این
دعاگوی دولت میر حسن خان را اطمینان داده بهمراه خود بدار السلطنه تبریز آورده در باغ
صفا بخدمت نایب السلطنه رسید و میر حسن خان بودن در منزل قائم مقام مأمور شد و عیال
و اولاد نایب السلطنه بعضی بعمارت اوجان و بعضی بکوه منو و بعضی بکوه سهند رفتند
و نایب السلطنه نیز بکوه سهند تشریف برده این دعاگوی دولت را مرخص فرمودند که باوجان
رفته و عیال و اولادی که در اوجان میباشند امور آنها را نظم داده از آنجا بسهند بجهت [illegible]
رود و پادشاه مرحوم نیز که در قراجه داغ بودند با عیال و چند نفری از خواص به ییلاقات
آن ولایات رفته و [illegible] در آذربایجان هیچکس را آرامی و آسایشی نبود تا فی الجمله
ناخوشی تسکین یافته و سرکار نایب السلطنه از قلههای سهند نزول فرموده در قریه حاجی آقا که
در کنار چمن اوجان است اردو زده امیرزادگان و حکام ولایات را احضار فرمودند
و شاه مرحوم از قراجه داغ و امیرزاده بهرام میرزا از خوی نیز وارد اردو شدند فی الجمله اجتماعی
دست داده سرکار نایب السلطنه مشغول بضبط امور ولایتی گردیدند و در همین اردو بعضی از
اهالی خوی از امیرزاده بهرام میرزا شاکی شدند و حاجی محمد حسن اردبیلی نیز از این دعاگوی
دولت شاهی برای شکایت وارد اردو آمده قبل از رسیدن خدمت نایب السلطنه این دعاگوی
دولت شاهی او را [illegible] دستگیر کرده با ده بیست نفر از کسان خود او را بقلعه اردبیل
روانه مینمود که آدم او از دست مستحفظین خلاص شده در اردو بنای غوغا گذاشت و چون
اول شب بود و نایب السلطنه در جای در بیرونی تشریف داشتند از غوغا مستفسر شده حقیقت را

در عارض آمدند

معروض داشتند نایب السلطنه محصل بر سر این دعاگو گماشته حاجی محمد حسین را حکماً خواستند
این دعاگوی دولت نیز کس فرستاده حاجی را معاودت دادند و حاجی را با مستخلصین بخدمت
نایب السلطنه بردند مستخلصین را نایب السلطنه تنبیه فرموده و دیگر اهم کوشش بعده حاجی محمد حسین را
نوازش فرمودند برای اظهار عدالت نایب السلطنه مرحوم نوشته شد **ذکر رسیدن نوشتجات**

اینچند کلمه

ظل السلطان و اخبار آمدن حسنعلی میرزا بر سر یزد و محاصره آن بلده در ایام توقف اردوی اوجان

اخبار متواتره از ظل السلطان و آصف الدوله میرسید که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با لشکری
انبوه بر سر یزد آمده و سیف الدوله میرزا و عبدالرضا خان را محاصره نموده است نایب السلطنه
از آنجائی که عبدالرضا خان خیانت دولتی کرده بود راضی بودند که کار او بالکلیه تباه شده
بجزای خود رسیده باشد و این اخبار مکرر رسیده نایب السلطنه در مقام تحقیق غرض
ظل السلطان و آصف الدوله بر آمدند معلوم شد که غرض ایشان آنست که نایب السلطنه در خدمت خاقان
مغفور دفع و رفع عبدالرضا خان را متعهد شده و راضی نشوند که سیف الدوله میرزا را که ظاهراً
از طرف ظل السلطان حاکم یزد است محصور شجاع السلطنه بوده و در نزد عوام چنان جلوه کنند
که شجاع السلطنه یزد را از دست ظل السلطان گرفته است و همین نقصی است برای اسم نایب السلطنه
القصه چندان ازین جوره نوشتجات نوشتند که نایب السلطنه را رضا باین گفتگو نمودند و چون
در ضمن این حرکت با امور که در پرده عیب مستور بود بایست ظاهر شود نایب السلطنه را اینهم
تقدیر خداوندی رضا باین عزم نموده در خدمت خاقان مغفور ~~استدعای انجام این خدمت~~ تفویض انجام این خدمت را
بعهده خود نمودند و خاقان مغفور فرمایش فرموده بود که حسنعلی میرزا ~~که~~ بر سر یزد آمده است

مندرج تفویض انجام خدمت یزد نمودند بعهده کارگزاران آذربایجان شدند

[illegible] عبدالرضاخانی الابد

الآن نایب السلطنه دفع عبدالرضا خان را متقبل شوند بودن حسنعلی میرزا در آنجا بی صورت خواهد بود
خاقان مغفور حسب الخواهش این اجمال فرمایش فرموده بودند و چون امنای دولت نایب السلطنه مصلحت
در حرکت این لشکر از آذربایجان بسمت یزد دیده بودند و بایست برای تدارکات سفر اقلاً سه ماه
در جائی توقف نمایند تا تدارک کوشند و درین اوقات که اردو با آذربایجان متفرق شده
از غلّه دیوانی چیزی در دست نمانده بود امنای دولت بفکر تعیین مکانی مناسب برای
توقف دو سه ماه میبودند افتادند بعضی میگفتند بمراغه باید رفت بعضی میگفتند در کردستان مناسب است
بعضی میگفتند و بتبریز رفته مشغول بتدارک میشویم این دعاگوی دولت شاهی بمیرزا ابوالقاسم
قایم مقام و محمدخان امیر نظام اظهار کرد که اگر سرکار نایب السلطنه باردبیل تشریف آورند این

فرمانشوند

دعاگوی دولت متعهد است که جمیع سیورسات لشکر را تا چهار ماه از عهده برآید و از آنجائی که
اردبیل و ترتیب مملکت عراق است مصلحت آن است که از برای توقف آنجا معین شود قایم مقام
و امیر نظام مصلحت دیده را بخدمت نایب السلطنه معروض داشتند و نایب السلطنه این دعاگوی دولت
شاهی را در آب گرم سراب احضار فرموده مرخص داشتند که باردبیل رفته در تدارک امورات لازمه
باشند و میرحسن خان طالش در همین منازل از اردو جدا شده بی اذن و اجازه دولتی بخانه خود
رفت و این دعاگوی دولت نیز باردبیل رفته منتظر ورود نایب السلطنه گردید و نایب السلطنه نیز
با پادشاه مرحوم و جمیع ~~شاهزادگان~~ با میرزادگان وارد اردبیل شدند **ذکر دقایقی که در اردبیل واقع شد**
و حرکت نایب السلطنه با لشکر بطرف عراق میرزا ابوالقاسم قایم مقام پنجاه هزار
تومان برای مصارف واجبه لشکر ملاحظه نموده بود و دیگر خیار چنانکه از ابتدای دولت

نایب السلطنه بهمین منوال دست تنگی بود در صدد چاره نمود و تا بدون این وجه ممکن نبود
که اردو حرکت نماید نظر باین بعزل حکام حکم صادر شده و پیشکشی برای حکومت هر ولایت
معین شد که هر کس از چاکران وعده پیشکش از آن مبلغ معین را نقد تسلیم نماید حاکم آن ولایت باشد
وعده تقسیم هم پیشکش را غله وارد می بود که هر یک ده هزار تومان مقرر شد و پنجهزار تومان و [illegible]
خوی و پنجهزار تومان قراجه داغ و پنجهزار تومان اردبیل و یازده هزار تومان دیگر در مثل
پیشکشی حکومت مرند و سراب و ساوجبلاغ و امثال این ولایات جزء معین شده بود ابراهیم خان
سردار و فتحعلی خان قاجار دولو میرزا محمد خان خدمت اردو و مواجب را کردن گرفته رفتند
و نایب السلطنه مرحوم اردبیل و مشکین را بشاه مرحوم داده و بحکومت قراجه داغ امیرزاده بهرام
میرزا را تعیین فرموده و امید عاکوی دولت را مقرر داشتند که بسرحد خوی [illegible] و محمد خان
امیر نظام را برتبه سعیدی کل تعیین فرموده و امیرزاده فریدون میرزا را باو سپرده مقرر داشتند
که در دار السلطنه تبریز باشند و امیرزاده بهمن میرزا را مقرر داشتند که بنیابت پادشاه مرحوم در
اردبیل و مشکین بحکمرانی مشغول گردد و امیرزاده قهرمان میرزا که با حاجی علی عسکر خواجه و
محمد خان سرتیپ ایروانی که دو ماه بود بضبط سلیمانیه و شهرزور مامور بودند مقرر
داشتند که محمد خان سرتیپ در سلیمانیه مانده و امیرزاده قهرمان میرزا با لشکرهای کرا[illegible]
او میشود متعاقب اردوی نایب السلطنه روانه عراق شود و پادشاه مرحوم را مقدمة الجیش ساخته
با چهار فوج از لشکر نظام و توپخانه و دو هزار سوار روانه فرمودند و خود سرکار نایب السلطنه با
طهماسب میرزا و امیرزاده خسرو میرزا و سیف الملوک میرزا با سایر لشکریان آذربایجان و میرزا ابوالقاسم

در این

سمت عراق

قائم مقام

قایم مقام از شهر اردبیل کوچیده از راه خلخال روانه عراق شدند و در همین اوقات توقف اردبیل
وزیر مختار دولت روس میرحسن خان را مطالبه نموده و سرکار نایب السلطنه نوشته از وزیر مختار
گرفتند که اگر میرحسن خان بدولت روس بود او را دست بسته بدولت ایران سپارند و جمعی را به
سر او تعیین نموده او حرکت مذبوحی کرده بطالشان فرار کرده و امنای دولت روس
او را گرفته بدست امنای نایب السلطنه سپردند و در منزل خلخال بخدمت نایب السلطنه رسانیدند در
یکی از قلاع خلخال محبوس شده بعد از دو سه ماه باز از آنجا فرار کرده خود را بطالش انداخته مصدر
آشوب شد و باز لشکر از طرف ایران و از طرف روس بر سر او آمده او طاقت نیاورده بمازندران
گریخت و خاقان مغفور او را بدار الخلافه آورده در دار الخلافه وفات یافت **ذکر رسیدن نایب السلطنه**
بخدمت خاقان مغفور در دار الخلافه و روانه شدن بیزد و امورات واقعه چون سرکار نایب السلطنه
بخمسه رسیدند پادشاه مرحوم را با سایر لشکریان از راه قم روانه ساختند و مقرر داشتند که در قم
توقف نموده منتظر ورود نایب السلطنه باشند و سرکار نایب السلطنه بدار الخلافه رفته بشرف آستان
بوسی خاقان مغفور مشرف شدند و خاقان مغفور بنوازش نایب السلطنه کوشیده و نایب السلطنه را
باستقبال عبدالرضا خان که خاین دولتی بود مامور ساخته و مدد خرج نیز مرحمت فرمودند و سرکار
نایب السلطنه بعد از مرخصی از دار الخلافه بزیارت قم مشرف شده با لشکرهای آذربایجان از راه
کاشان روانه یزد شدند و حسنعلی میرزا که در سر یزد نشسته بود از شنیدن رسیدن لشکر آذربایجان
و از حدوث غلا و قحطی که در یزد و اردوی او واقع شده بود از سر یزد برخاسته بکرمان رفت و
نایب السلطنه بیزد رسیده عبدالرضا خان تاب توقف نیاورده با شمشیر و قرآن و کفن باستقبال

آمده چون قحطی عظیم در یزد واقع بود لشکریان آذربایجان زیاده از ده روز تاب توقف نیاوردند نایب السلطنه
عبدالرضا خان را همراه برداشته سیف الدوله میرزا را در یزد مستقل نموده روانهٔ کرمان شدند

ذکر احوالات آذربایجان بعد از رفتن نایب السلطنه و روانه شدن قهرمان میرزا با لشکر و توپخانه بعراق

چنانکه معلوم شد محمد خان امیر نظام محل اطمینان نایب السلطنه شده بنیابت کل
آذربایجان اختصاص یافت و امیرزاده زیدون میرزا را برداشته بتبریز رفت و امیرزادگان و
حکام جدید هریک بسر ولایات منسوبه خود رفته مشغول بخدمتگذاری دیوان اعلی شدند
و امیرزاده قهرمان میرزا نیز از سلطانیه و ابهر بتبریز آمده شده محمد خان امیر نظام بتدارکات رفتن او بعراق مشغول
آمد چون فوج خوی و فوج مراغه از جملهٔ افواج جمعی ایشان بود امید عاکوی دولت شاهی فوج خوی را
با چهار عراده توپ روانه ساخت و چهارصد نفر سوار از طایفهٔ اکراد سرحد مستمال نموده با آنکه
تا آن روز از آن طایفه ده نفر سوار بهیچ خدمت از خدمات دولت ایران اقدام ننموده بود روانهٔ
خدمتگذاری نایب السلطنه ساخت و امیرزاده قهرمان میرزا نیز با هزار سوار و دو هزار سرباز و هشت
عراده توپ با حاجی علی عسکر خواجه سرا از راه قم و کاشان
باصفهان رفته و از آنجا بعد از ورود نایب السلطنه بکرمان روانهٔ کرمان شدند

ذکر ورود نایب السلطنه بکرمان و گرفتاری حسنعلی میرزا

سرکار نایب السلطنه چنانکه مذکور شد بسبب قحط و غلا در یزد
نتوانستند اقامت فرمایند لشکریان را برداشته روانهٔ ولایات کرمان شدند و شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا از شنیدن این حکایت باستحکام ارک قلعهٔ کرمان کوشیده و امنای دولت خاقان
مغفور نیز که با نایب السلطنه صفائی نداشتند دل او را بهانا باد داده او را بر مخالفت نایب السلطنه

تحریص

سلطه کننده کان

تحریص نموده و نایب السلطنه بمحال کرمان وارد شده از خیالات ایشان مستحضر گردید و باز از نوشتن
نوشته جات و فرستادن امنا و اظهار نمودن اینکه بر خود شما واضح است که حرکت ما بکرمان از راه
اضطرار و بلای واقع شده چرا که در یزد توقف ممکن نبود و نیتی بجز گذراندن زمستان تا عید نوروز و ایام
بهار نداریم و واضح است که در این اوقات اگر با هم بجنگیم حاسدان و خائنان دولت مغلوب
و مخذول خواهند گردید و العیاذ بالله اگر طریق دیگر باشد بجز خندهٔ دشمنان چه حاصل خواهد شد
و با این گفتگوها لشکر آذربایجان تا یکمنزلی کرمان رسیدند و شاهزاده حسنعلی میرزا ارک را که مشهور است
بباغ نظر مضبوط ساخته و خود با فرستادگان نایب السلطنه باستقبال آمده و نایب السلطنه [illegible]
مرحوم را باستقبال او فرستاده او را با اعزاز تمام وارد اردو کرده خیمه زده و شاهزاده حسنعلی میرزا
بعد از ورود باردو در جلو در نایب السلطنه منزل کرده در همان شب دو فوج از سربازان آذربایجان که
مأمور شده بودند که گرما گرم رفتن اینکه سخنی دیگر مفهوم شود روانهٔ ارک شوند و افواج قاهره بارک
رفته ارک را گرفته بعد از تسخیر برج و باره شاهزاده حسنعلی میرزا را سرکار نایب السلطنه گرفتار
نموده او را با دویست نفر سوار بدست محمد زمان خان قاجار سپرده بخدمت خاقان مغفور
فرستادند و خاقان مغفور نیز شاهزاده حسنعلی میرزا را تا ایام حیات نایب السلطنه بطور محبوسین
نگهداری [illegible] و نایب السلطنه وارد کرمان شده و لشکریان را جا بجا نموده آن زمستان
تا ایام بهار بخوشدلی و خرمی بپایان رسید

ذکر شمه از احوال مملکت خراسان و کیفیت آن سامان

در اوایل دولت خاقان مغفور بعد از مراجعت ولیخان قاجار که از طرف پادشاه سعید شهید
باستشهار نفوذ در مشهد مقدس رضوی بطرز مستحفظ و با خلو بود نادر میرزا ولد شاهرخ میرزا

پس از این مقدمات

ولد رضاقلی میرزا ولد نادرشاه افشار که از نهیب سطوت لشکریان پادشاه سعید شهید در بدر دیار
آوارگی شده بود از هرات عود نموده مشهد مقدس را بحیطهٔ تصرف خود درآورد و تا شش سال آنولایت را
محل آشوب و غوغا نموده چنانچه در کتاب مآثر سلطانی بتفصیل مذکور است و پس از گرفتاری او بدست
لشکریان خاقان مغفور و قتل او در دار الخلافهٔ طهران در عهد خاقان مغفور در سال مملکت خراسان را
بحسین خان سردار مرحمت فرمودند و او نیز بعد از قتل نادر که خود صورت نظمی بآن ولایات داده
بود و پس از ماموریت حسین خان سردار بحکومت و حراست مملکت ایروان شاهزاده محمد ولی میرزا را
خاقان مغفور والی مملکت خراسان فرمودند و شاهزاده مذکور نیز بمملکت خراسان رفته خوانین
آن مملکت را در اوایل حال با خود رام ساخته چند سالی بخوبی گذران نموده بعد از چندی
عیسی خان تربتی را بقتل رسانید خوانین سرکش خراسان اتفاق کرده شاهزاده را در مشهد
مقدس بی اختیار کرده محصور نمودند و خواستند که بقتل شاهزاده اقدام نمایند خوف سطوت
خاقان مغفور مانع این اراده شده بالاخره عذر شاهزاده را از مملکت خراسان خواستند و
~~خفیفاً~~ حقیراً روانهٔ دار الخلافه ساختند و بعذرهای ناموجه در خدمت خاقان معتذر آمدند
خاقان مغفور شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه لقب داده بخراسانش فرستادند و ایشان
نیز بخراسان رفته تدبیری که در انتظام آن مملکت فرمودند آن بود که بجزای خوانین یاغی
با ده بیست نفر سوار غفلةً وارد [illegible] شدند باعتقاد خود دستمال فرموده بمهر نمودن قرآن و قسم
یاد کردن یزدان و اطمینان دادن ایشان بامن و امان دلی خوش کرده معاودت میفرمودند
و گاهی از نوشته جات دولتی که محتوی بر بعضی راهنمائی ها بود ببعضی از خوانین یاغی

شان

[illegible]

و خوانین را

شان میدادند این عمل را مقدمهٔ اخلاص خوانین کوذی میدانستند خاقان مغفور را این طرز
سلوک شاهزاده ناپسند آمده خط عزل بر صفحهٔ احوالش کشیدند و بدار الخلافه احضارش فرمودند
و شاهزاده علی نقی میرزا که حاکم قزوین بود را حجة السلطان لقب داده والی ولایت خراسانش ساختند
حجة السلطان نیز بخراسان رفته و تیمی و بالی در آن ولایت مانده چون مردی راحت طلب و
آسایش دوست بود و در قزوین منتی بجز مشق کیمیاسازی نفرموده بود بنده کاری از ایشان منتشی
نشده دولتخواهان مملکت خراسان از احوال و خاقان مغفور را اطلاع دادند و یکی از قضاة
آن مملکت در عریضهٔ خود که بخاقان مغفور عرضه داشت کرده عرض نموده بود که حجة السلطان در
مملکت خراسان خالی از وجه آمده خاقان مغفور باز شاهزاده حسنعلی میرزا را بمملکت خراسان فرستاده
و حجة السلطان را از این منصب معزول و از آن لقب مهجورش فرمودند و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا
بخراسان رفته باز عادت سابق را پیش کشیده بعریضهٔ خلف و اسبی لاغر از خوانین قوچان و
تربت راضی شده و از جوتون و طبس و قاین رسیدن قالیی یا فرستادن خرمائی قناعت ورزیده
و گوشمال محمد تقی خان حاکم تربت را بگفتن خان تربتی کفایت شمرده ارغون میرزا پسر خود را
در ولایت سردار مطلق العنان ساخته بلند اشتن کلاه خراسانی بی کلّه دور و دیه بوست و پوشیدن
جبه های متعدد از مک و برک ازروئی هم و بستن شمشیر از بالای جبه ها خوشحال شده و مملکت
نیشابور را برسم ارپالق برضاقلی میرخان قوچانی واگذار نموده و اذن ساختن قلعهٔ متین را بآن امیر داد
و فیمابین مشهد مقدس و قوچان نیز باو داده و اسم این جوره اعمال را مردمداری و استمالت
گذاشته و نوبتی با دو سه هزار سوار تا کنار ولایت رفته و با صد سوار داخل هرات شده شاهزاده

کامران که صاحب اختیار مملکت هرات بود مهمان شده باعتقاد خود تاج بخشی نموده بمشهد مقدس
عود نموده ده هزار عدد اشرفی نیم مثقالی در مشهد مقدس بسکهٔ هرات باسم خاقان مغفور مسکوک
ساخته و این عمل را فتح هرات نامیده شخواه مذکور را خدمت خاقان مغفور فرستاد تا زمانی که ولایت
آذربایجان متصرف دولت روس آمد شاهزاده شجاع السلطنه باین اعمال بی مآل در مملکت خراسان
مشغول داشتند تا خاقان مغفور جنت مکان مستطر آمد او را بدار الخلافه احضار و پس از مصالحهٔ
دولتین [illegible] باشی فرستاده و پس از این احوالات شاهزاده احمد علی میرزا چنانکه مذکور شد
باتفاق میرزا موسی نایب الولایت خراسان مأمور فرموده و شاهزاده مذکور بمشهد مقدس رسیده
از خوانین باغی و طاغی رضاقلی خان زعفرانلو را که اعظم و اقوای خوانین باغی بود و خان عمو
نامیده [illegible] المشهد مقدس راه داده نصب داروغگی مشهد مقدس و تعیین کدخدایان محلات
و ضابطین محالات مشهد مقدس نیز بعهدهٔ رضاقلی خان [illegible] ارغون میرزا نیز که در
سر خود بحرکات ناشایست اقدام مینمود بحکم خاقان مغفور بتهران آمده در وقتی که اردوی خاقان
مغفور در دار السلطنهٔ اصفهان بود باردو ملحق شده مملکت خراسان بالکلیه از نظم و انتظام
افتاده باین نحو که مذکور شد بلکه از این نیز بی نظام‌تر آمده و در نظر امنای دولت خاقان
مغفور چنان مینمود که انتظام این کار بغایت دشوار است و باین لباسها در نظر خاقان مغفور
معروض میداشتند که خراسان سرحد ولایت سیستان و قندهار و ترکستان است و خاقان مغفور
اگر بضبط آن ولایت کوشند دو برابر مالیات خراسان باید در مخارج سرحدیهٔ آنجا صرف شود
در این صورت چه بهتر از آن که خاقان مغفور مملکت خراسان را بهمین حال گذاشته اعتنا بضبط

در ایام مصالحهٔ دولتین

بجمع امور آن حکومت مختار

و برادر شاهزاده [illegible]

اما

اینجا اقامه و خوانین باغی را که ظاهراً خود را از بی غش مینمایند در خفیه امتحان ملکداری و
نیز در میانهٔ این خوف و رجا مانده بجهت خود داری سرحدداری خواهش نمود و خاقان
مغفور نیز کسی را در میان و در میدان نمیدید که بهمین نوع سخنان در حفظ ناموس سلطنت
میکوشیدند تا آنکه بعون الله تعالی بدستیاری نایب السلطنه العلیه امر مملکت خراسان بکلی
بابتی منظم و چنانکه بایست منسق آمده و بفضل الله در رشتهٔ تحریر خواهد آمد ذکر رفتن خاقان
مغفور از دار الخلافه طهران بدار السلطنهٔ اصفهان و رسیدن نایب السلطنه در اصفهان بحضور خاقان
چون ایام زمستان سپری شد و اوقات بهار با هزار رنگ و نگار رخ نمود خاقان مغفور بعد از
انقضای جشن نوروزی بحرکت و فیروزی فرمان باجتماع لشکر عراق و مازندران داده
و امنای دولت علیهٔ خاقانی که بعضی از صفا و وداد با نایب السلطنه العلیه داشتند به زمرهٔ
دولتخواهی را در خدمت خاقان مغفور بنغمات منافقانه چنان راست کرده و میپرورند که
باید اردو را باصفهان کشیده و در حفظ مملکت فارس کوشید مبادا که نایب السلطنه در [illegible]
بفارس رود و حسنعلی میرزای فرمانفرما چون حسنعلی میرزای شجاع السلطنه بی اختیار [illegible]
که موجود شریفش فانی در رضاجویی خاقانی بود و اصلاً امن [illegible] این خیالات [illegible]
نداشت و [illegible] در رضای میرزا [illegible] قلیل بضاعت میپنداشت از این گفتگوها
که در مجلس بهشت نشان پادشاه جهان میشد با نهایی دولتخواهان خود مستحضر میگردید و لیکن
باطمینان [illegible] داشته این [illegible] سخنان را طنین ذباب میانگاشتند
و از جادهٔ دولتخواهی که در حقیقت عین دولت داری بود سر موئی قدم بیرون نمی[illegible]

و حسن عقیده [illegible] خود

بلکه نشنید خاقان مغفور بعد از اجتماع لشکریان در دار السلطنه اصفهان آمده و نایب السلطنه را
از دار الملک کرمان احضار فرمودند خیال اُمنای دولت آن بود که سوء اِشان در نظر
خاقان جلوه گر آمده پادشاه ایشان در قلب پادشاه جهان کارگر گردیده غافل از آنکه
خاقان خلد آشیان که اعقل و اکمل پادشاهان اسلام [illegible] از احوالات سلف استحضار
تمام داشتند [illegible] خوش آمد گویان
که از بار یافتگان مجالس خود شنیده و غافل از حقیقت کار مانده بر خاقانی میرزا که ولیعهد
وارث دار الملک بود رسانیدند آنچه رسانیدند و دیدند آنچه عاقبت دیدند و کشیدند آنچه بایست کشیدند
و بنیانی سود نبخشید و بالمآل بمرض مالیخولیا گرفتار شده بحرکات ناهنجار اقدام نموده بقتل
آمد و دولت بآن عظمت و مملکت بآن فسحت و وسعت که با چندان رنج و زحمت بدست آمده بود
در مدت دو سال از دست رفته و انتقال بدیگران یافت و جمیع این احوال و اوضاع در پیشگاه
خاطر مهر مظاهر خاقان خلد آشیان ظاهر و هویدا بود چگونه میشد که بآن سخنان واهی
دست تیشه بر پای دولت خود زند و بیخ دولت خود را بدست خود از جای بکنند خاقان مغفور را
خیالات دلگرم امنای دولت را هوائی دیگر — در یا بوجود خویش موجی دارد خس پندارد
که این کشاکش از وست بالجمله شاهزادگان عراق باردوی مبارک در اصفهان حاضر شده
حسینعلی میرزای فرمانفرما نیز از فارس باردوی همایون آمده و سرکار نایب السلطنه العلیه
بحکم و فرمایش خاقان با شش هزار نفر از لشکر نظام و دوازده عراده توپ کوچک جلو بخیر
از کرمان بیرون آمده چندی در خارج شهر نشسته و حکومت کرمان را بامیرزاده خسرو میرزا

مفوض

مفوض فرموده و چهار فوج از لشکر نظام را با توپهای بزرگ با یوسف خان توپچی باشی
در کرمان گذاشته و عبد الرضا خان یزدی را با میرزاده خسرو میرزا و یوسف خان سپرده
مقرر فرمودند که مثل مهربانان نظر با او سلوک نمایند و پادشاه مرحوم دختر [illegible] نایب السلطنه را
و سیف الملوک میرزا را همراه برداشته در ولایت اصفهان باردوی خاقان مغفور ملحق
شده بشرف آستان بوسی مشرف گردیدند

ذکر مأمور شدن نایب السلطنه بخراسان و مرخص شدن از خدمت خاقان با استحکام و رود مملکت

پس از ورود نایب السلطنه باصفهان و تشرف بتقبیل
آستان مبارک بکمال نوازش و مرحمتهای شاهانه شرف اختصاص یافتند و محسود حاسدان
و نشتر دیده بدخواهان شدند و خاقان مغفور با نایب السلطنه در خلوات خاص بدون حضور
احدی بفرمایشات و مصلحتهای دولتی گفتگوها فرمودند و از خرابی خراسان و طول کشیدن
طغیان ایشان اظهار غبار و ملال خاطر نمودند و فرموده بودند که ننگ این دولت است که
این کار باین طریق استمرار پیدا کرده بماند و این گره از کار دولت گشاده نگردد و بغیر از تو امیدی
بهیچیک از فرزندان و چاکران نمانده سرکار نایب السلطنه که جان خود را وقف رضای خاطر
خاقان مغفور فرموده بودند این زحمت بزرگ و خدمت سترگ را متقبل شده با وجود
زحمت لشکریان آذربایجان که [illegible] کشیده بودند باز دوباره [illegible] گذاری
پس کشیده خاقان مغفور را بتعهد انجام این خدمت نیز بفضل الله تعالی از خود خرسند
نمودند و خاقان مغفور پس از اطمینان از تعهدات نایب السلطنه در سلام عام و محضر شاهزادگان
عظام و خوانین ذوی الاحترام اظهار ما فی الضمیر خود را فرموده و از حرکات ناهنجار خوانین

خراسان فصلی مشبع بر زبان مبارک رانده و نایب السلطنه را نزدیک طلبیده بادیهٔ طلائی را که پر از
شربت نیز بجهت التفات بود بدست مبارک برداشته بدست نایب السلطنه دادند و نایب السلطنه
نیز بادابی که در چنان مجلس و محفل سزاوار است قیام و اقدام نموده از فضل خداوند تبارک و تعالی
و از بخت بلند پادشاه استمداد همت نموده در محضر اکابر و اعاظم ایران متقبل انجام خدمت
خراسان شدند و خاقان مغفور بلفظ مبارک فرمودند که پادشاه مرحوم را در خدمت ما
گذاشته پس از چند یوم توقف ایشان را با جیره و یات (?) و تدارکات سفر خراسان باردوی شما
خواهیم رسانید و نایب السلطنه از خدمت خاقان مرخص گردیده و پادشاه مرحوم را گذاشته
باردوی خود تشریف فرما شدند و در اردوی همایون سیف الملوک میرزا را حاکم کرمان کرده
و فوج همدان را با ده عراده توپ باو سپرده امیرزاده خسرو میرزا را با یوسف خان توپچی باشی
و توپهای بزرگ مقرر داشتند که از راه بیابان بسمت خراسان حرکت نمایند و از (?) طبس
و قاینات بیرون آمده از آنجا بمشهد مقدس بشتابند و خود سرکار نایب السلطنه با لشکر رکاب
و توپخانه حرکت فرموده بعد از دو سه روز توقف در اصفهان بقم تشریف فرما شده بعد از
زیارت حضرت معصومه علیها و علی آبائها السلام استمداد همت نموده بعزم زیارت امام ثامن
ضامن جاز (?) را بدست گرفته از راه سیاه کوه قم روانهٔ مقصد شدند و خاقان مغفور نیز پادشاه مرحوم را
بنوازشات پادشاهانه و نصایح ملوکانه و سخنانی که دستور سلطنت ایشان بود فرموده و تدارکات
سفر خراسان را مرحمت نموده مرخص و روانه داشتند و پادشاه مرحوم نیز در اثنای طریق باردو
رسیده ~~از ملک اصفهان~~ شدند و خاقان مغفور نیز شاهزادگان اطراف را که در اردوی مبارک
بودند

مرخص فرموده اردوی همایون را از اصفهان حرکت داده روانهٔ دار الخلافه گردیدند **ذکر کیفیتی**
که در کرمان واقع شد تا هنگام ورود سیف الملوک میرزا چون نایب السلطنه از کرمان بسمت اصفهان روان
شدند عبدالرضا خان یزدی بتوهم اینکه شاید خاقان مغفور او را از نایب السلطنه خواهند و نایب السلطنه
نیز از رضای خاقان نگذرد بفکر حال خود افتاده غفلةً سوار شده بعزم شکار بیرون رفت
و بلا تأمل روانهٔ مملکت یزد شده و در یزد کار خود را بی رونق دیده بقلعهٔ بافق که جائی
محکم و در میان کویر است و در اثنای یاغیگری خود آنجا را قلعگی گذاشته و مضبوط ساخته بود
رفته و نشست بانتظار اینکه چون لشکرهای آذربایجان که از صفحات یزد و کرمان دور شوند
باز او بر سر کار قدیم خود رفته مشغول بشور و شر گردد امیرزاده خسرو میرزا از سیاست
نایب السلطنه هراسان شده افواج نظام شقاقی و سلیمان خان سرتیپ و یوسف خان توپچی باشی
و توپخانه را بتعاقب عبدالرضا خان فرستاده مأمورین همه جا تا یزد رفته و دانسته
که عبدالرضا خان بقلعهٔ بافق رفته است بلا تأمل بر سر قلعهٔ بافق رانده و قلعهٔ بافق را
محاصره نموده پس از چند روز محاصره عبدالرضا خان از راه کویر و صحرا از راه طبس
بولایت سیستانات (?) گریخت و قلعهٔ بافق بتصرف سلیمان خان و یوسف خان آمده قلعه را
خراب نموده معاودت نمودند و امیرزاده خسرو میرزا نیز بعد از شنیدن حکومت سیف الملوک میرزا
با لشکرهای اردبیلی خود از کرمان بیرون آمده و فوج نظام قراگوزلو همدان را با توپخانهٔ معین که
در آنجا توقف شده بود با ولایت کرمان بسیف الملوک میرزا سپرده با افواج خوی و شقاقی
و یوسف خان توپچی باشی و توپهای بزرگ و تدارک لایق آنراه از راه صحرا و جوک (?) روانه

قاینات و طبس شدند

ذکر ورود نایب السلطنه بمملکت خراسان و گرفتن قلعهٔ سلطان میدان از دست رضاقلیخان و رسیدن بشرف آستان بوسی امام ثامن ضامن علیه و علی آبائه الف التحیة و السلام

خوانین سرکش خراسان از مأموریت نایب السلطنه با آن سامان ترسان و هراسان شده بعضی
با اهل و جان خود دست داده بودند دانستند که هرچه خیال نمایند نقش بر آب یا نمونهٔ سراب است اول
تدبیری که بخاطر ایشان رسید آن بود که شاهزاده احمد علی میرزا که اسمی از والی گری پیش
نداشت محرک شده او را در مشهد مقدس تقویت نموده با آن وادارند که سرکار نایب السلطنه را
از ورود مشهد مقدس مانع آمده درین زمستان که لشکر غریب آذربایجان با آن سامان برسند
از بی جائی و بی مکانی بی سر و سامان شده بی زحمت جنگ و جدال در معرض تلف آیند
باین تدبیر و نیرنگ با شاهزاده احمد علی میرزا گرم گرفته دم از اطاعت و تمکین او زدند و شاهزاده را
از جا برده بهوس حکومت انداختند و میرزا موسی نایب که در مشهد مقدس از طرف خاقان
کارگذار بود بدولتخواهی اقدام نموده اهل مشهد مقدس را بامید و بیم با خود یار نموده از وفاق
و نفاق با خوانین خراسان محترز میساخت و در آن ایام شخصی را که خبر رسیدن نایب السلطنه را
بشاهرود و بسطام بشاهزاده احمد علی میرزا داده بود شاهزاده او را زبان بریده خود بیغیان
نالایق و نابسند زبان کوزه نموده بود خوانین خراسان بضبط ولایات خود اشتغال نموده منتظر
معانده و مجادله نشسته بودند و هریک از خوانین بقانونی که داشتند عریضه جات خالی
و پر از اظهار دولتخواهی یگانگی خود بخدمت نایب السلطنه میفرستادند و سرکار نایب السلطنه در
صورت خدمتگذاری و فرمانبرداری ایشان را امیدواری بمراحم دولت بیگانه میدادند

و اردوی همایون روانه شده چول از مملکت سبزوار گذشته میرزا ابوالقاسم قایم مقام را با آوردن
رضاقلی خان قوچانی بقوچان فرستادند و اردوی همایون بحرکت آمده بقلعهٔ سلطان میدان
که در سر راه اردوی همایون و مشحون از تفنگچیان رضاقلی خان بود رسیدند سیورسات خواهان
اردو از قلعه سیورسات خواسته بجز نمودن سرب و باروط و انداختن گلوله و سرکشی امری دیگر
مشاهده نکردند این معنی بر طبع غیور نایب السلطنه در اول ورود بخاک خراسان گران آمده با وجود
اینکه فصل زمستان و همه روی صحرا پر از برف و یخ بود و توپهای بزرگ و تدارک قلعه گیری
همراه نبود حکم بمحاصرهٔ قلعه فرمودند و رضاقلیخان از شنیدن این خبر مضطرب شده در خدمت
قایم مقام اظهار برائت ذمهٔ خود را از حرکات تفنگچیان قلعه سلطان میدان نموده بتفنگچیان
صراحةً نوشت که دست از قلعه داری کشیده دارند اما خود از آمدن خدمت تقاعد ورزیده
قایم مقام را معاودت داده تا رسیدن قایم مقام قلعه را سربازان و توپچیان قهراً و قسراً
گرفته بودند نایب السلطنه بجهت عدم وحشت رعایا و لشکریان خراسان تفنگچیان قلعه را بعد از
معذوریت و گرفتاری نوازش و نصیحت فرموده بدون اذیت و آزار باوطان خود مرخصی
دادند و از آنجا لشکر را برداشته روانه مشهد مقدس شدند و شاهزاده احمد علی میرزا خواهی نخواهی
باستقبال آمده در همان استقبال مسلوب الاختیار شده با مستحفظین بدار الخلافه اش روان
داشتند و سرکار نایب السلطنه روانه مشهد مقدس شده بزیارت امام علیه و علی آبائه السلام رنجهای کشیده
و غمهای رسیده را فراموش فرمودند و در آن زمستان لشکریان نظام و غیر نظام را در مشهد
مقدس و شتا بوده و سردار جابجا کرده بفکر کار خوانین یاغی افتادند و شاهزاده طهماسب میرزا را

به آذربایجان فرستاده با حضار فوج بهادران روسی و توپهای بزرگ قلعه کوب و بقیه سواره آذربایجان
حکم دادند که در بهار متوجه مشهد مقدس شوند و آن زمستان را در خدمت امام ثامن ضامن
بفراغت و فرحی بسر بردند

ذکر احوال آذربایجان از هنگام رفتن نایب السلطنه تا وارد شدن شاهزاده طهماسب میرزا بتبریز و نظام آذربایجان

چون مملکت آذربایجان از جمیع لشکر نظام خالی شد
و سوای دو فوج افشار و یک فوج بهادران روسی که آنها هم در ولایت سلیمانیه مشغول خدمت بودند
لشکری در آذربایجان نمانده بود محمد خان امیر نظام و امنای عاکوی دولت پادشاهی بفکر گرفتن
سرباز جدید افتاده هزار نفر از تبریز و هزار نفر از خوی بتدریج گرفته شد و محمد خان سرتیپ
نیز بیست هزار تومان از میر روان دزد گرفته و ولایت سلیمانیه را بسلیمان پاشا سپرده افواج
افشار را مرخص کرده بتبریز عود نمود و صالدات بهادران نیز بتقریب قراولی مراغه و سلماس که
منازل ایشان بود معاودت کردند در بین محالات کردستان مثل محال اشنویه و مرگور
و ترگور و دشت و سومای و برادوست بهم رابطه بهجزیک میر روان دزد و خواهش افشار سر از
اطاعت ابراهیم خان سردار که حاکم آن ولایت بود باز زدند و چنان شد که سردار را اتباع او
که در بنه … شهر ارومیه جا پدرزده و نشسته بودند از اطراف هجوم کرده او را بشهر فرار دادند
و در شهر نیز کسی بسردار اطاعت نمینمود ملابت جمعی از الواط در دوند بدار الاماره رفته
محبس سردار را شکسته باطلاق محبوسین کوشیدند و میر روان دزد باین جهات و بجهت خالی بودن
آذربایجان از وجود نایب السلطنه و لشکریان دست درازی بطوایف زده و شلتاک نموده
بلکه با اهالی قصبه اشنویه که مذهب تشیع دارند در ساختن داروغه و مساجد فرستاد و محال … دشت
محمد خت نیز

نیز تعجیلی روانه نموده قلعه ضبط نمود و طایفه قراپاپاق را که از مهاجرین مملکت ایروان و در محال
سلدوز بحکم نایب السلطنه نشسته بودند طایفه ملباسی تاراج کرده بتاخت و تاراج ایشان پرداختند
و این حکایات بعرض نایب السلطنه رسیده ضبط و نظم مملکت ارومیه را از امیر نظام خواسته
و در همین اوقات طوایف اکراد جلالی و سیپکی در طرق قارنلی کول و دیادین بتاخت و تاراج
و قتل مترددین ولایات اشتغال مینمودند و نیز طایفه اکراد خان محمود بمحال قطور که از محالات
مملکت خوی است آمده اوجاقهای آن محال و قلعه قطور را میگرفتند و هم چنین از طرف ولایت حکاری
سلیمان بیک مهر از طرف نوراله خان حاکم آن ولا آمده در قلعه باشقلان نشسته محالات
البااق و دریک و کردیان را اخلال نموده از حقوق اداری ملک خود که بایست بدیوان آذربایجان
دهند باز میداشت و واضح بود که تا استعدادی در سرحد جمع نمی شد دفع این گونه حکایات
بنوشتجات و مخابرات ممکن نبود و در آن اوقات دولت علیه روم از مجادله دولت روس
مرادن مبتهج و بهجت کرده متواه … دواکه … مملکت بسیار از طرف یونان و دست
کشیدن از مملکت قارص و … آخر ملک از طرف مملکت متصل بارجستانات خلاصی یافته.
و بجنگ محمد علی پاشای مصری و ابراهیم پاشای ولد او گرفتار بودند تا مملکت حلب
که نزدیک ارزنة الروم است بتصرف مصریان در آمده بود لهذا ممکن نبود که بقاعده دولتی و
نوشتن نوشتجات این اکراد بدنهاد را که متعلق بآن دولت بودند از این حرکات ناهنجار
مانع آیند نظر بمقدمات امنای عاکوی دولت شاهی هزار جزایر فتیل شش عراده توپ
و هزار و پانصد نفر سرباز جدید و صالدات روس و دو هزار نفر سواره اکراد ذیلان و میلان

دشمنیکه و تکوری جمع آوری نموده بصحرای محمودیه رفته باستمالت تیمور پاشای قلی حاکم وان
و بهلول پاشای سلیمان حاکم ولایت بایزید و خان محمود رئیس طایفهٔ اکراد پرداخت این
تدبیر موافق تقدیر آمده تیمور پاشا بسبب عزل خود از دولت روم متوهم شده با چهار هزار
سوار و شش عراده توپ با جمیع اعیان و ریش سفیدان مملکت وان و خان محمود بصحرای
محمودیه آمده بملاقات این دعاگوی دولت شاهی رسیدند و کسان بهلول پاشا و نورالله خان
حاکم هکاری نیز باردوی محمودیه آمده اظهار امنیت در سرحدات کردستان سوای سرحد وان
نیز رسید و تیمور پاشا از این دعاگوی دولت خواهش نمود که بوجود خود با سرباز و نظام
بقلعهٔ وان رفته آن قلعه را بتصرف دولت علیهٔ ایران دهد این دعاگوی دولت دو ماه
از او مهلت گرفته که وقایعات را معروض رای نایب السلطنه که در آن اوقات در کرمان بودند
نماید اگر اذن دولتی حاصل آید بلاتوقف بانجام خواهش او اقدام شود لهذا برای اطلاع [illegible]
چاپاری بکرمان فرستاده شد سرعسکر ارزنة الروم از استماع این اجتماع پریشان شده محمد بیک دربیکی
[illegible] مأمور ساخته بود که از محمودیه بتبریز نزد محمدخان امیرنظام رفته خواهش تفرقه شدن
این جمعیت را از سرحد نماید و اسحق پاشای قلی را که حاکم وان ساخته بود بمملکت موش فرستاده
امین پاشا حاکم مملکت موش را با طوایف و عشایر آن طرف مأمور بامداد اسحق پاشا نموده بود
که او را در مملکت وان مستقل نمایند و بخیال اینکه مبادا لشکر ایران بامداد تیمور پاشا
اقدام نمایند حکم بحرکت امین پاشا صادر نمود تا محمد بیک فرستادهٔ او بتبریز رسیده
از طرف محمدخان امیرنظام اطمینان یافت که لشکر ایران بمعاونت تیمور پاشا مقدم نخواهند

نایب السلطنه از این اخبار

باردوی محمودیه آمده

و امیرنظام

و امیرنظام صراحتاً این دعاگوی دولت را نیز از امداد تیمور پاشا منع نمود بعد از اطمینان سرعسکر امین
پاشا از مملکت موش با دوازده هزار سوار بمصاحبت اسحق پاشا بسمت مملکت وان حرکت کرد
تیمور پاشا نیز با هشت هزار سوار که دو هزار آن از عشایر اکراد ایران بود و شش عراده توپ از این دعاگوی دولت
وداع نموده بمقابلهٔ لشکر پرداخت این دعاگوی دولت نیز اردوی خود را با لباس کشیده منتظر
اخبار نشست اما تیمور پاشا از امین پاشا شکست خورده اهل وان بسبب اینکه اسحق پاشا حاکم حقیقی
وان و اهل ولایت او را خواهان بودند بر تیمور پاشا شوریده و اسعد پاشا برادر او را از وان اخراج نموده
مدد و بر قلعهٔ خوشاب که از قلاع متینهٔ روی زمین و گرفتن آن اصلاً ممکن نیست پناه برده
نشستند و در همین اوقات چاپار از کرمان رسیده حکم رسانید که بلا تأمل باید قلعهٔ وان را
عوض ایروان گرفت و متوقع داشته بودند که اگر قلعهٔ وان مدت آمدن نایب السلطنه اخبار شود
که مستقبل وارد آذربایجان شده درین وقت که دولت روم را ضعف تمام حاصل است نباید نوعی
شود که بطریق دوستی مملکت وان را بتصرف اولیای دولت ایران گذارند و الا بجنگ و جدال
آن مملکت را از تصرف دولت روم انتزاع نمایند چون فرصت از دست رفته و امر تیمور پاشا
مختل شده بود حقیقت امر بنایب السلطنه عرض شد و تأسف بجائی نرسید بعد از این مقدمات این
دعاگوی دولت بخوی معاودت نمود در همین ایام جناب حاجی میرزا آقاسی که از کرمان معاودت
نموده بود با این دعاگوی دولت همراه بود و در همین زمستان نواب شاهزاده طهماسب میرزا از مشهد
وارد دارالسلطنهٔ تبریز گردیده تدارک فوج بهادران روس دیده شده بطرزی شایسته [illegible] آمده
توپ بزرگ سی و دو پوند و هزار نفر سوار در اول بهار این سال وارد ولایت خراسان شدند

شاهزاده

و هم درین سال امیرزاده بهرام میرزا از حکومت قراجه داغ دلتنگ شده بتبریز آمده از تبریز روانهٔ
مشهد مقدس گردید و ایالت قراجه داغ با امیرزاده سلطان مراد میرزا قرار گرفت و هم درین سال فرخنده
فال که سنهٔ هزار و دویست و چهل و نه هجری بود پادشاه جهان بخش و پناه اسلام و اسلامیان السلطان بن السلطان
ناصر الدین شاه قاجار از کتم عدم قدم بعرصهٔ وجود نهاده جهان و جهانیان را مایهٔ امن و امان
آمد ذکر بیرون آمدن امیرزاده خسرو میرزا و یوسف خان و توپخانه از صحرای طبس و گرفتن قلعهٔ ترشیز
و رسیدن در مشهد مقدس بخدمت نایب السلطنه چنانکه مذکور شد امیرزاده خسرو میرزا از راه صحرا بهزار زحمت توپخانه و سپاه را
از کویر بیرون کشیده وارد ولایت طبس و قاینات گردید و امیر اسد الله خان و میر علی نقی خان
حاکم طبس بخدمات شایسته اقدام نموده همراه لشکریان آذربایجان با تفنگچیان آن ولا بعزم
رسیدن بخدمت نایب السلطنه روانه شدند و امیرزاده خسرو میرزا و یوسف خان توپچی باشی
از طبس و قاینات گذشته بمملکت ترشیز رسیدند و محمد تقی خان حاکم آن ولایت درب قلعه را چون
بخت بروی خود بسته و چون دود ترکبر و خود بینی آغاز نهاد و امیرزاده خسرو میرزا با افواج
قاهره بمحاصرهٔ آن قلعه اشتغال نمودند و محمد خان قرائی حاکم ولایت تربت با دو هزار سوار بکمک
ترشیز آمده منافقانه اردو زده نشست و قریب ده ماه محاصره طول کشیده بالاخره محمد تقی خان
بامان بیرون آمده قلعهٔ ترشیز مسخر اولیای دولت قاهره گردید و قریب ده هزار خروار
جنس که در انبار قلعهٔ ترشیز موجود بود درینی سربازان آذربایجان در آن زمستان شد و بهمه
افواج که از هر ولایت بودند از آن غله حواله شده رفع عسرت و فراوانی در میان لشکر آذربایجان
پیدا شد و پس از ضبط و تعیین حاکم در آن الکا امیرزاده خسرو میرزا محمد تقی خان را زیر داشته
با لشکر

همشیرزادهٔ [illegible]
و برادرش [illegible]

[illegible]

با لشکر و توپخانه روانهٔ مشهد مقدس و بخدمت نایب السلطنه رسید و محمد خان قرائی از کنار ترشیز
بی نیل مرام روانهٔ تربت شد ذکر روش نایب السلطنه بر سر قلعهٔ امیرآباد و قوچان و تسخیر آن
دو قلعه جاری شدن و ذکر [illegible] رضاقلیخان و جعفرقلیخان و حکایات متفرقه مناسب آن زمان چون زمستان آن سال
بپایان رسید و بهار فرخنده فال رخ نمود سرکار نایب السلطنه مصلحت ضبط مملکت خراسان را در آن
دیدند که رضاقلیخان را که اعظم و اقوای خوانین خراسان و صاحب قلعه جات متینه و بکثرت
جمعیت در آن سرحد از سایرین ممتاز است قلع و قمع او در پیشنهاد همت والانهمت ساخته کار او را
بر همه کارها مقدم دارند و باین رای صایب بخروج لشکر نظام از مشهد مقدس فرمان داده و پادشاه
مرحوم را مقرر داشتند که در خارج شهر نشسته مشغول کار لشکریان نظام و توپخانه پردازند و از همه جا
باستجماع لشکر فرمان صادر شد بعد از استعداد و آراستگی لشکریان بعزم تسخیر [illegible]
و قوچان سرکار نایب السلطنه از آستانهٔ مبارک حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه
استمداد همت فرموده بعد از آستان بوسی روانهٔ اردوی معلی شده با تدارک تمام روانهٔ
تسخیر قلعهٔ امیرآباد شدند و در اثنای راه خبر رسید که الله قلی توره با سی هزار نفر سوار اوزبک
باسم گرفتن زکوة قریب بولایت سرخس آمده نشسته است و در باطن انتظار دارد که خلاف مآثر خراسانیان
با لشکر آذربایجان بیگجه خواه گذشت سرکار نایب السلطنه پادشاه مرحوم را با جمعی از لشکریان بمقابله
او فرستادند و الله قلی توره پادشاه خیوه بعد از شنیدن فتح قلعهٔ امیرآباد توقف نکرده کس
بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده عذرخواه شده بولایت خود باز گشت و پادشاه مرحوم
چند روز بعد از فتح امیرآباد باردوی نایب السلطنه ملحق شدند [illegible] و امیرزاده

معلوم نماید
از [illegible]
پادشاه مرحوم بمقابله [illegible]
[illegible] اردو [illegible] نشد
القصه بعد از [illegible] پادشاه [illegible] مقابله
پادشاه او از یک [illegible] سرکار نایب السلطنه

خسرو میرزا را با هزار نفر سوار مقدمة الجیش فرموده روانه ساختند و از قلعه امیرآباد نیز سوار
خراسانی بعزم قراول بیرون آمده تلاقی فریقین شده امیرزاده خسرو میرزا با سواران اکراد و
غلام تفنگچیان خاصه بر سر سوارهٔ خراسانی هجوم آورده سواره را از پیش برداشته تا در
قلعهٔ امیرآباد راندند و نایب السلطنة العلیه بعد از این فتح امیرزاده خسرو میرزا را نوازش فرموده
بنیابت مشهد مقدس منصوب فرموده روانه ساختند و خود سرکار نایب السلطنه با لشکرهای
نظام وارد کنار قلعهٔ امیرآباد شده قلعه را محاصره فرمودند و امیرآباد قلعه ایست که رضاقلیخان
برای حفظ مملکت قوچان در ده فرسنگی مشهد مقدس بطرز قلاع فرنگیه ساخته و خاکریز
و خندق و باستیون بطرز قلعه های نظام فرنگ بالا آورده و هشت سال تمام در ساختن او
زحمتها کشیده و خرجها نموده و یوسف خان نام تاتار را که از معتمدان و محل اطمینانش بود با ده
هزار نفر تفنگچی خراسانی و هزار نفر سوار در میان قلعه گذاشته بود و آذوقه و قورخانه از
همه جهت مستعد ساخته و در آن بلاد چنان مشهور شده بود که یک برج آسیاب را از دست
تفنگچی خراسانی نمیتوان گرفت چه جای آنکه چنین قلعه از دست رضاقلیخان و کسان او گرفته شود
و خود رضاقلیخان نیز در قلعهٔ قوچان که قریب بده دوازده فرسنگی قلعهٔ امیرآباد است با
دوازده هزار نفر سواره و پیادهٔ جنگی نشسته بود و سرکار نایب السلطنه از همه جهت در وقت
ورود بقلعهٔ امیرآباد زیاده از هشت هزار نفر نظام و پنجاه عراده توپ و خمپاره همراه نداشتند
سرکار نایب السلطنه متوکلا علی الله بر سر قلعهٔ امیرآباد رفته و قلعه را از همه طرف محاصره فرمودند و رضاقلی
خان خوف و هراس در دل قرار گرفته بود که با وجود دوازده هزار لشکر از دیوار بست قلعهٔ قوچان

قدم نمیتوانست بیرون گذارد و سرکار نایب السلطنه بهرام میرزا را با یوسف خان توپچی باشی
بمیان سنگرها فرستاده و گرفتن قلعهٔ امیرآباد را از ایشان خواستند و سربازان از اطراف سنگرها را
پیش برده و توپچیان آتش فشان بضرب گلولههای گران و ویران کردن برج و باره پرداختند
و نقبچیان چابک دست نیز نقبها را پیش برده بپای دیوار و برج رساندند و قلعگیان از هر طرف
بحفظ و حراست برج و باره اشتغال نموده شب و روز مشغول خودداری بودند و چند نقبها
که نزدیک برج رسیده بود تفنگچیان قلعه از اندرون باطل ساختند و چنان بجنگ و جدال
مشغول بودند که در میان سنگرها اکثری از سربازان را بضرب گلوله مقتول ساختند و چند نفر از
معلمان فرنگیه را که در میان لشکر نظام بود بضرب گلولهٔ تفنگ راه عدم فرستادند سرکار
نایب السلطنه را آتش غیرت برافروخته با توپهای بزرگ حکم بهدم بنیان قلعه فرموده در
یکطرف قلعه با یک باستیون که از هم ریخته خندق را با سطح زمین مساوی ساختند و سربازان
جان فشان سنگرها را بلب خندق رسانیده در روز دوشنبه حکم یورش صادر شده از همه طرف
طبلها کوبیده و شیپورها کشیده و علمها برافراخته و لوله و غلغله در گنبد گردون انداختند
و از غرش توپ آتش فشان و صدای تفنگ اندرونیان و بیرونیان دود و گرد و غبار قلعهٔ
امیرآباد را ظلمت فرو گرفت و سربازان جانفشان دست از جان شسته دسته دسته و
فوج فوج از سنگرها بیرون دویده خود را بالای برج و باروها رسانیده نصب علمهای فتح
کوبیدند و یوسف خان توپچی باشی در این اثنا بضرب گلولهٔ قلعگیان بقتل رسیده و سرکار
نایب السلطنه قاسم خان سرتیپ فوج خاصه را با فوج خاصه بجای یوسف خان بعد

نقب بزیر برج رسانیده و بباروط
انباشته بودند آتش زده

فرستاده قلعگیان را از مشاهده این احوال دست از کار و پا از رفتار مانده چاره بجز امان
خواستن نیافتند و تفنگها را که خود را از بروج و باره بزیر انداختند صدای الامان الامان
باوج آسمان رسانیدند و سربازان جانفشان از همه طرف داخل قلعه شده قلعه را بنیروی بازو
جهان متصرف درآورده یوسف خان تاتار را با بقیه تفنگچیان که زنده مانده بودند اسیر
و دستگیر نموده بخدمت نایب السلطنه رسانیدند و توقف اردوی همایون در کنار قلعه
امیرآباد زیاده از دو هفته طول نکشیده که کار این بزرگی را از پیش بردند و ملوک اهالی
خراسان ترسان و لرزان شدند این واقعه در ماه صفر سنه ۱۲۴۸ هزار و دویست و چهل و هشت واقع گردید و در پنجشنبه
بیست و هشتم ماه صفر که بخط مبارک پادشاه مرحوم ملاحظه شد از قلعه امیرآباد حرکت بسمت
قوچان واقع گردید و رضاقلیخان در قلعه قوچان ترتیب داده دوازده هزار نفر از طوایف بجنورد
بسرکردگی جعفرقلیخان ولد نجفعلیخان و از طایفه خواجه بلوچ و زعفرانلو و چاپارلو و بغایری
و ابنای روی خراسان و اهل شهر و محال قوچان و جمعی از ترکان جمع آوری کرده نشسته
و درب قلعه را بسته بفکر کار خود افتاده چنان گمان میکرد که نایب السلطنه نیز مثل سایر شاهزادگان
و سرداران برنگ و ریو او فریفته شده خود و مملکت خود را بسرهم بندی و چاپلوسی میتوان
نگهداشت باینجهت بارسال عرایض پرداخته و قبول کردن مالیات و دادن پیشکش [illegible]
خود را از زمره غلامی گشته سرکار نایب السلطنه هر اتفاقاً در جواب او فرمایش فرمودند که بغیر از
تسلیم شدن و سپردن قلعه قوچان چاره نیست و با آهستگی طی مسافت فرموده منتظر رسیدن
لشکر آذربایجان و رسیدن لشکر استرآباد و مازندران بسرداری بدیع الزمان میرزا حاکم

استرآباد

استرآباد که ملقب بصاحب اختیار بوده بودند و طی مسافت را با ارفاق و آهستگی فرموده در بیست و پنجم
ربیع الاول یک فرسخی قوچان رسیدند و در همان دو سه روز طهماسب میرزا با توپخانه و نظام جات
و سواره آذربایجان رسید فاصله دو سه یوم دیگر صاحب اختیار حاکم استرآباد با شش هزار نفر لشکر
مازندران باردوی معلی وارد شدند و نایب السلطنه از یک فرسنگی قلعه قوچان کوچ فرموده در نیم فرسنگی
قلعه در طرف غربی نزول اجلال فرمودند و شاهزادگان بهرام میرزا و طهماسب میرزا و ملک

شاهزاده

قاسم میرزا از اردو مرخص شده بزیارت مشهد مقدس روانه شدند و لشکریان آذربایجان و مازندران
سنگرها بسته بمحاصره قلعه قوچان مشغول گردیدند و از میان قلعه خراسانیان شبها بسنگرها با شمشیرهای
برهنه ریخته بجنگ و جدال اشتغال مینمودند و روزها بانداختن توپ و تفنگ کوشیده خودداری
میکردند و از این طرف سنگرها پیش رفته روزها با توپهای بزرگ قلعه کوب بکوبیدن قلعه و شبها
بانداختن خمپاره کار را بر قلعگیان تنگ میساختند و ترتیب بیگاه کار قوچان و قوچانیان
باین منوال در میان بود تا آنکه رضاقلیخان بجان آمده از امنای دولت نایب السلطنه بمقتضای
وَاِذَا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا طلب امان نموده میرزا ابوالقاسم قایم مقام را سرکار نایب السلطنه
بقلعه فرستاده بملاحظه اینکه لشکریان اسلام و مسلمانان قوچان اگر بقهر و غلبه قلعه قوچان گرفته
شود تلف خواهند شد رضاقلیخان را بی جنگ و جدال بیرون آوردن و صلح بنظر می آمد
جناب قایم مقام رضاقلیخان و جعفرقلیخان بجنوردی را با شمشیر و کفن از قلعه قوچان
برداشته باردوی نایب السلطنه رسانید و سرکار نایب السلطنه ایشان را عفو فرموده قراول احترام
را دلکشیده و دو فوج از لشکریان نظام را با قاسم خان سرتیپ بمیان قلعه فرستاده حکم بگرفتن

شخصاً لهذا ضبط توپهای قوچان نموده و مقرر نمودند که بعد از یراق چینی لشکر خراسان
دسته تفنگچیان خراسان را از قلعهٔ قوچان بیرون کرده به اوطان خود مرخص نمایند و قاسم خان
بقلعهٔ قوچان وارد شده بمأموریت خود اقدام نموده صبح روز جمعه بیست و پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۸
سرکار نایب السلطنه با دلخوشی تمام فوج صالدات روس را با دو فوج دیگر حاضر فرموده و شخص
نفیس با افواج مذکوره وارد قلعهٔ قوچان شدند و چنین امری که هرگز در مخیلهٔ امنای دولت
خاقانی نمیگذشت بعد از فضل خدا در قلیل مدتی بنیروی دولت قاهره سعی و اهتمام نایب السلطنه
العلیه بانجام رسیده پیک بشارت بدار الخلافه روانه شده عرضه داشت این فتح بدیع را
بخدمت خاقان مغفور نمودند و جناب قائم مقام در نوشتجاتی که بدار الخلافه نوشته بود
قصیده بمناسبت آن زمان و آن اوقات گفته و فرستاده بود این دو بیت از مطلع آن قصیده است **نظم**
ملک و جهانی که خبر خلق زمین است ∴ زندگی اصفهانست و مرکه این است ∴ وین دو بوقتی بود که پیک
بشارت ∴ بر در شاهنشه زمان و زمین است ∴ القصه بعد از تسخیر قلعهٔ قوچان بهدم بنیان
آن قلعه بسپهر اساس حکم نایب السلطنه صادر شده قلعه را با خاک یکسان نمودند و در ایام توقف
اردوی مبارک در کنار قوچان یار محمد خان وزیر هرات از طرف شاهزاده کامران با سعید
سوار باسم رسالت و بعزم اطلاع از احوال لشکریان آذربایجان و ترتیب بمشهد مقدس آمده
اندرود خود امیرزاده خسرو میرزا و تقریب الخاقان میرزا محمد علی را که در مشهد مقدس بودند خبر
داده و اتیان او را با جلال اذن ورود بمشهد مقدس شاهزاده بودند و بعد از ورود بکلات
امیرزاده خسرو میرزا و ملاقات میرزا محمد علی مصلحت دولتی دادرا آن دو شهزاده را که او را با احترام

از رفتن میرزا یکه سرکار نایب السلطنه داده بود
بعد از فتح قوچان و مراجعت او بمشهد مقدس

بمشهد آورند

بمشهد آورند و ادلان احترام بر سر او تعیین شده بهمان احوال تا زمان وفات نایب السلطنه در مراجعت
پادشاه مرحوم بآذربایجان در خراسان بود سرکار نایب السلطنه بعد از خراب کردن قلعهٔ
قوچان حاکم و ضابط در آن ولایت گماشته بترتیب و خوشدلی با اردوی همایون وارد مشهد
مقدس شده باستان بوسی ائمه من علیه التحیة و الثنا مشرف شده بنظم باری امورات مملکت
خراسان اشتغال نمودند **ذکر احوالات کرمان و حکایاتی در انقلابات در ایامی که توقف**
نایب السلطنه در قوچان واقع شد تا ایام وفات نایب السلطنه مرحوم چنانکه سابقاً مذکور آمد
سیف الملوک میرزا که پسر ظل السلطان و داماد نایب السلطنه مرحوم بود از طرف نایب السلطنه
بحکومت کرمان سرافراز شده بآن ولایت رفت و شاهزاده قهرمان میرزا نیز از طرف نایب السلطنه اقدس نیز
بیزد رفته و بالیت از آنجا بخراسان رود بسبب اموراتی که در کرمان واقع شد چندی در خطهٔ
یزد متوقف شده پس از آن بخراسان رفت چون حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس از رفتن
سرکار نایب السلطنه بخراسان آسوده گی از امورات مملکت فارس پیدا نمود با ایلخانی فارس
بسبب اخلاص کیشی به نایب السلطنه در مقام ایذا و اذیت او بر آمده ایلخانی نیز با اکثر طوایف
قشقایی بکرمان نزد سیف الملوک میرزا رفت و حسینعلی میرزا ایلخانی را با طایفهٔ مزبور از
سیف الملوک میرزا مطالبه نمود و سیف الملوک میرزا اذن دادن او را بحضور فرمانفرما موقوف
باذن و اجازهٔ نایب السلطنه ساخته و فرمانفرما بسبب دلتنگی که از گذارکذاران سرکار نایب السلطنه
شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که برادر اعیانی او بود داشت حکایت ایلخانی را از سر بار آن
دلتنگیها نموده بتجدید مملکت فارس را از اطراف و جوانب جمع آوری کرده با اولاد خود

و اولاد شجاع السلطنه از دار العلم شیراز با پانزده هزار جمعیت از سواره و پیاده و چهار پنج
عراده توپ بیرون آمده بعزم گرفتن ایلغار و تسخیر دار الملک کرمان روانه شدند و چون
در قلعهٔ شهر بابک سه دسته سرباز از فوج قراگوزلوی همدان از طرف نایب السلطنه مشغول بحفظ
آن قلعه بودند قلعه شهر بابک را محاصره کرده و صاحب منصبان فوج قراگوزلو را بوعدهٔ مال و
منصب فریفته و زیاده از چهار هزار تومان نقد با شمشیرهای یراق طلا بقلعه فرستاده قلعه گیان را
مستمال نموده از قلعه بیرون آمدند و قلعهٔ متصرف نواب نفوذ دادند و نواب صاحبان منصب را
نواخته بفارس فرستاده و سربازان را اراق چین نموده متفرق ساخت سیف الملوک میرزا
که مردی جبون و از همه بابت خام و خام کار بود در کرمان بعد از شنیدن این اخبار تدبیری که برای
حفظ خود و حفظ مملکت کرمان نمود سوای استقبال نمودن و بخدمت نواب رفتن چیز دیگر
بخاطرش نرسید هر چند علی نقی خان قراگوزلو سرتیپ لشکر نظام و میرزا ابراهیم خان تبریزی
او را از این خیال مانع آمدند معتنی نشد و صبیهٔ نایب السلطنه را که همشیرهٔ اعلیحضرت پادشاه
مرحوم بود در ارگ کرمان بی صاحب گذاشته با ده بیست نفری بعزم استقبال نواب روانه
شدند و بعد از رسیدن بخدمت نواب و تملق و چاپلوسی بسیار نواب بهیچوجه از او
دست باز نکشیده او را با همراهانش گرفته از قراری که مسموع شد بالاغی سوار کرده محبوساً
بفارس فرستاده او در اثنای راه در ولایت ابرقوه مستحفظین خود را غافل کرده دو سه
اسب از اسبهای همراهان بدست آورده فرار نموده بیزد رفت و ~~از آنجا~~ نواب ها
با لشکریان فارس بکرمان رسیده صبیه سرکار نایب السلطنه را که در قلعهٔ باغ نظر تشریف داشتند

با فوج

با فوج قراگوزلو و علینقی خان و میرزا ابراهیم خان محاصره نموده نشست و این اخبارات بکرمان
رسیده و چون سرکار نایب السلطنه با ترکمان مشغول بودند امدادی مقدور نشد لشکریانی را که
در یزد پیش شاهزاده تهماسب میرزا بود بسیف الملوک میرزا ابواب جمع کرده اذن در سعی
و تلاش نمودن در امر کرمان دادند و از این طرف نواب دو ماه قلعه گیان ارگ کرمان را
محاصره نموده از انداختن توپ و کندن نقب و پیش بردن سنگر کوتاهی نمیکردند و قلعه گیان
نیز سعیها و تلاشهای مردانه میکردند و ارغون میرزا پسر شجاع السلطنه بسیار بی تابی در گرفته
شدن قلعه مینمود و خود مباشر اکثر امورات قلعه گیری بود چنانکه روزی خود بمیان نقبی که
بسیار نزدیک بقلعه رسیده بود رفته و از آنطرف قلعه گیان آن نقب را باطل ساخته و قراول
در دهانهٔ نقب نشانده بودند قراولان می بینند که از میانهٔ نقب جمعی میخواهند که بقلعه در آیند
غافل از آنکه ارغون میرزا در میانهٔ این جمعیت است بانداختن تفنگ مشغول میشوند چون از تقدیر
الهی چاره نیست گلولهٔ بارغون میرزا رسیده مقتول میشود و بعد از این مقدمه نواب با
سایر اولاد خود و سایر همراهان اولاد شجاع السلطنه در گرفتن قلعه مجد تر شده رؤسای قلعه که از
مدد خراسان مایوس بودند مصلحت در صلح و صلاح دیده چون صبیهٔ نایب السلطنه در قلعه بود
از خوف اینکه مبادا اگر قلعه بغلبه گرفته شود و سربازان و صاحب منصبان مقتول شوند
بارعب دولت نایب السلطنه است که اولاد ایشان بدست پسر دختران ماند باین جهت
با نواب بسپردن شهر و قلعه صلح نموده بردن سربازان و توپ و توپخانه صحیحاً و سالماً
قرار گذاشتند و بعد از اطمینان قلعه گیان با صبیهٔ نایب السلطنه و توپخانه و سربازان که بود

و خود از قلعه بیرون آمده روانه یزد شدند و فرمانفرمای کرمان را منظم ساخته و تمشیت داده
و الیخانی را استمالت کرده و حکومت کرمان را با بوسعید میرزا پسر شجاع السلطنه ملقب بفروغ
الدوله داده روانه فارس شد و پس از روانه شدن فرمانفرما بفارس سیف الملوک میرزا از
یزد با هزار و پانصد نفر سوار که از آن ولایات بهم بسته بود بر سر کرمان آمده و از کاظم خان
قراباغی که در آن وقت همراه او بود مسموع اینجانب دولت شاهی شد که ابوسعید میرزا
با صد و پنجاه سوار از کرمان بمقابله سیف الملوک میرزا بیرون آمده و سیف الملوک میرزا از
غایت جبنی که داشت خوف و هراس بخود راه داده رنگ زردش زعفرانی شده و دست و پایش
بعد از فرار سیف الملوک میرزا
بلرزه در آمده سوای فرار هیچ امر خاطرش قرار نگرفت و ابوسعید میرزا بکرمان رفت و تا هنگام
وفات نایب السلطنه بلکه تا هنگام وفات خاقان خلد آشیان کرمان در تصرف فرمانفرما
و بسبب فوت نایب السلطنه مرحوم که در آن نزدیکیها اتفاق افتاد فرصت تلافی برای ایشان
نشد و سیف الملوک میرزا بدار الخلافه رفته خطه یزد در دست سیف الدوله میرزا که او هم اولاد
نایب السلطنه و برادر سیف الملوک میرزا بود باقی ماند ذکر شمه از احوال آذربایجان تا هنگام ورود
امیرزاده بهمن میرزا برای بردن لشکر از ولایت آذربایجان بخراسان چون امر سرحد
روان دز از طرف ارومیه و ساوج بلاغ و سلدوز بسبب تغلبات میردوان دز مختل آمد
و محال لاهیجان و صدک مال قرای ذیوه و رستکان متصرف شد و قراچه آقا را با پانصد نفر
تفنگچی بقلعه سردشت فرستاد و در قصبه اشنویه داروغه و مستأجر نشاند و ابراهیم خان سردار
از ضبط آن ولایت عاجز آمد محمد خان امیر نظام این وقایع را بعرض نایب السلطنه رسانیده سرکار
نایب

نایب السلطنه در وقتی که بجانب تبریز حرکت میفرستند حکم صریح بمحمد خان امیر نظام فرستادند که انضباط
امر آن مملکت را از این دعاگوی دولت شاهی خواهند و باین دعاگوی دولت شاهی نیز حکم
محکم در این باب صادر شده بود لهذا محمد خان امیر نظام خواهش نمود که اینجانب دعاگوی دولت از
خوی بدار السلطنه تبریز رفته و در آنجا با محمد خان امیر نظام گفتگوی امور در دولتی آن سرحد را نموده
قرار مداری در دار السلطنه تبریز داده شود که امورات آن ولایات باستحضار طرفین منتق و منتظم
گردد لهذا اینجانب دعاگوی دولت پادشاهی بتبریز رفته بعد از ملاقات و گفتگو با محمد خان امیر نظام
قرار آن شد که محمد خان سرتیپ ایروانی را با افواج نظام افشار و سواره معدم و قراپاپاق و سواره
کمری بر سر سردشت فرستاده بعد از اتمام امر آنجا کوشمالی بمیر روان دز داده که من بعد پا از دایره
بی دولتی و خود سری نگذارد و اینجانب دعاگوی دولت نیز با جمعیت خوی بارومیه رفته امر اشنویه
و محالات اکراد را که بهم بر آمده بود انتظام بدهند و قرار مالیات دیوانی ارومیه را اعتنا از روی
بعد از این مصلحت محمد خان سرتیپ ایروانی روانه محال
سردشت شده اینجانب دعاگوی دولت نیز با چهار عراده توپ و چهار صد نفر غلامان کار آزموده
لشکر روس تازه جمع شده بودند و با شش صد نفر از سربازان جدید خوی و هزار نفر از سواران
حیدرانلو و زیلان و سیلی از راه سلماس بارومیه رفته ابراهیم خان قراباغی که کوتوال
مالیات دیوانی ولایت ارومیه بود بمحض شنیدن وصول اینجانب دعاگو برای محاسبه ولایتی
از راه مرحمت آباد و ساوج بلاغ بخمسه و طارم که تیول او بود در قرای آن ولایت بخفیه زندگانی میکرد
و نظام پرستنده و پس از وصول اینجانب دعاگوی دولت بارومیه جوانین آن ززنار بجهت سیستی که در ضبط

اشنویه نموده بودند بقیه معقول نموده و میرزا معروف نامی که خود را بمیر روان داماد
در نوشته نامیده و در تسلط میر روان دو زور دران محالات سعی داشت بدست [illegible]
گرفتار آمد و خوانین افشار هر یک محلی از محالات اکراد بخود مایل ساخته و خود در دیوان
ارومیه وکالت آنها را مینمودند و هر کدام بانجهت حاکم ارومیه را هم از محالات
اکراد و هم از ولایات افشار بی تسلط کرده بودند باین معنی که هر وقت حاکم ولایت برخلاف
رای خوانین افشار حرفی میزد یا مطالبه [illegible] دیوان را مینمود حضرات خوانین افشار محالات را
شورانیده بلکه اکراد مهاباد [illegible] بتاخت و تاز شهر و محالات و بقطع طریق
تحریص میکردند و باین سبب چند سال امر آن ولایت معظم مختل مانده بود لهذا تقدم [illegible]
بخوانین افشار شد که احدی گفتگوی محالات اکراد را ننماید و سرباز نظام بر سر قلعه [illegible]
فرستاده شد و قلعه [illegible] بدست آمده و از آنجا سرباز [illegible] رفته قلعه
برده سوز بتصرف آمده اکراد مهاباد با محمد بیک دشتی بقلعه لاگاه گریخته و ولایت اشنویه
در مقام اطاعت آمده استقامتی تمام در امر مملکت ارومیه داده شد و افواج افشار
سرتیپی علی قلیخان افشار و علی نقی خان برادرش بعهده محمد خان سرتیپ روانه شدند و پس از
الحاق محمد خان سرتیپ بر سر قلعه سردشت رفته قراچوم آقا با تفنگچیان [illegible]
از قلعه سردشت گریخته و محمد خان سرتیپ از راههای صعب توپخانه را کشیده بر سر قلعه [illegible]
و قلعجاتی که از قلاع میر روان دو زور بود رفته و قلعجات را بضرب توپ کوبیده بولایت
هلویره و میان طایفه [illegible] و از طرف بغداد نیز لشکر بغداد بسبب بی اندامیها

در بین بغداد [illegible]

که از میر روان دو زور نسبت بدولت روم سر میزد بر سر او آمده و از طرف عمادیه [illegible] پاشا
با جمعیت عمادیه و [illegible] بر سر میر روان دو زور رانده میر از چهار طرف خود را غرقه دریای
بلا دیده اول چهل هزار تومان بوزیر بغداد داده لشکر بغداد را از سر خود مندفع نمود و سی
هزار تومان بمحمد خان سرتیپ داده عریضه اطاعت و بندگی بارومیه و تبریز فرستاده
لشکر آذربایجان را از خود منصرف ساخته بر سر موسی پاشا رانده با او بحرب و جدال مشغول
و قلعه عمادیه را از او منتزع ساخته بکوی و اربیل رفت و از آنطرف محمد خان سرتیپ با رفتن
الیات سلیمانیه مامور شده نظام افشار را از [illegible] ارومیه [illegible] و انتظام تمام در امر
سرحدات حاصل شده تا انقضای زمستان در تمام مملکت آذربایجان امن و امان حاصل آمد

پس الله [illegible] که از طرف لشکر بغداد و آذربایجان

ذکر احوال خراسان بعد از معاودت نایب السلطنه بمشهد مقدس از ولایت [illegible] و گرفتاری محمد خان قرائی

چون ترکمانیه ولایت سرخس بسبب عادت سالهای سابق [illegible] در اطاعت درستی بکار
مشهد مقدس نمینمودند بلکه در سرحد و مکان خود نیز آرام ننشسته از قطع طریق و اسیر نمودن
مسلمانان دست باز نکشیدند بعلاوه این حرکات در هنگام آمدن [illegible] قتل توره پادشاه خیوه
بخدمت او رفته زکوة باو داده بودند و نیز امیر محمد خان قرائی که در مملکت تربت بتغلب
و تسلط نشسته بود سرکار نایب السلطنه نظر باین مقدمات دوباره از مشهد مقدس
بعزم انتظام مملکت خراسان و تنبیه مفسدان آنسامان با لشکرهای نظام آذربایجان و توپخانه
آتش فشان بیرون آمده برسم ایلغار و شبیخون با پادشاه مرحوم بر سر ترکمانیه سرخس
رانده شد و بعد از انقضای دو روز و دو شب بولایت سرخس رسیده و سرخسیان که [illegible] بلا را

رجوع محیط دیده یکدو روز در چهار دیواری که خود در انجا حصاری کرده و پس از ان بضرب توپ و تفنگ
سربازان خونفشان پای خودداریشان از جای رفته جمیع اموال و اغنام و رمه و اسب و اشتر
با جمیع عیال و اطفال آنها بتصرف سربازان آذربایجان درآمده بخشیده شد و پس از قلع و قمع انطایفه بالکلیه
سرکار نایب السلطنه باسم اینکه بر سر هرات میرویم راه هرات پیش گرفته و پادشاه مرحوم را باستمالت
محمد خان قرائی بتربت نرسانده بودند پادشاه مرحوم محمد خان قرائی را استمالت کرده در حین ورود
اردوی نایب السلطنه بنزدیک تربت محمد خان قرائی باستقبال شتافت و سرکار نایب السلطنه
با لشکر بی نظام و توپخانه بکنار تربت رسیده محمد خان را با قراولان احترام سپرده روانه
مشهد مقدس ساختند و چون پادشاه مرحوم او را امان داده بود تا حال که تاریخ هزار و
دویست و شصت و هفت هجری است در دار السلطنه تبریز با امن و امان زندگانی میکند القصه سرکار
نایب السلطنه ملک تربت را بنواب و ضباط سپرده علیمراد خان عشق آبادی را هم که در قلعه
عشق آباد بجود ستانی مشغول بود گرفته قلعه اش را خراب نموده بمشهد مقدس نزد پدر کارابانش
فرستادند و پس از این مقدمات و انضباط تام تمام در امر خراسان وارد مشهد مقدس شده
لشکریان آذربایجان را که سه سال بود یساق سفر کشیده و ساعتی نیاسامیده بودند سوای دو
فوج نظام شقاقی و فوج بهادران روسی و مقداری از توپچیان نظام همگی را مرخص ولایت
آذربایجان ساختند و عبد الرضا خان یزدی نیز که در ولایت سیستان و انطرفها سرگردان
میگشت بمقتضای اذا جاء القضا ضاق الفضا بخیال آمدن مشهد مقدس و رسیدن خدمت
نایب السلطنه افتاده وارد مشهد مقدس که دید و محض ورود محبس روانه شد و تفصیل احوالات

کهزاران

کهزاران خوانین یاغی که چهل سال بود دم از طغیان میزدند بخدمت خاقان مغفور عرضه داشت
شده خاطر خاقان مغفور را از وقوع اینگونه فتوحات قرین خوشحالی و خرمی نمودند و آنزمستان را
در زیارت آستانه مبارک امام رضا علیه التحیة و الثنا بپایان رسانیدند ذکر مأمور شدن
امیرزاده خسرو میرزا بآذربایجان و خواستن لشکرهای ایشان و دیگر احوالات آذربایجان
چون زمستان نزدیک بپایان رسید و لشکرهای آذربایجان چنانکه نوشته شد از مملکت خراسان
مرخص شده بآذربایجان رفته بودند و در مملکت خراسان لشکری که در بهار از عهده کار
برآید نمانده بود و احتمال کلی داشت که بسبب قلع و قمع ترکمانیه سرخس و بسبب حبس یار محمد خان
در نیز هرات از طوایف اوزبک و افغان حرکتی شود که اگر بدفع آن اقدام نشود لایق بحال
دولت و سرحد نباشد و در مملکت آذربایجان نیز سوای دو فوج نظام افشار و دو فوج خوی
خوی و تبریز لشکری که یساق خراسان را نکشیده باشند نبود و در روانه ساختن این افواج اگر معذور
بود میبایست که بعهده کارگذاران مملکت خوی و ارومی مفوض شود نظر باین سرکار نایب السلطنه
امیرزاده خسرو میرزا را در شب عید نوروز از خراسان روانه آذربایجان داشتند و مقرر نموده
بودند که این سه فوج نظام افشار و خوی با چهارصد نفر خالدات فراری سرحد روس که تازه
در سرحد خوی جمع شده بودند با هزار و پانصد نفر سوار از طایفه قراپاپاق و آیرملو و افشار
و سوار قراجه داغ و اکراد سرحد خوی مستعد شده در دو ماه از بهار گذشته بخاک خراسان
وارد شوند و دو فوج نظام مخصوص و هزار نفر سوار خمسه را نیز مقرر داشته بودند که در حین
معاودت امیرزاده خسرو میرزا از آذربایجان شجاع السلطنه فتح الله میرزا تدارک انها را

دمیه طوق بلکه آذربایجان نموده روانهٔ ولایت خراسان سازد و چون یکپارچه سنگی که کوزن
شکسته و نتراشیده بود در قبرستان مشهد مقدس در سنوات سابقه پیدا شده و از آن شکستگی
یقین شده بود که متغیر سنگ الماس است و این سنگ برضاقلیخان قوچانی رسیده بود
و از ظاهر سنگ چنان مینمود که اگر تراشیده شود از سنگهای نامی و قیمتی خواهد بود لهذا
خاقان مغفور از سرکار نایب السلطنه سنگ را بعد از گرفتاری رضاقلیخان خواسته بودند نظر به این
سرکار نایب السلطنه همان سنگ را با پیشکشهای دیگر با میرزاده خسرو میرزا سپرده بود که در دار الخلافه
بنظر خاقان مغفور رسانند امیرزاده خسرو میرزا در دار الخلافه بخدمت خاقان مشرف شده و
پیشکش گذرانیده و خاطر خاقان مغفور را از امور خراسان و تربت آگاهی ساخته رخصت آذربایجان
و در ماه ذیقعده سنه ۱۲۴۸ [هزار و دویست و چهل و هشت] وارد دار السلطنه تبریز شده احکام نایب السلطنه را بمحمدخان
امیرنظام و اینده عاکوی دولت رسانیده اینده عاکوی دولت پادشاهی برای راه انداختن
خدمات دولتی و قرار مدار لشکریان نظام و غیر نظام از مملکت ارومیه وارد دار السلطنه تبریز
شده بعد از قرار و مدار با استصواب محمدخان امیرنظام عود بارومیه نموده و از آنجا
بمملکت خوی رفته در اواسط ماه ذی الحجه در چمن حبشلو افواج افشار و فوج جدید خوی
و چهارصد نفر صاحب منصب و هزار نفر سواره مفصله فوق را غیر از سواره قراجه داغ
با دویست نفر توپچی نظام سان دیده و تدارک داده جمیع طبال و نی زن افواج را لباس
مخمل پوشانیده و سرباز را جمیعاً کلیجه های ماهوت تازه و کلاههای پوست سیاه یک اندازه دار
پوشانیده تحویل امیرزاده احمد میرزا نموده روانه دار السلطنه تبریز ساخت و از دار السلطنه تبریز

محمدخان امیرنظام بعد از دههٔ عاشورا با امیرزاده فریدون میرزا بچمن اوجان رفته دو هفته
در آنجا اقامت نموده امیرزاده خسرو میرزا را با تدارک شایان روانهٔ عراق و خراسان نمود و
و اینده عاکوی دولت شاهی بعد از روانه شدن این لشکر و خالی شدن آذربایجان از وجود مثل میرزایان و
همسایه که احتراز از او در همه احوال لازم بود چرا که او مردی بود فرصت طلب و زود مانند
و آشوب انگیز مصلحت دولت را دید که سرحدات بالکلیه خالی ماند و در همین بین لطفعلی سلطان
بران دوری با دویست نفر از سربازان و صاحب منصبان فوج افشار متفق و همدست شده
از اردوی امیرزاده خسرو میرزا که قریب بخمسه رسیده بود از راه انگوران صائین قلعه
فرار کرده خود را بولایت ارومیه رسانیدند و از بیم کارگذاران ولایت ارومیه خود را بمحال
برادوست و مرگور کشیده با طوایف زرزا و هرکی و هرتوشی همداستان شده آشوب
در مملکت ارومی انداختند و پای دست درازی به دهات و مترددین گذاشتند اینده عاکوی
دولت پادشاهی بعد از دیدن این حوالات ده هزار نفر لشکر نظام جدید از محالات و تیقن
اکراد از محال چهریق و دریک و صومای و برادوست و محال دشت و مرگور و ترگور و
اشنویه نام نویس کرده و مناصب نظامی ایشان را از سرتیپی و سرهنگی و سردستگی
بروسای خود انتحالات داده با اذن و اجازه و مصلحت و صوابدید محمدخان امیرنظام مشغول
ساختن و پرداختن این مهم شده و بهر نفری از سربازان کرد چهار تومان مواجب از دیوان
تبریز در دستور العمل ولایت خود نویسانیده و با همین لشکر و با فوج قدیم خوی که از خراسان
تازه رسیده بود بعزم گرفتن لطفعلی سلطان از ارومیه بیرون آمده بمحال محال دکوه بکوه

اوراجت وجو کرده در محال ترکور در بالای قلعه موسوم به بناد بعضی از تفنگچیان اینه عاکو
باو رسیده و سربازانی که همراه او بودند و همه ملبس اکراد ملبس شده بودند و زن و بچه
خود را از دهات برده بطرز ایلاتی همراه لطفعلی سلطان میکردیدند با تفنگچیان سایی قتال و جدال
که اشتغال شنیدن صدای تفنگ در اردو معلوم شد که لشکریان بایشان رسیده پنجم حسن خان
قراپاپاق و لد نقی خان قراپاپاق را با معلی خان و محمد قاخان کنگرلو و سواران ایوایجیمی ایشان
به دو لشکریان فرستاده و بعد از رسیدن این سواران محمد قاخان بکلو کاکا اعتاده و در ترتیب
به سبب نفرات سربازان یاغی بقتل رسانیدند و تا تاب تحمل نیاورده بطرف ولایت روان روان رو
بهای فرار گذاشتند تفنگچیان نظام و سواران ایشان را تعاقب کرده لطفعلی سلطان
خود را از میان بیرون کشیده بیش محمد بیک میرزاده دوز رفته سایر سربازان و صاحب منصبان
یاغی کلا دستگیر شده همگی را باردو آوردند شش نفر از صاحب منصبان ایشان را بکلو کاکا تفنگ
سیاست نموده از آن محال بمحال ونت رفته به شیخ محمد بیک دشتی که در قلعه کلا کاه نشسته
مفسده جوئی میکرد مشغول شده قلعه کلا کاه را کلاً و قهراً آزاد کرفته با سایر قلعه‌های بزرگان
آن محال منهدم شده از آنجا محال بمحال باردو حرکت کرده تا بصحرای محمودیه رفته بخوی
عود نموده و در همین اوقات هشتصد خانوار از طایفه حیدرانلو که سوار آنها بارد وی همایون
رفته بود باغوای زهاد آقا رئیس آن طایفه از سرحد خوی فرار کرده بمملکت موش رفتند
و ایندفعا کوی دولت پادشاهی از بیم سطوت نایب السلطنه دویست نفر سوار برداشته داخل
ولایت روم شده از محال بکری و بندماهی و طغلکنار دریای وان و قلعه ارجیش گذشته

وانی

باوجود این

حزاب منهدم شده

و از محال عادل جواز و ولایت اخلاط عبور کرده در چهار منزلی ارزنة الروم بایل و طایفه
وارثی رسیده انهارا استمالت نموده با خود کوچانیده به ییلاقات ولایت خوی رسانیده
و از آنجا بولایت ارومیه آمده مشغول بخدمتگذاری و چاکری دولت علیه و حفظ سرحدات شد

ذکر احضار فرمودن خاقان مغفور نایب السلطنه را از مشهد مقدس بدار الخلافه و رسیدن
امیرزاده خسرو میرزا با لشکر بدار الخلافه و حکایاتی که ~~در دار الخلافه واقع شد~~ در سال ۱۲۴۹ هجری ~~واقع~~ شد

هر روز در بیست حضرت خاقان ... بنوازش عیسانی ترنم الحان برخوان غم انشا بنید مدهوش بلبل

چون بهار بر ملال این سال بساط انداز محفل غم شده و دسته دسته گل و گیاه خود را ملبس بلباس
لاله‌ها با دل داغدیده از گوشه‌های چمن بیرون آورد و دیده‌های نرگس را مانند دیده داغداران
تحیرآنه با سرجیب از تو ده خاک بیرون کشید و بنفشه را جامه ماتم بوشانیده ~~شکفته~~ چون
شرمساران در میان اطفال ریاحین جلوه کر بود و نیلوفر را با سیلی محنت رخساره نیلی
ساخت تا نظارکیان گلشن جهان را عبرتی از بیوفائی روزگار ناپایدار پدید آید و دل
حاصل نمانید بیت از آن سرد آمد این کاخ دلاویز که چون جاگرم کردی گویدت خیز
سرکار نایب السلطنه در مشهد مقدس رضوی صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه بکبد
جشن نوروزی اقدام نموده خاقان مغفور نیز بعد از انقضای ایام سعید سلطانی سرکار
نایب السلطنه را با خوانین یاغی خراسان و عبدالرضا خان احضار دار الخلافه طهران
فرموده و شاهزادگان ولایات عراق و مازندران را نیز بدار الخلافه خواستند سرکار
نایب السلطنه مملکت خراسان را با لشکریانی که در آن ولایت بودند بپادشاه مرحوم
سپرده پادشاه مرحوم را در امور آن مملکت مستقل فرموده با میرزا ابو القاسم

قائم مقام و خوانین باغی خراسان روانهٔ دار الخلافهٔ طهران شدند و چون نزدیک بدار
دار الخلافه رسیدند حکم خاقان مغفور بتوسط یحیی خان ایشیک آقاسی نایب السلطنه العلیه
رسید که باید خوانین خراسان و عبد الرضا خان با غل و زنجیر بیحیی خان سپرده شوند که
یحیی خان ایشان را بطرز مقصّرین بوضعی که معهود سلاطین است از میان چهارسوق دار
الخلافه کشیده در سلام عام منظر پادشاه جهان رسانند و خاقان مغفور بشاهزاده محمد
ولی میرزا حکم فرموده بود که در سلام عام عبد الرضا خان از میان محبوسان بتو سپرده
خواهد شد باید سر او را بخنجر گرفته از مجلس سلام بخانهٔ خود برده و بعد آنچه اشاره شود اقدام
نمائی القصه سرکار نایب السلطنه بروفق حکم همایون بخواری تمام بمجلس سلام عام رسانیدند
و خاقان مغفور عبد الرضا خان را بشاهزاده محمد ولی میرزا سپرده و خوانین دیگر را
بمحبس فرستادند و سرکار نایب السلطنه را در برج نوش منزل داده روز بروز در تزاید
التفات و مرحمت نسبت بنایب السلطنه شدند بدخواهان و بی صفایان نایب السلطنه را در کانون
خاطر آتش حسد افروخته شده منصوبهٔ عجیب انگیختند و رای بدخیالی خاقان مغفور
نسبت بسرکار نایب السلطنه طرحی عجب ریختند در آن ایام جمعی را تحریک کردند که از
خزانهٔ پادشاهی و مطبخ اندرونی بعنوان دزدی و سرقت آمده چند پارچه ظروف
طلا و نقره در ذخیره بردند و در میان بنهای بهوی انداخته غوغا برپا نمودند و بطرزهای
مختلف در خدمت خاقان معروض داشتند که گویا کسان سرکار نایب السلطنه باشند که بخیالات
دیگر باین جرأت و جسارت داخل کارخانهٔ مبارکه اندرونی شده اند خاقان مغفور رحمت

رب

بخواری تمام

خوانین را بحبس برده و یحیی خان ایشان را

[illegible]

رب غفور دل دریا مثال را با وجود این سخنها کلفت نکرده بهیچ وجه من الوجوه اعتنائی
باین سخنان نفرموده بلکه سرکار نایب السلطنه را پس از این سخنان یکدو شب در منازل خاص
پادشاهی اذن ماندن و خوابیدن داده در خلوات خاص مکنون خاطر مبارک را با نایب السلطنه
در میان میگذاشتند و چون مزاج شریف نایب السلطنه مدتها بود که علیل ~~و ناخوش شده بود~~
اکثر اوقات حاذق
و بعضی از اطبای ~~فرنگ~~ مشغول معالجه بودند ~~در دار الخلافه~~ مرض شدت نموده خاقان مغفور
فرموده بودند که چه میشود این تابستان به ییلاقات همدان رفته از تعب سفرها آسائی
و بمعالجه مرض مشغول باشی سرکار نایب السلطنه معروض داشتند که حال از دو بیرون نیست
یا این مرض معالجه خواهد شد یا بفوت و موت خواهد کشید در صورت ثانی چه بهتر که در
مشهد واقع شود و در صورت صحت چه خوشتر که در خدمتگذاری دولت خاقان در خراسان
معروف آید و در این اوقات امیرزاده خسرو میرزا و احمد میرزا با لشکرهای آذربایجان بدار
الخلافه رسیده در خدمت ~~خاقان~~ مشغول بگذرانیدن لشکر از نظر پادشاه جهان شدند و بعد از
دادن سان نایب السلطنه امیرزاده خسرو میرزا را با اردوی آذربایجان روانهٔ مشهد
مقدس ساخته بجد خدمتگذاری و جانسپاری و فرمانبرداری پادشاه مرحوم حکم فرمودند
و امیرزاده خسرو میرزا از دار الخلافه کوچیده با اردو روانهٔ خراسان شده اما احوال عبد
الرضا خان آنکه خاقان مغفور اشاره بشاهزاده محمد ولی میرزا فرمودند که او را بقتل
رسانند شاهزاده محمد ولی میرزا اولاد صغار و کبار و خدمتکاران اناث و ذکور را خود آلات
جارحه مثل مقراض و چاقو و ساطور و کارد مطبخ و شمشیر بدست داده بمحبس فرستاد و این

از جاده صحت دلتنگ شده

سان و نظر

جمعیت بر سر عبدالرضا خان ریخته چنانکه او و دیگر دو تن که از ابتدا نسبت به پادشاه و پادشاهزاده
نموده بود بعمل خود گرفتار آمده پاره پاره و ریزه ریزه [illegible] نمودند و بکیفر اعمال خود رسانیدند
و رضاقلی خان و محمد خان و علیمراد خان را حسب الحکم نایب السلطنه به تبریز فرستادند اما احوال رضاقلی خان که
محمد حسین خان ایلک آقاسی که مامور بردن ایشان بود مکتوب است که در بین راه مبالغ شب در
میان رخت خواب بموت فجاءه وفات یافت والله اعلم بحقیقة الحال اما محمد خان قرایی را
که پادشاه مرحوم او را بجان امان داده بود صحیحا سالما به تبریز رسانیده در ارک تبریز بسلامت
ماند و علیمراد خان را که چندان صاحب عرضه و قابلیت نبود روانه ولایت خوی کردند که در
خوی بکدخدای محله سپرده شده زندگانی مینمود **ذکر رسیدن امیرزاده خسرو میرزا باردوی
پادشاه مرحوم در کال یاقوچی و حرکت اردو بهرات و وقایعی که در کار هرات واقع شد
تا هنگام رسیدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام** چون امیرزاده خسرو میرزا با لشکریان آذربایجان وارد مملکت
خراسان شدند و بحکم نایب السلطنه در نیشابور توقف نمودند بعد از بیست روز توقف در آن
بلده پادشاه مرحوم او را بچاپاری احضار فرمودند امیرزاده خسرو میرزا اردو را با امیرزاده
احمد میرزا سپرده خود روانه خدمت پادشاه مرحوم شدند در آن وقت پادشاه مرحوم در کال
یاقوچی از دوازده [illegible] تشریف داشتند و میرزا موسی نایب و کلبعلی خان بجنوردی در خدمتگذاری
پادشاه مرحوم بودند بعد از ورود امیرزاده خسرو میرزا پادشاه مرحوم چنان مصلحت دیدند که
بعد از رسیدن لشکر آذربایجان فعلا به مملکت هرات رانده کار شاهزاده کامران و هرات را
چون کار قوچان بانجام رسانند و اگر فرضا با تردد نایب السلطنه صورت فتح هرات در آتیه
معقود

معقود جلوه گر باید واضح است که پس از رفتن لشکر بهرات اتمام کار افغان که بر ذمت همت عالی
دولت لازم شده سرکار نایب السلطنه نیز با لشکرهای مازندران و عراق بهرات خواهند آمد
و گرفتن هرات که مصلحت دولت علیه ایران است در این سال بانجام خواهد رسید پس از گفتگو
ختم مصلحت دولت را براین نموده سیورسات ولایت خراسان حواله کرده محصلین برای
وصول ایصال تعیین نمودند امیرزاده خسرو میرزا از کال یاقوچی مرخص شده باردوی نیشابور
آمدند و امیرزاده احمد میرزا را که بحکم پادشاه مرحوم مامور [illegible] حضور بود روانه خدمت
~~پادشاه مرحوم~~ نمودند پادشاه مرحوم امیرزاده احمد میرزا را بزیارت مشهد مقدس سرافرازی بخشیده
برحمت خلعت و نوازشات دیگر روانه ساختند و امیرزاده خسرو میرزا از نیشابور اردو را
حرکت داده در بند زیارت ملحق باردوی پادشاه مرحوم شدند و باتفاق لشکر آذربایجان و
خراسان در حرکت آمده از راه قلعه کوهستان روانه هرات شدند و خبر رفتن خود را بجانب نایب السلطنه
معروض داشتند و چون قلعه کوهستان که بر سر راه لشکریان و در دست افاغنه هرات بود
و گذاشتن آن مصلحت نمی‌نمود بنابر این سبب پادشاه مرحوم امیرزاده خسرو میرزا را به تسخیر آن قلعه
مامور فرمودند امیرزاده چهار روز قلعه را محاصره نموده قاسم سلطان [illegible] توپخانه مبارک
بضرب گلوله قلعگیان مقتول آمده برج و باروی قلعه بگلوله‌های توپ منهدم گردید قلعگیان
بامان آمدند و قلعه مسخر شده اردو بسمت هرات روانه شد چون اردو بغوریان رسید اهالی
قلعه غوریان که فی الجمله متعرض قراول لشکر شده بودند پادشاه مرحوم خواستند که قلعه غوریان را
نیز مسخر کرده بر سر هرات روند کلبعلی خان بجنوردی که مرد کهن سال و متمکن بود که در مملکت

بحکم مصلحت لشکر

خراسان بچگونه بحدود خود و مملکت خود را نگاه داشته چه در هم قطاران خود رأی العین
دیده بود که از سطوت لشکر اذربایجان چگونه دچار گردیدند باین جهات در مجلس کنکاش
رای صواب را بلباس دولتخواهی و اخلاص کیشی پرده پوشی مینمود بهمین علت در این سفر
امر هرات معوق ماند از جمله گرفتن غوریان را موقوف باین نمود که اگر فتح هرات میسر گردد
غوریان خود بخود مفتوح خواهد بود چه لازم است که لشکریان را در غوریان معطل حاصل آمده
تاخیر در کار هرات واقع شود لهذا متعرض غوریان نشده اردوی همایون عازم هرات شد
در عرض راه میرزا قربان مستوفی هرات با قاجاریه شیبانی خدمت پادشاه مرحوم آمده مشغول
خدمتگذاری شدند شاهزاده کامران از خبر وصول اردو متوهم شده از محالات متفرقه
خود و طوایف افغان که در [illegible] زمین داور بودند استمداد جسته در دروب شهر و قلعه
هرات را بسته متوجه جوداری شد در روز اول ورود اردو بهرات و توپ بهادر و با یکصد سوار
دو هزار تفنگچی از شهر بیرون آمده با امیرزاده خسرو میرزا و احمد میرزا که در جهان دو سه روز
بحکم نایب السلطنه با توپخانه از مشهد مقدس باردو رسیده و مقدمة الجیش اردوی همایون
بودند مجادله و مقاتله آغاز نهاده امیرزادگان ایشان را بشهر رانده و سرباز و توپخانه را
بموضعی که موسوم بتل بنگی و در تپ دروازه شهر است رسانیده سنگر بسته سرباز و توپ
گذاشتند اردوی همایون در [illegible] لشکرگاه افتاده توقف نمودند بعد از ده روز توقف در آن
مکان برای گرفتن دروازه خوش و بستن سنگر در آن دروازه پادشاه مرحوم اردو را حرکت
داده بنه و آغروق را با امیرزاده خسرو میرزا سپردند که در محلی مناسب فرود آورد و پادشاه مرحوم

بعض

بعض هاون با لشکریان بسمت دروازه خوش روان شدند چون افاغنه از دروازه خوش بقدر
سه چهار هزار نفر بیرون آمده بمقابله شتافتند شاه مرحوم آن جمعیت را مستاصل و متفرق ساختند
و امیرزاده خسرو میرزا نیز اردو را در نزدیک مقبره عبدالله انصاری منزل داده بعد از
جابجا شدن اردو با جمعی از لشکریان برای بستن سنگر بسمت دروازه خوش آمدند ولی آن روز
مقدور نشد که سنگر بسته مستحفظ گذاشته شود فردای آن روز پادشاه مرحوم رو بیگی نام فراش را
که معلم نظام بود با یک فوج سرباز و یک عراده توپ جهت بستن سنگر در دروازه خوش مامور فرمودند
افاغنه نیز از قلعه بیرون آمده بمدافعه مشغول شدند چون مامورین از سربازان جدید بودند
و هنوز در کار جنگ مهارتی نداشتند افاغنه بر ایشان غالب آمده بقدر سیصد نفر مقتول
و مابقی در دیوار بست باغی محصور آمدند و عراده توپ شکسته در میدان ماند پادشاه مرحوم
امیرزاده خسرو میرزا را با جمعیتی بامداد محصورین فرستادند امیرزاده افاغنه را پس نشانیده
محصورین را از آن مهلکه مستخلص ساخته با توپ مزبور باردو رسانید اما بستن سنگر در آن روز
نیز میسر نشد بلکه همان شب سربازان مستحفظ سنگر تل بنگی را نیز احضار اردو فرمودند
و صبح از آن مکان کوچ واقع شده در مکان موسوم بتخت صفر نصب خیام اقامت نمودند
در [illegible] تفنگچیان افاغنه از شهر بیرون آمده بر بالای کوهی که مشرف بر اردو بود
صعود نموده باندختن تفنگ و شمخال مشغول گردیدند پادشاه مرحوم امیرزاده احمد میرزا را
بدفع افاغنه مامور فرموده ایشان را از سر کوه راندند و بجهت نامناسبی مکان اردو از آنجا نیز
حرکت نموده بسمت شرقی هرات در محلی موسوم بسنگر شیردل خان نزول اردو نموده موقف

شدند در ایام توقف روزی از قلعه و توپ بر دوازده هزار جمعیت از افاغنه و اهالی شهر به تامینی
و دو عراده توپ با شاهزاده جهانگیر ولد کامران و نیز محمد خان هزاره که بکومک شاهزاده
کامران آمده بود بر سر اردو آمدند از روز جنگ عظیم واقع شده جمعی از طرفین مقتول و مجروح
گردیدند و تا شب جنگ قایم بود بعد از سه روز ملا بهرام نام فرستاده کامران میرزا خدمت
شاه مرحوم آمده استدعای صلح نموده و درین گفتگوی صلح کرد سپاه افاغنه ظاهر شده
پادشاه مرحوم از کید افاغنه آگاه گردیده بتوپخانه مبارکه تشریف برده مهدی خان قراپاپاق
با سوارهء ماکوئی و بیگلر لی آقا بیگ بدفع افاغنه مامور فرمودند نظرعلی خان مامورین افاغنه
ایشان را احاطه کرده زیاده از صد نفر مقتول و دستگیر کردند و آقا بیگ ماکوئی بقتل رسید
و باقی خود را بکوه کشیده استمداد از پادشاه مرحوم نمودند پادشاه مرحوم جمعی را بمدد فرستاده
انها را مستخلص و باردو رسانیدند عجب آنکه ملا بهرام مزبور در میان اردوی باین عظمت
خود را باسب رسانیده و بسلامت بیرون رفت پس از این وقایع بعلت کمی آذوقه از آنجا
کوچ کرده بروضه گاه آمده منزل کردند در ورود بآنجا ملکان نیز افاغنه بر سر راه آمده با
دلاوران بجنگ مشغول شدند و شکست خورده تا پل مالان ایشان را دوانیدند روضه گاه مزار
پادشاهان افاغنه است و قلعهٔ مختصری دارد مستحفظین افاغنه که در آن قلعه بودند بمجادله
کوشیده صمصام خان سرتیپ فوج بهادران مامور تسخیر آن قلعه شده باندک سعی قلعه را
بحیطهٔ ضبط در آوردند ایام توقف روضه گاه اسدالله خان قاینی که با هزار نفر تفنگچی قاینی
باردو می آمد افاغنه خبردار شده سر راه بر او گرفته آغاز جنگ کردند اسدالله خان متحصن در
قلعه

در قلعه شده بمدافعه مشغول و خبر باردو فرستاده از کیفیت آگاهی داد پادشاه مرحوم از
اردو نظام و توپ فرستاده افاغنه را گریزانیده اسدالله خان با همراهان بسلامت وارد
اردو شدند در آن مکان خبر ورود نایب السلطنه از دار الخلافه بمشهد و مامور فرمودن میرزا
ابوالقاسم قایم مقام با هشت هزار نفر بکومک اردوی هرات رسید پس از آن بمصلحتی
اردو بهزار جریب که توپ پل مالان است حرکت نموده نزول اجلال در هزار جریب واقع شد

ذکر حرکت نایب السلطنه از دار الخلافهٔ طهران و ورود بمشهد مقدس و مامور شدن میرزا ابوالقاسم قایم مقام با لشکر عراق و مازندران بخدمت پادشاه مرحوم و رسیدن شاهزاده (امیرزاده) قهرمان میرزا

چون حرکت پادشاه مرحوم از مملکت خراسان بسمت هرات در دار الخلافه مسموع سرکار
نایب السلطنه گردیده بخدمت خاقان مغفور معروض آمد رای پادشاهانه بر آن قرار یافت که
سرکار نایب السلطنه بمشهد مقدس مامور فرمایند لهذا جمعی از لشکریان عراق و استرآباد و
مازندران را که قریب بده هزار نفر بودند ابواجمعی سرکار نایب السلطنه فرموده از دار
الخلافه مرخص و روانهٔ مشهد مقدس ساختند نایب السلطنه از راه فیروزکوه و کالپوش عازم
مملکت خراسان شده بعد از طی منازل وارد مشهد مقدس و باستان بوسی امام هشتم
علیه و علی آبائه السلام مشرف شدند و نیز از دار الخلافه حکم فرموده بودند که نواب امیرزاده
احمد میرزا که از طرف پادشاه مرحوم بنیابت مشهد مقدس سرافراز بود خلعت و فرمان
التفات را که از خاقان مغفور بجهت پادشاه مرحوم مرحمت شده با توپهای بزرگ قلعه کوب
و خمپاره که در مشهد مقدس موجود بود باتوپخانه خدمت پادشاه مرحوم رساند امیرزاده

احمد میرزا صاحب الزمان قبل از ورود نایب السلطنه بمأموریت خود عمل نموده در مین راه در کوهستان
باردوی مبارک رسیده و شاهزاده قهرمان میرزا نیز حکم شد که از خطه یزد براه طبس حرکت کرده میر
علی نقی خان حاکم تفلکیان طبس بر داشته باردوی هرات ملحق شود چون وقایع هرات چنانکه
مسطور شد بعرض سرکار نایب السلطنه رسیده دانستند که کار هراتیان توقی دارد و باینقدر اردو
که در هرات موجود است تسخیر هرات بسهولت ممکن نیست با وجود شدت ناخوشی که بر مزاج مبارک
استیلا داشت خواستند که بنفس همایون بطرف هرات حرکت فرمایند میرزا ابوالقاسم قایم مقام
با وجود استیلای ضعف و ناخوشی بهیچگونه مصلحت ندیدند که سرکار نایب السلطنه بنفس حرکت بسفر
اقدام فرمایند و خود نیز دوری از خدمت سرکار نایب السلطنه را مصلحت کار خود ندیدند سرکار نایب
السلطنه حکماً و حتماً بر یکی ازین دو کار عازم و جازم شدند که یا خود بوجود شریف رنج سفر را متحمل شوند
یا قایم مقام لشکر را برداشته روانه شود و تخت روان حاضر نموده بسبب اهمال قایم مقام
در رفتن هرات سوار شده تا بیرون شهر که مقر اردوی همایون بود تشریف بردند قایم مقام
یقین دانست که چاره جز حرکت بسمت هرات نیست خدمت نایب السلطنه رسیده متقبل و متعهد
بردن اردو شده نایب السلطنه بشهر معاودت نمودند قایم مقام با هشت هزار نفر و هشت
عراده توپ روانه هرات شد و در منزل رباط جام امیرزاده قهرمان میرزا با تفلکیان طبس باردوی
میرزا ابوالقاسم قایم مقام رسیده کوچ بر کوچ بمنقلی در وقتی که اردوی پادشاه مرحوم در
هرات حرب توقف داشت وارد اردو شدند میرزا ابوالقاسم قایم مقام بفکر کار هرات افتاده
امیرزاده خسرو میرزا را با سه هزار نظام و دوازده عراده توپ و پانصد سوار بجلالان فرستاده

که بزنجه

که سر محمد خان هزاره را که در بیرون شهر پشت بقلعه داده اردو زده است از مقر خود زایل نمایند
کشتابی نموده و امیرزاده احمد میرزا را با محمد رضا خان فراهانی و پنجهزار جمعیت خراسانی
و عراقی و شش عراده توپ بمحاصره و تسخیر غوریان که در اول امر بدخواهی بخش علی خان
متعرض آنجا شده بودند روانه داشت و صمصام خان سرتیپ را با جمعی بطرف میمنه اردو
بجهت حصول اطمینان از دستبرد جماعت افغان مأمور نموده که در چهار فرسخی اردو
مشغول حفظ و حراست باشند و محب علی خان سرتیپ ماکوئی را نیز با جمعی بهمین مصلحت بمیسره
اردو فرستاد و برعایای محالات اطمینان و استمالت داده برونق حساب و قانون با استحضار
میرزا قوام مستوفی هرات سیورسات بمحالات حواله داده بموجب تحقیق در خارج اردو رسید شده
بعد از تسخیر قلعه افتادند بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که
قراری گیرند و قرب سه ماه بود که اردوی دولت ایران در هرات توقف داشتند که خبر ناگزیر
وفات مرحوم نایب السلطنه باردو رسیده مراجعت واقع شد ذکر وفات نایب السلطنه
در مشهد مقدس رضوی ع قرب دوازده سال بود که مزاج نایب السلطنه علیل و ناخوش شده از
صحت و اعتدال افتاده بود ده سال قبل ازین تاریخ چنانکه مرقوم شد مریض و ناخوش شده کار بقرب
موت رسیده شش ماه تمام در بستر ناتوانی خوابیده بطبابت مستر کارمک انگلیس که طبیبی حاذق
بود بعد از فضل خدا شفا یافته بودند و اکثر اوقات طبیب مسطور در خدمت نایب السلطنه مشغول
بمعالجه بود و ناخوشی از قبیل ناخوشی سل و کبد میشمرد درین اوقات که از دار الخلافه
روانه مشهد مقدس شدند طبیب مذکور برای آوردن ادویه جات و تدارکات معالجه مرخص شده

مدار السلطنه تبریز رفته بود و مقرر شده بود که بیماری عود نموده در مشهد مقدس خدمت نایب السلطنه
رسیده باشند طبیب مسطور از تبریز عود نموده بهمانجا در منزل مزینان وفات یافت و خبر
وفاتش بنایب السلطنه رسیده و میرزا بابای حکیم باشی تبریزی نیز که مدتی در ولایت فرنگ درس
طبابت خوانده و طبیبی حاذق بود گاهی در خدمت نایب السلطنه بنیابت طبیب مذکور مشغول
معالجه میشد در این ایام از رکاب مرخص شده در تبریز بود و حاجی بابای خاصه تراش نیز که در
وقت معالجه طبیبان اکثر اوقات حاضر و اندک سررشته از معالجات بهم رسانیده بود او نیز
مرخصی گرفته بدار السلطنه تبریز رفته بود و مستر کارمک در اوقات معالجه بنایب السلطنه گفته و
دلداری داده بود که مرض مهلک نیست وقتی این مرض مهلک خواهد بود که در پاها ورم
ظاهر شده از ورم به بیضه رسد در این وقت که خبر وفات حکیم بنایب السلطنه رسید و هیچکس از
اطبای حاذق در موقف در خدمت حاضر نبود اندک واهمه بخاطر شریف رسانیده آثار ورم
در پاها در او نیز پیدا آمده بود مظنون بل مقطوع بود که زمان حیات چندان باقی نمانده و عنقریب
بهلاک و ممات خواهد کشید باین جهت بزیارت آستان مبارک بسیار مشرف میشدند و اکثر
شبها را در آستانه مبارکه تا نصف شب مشرف بوده بگریه و زاری و توبه و استغفار مشغول بودند
و همه اوقات باولاد خود وصیت مینمودند که مرا بعد از مردن در هر شهر و هر بقعه که فوت
من واقع شود مدفون ساخته نقل بجای دیگر نمایند تا در شب نهم جمادی الآخر سنه ۱۲۴۹ هجری
هزار و دویست و چهل و نه
است مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بودند از زیارت آستان مبارک رضوی ع بمنزل
مراجعت نموده بخواب رفته بودند چنان اتفاق افتاده بود که احدی از اولاد اناث و ذکور

کرد

سوای یکنفر صبیه صغیره در خدمت ایشان نبود بالجمله بعد از اندک خوابی بیدار شده لکن
رای آمدن پی مطلب نشده و برخی یک لکن خون قی نموده بیحال میشوند و حاجی علی اصغر
خواجه را احضار مینمایند اما تا آمدن او بتحقیق ترک شده زبان بکلمه توحید گشاده که خودی
خود رو بجانب قبله خوابیده برحمت ایزدی واصل شد حاجی علی اصغر وقتی رسید که کار
گذشته بود بیرون رفته خواص خدم را اخبار نموده مصلحت چنان دیدند که خفیه بتغسیل و تکفین
اقدام نموده در زیر زمین همان اوطاق بعنوان امانت جسد پاکش را بسپارند تا پادشاه مرحوم
آمده بهر جا که مصلحت دانسته مدفون سازند بعد از تغسیل و تکفین و نماز خبر این واقعه را
بدار الخلافه و هرات فرستادند اما ... الیه را چون هنگام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر آثاری که از نایب السلطنه
مرحوم بیادگار مانده و بعضی از نظم و قواعد مملکت داری ایشان که سرمشق سلاطین جهان توانند بود
خوشا گرچه گل رفت و گلستان شد خراب — بوی گل را از که جوییم از گلاب چه یادگار و چه آثاری که از
بودن آن بر سلاطین جهان فخر توان نمود از وجود مسعود شاهنشاه سلطان جهان و خاقان زمان
مالک مملکت ایران ناصر الدوله و الدین السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
ناصر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه الی یوم التناد توانند بود که از سایه دولتش راحت
در راحت و از ثمره نهال سعادتش آسایش در آسایش و نعمت در نعمت است نظم بردند

[illegible]

باد آن همایون درخت * که بر سایهٔ او توان برد رخت * که از سایه آسایش جان دهد * که از
سایه آرایش خوان نهد * امید که خلاق جهان وجود مبارک پادشاه زمان را برای پرورستی
عاجزان و ضعیفان و شکستن گردن گردنکشان مستدام و برقرار داشته دارد و از اولاد
امجادش تا ظهور قائم آل محمد در مملکت ایران سلطان روزافزون سازد بمحمد و آله و هم چنین
مانند پادشاه مرحوم یادگاری از ایشان ماند که اکثر بزرگان جهان و گردنکشان زمان
در ایام سلطنتش گردن بربقهٔ اطاعت در آورده و در حقیقت مملکت ایران را که [illegible]
شده بود که مثل ایام سلف ملوک طوایف گردد کلمهٔ واحده نموده در چهارده سال ایام
سلطنت جمیع رعایا و برایای ایران در مهد امن و امان خوابیدند رحمة الله علیه و علی
اسلافه و در حین وفات سوای پادشاه مرحوم [illegible] نفر اولاد ذکور و [illegible] نفر
اولاد اناث از ایشان باقی ماند و سوای چهار پنج نفر همگی در سن رشد و تمیز بوده‌اند و از
ابنیه که عمارت نمودند قلعهٔ متینهٔ عباس آباد است که در کنار رود ارس در خاک نخجوان
ساخته‌اند قلعه ایست که اگر نظیری برای او باشد در ممالک فرنگستان بندرت مثل او یافت
شود و چنان تعمیر شده که بر رودخانهٔ ارس جسر بسته دروازه در لب جسر واقع شده گویا
رودخانهٔ ارس خندقی است و جسر تخته پلی است که بر او بسته‌اند قریب یک کرور خرج
آن برای حفظ بیضهٔ اسلام و تحصیل امن و امان برای رعیت ایران نموده‌اند و بنای
ثانی بنای قلعهٔ اردبیل است اگر چه چهار دیوار اندرونی او را قدیماً ساخته بودند ولیکن
قلعه نبود که مذکور اسمه توانند شد سرکار نایب السلطنه قلعهٔ قدیمه را تا نصف خراب کرده

(حاشیه: [illegible] بهرام میرزا / جهانگیر میرزا بهمن میرزا فریدون میرزا [illegible] / حمزه میرزا قهرمان میرزا اردشیر میرزا [illegible] / سلطان مراد میرزا [illegible] میرزا جعفرقلی میرزا / منوچهر میرزا لطفعلی میرزا حمزه میرزا [illegible] / عبدالله میرزا خانلر میرزا [illegible] میرزا / محمد رحیم میرزا محمد کریم میرزا بهادر میرزا / جعفرخان [illegible])

(حاشیه: قلعه و توابع آن)

قلعهٔ

و قلعهٔ دیگر بر گرد او کشیده و خندق و خاکریز بطرز فرنگ ساخته چون کوچکتر از قلعهٔ عباس
آباد است بقدر دویست هزار تومان مخارج شده ولیکن در متانت و استحکام از قلعهٔ عباس آباد
محکمتر و متین‌تر است و ثالث بنا کشیدن قلعهٔ ثانی سور قلعهٔ دار السلطنهٔ تبریز و کندن
خندق و ریختن خاکریز که تا بیست سال زحمت آن کار را کشیدند و مبالغهای کلی خرج کردند
تا آن بنا بانجام رسید و ساکنین دار السلطنهٔ تبریز را پناهی از حوادث ایام در بعضی زمان
رابعاً قلعهٔ متینهٔ شهر خوی است که قلعهٔ اندرونی او را محمد حسن خان قاجار جد خاقان مغفور
بطور قلعه‌های ایرانی کشیده بود و سرکار نایب السلطنه دور او دیواری و خندقی و
خاکریزی دیگر کشیده و چنان معقول و مطبوع ساخته شده که قلعه و شهر خوی را عروس شهرهای
آذربایجان بلکه ولایت ایران خوانند و زیاده از سیصد هزار تومان مخارج آن قلعه شده
و ماهوت خانه بطرز فرنگ در میان شهر خوی ساخته‌اند و در سنوات سابقه اهتمام تمام
نموده ماهوت قبا و ارخالق و جبه دار که همه کس توانند پوشید از کارخانه بیرون می‌آید و ایام
جنگ روس و بعد از تشریف بردن بجهان استادان آن عمل متفرق شده ماهوت
سوای ماهوت بر و شال در کارخانه یافت نمیشود دیگر احداث قلعهٔ کوردشت است در کنار
ارس در ولایت قراچه داغ برای مصلحت سرحدیه ساخته‌اند دیگر کاروانسرائی است که مابین
ولایت اردبیل و محال سراب در گردنهٔ موسوم بصائین ساخته‌اند بسیار بکار مترددین در وقت
زمستان می‌آید و عمارات بسیار در دار السلطنهٔ تبریز ساخته‌اند که حال اکثر آنها دار الاماره است و دو باغ
در دار السلطنه طرح انداخته‌اند یکی موسوم بباغ شمال دیگری موسوم بباغ صفا که الان از اعیان

و بعد چه چیز لعل در ایران متداول آ[ست]
خرجهار [illegible] نموده در دار السلطنه تبریز
[illegible] ساخته‌اند و در دار الخلافه طهران
در اصفهان [illegible] کرده
در ایران متداول کردیم

هستند و دو قاپخانه در دار السلطنه تبریز احداث نموده جاری ساخته‌اند و دیگر در آداب مملکت داری
قانونی در نظم لشکر و قانونی در حفظ کشور قرار نهاده‌اند که بجهت حفظ آن قانون و حکمت آن کار
یک مملکت آذربایجان چندین سال با پادشاه روس معارضه کرده گاهی فتح و گاهی شکست
از جانب دولتین یافتند و گاهی با قیصر روم منازعه نموده همه وقت برو غالب آمدند سرکار نایب
السلطنه در اوایل دولت خاقان مغفور که بولایت آذربایجان آمدند حال رعیت آذربایجان را
چنان دیدند که هر شهری و هر محالی و هر قریه ~~صاحب اختیار خود~~ ملکی و ضابطی و حاکمی
بخودسر برای خود پیدا کرده‌اند و واضح است که چه مملکت تا در حکم یکی نشود چگونه نجات
پیدا خواهد نمود با جهت که ولایت را مریض دیدند بکار معالجه آن افتاده و جمیع رعیت آذربایجان را
از بزرگ و کوچک بوجود مبارک خود امیدوار فرموده و تشنه‌های وجود مبارک خود ساختند
و هر که بخودسری سری برآورده بود سرش را کنده رخنه‌های دیوار مملکت را با آن مسدود
فرمودند و چنان شد که در جمیع آذربایجان احدی صاحب رای خود سوای سرکار نایب السلطنه
نیست جمع مالیات هر ولایت را باندازه مداخل آن مملکت جزء بجزء و اسم باسم نوشته
به دفترخانه مبارکه آوردند و عمال و مباشرین را به نهره آن بود که دیناری از وجه مقرره از رعیت
زاید توانند گرفت و یا چنین اعمال را سهل توانند شمرد در روزنامه نویسان مبعوض در ولایات
نشسته بودند احوال و اعمال ظالمین و مظلومین را بدون زیاد و کم با مبانی دولت مینوشتند
و خاطر امنای دولت را از این آگاهی می‌ساختند والعیاذ بالله ظلمی واقع میشد ظالم را
باندازه ظلم بجزا و سزا میرسانیدند مثلاً جزو عمل هر مملکت را بجوی که عرض میشود نوشته بدست
حکام

حکام و ضباط داده و جمیع امنا و وکلای رعیت را در دار السلطنه تبریز با عمّال و ضبّاط
مواجهه و روبرو نموده کیفیت فرمایش و چگونگی حکم را بدهنده و گیرنده حالی نموده و قوی و
ضعیف را در حقوق مال دیوانی مساوی فرموده بودند اهمال از هیچ‌کدام باعث تقصیر
و زیادتی از گیرندگان موجب هزار گونه سیاست می‌آمد نتیجه این نظم و نظام در رعیت داری
آن شد که ~~با وجود~~ بعد از وقوع وفات نایب السلطنه و وفات خاقان خلد آشیان رعیت آذربایجان و ولایت
[illegible] مقرره خودداری نکرده و لشکریان خود را بهمان نظام و قانون ~~[illegible]~~
که چهار ماه بود که پادشاه مرحوم بآذربایجان تشریف آورده بودند روانه مملکت عراق ساختند
و بسعی و جانفشانی در رکاب شاه مرحوم کوشیده از جان و مال مضایقه ننمودند و دیگر نظم نظام
جدید است که در میان توپچیان و سربازان آذربایجان قرار نهاده‌اند اگرچه ظاهر نظام از دسته
ساختن لشکر و فوج فوج نمودن ایشان و حرکات تعلیم مشق تفنگ و مشق‌ها از ولایات فرنگ
آورده‌اند و لیکن باطن نظام را که مغز و حقیقت نظام آن است برای متین و عقل دوراندیش
خود منتظم و مقرّر داشتند و افراد و آحاد نظام را بایلیت احدی منسوب نفرموده و کیل و سرجوقه
و رعیتی
و سردسته و یاور و سرهنگ را تا بر چه بالا رود باذن و اجازه خود یا با اجازه امیر نظام
تعیین میفرمودند و عزل و نصب را در این مناصب جزئیه باحدی واگذار ~~[illegible]~~ نمی‌نمودند احدی را
از صاحب منصبان و سرهنگان قدرت نبود که بتعیین سرجوقه‌ای بخودسری توانند پرداخت یا
باخراج سربازی اقدام توانند نمود و یا لشکریان نظام را چه حد و یارای آن که در هر مملکت
و در هر ولایت که باشند دست به دانه انگوری یا بجه گندمی توانند دراز نمود و سرباز

در حین رسیدن پادشاه مرحوم زیاده از چهار ماه
که تا آذربایجان تشریف آورده بودند

وجود خود را برای حفظ رعیت و مملکت میدانست و رعیت خود را در خدمت صاحب اختیار
سابق از نوکر باب نظام و غیر نظام می‌پنداشت این بود که با این لشکر نظام قلیل کارهای بزرگ از
پیش میبردند بلی پس از آنکه لشکری و کشوری چون اعضا و اجزای یک بدن شوند و بغیر سلطان
روح و وزیر عقل مدبری و متصرفی در آن خانه بجز صحت و صلاح چه صورت خواهد شد و دیگر ساختن
توپخانه و قورخانه و تنظیم و تمکین آن کارخانه است که تا آن زمان پادشاهان ایران را این نوع
اوضاع مقدور نشده بود و اگر فرضاً پادشاهان سلف ده عراده توپ بجائی میخواستند
ببرند رعیت ولایتهای سر راه بایست که کارها و مزرعها و وطنها و رنجبرها را برداشته بر سر راه
توپخانه آمده با تن و توش و گرده و دوش بهزار زحمت و مشقت روزی یکفرسنگ یا دو فرسنگ
توپخانه را کشند حال چنانکه مشهود است اگر فرضاً دویست عراده توپ از قریه بگذرد احدی
از رعایا و برایا را خبر نخواهد بود خدا ابقاء اورا قرین رحمت خود کرده و در روز قیامت
شفاعت پیغمبر نصیب او سازد اللهم اغفره وارحمه بمحمد و اهل بیته الطاهرین ذکر رسیدن
خبر وفات نایب السلطنه باردوی هرات و مراجعت پادشاه مرحوم و طلوع آن کیفیات تا هنگام ورود
مشهد مقدس و دفن نایب السلطنه در جوار مبارکه حضرت رضا علیه السلام چون اردوی پادشاه مرحوم در هرات جبه
متمکن شد و تسخیر قلعه هرات را وجهه همت ساختند و باطراف و جوانب چنانکه مذکور آمد
لشکرها فرستاده و جای بستن لشکر و سیبه گذاشتند منهیان هراتیان از مشهد مقدس
خبر وفات نایب السلطنه را بهراتیان رسانیده در شهر از شادمانی و شادکامی ظاهر شده
بار اهیف این خبر در اردوی پادشاه مرحوم منتشر شده بفاصله یکروز چاپار امنای دولت

از مشهد

این خبر وحشت اثر را شنیده
از مشهد مقدس بخدمت پادشاه مرحوم رسیده پادشاه مرحوم بعد از شنیدن این واقعه عظمی
که جای هر از کوه تا سقف متصور بود بقوت عقل پادشاهانه خودداری فرموده برای حفظ لشکر
در مملکت دشمن اصلاً پای ثبات را از مقر قرار بلغزش بیقراری نیالودند و بجز میرزا ابوالقاسم
قایم مقام با احدی این راز سربسته را نگشودند و چون در خارج اردو چنانکه مذکور شد بجایی
طرف لشکر تعیین شده بود با میرزاده احمد میرزا که بر سر غوریان میرفت حکم توقف در مکان
خود نوشته و امیرزاده خسرو میرزا را از یلان و صمصام خان و محب علیخان سرتیپ را
از میمنه و میسره باردو طلبیدند و حاجی زین العابدین شیروانی قدس الله سره را بهرات
پیش شاهزاده کامران فرستادند و بادست ایشان قرار متارکه و مصالحه داده اسرائی که
از لشکر این برده بودند باز پس گرفتند و بشهرت اینکه در دارالخلافه واقعه واقع شده
و نایب السلطنه از مشهد مقدس اردو را احضار فرموده اند طبل رحیل کوبیده براه مشهد
مقدس افتادند و یک منزل از هرات حرکت کرده بودند که سعادت علی میرزا پسر شاهزاده
کامران با بعضی از امرای افغان از طرف شاهزاده بخدمت پادشاه مرحوم آمده عریضه
و پیشکش آورده گذرانیده و کاغذ متارکه و وداد طرفین بهم داده مرخص هرات شد و از آنجا
اردو کوچ کرده پادشاه مرحوم نظر بطینت پاک خود و صدق خدمتگذاری امیرزادگان
رکاب خواستند که امیرزاده خسرو میرزا را با عریضه بدار الخلافه بخدمت خاقان مغفور بفرستند
که در امور آذربایجان و تفویض منصب ولیعهدی پادشاه مرحوم گفتگو نماید میرزا ابوالقاسم
قایم مقام بخیالی که بعد از این بتفصیل ذکر خواهد شد بنای مکونی در خدمت پادشاه مرحوم

از او گذاشته فرستادن امیرزاده خسرو میرزا را موقوف ساختند و امیرزاده خسرو میرزا سمعاً
و طاعةً گفته از همین جا میرزا ابوالقاسم قائم مقام بنابر خرابی امید عاکوی دولت و بعضی
سلسله‌های دیگر را گذاشت چنانکه بخط مبارک پادشاه مرحوم در سنه ۱۲۳۲ با میرزاده خسرو میرزا پادشاه مرحوم
مرقوم فرموده بودند باین عبارت که خدا لعنت کند جناب قائم مقام را که او باعث شد
معلوم و مستفاد میشد که دامن پاک پادشاه مرحوم که وجود شان خیر محض و محض خیر بود از چرک
اعمال که شرعاً منهی عنه و باعث قتل و قطع صله ارحام است پاک و مبرا بوده و آنچه از مرحمتهای پادشاه
مرحوم که بعد از دفع و رفع میرزا ابوالقاسم بوضوح پیوست و سالها از مراحم پادشاهی را جهتها
دیده‌اند انشاءالله تعالی در خواهیم دید معلوم شد که بهیچوجه پادشاه را درین مواد دخلی نبوده
چنانکه در مقام خود بتفصیل گفته خواهد شد القصه پادشاه مرحوم با لباس عزاداری وارد
مشهد مقدس شده و جمیع نظام تفنگدار سیاه کرده و بر سر توپها چادرهای سیاه کشیده و
طبالان طبلها را وارونه زده در غایت حزن و ملال وارد مشهد مقدس در دهم ماه رجب
المرجب سنه ۱۲۴۹ شدند و پس از لوازم تعزیت داری در آستانه مبارکه امام ثامن ضامن مکانی که
بهتر از جنت عدن بود تعیین نموده نعش مطهر نایب السلطنه را امیرزادگان بدوش نقل کرده
بمکان قرار سپردند و پس از طواف بر ضریح مبارک امام الجن و الانس در آن آستانه مبارکه
بامید شفاعت آنحضرت بخاک سپردند پادشاه مرحوم چند روز پس از آن نیز بلوازم تعزیت کوشیدند

ذکر احوالات دار الخلافه بعد از رسیدن خبر وفات نایب السلطنه و گفتگو در آمدن شاهزادگان

چون خبر این واقعه جانسوز مسموع خاقان مغفور گردید حزن و ملال بر خاطر شریفشان استیلا
یافته

استیلا یافته حکم مبین نکایا و اشتغال مردم دار الخلافه بلوازم عزاداری فرمودند و درب
اسواق و دکاکین را بسته در هر گوشه مجلس عزا برپا شده خاقان خلد آشیان سه روز و سه
شب خودداری نتوانسته فرموده و بر ریختن عبرات غم بر رخساره مبارک و بسوز و گداز اشتغال
داشته و الحق جای آن داشت که کل امید جهانبانی پادشاهی از هر حوادث زمان بنا کمال آن
از پای درآمد خاقان مغفور پس از یأس و نومیدی و قطع بر عدم فایده در حزن و ملال و زاری
خود را انگار وجود پادشاه مرحوم که یادگار از او جهانبان فرزندی را که از دست رفته توانند بود
فرمودند و دیده‌ها بدر رسیده را بکحل الجواهر دیدار شریف پادشاه مرحوم امید علاج بخشی داده
و عزم ملوکانه فرمودند که بفضل الله تعالی همه امورات جزئیه دولتی را که گذاشته با استقامت
امر پادشاه مرحوم و استقلال و استیلای ایشان توقع فرمایند و فرامین مطاعه بنام شاهزادگان (با میرزادگان)
و امرا و خوانین آذربایجان ارسال فرموده تسلی از این حزن و غم را بسلامتی وجود مبارک خود
و بوجود مسعود پادشاه مرحوم دادند و در فرامین قید فرمودند که جمیع اختیاراتی را که در دولت
خود بنایب السلطنه داده بودیم بفرزند دلبند او محمد میرزا مرحمت فرمودیم و بخراسان نیز همین نوع
فرامین التفات آئین ارسال و تشویش شد و مقرر شد که در اوایل بهار پادشاه مرحوم بدار الخلافه
آمده خاقان مغفور از دیدار شریف ایشان آتش پرزننده غمهای رسیده بملاقات ایشان از خاطر
محو فرمایند و از طرف دیگر شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس که خود را اکبر اولاد خاقان مغفور
میدانست بتمنای منصب ولیعهدی افتاده بدستیاری اعیانی دولت خاقانی مشغول گفتگو شده
و شفاعت حسینعلی میرزا را که تا آن زمان محبوس نظر بود نمود و خاقان مغفور حسینعلی میرزا

باد کشیده روانهٔ شیراز شد ساخته و فرما نفرما نیز او را با ایالت کرمان روانه نموده بکرمان رفته
استقلال یافت و از طرف دیگر سرکار ظل السلطان با این ادعا که برادر اعیانی نایب السلطنه میباشم
و ولیعهدی دولت علیه بسبب اینکه نایب السلطنه را اولادی کامل السن نمیباشد و هرچه هستند
بجای فرزندان منند و سرپرستی ایشان بر من لازم است بالمعسکر درآمده خود را مستحق این منصب
میدانست و بخیال این افتاده که باسم سرپرستی اولاد نایب السلطنه روانهٔ آذربایجان شده ذکری از
کرمایهٔ اقتدار و شوکت نایب السلطنه مرحوم بود متصرف شده امر پادشاه مرحوم را محل [illegible]
علی اکبر نام معتمد خود را با تلیق نامه‌ها بآذربایجان پیش اولاد نایب السلطنه فرستادم بعد از
وصول نامه و پیام و اطلاع بر مکنون خاطر ایشان از امیدهای دولت شاهی اذن آمدن بخوی
و اردبیل نیافته و از تبریز و بخط محمد خان امیر نظام جواب تلو کرکرده بی نیل مرام
روانهٔ دار الخلافه طهران شد و خاقان مغفور این نوع تمنیات را که از پسران خود بواسطه با سلطنت
می شنیدند سخنان حکمت آمیز در جواب ایشان فرموده بموقع اوقات امر را میکشید تا [illegible]
عراق بعضی با ظل السلطان و بعضی با فرما نفرما راه وداد و اتحاد گشودند و محمد حسین میرزای
حشمت الدوله حاکم کرمانشاهان بدار الخلافه در شد ظل السلطان بسبب شنیدن جواب خلاف
مقصود که از اولاد نایب السلطنه باو رسیده بود برای انقطاع فیمابین خود و اولاد نایب السلطنه
صبیهٔ خود را که در همین سفر آخر نایب السلطنه برای امیرزاده خسرو میرزا نامزد نموده بود بحشمت
الدوله داده و در همین بین عزا باین عروسی اقدام نموده خیال فرمودند که ازین راه پشت دولت
خود را قوی ساختند خاقان مغفور این احوالات را ملاحظه فرموده اعتنائی باین جوره حکایات

ممیز نموده

ممیز نمودند و در همین سال که واقعهٔ وفات نایب السلطنه اتفاق افتاد سه بار کسوف و خسوف اتفاق افتاد
یکبار آفتاب و دو بار ماه گرفته شد و در احکام ماه جمادی الآخر منجمان نوشته بودند که اوضاع
فلکی دال است بر وفات شخصی بزرگ در خراسان و برهم خوردگی آذربایجان **ذکر احوالات آذربایجان**
بعد از رسیدن خبر این قضیهٔ جانسوز تا اوایل بهار خاقان مغفور آقا علی اکبر را در آقا محمد حسن
پیشخدمت خاصه شریفه را مأمور فرمودند که خبر این واقعهٔ ناگزیر را در دار السلطنه تبریز با میرزاده
بهرام میرزا و با میرزاده فریدون میرزا رسانیده و بخوی آمده امیدهای دولت را نیز از این
خبر مستحضر سازند آقا علی اکبر بتبریز رسیده چه نویسم که چه‌ها بر اهل آذربایجان گذشت و چگونه
اضطرار و اضطراب در میان اولاد نایب السلطنه و رعیت و لشکر پدید آمد هفت شبانه روز
هیچکس را حالت اختیار و شعور نبود پس از گذشتن حالاتیکه لازمهٔ این جوره وقایعات است
قلوب را بوجود پادشاه مرحوم تسلی داده وجود مبارک آن پادشاه را رافع این نقصان و تلافی کنندهٔ این
دانسته [illegible] یکدیگر پرداختند و در اردبیل نیز که امیدهای دولت بود بعد از رسیدن این خبر
جانسوز بلوازم تعزیت کوشیده در همان دو سه روز اسکندر بیک پیشخدمت خود را با عریضهٔ مشتمل
بر خبر ملکداری و جانسپاری بخراسان بخدمت پادشاه مرحوم روانه داشت و محمد خان امیر نظام
نیز نوشت و عریضهٔ [illegible] بهمین محمد خان امیر نظام فرستاده بسبب حکایات ظل السلطان نیز
که مسموع شده بود خواهش نمود که عریضه‌ها بهر مضمون که صلاح دولت پادشاه مرحوم باشد بخاقان
مغفور عرضه داشت کرده همراه آقا علی اکبر پیشخدمت روانه نمایند و جواب نوشتجات ظل
السلطان را نیز بطرزی که شیوهٔ طلبه صریح بر آگاه از تشریف آوردن ایشان بآذربایجان بود

نوشته ارسال شد و امیرزاده بهرام میرزا و فریدون میرزا نیز با سایر اولاد نایب السلطنه و اهالی
آذربایجان عرضه داشت نوشته لشکر و احترام پادشاهانه را که نسبت به پادشاه مرحوم فرموده بودند
بجا آورده همراه آقا علی اکبر پیشخدمت روانه ساختند و پیش از وصول خبر این واقعه اکراد سرحد
سر از گریبان غول بیرون آورده لشکریان میروان دو ز دست تجارت محالات سرحد گشوده
محال دره و طایفه روشنی را جابجا و کریم خان روشنی در سر و شیخی اردو متفرق ریخته
امداد بسته بردند و اکراد جلالی در سرحد خوی و ماکو بقطع طریق و قتل مترددین و گرفتن
اموال تجار اقدام نموده فی الجمله ولایت سرحد بهم برآمد و طوایف اکراد در آن اوقات مطیع
و محکوم دولت روم بودند و هر چه روبای محالی را از سرحد متفرق شده باعث شر ولایت
همسایه در هنگام فرصت میکوشیدند بخصوص میروان دو ز که عظیم و قوی شده بود و در همین
اوقات محمد خان امیر نظام از این دعاگوی دولت شش هزار تومان تنخواه برای تدارکات خرج
خواسته اینده دعاگوی دولت در راه خدمتگذاری و جانسپاری چون ولایت بهم برآمده و
بان تعجیل تنخواه مقدور نبود که از رعیت گرفته شود دو هزار تومان نقد قرض نموده و باید داده باقی
جواهر از جواهر آلات مروارید نزد محمد خان امیر نظام فرستاده که در خدمات مرجوعه
پادشاه مرحوم مصروف ساخته خدمات را مهمل نگذارند و در همین چند روز محمد خان امیر نظام
از اینده دعاگوی دولت پادشاهی محاسبه مملکت خوی و اردوی را خواسته و خود از دار السلطنه
تبریز بقصبه خامنه کتبی آمده اینده دعاگوی دولت پادشاهی نیز بخواهش ایشان بقصبه خامنه
رفته محاسبه ولایتی خود را با دست مستوفیان عظام پرداخته مفاصا گرفته و چهار پنجهزار تومان

از محال

که باقی

که باقی کشیده شده بود حواله برات داران نموده بجمیع برات داران تا شب عید تنخواه داده شد
از آنجمله شاهزاده ملک قاسم میرزا بود که زیاده از هزار تومان برات دار بودند الغرض اینده دعاگوی
دولت مشغول بجد خدمتگذاری دولت شده روانه ولایت خوی شد غافل از همه مکاید اهل زمان
بخدمات مرجوعه دیوان و ضبط و نسق مشغول داشت و تا شب عید نوروز فصل ولایت آذربایجان با وجود این
نوع صدمه با امن و امان گذرانیده شد

ذکر خیال قایم مقام و اساسی که بر آن خیالات می چیده

میرزا ابو القاسم قایم مقام بعد از شنیدن خبر وفات نایب السلطنه بخیالات دور و دراز افتاده
چون در السنه و افواه مذکور بود و سالها بود که اعتقاد خواص و عوام اهل ایران بر این شده بود
که محمد نامی بعد از خاقان مغفور بر تخت سلطنت خواهد نشست و میرزا ابو القاسم قایم مقام را نیز
پسری بود میرزا محمد نام لهذا احتمال این افتاد که شاید این امر بزرگ به پسر او منتقل شود و بنا
بر این خیال محال من باب المقدمه جمیع خواهش ظاهر و باطن خود را بر آن مصروف نمود که [illegible]
و اشتباه پادشاه مرحوم را بر آن دارد که اولاد سلسله علیه خود را منقطع و مستأصل ساخته منحصر
در وجود مبارک پادشاه مرحوم شود و بر این اعتقاد در راسخ بود که در آنصورت اظهار رغبت ولیعهدی
و تملک بجای خود را بسهولت و آسانی میسر نموده و کار بمدعای او خواهد انجامید و پیش از
رسوخ این خیال و تصمیم انجام این افکار در خدمت پادشاه مرحوم که همه اهالی ایران تصدیق قدرتش را
کرده و کمر چاکریش را بر میان بسته بودند بنای خیانت در لباس خیرخواهی گذاشته و بعد کوشید
افراد این سلسله اقدام نموده در ابتدای حال رتبه ترا از همه بموضع این خیال اینده دعاگوی
دولت را اینده نشسته موضع اتهام نموده اظهار دولتخواهی خود را در خدمت پادشاه مرحوم باجرا از

بسبب کثرت برف اکراد در محله نشسته
که بجاست مبادرت نمایند لهذا

واجتناب از این دعاگوی دولت و متعلقان این دعاگو گذشته از منزل رتبت جام اهتمام در
مصروف ساختن التفات پادشاه مرحوم نسبت باینده دعاگوی دولت و متعلقان اینده دعاگو نموده
بر خدمت و صداقت که از اینده دعاگو ظاهر میشد آنرا بنوع دیگر جلوه میدادند و چون ابتدای
استقلال پادشاه مرحوم بود و هنوز در امر لشکریان و رعایا چندان استقرار و استقلال نداشتند
و میرزا ابوالقاسم را مردی مزور و بدخیال میدانستند ناچار بجهت استقامت دولت خود بعضی
عرایض او را که ابرام و اصرار در آن مینمود بتکلیفهای دولت داری پذیرا میشدند تا در موقع خود
دفع او را چنانکه مذکور خواهد شد نموده چنانکه از مکاید او خلاصی یافتند **ذکر احوال و بیان کیفیت**
توقف امیرزاده خسرو میرزا و بی اذن و اجازه پادشاه مرحوم بدار الخلافه رفتن چون در منزل رتبت
جام ماموریت امیرزاده خسرو میرزا بدار الخلافه بسبب بدگوئی میرزا ابوالقاسم در خدمت پادشاه
مرحوم برهم خورده و میرزا ابوالقاسم بامیرزاده خسرو میرزا سبب برهم خوردن این ماموریت را در خفیه اظهار
باین کیفیت بیان نموده که علت فسخ این عزیمت عدم اعتماد پادشاه بر خدمتگزاری و دولتخواهی
شماست و چون قبل از ورود بمشهد مقدس لشکر آذربایجان که در ایام حیات نایب السلطنه ابواجمع
امیرزاده خسرو میرزا بودند متفرق نموده بولایات مختلفه روانه ساخته بود و امیرزاده خسرو میرزا را
هرگز در مخیله نگذشته بود که با وجود ظهور دولتخواهی از طرف اینده دعاگوی دولت و سایر برادران
پادشاه مرحوم در خدمتگزاری او بی اعتماد باشند و بهیچوجه تصدیق میرزا ابوالقاسم را
درین باب نمینمود در انجام همان تفرقه ساختن لشکریان ابواجمعی او را دلیل بر صدق مدعای
خود ساخته بر نیک دیگر نیز بر انگیخت امیرزاده خسرو میرزا را بسبب آمدن جمعی از زنگانان بجادل

میرزا ابوالقاسم

علاوه برین

با فوج

با فوج نظام از مشهد مقدس باسم جلوگیری ایشان بسبک فرستاده و علم متوقف شدن او را در آن زمستان
در همان مکان بعد از رفتن او روانه کرده و از طرف امیرزاده احمد میرزا نیز استدعای رخصت رفتن با آذربایجان از
خدمت پادشاه مرحوم نموده و او هم از مشهد مقدس روانه آذربایجان ساخت امیرزاده خسرو میرزا از این
حرکات که از میرزا ابوالقاسم مشاهده سر میزد دلتنگ شده از پادشاه مرحوم اذن مراجعت
خود را بمشهد مقدس خواست پادشاه مرحوم اذن سرفرازی داده در مشهد مقدس بخدمت مشرف شده
فی الجمله جلوگیری خیالات قائم مقام را نموده در همین هنگام اسکندر بیک فرستاده اینده دعاگوی دولت
با عریضه داشت اینده دعاگو بخدمت پادشاه مرحوم رسید و اخبارات اطاعت و فرمانبرداری امیرزادگان
شاهزادگان و عموم لشکریان و رعایای آذربایجان قبل از وصول چاپار محمد خان امیر نظام
بعرض رسانیده قلب پادشاه مرحوم را که میرزا ابوالقاسم از طرف امورات آذربایجان خصوصا
از طرف اینده دعاگوی دولت مشوش ساخته بود قرین اطمینان نموده پس از این مقدمات میرزا
ابوالقاسم در تخریب اینده دعاگو رقیمه نوشته بخط رمز از طرف پادشاه مرحوم باصف یار خان
آصف الدوله نوشته پس از شکایت بسیار از امیرزاده خسرو میرزا نوشته بود که میخواهیم او را
گرفته در قلعه دوردو(؟) محبوس نمائیم و با آدم خود علی محمد نام قولی که معتمد او بود گفته بود که در لباس
خیرخواهی استطلاعاً با امیرزاده خسرو میرزا حالی نموده نام و نشان چاپار این نوشته را بگوید
و چاپار را نیز سفارش کرده بود که در وقت روانه شدن پیش امیرزاده خسرو میرزا رفته اظهار نماید
نوشته بدار الخلافه بخواهد تا امیرزاده مستحضر از رفتن این چاپار شود و نیز سفارش بچاپار
کرده بود که اگر امیرزاده خسرو میرزا نوشته جات را بخواهد بی مضایقه تسلیم نماید که بخواند

علی ملک المقدمات تو شجات دار الخلافه بدست امیرزاده آمده که عذر مرتبی که با آصف الدوله نوشته

شده با الف با آبی که از جهان رفتر درپیش امیرزاده موجود بود خوانده تحقیق از کلمات میرزا

ابو القاسم بر بی التفاتی پادشاه شده و بسبب صغر سن و کم تجربگی و غفلت از ملاحظه مردم روزگار

کمال توهم بر وجود او استیلا یافته بی اذن و اجازه پادشاه فرار بر قرار اختیار نمود و از غایت

توهم در یک شبانه روز از مشهد مقدس خود را به نیشابور رسانیده از آنجا راه دار الخلافه را پیش

گرفت میرزا ابو القاسم قائم مقام که منتظر ظهور این نوع حکایات بود در خدمت پادشاه مرحوم

زبان بتصدیق مقالات خود که بمرات عرض کرده بود گشوده این حرکت را مصدق جمیع مرعیات

خود نمود و همان ساعت چاپار بسبزوار نزد خلیفه شهزاده (با امیرزاده) قهرمان میرزا فرستاده حکم شد که امیرزاده را

از رفتن دار الخلافه مانع شده نگذارند که بجائی و از کشد چون امیرزاده خسرو میرزا بقریه مزینان

رسیده منزل کرد شاهزاده (امیرزاده) قهرمان میرزا با چند نفر سوار در آن منزل با او رسیده آن شب

در آن منزل مانده و صبح باتفاق بمشهد روانه شدند امیرزاده خسرو میرزا را میرزا ابو القاسم چنان

متوهم کرده بود که بهیچوجه مطمئن خاطر نشد باز وهم و خیال را بر او غلبه کرده از میان سواران همراه

بیرون آمده راه فرار پیش گرفت سواران تا منزل میامی او را تعاقب کرده با او رسیده عود

نموده مذاو خود را بمنزل شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم شاهرود و بسطام رسانیده از آنجا روانه دار الخلافه شد

پس از ورود بدار الخلافه خاقان مغفور این حرکت را از او نپسندیده معاذیر او را وقعی نگذاشته

مقرر داشتند که در خانه ظل السلطان بوده تا ورود پادشاه مرحوم در دار الخلافه بماند و در

ملعوفه فرمان (کتابچه) بعهده محمد خان امیر نظام و صحیفه سر افرازی امید عالکوچی متفرع بر عدم اعتنا

با یولت

باین حرکت خسرو میرزا که از روی کمال توهم واقع شده بود فساد رسنده ترغیب و تحریص بسیار در

خدمتگذاری و جانسپاری پادشاه مرحوم فرموده بودند **ذکر احوالات آذربایجان از شب**

عید نوروز الی ورود پادشاه مرحوم بعقبه سایح چون ایام زمستان در آذربایجان بامور ایالت

گذشت خاقان مغفور پرتو التفات شاهانه بحال باز ماندگان نایب السلطنه انداخته حاجیه مریم خانم را

که صبیه خاقان مغفور و کوچ الله یار خان آصف الدوله بود برای تسلیه والده پادشاه مرحوم و اولاد

اناثیه نایب السلطنه مامور بآذربایجان فرموده شد و میرزا محمد خان پسر آصف الدوله را با خلاع فاخره

و فرامین مرحمت آئین برای امیرزادگان آذربایجان از بزرگ و کوچک نوشته ارسال داشتند

و محمد خان امیر نظام پس از شنیدن ورود مامورین مذکور و قابلان که باعزاز و احترام ایشان

در لوازم استقبال کوشیده با میرعالکوچی دولت پادشاهی میرزا اعلام نمود که قبل از عید

در دار السلطنه تبریز حاضر شده و در هنگام ورود مامورین در استقبال خلعت پادشاهی

با بابا یا امیرزادگان همراه باشند امیر عالکوچی دولت نیز وارد تبریز شده در منزل محمد خان امیر نظام

منزل نموده بقانون مبتدگان و خدمتگذاران بخدمت والده پادشاه مرحوم رسیده و از آنجا

بشرف آستان بوسی پادشاه جهان و ماه امیر امان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان

ناصر الدین پادشاه خلد الله ملکه در صغر سن بودند مشرف شده همعنان امیرزاده بهرام میرزا

و امیرزاده فریدون میرزا شده تا مکانی که موسوم بخلعت پوشان است و عمارت مختصری از بناهای

نایب السلطنه مرحوم در آنجا میباشد باستقبال مامورین رفته بلوازم آداب و بندگی کوشیده

و در دار السلطنه تبریز در منزل امیرزاده بهرام میرزا همه امیرزادگان جمع شده و شاهزاده ملک قاسم میرزا

و پس از آستان بوسی مرخصی

نیز تشریف فرما شده میرزا محمد خان فرامین و خلاع پادشاهانه را در آنجا بهر یک جدا جدا رسانیده

و همگی زبان شکرگذاری بسلامتی وجود خاقان گشودند مجلس را آداب مناسب بانجام رسید

و شب عید نوروز در دار السلطنه تبریز مانده و پس از انجام عید سعید نوروزی دو روز در

دیوانخانه مبارکه نایب السلطنه در حضور امیرزاده و فریدون میرزا محمد خان امیر نظام دستور

العمل مالیات خوی دارو دسته و بلد ذررا از جمع و خرج ولایتی با استحضار مستوفیان تبریز

نوشته بقاعده همه ساله مهر نموده بدست ایلچی عاکوی دولت داده ایلچی عاکوی دولت را

روانه ولایت خود نمود و میرزا محمد خان و والده اش حاجیه مریم خانم نیز با عرایض اخلاص

و عبودیت انکرف جمیع امیرزادگان و خوانین آذربایجان روانه دار الخلافه شدند و میرزا

محمد خان بشرف مصاهرت پادشاه مرحوم سرافراز شده همشیره اعیانی پادشاه مرحوم را برداشته

بدار الخلافه برد و چون زمستان بسر آمده و کوهها و راهها از برف خالی شده اکراد سرحد نشین

بدست درازی و هرزه گردی مشغول شدند از جمله اکراد جلالی که در شب بهار زیاد پانصد خانوار

و بر خلاف سایر طوایف اکراد اکثر پیاده و تفنگ دارند بکاروانی که از استنبول به تبریز می‌آمد دست

درازی کرده و چند نفر از آن تجار ایران را مقتول ساخته و اکراد محالات دیگر نیز بجود سر بهای

دیگر اقدام مینمودند محمد خان امیر نظام ایلچی عاکوی دولت را بدفع اکراد جلالی و تنبیه

سایر اشرار سرحد نشین مامور نموده و این جوره حکایات را که در سرحد واقع میشد بعد از

وفات نایب السلطنه نقض این دولت علیه تیه است با نجهة حکم نظامی بعهده محمد علی خان ماکوئی

سرتیپ افواج تبریز صادر نموده و با ابراهیم خلیل خان سرهنگ نظام خوی نیز حکم نظام فرستاده

و باین

و باین ایلچی عاکوی دولت هم اذن جمع آوری سوار ولایت خود را نوشته چون ایلچی عاکوی دولت ناحیه

خبری که بخاطر نرسیده و بهیچوجه اعتقاد نمیکرد همان بود که با وجود بودن محمد خان امیر نظام که امین خیرخواه

دولت بود جلوه میشود که خدمات دولتی خدمتگذاران را در لباس خیانت به پادشاه مرحوم

که باذن دولت علیه سوار جمع نماید

جلوه تواهند داد لهذا غافل و از همه جا بی خبر نشسته بجزای خدمتگذاری و جانسپاری راهی دیگر فرمود

و مشغول بجمع آوردن افواج نظام و سواره آن سرحد

چهار هزار نفر نظام و سواره در قرب ماکو حاضر آمدند و در جمیع راههایی که اکراد و سوار گذشت تا که مطلع از حقیقت حال شوند

و چون طایفه جلالی در قشلاق و ییلاق المنه بسیار صعب هیبت آورده اند چنانکه سوار را مجال است که

بمیان جا درهای آنها ... و نظام ...

واقع است یعنی شکلاخ عظیم مشکل است با تاق تردد کنند و در میانه قشلاق و ییلاق ایشان

که جماعت آن سرحد کم بگیرند

... منزل راه فاصله است اگر کسی بخواهد با ایشان تلاقی پیدا کند باید در حینی که حرکت

از قشلاق به ییلاق مینمایند در آن منازل با ایشان برخورده به تنبیه ایشان اقدام نماید

و چند روز در آنجا ...

ایلچی عاکوی دولت پادشاهی بعزم اینکه با ایشان در آن منازل ملاقات خواهد کرد روانه شده

در این بارگاه خبر رسید که طایفه جلالی از قشلاق حرکت کرده عازم ییلاق شدند لهذا بتعجیل

سرباز و سوار را برداشته و علی خان ماکوئی را نیز خبر نموده که با جمعیت خود به این جمعیت

ملحق شود ایلچی عاکوی دولت وقتیکه بنزدیکی ماکو رسید خان باباخان پسر محمد خان سرتیپ

اردوی خود را دید که از ماکو دختر را برای پسر احمد خان اردوانا میبرد او را نیز خواهش نموده

که در این چند روز در میان این جمعیت باشد و محمد خان امیر نظام نیز از دولت روس خواهش نموده بود

کە طایفهٔ معتبر جلالی را که دولت علیهٔ ایران در مقام تنبیه ایشان است بخاک خود راه ندهند
سرحدداران آن دولت نیز بسرحدنشینان خود حکم نموده بودند که مانع از ورود طایفهٔ جلالی
بخاک دولت روس باشند القصه این دعاگوی دولت بقدر دو فرسنگ از قصبه‌ها که گذشته
و تا نصف شب بسبب این باران در قریه معطل شده و پس از نصف شب لشکریان را برداشته بهر جا
در دامنهٔ کوه آقری حرکت کرده وقت طلوع صبح بطوایف جلالی رسیده طوایف مزبور
بیخبر از حوادث روزگار و گردش لیل و نهار نشسته بودند که ناگاه لشکر ایران را چون دریای
بلا محیط خود دیده بغیر از آنکه دست عیال اکثر فرار نمایند چاره ندیدند و کید داود بیگ دست
بانداختن تفنگ کنند و بمقاتله با حمیت با گروه جوادخان پسر اقولوخان گنجه با سواران
ابوالحسن خود آیندا از عرب گلوله‌های تفنگ مرتب و معتبد ساختند این دعاگوی دولت
قاهره در جائی مناسب با پانصد نفر سرباز و با پانصد نفر سوار ایستاده سایر لشکریان دسته دسته
و جوق جوق مشغول غارت و تاراج گشتند و بر لشکریان اعلام شد که از قتل اطفال و اسیر نسوان
خودداری نمایند قریب هشتاد هزار گوسفند و پنجهزار گاو و گوساله و ششصد هفتصد اسب
اخته و مادیان بدست لشکریان افتاد و هر اثاث البیت که داشتند بتاراج رفت و در شب از روز
این دعاگوی دولت در آنجا اقامت نموده چون از آنجا تا شهر بایزید زیاده از دو فرسنگ راه
راه نبود و چند سال بود که برخلاف شروط مصالحهٔ دولتین ایران و روم سرحدداران
دولت روم بعضی از طوایف و عشایر ایران را در ولایات خود جای داده بودند از این
ملاحظه بپاشایان سرحد و سرعسکر ارزنة الروم فایده مترتب نمیشد از جمله این دعاگوی

دولت

در این باب نوشته و کس فرستاده بود بپاشای بایزید

دولت مکرر بپاشای مزبور بعذرهای دور از کار تأخیر و اهمال میشود لهذا در این وقت که
در چند نفر در آن ولایت بودند و جمعیت مستعد نیز در سرحد حاضر بود این دعاگوی دولت عازم
طایفهٔ جلالی را بمعتمدان سپرده از راه محال ماکو و قراعینی بولایت خوی روانه گردید و حاجی بابا
خان پسر محمدخان ایروانی را نیز مرخص ایروان نموده و خود این دعاگوی دولت پادشاهی
با هزار نفر سرباز نظام و هزار نفر سوار بعزم کوچانیدن طایفهٔ محمد یونس حیدرانلو روانه شدم
چون راه منحصر بود باینکه از زیر شهر بایزید گذشته شود قریب نصف شب که میان محلهٔ
زنگ روز که از محلات شهر بایزید است رسیدیم چنان باران عظیم لشکریان را گرفت که اصلاً
حرکت مقدور نشد لابد و ناچار از پیاده و سوار بنظامی که میرفتند ایستادند و از جمعیت
لشکریان پاشا در میان قلعهٔ بایزید خبردار شده بافروختن کاسه‌های مهتاب و مشعل ببروج
و بدنهٔ قلعه که در بالای شهر بایزید است اقدام نموده و دور قلعه را چون روز روشن ساخت
و دو نفر از کسان این دعاگوی دولت که بجهتی از جهات پیش پاشا فرستاده شده بودند
گرفته و در این بین باران فی الجمله انقطاع پذیرفته این دعاگوی دولت از کنار شهر گذشته　　محبوس شد
بر سر طایفهٔ محمد یونس آمده و محمد یونس با چهل پنجاه سوار در همین شب بایزید پیش
پاشا می‌آمده است و خوف از قرب وصول لشکر ایران داشته است در بین راه بقراولان
لشکر ایران برخورده فرار بر قرار اختیار نموده لشکریان او را تعاقب کرده او خود را
باوبهٔ خود رسانیده همان قدر فرصت نمود که دو نفر از عیال خود را سوار کرده و کمک
و سوار و سرباز هم وقت طلوع آفتاب بهمان اوبه‌ها رسیده این دعاگوی دولت پادشاهی

نصف سرباز و سوار را در جنب خود نگه داشته و نصف دیگر دست بغارت و تاراج برآوردند
و درین بین بقدر چهارصد نفر سوار و پیاده از طرف بایزید نمایان شد که بکومک محمد یونس
می آمدند و این مکان مکانی است که در ما بین کردهٔ قارنیه کول میباشد امنای عالی دولت
بادشاهی سرباز و سوار را که حاضر بود برداشته بمقابلهٔ سواره و پیادهٔ که می آمد شتافت
و اعلام نمود که سایر لشکریان اموال غنیمت را برداشته از کردهٔ قارنیه کول بالا رفته و خود در محل
اوتاق شده در قریهٔ قراکلیسا منزل نمایند امنای عالی دولت چندان در مقابلهٔ سواره
و پیاده که آمده بودند ایستاد تا جمیع لشکریان از کرده عبور نمودند پس از آن امنای عالی
دولت نیز با سرباز و سوار بقریهٔ قراکلیسا رفته از آنجا وارد خوی شده اموال غنایم را
جمع نموده در میان لشکر نظام و سواران مواجب خوار دولتی تقسیم نموده بعد از وضع انعام
و احسان سه هزار تومان از بابت مواجب فوج تبریز و هفتهزار تومان از بابت مواجب نظام
خوی قبض دولتی گرفته با اخبار واقعه بدار السلطنهٔ تبریز نزد محمد خان امیر نظام فرستاد
و خود در عالی دولت بجهت حفظ سرحد ارومیه از تقلب و تسلط میرزوان دوزباره سمت
رفته با احضار افواج نظام کرد اعلام نامه بمحالات فرستاده مشغول سرحدداری آنجاها شد
طایفهٔ جلالی که از اموال و اغنام عاری و خالی آمده بولایت قارص رفته درین بین
کاروان عظیمی را از مال تجار ایران که از اسلامبول می آمدند در ولایت وایاوین جلوگیری
کرده بر سر آن کاروان ریختند قریب به ~~بیست~~ سیصد هزار تومان مال تجار را بغارت بردند
بعد از رسیدن این خبر بدار السلطنهٔ تبریز محمد خان امیر نظام بسرعسکر ارزنة الروم
نوشت

نوشته جات اکیده نوشته مطالبهٔ اموال تجار را نموده و با امنای عالی دولت نیز اعلام نمود
که تا ارکان لشکریان آنسرحد را دیده بقارنیه کول رفته باجتماع لشکریان پرداخته مطالبهٔ اموال
تجار از سرعسکر ارزنة الروم اقدام نماید امنای عالی دولت در فکر انجام این خدمت بود که
خبر رسیدن امیرزاده خسرو میرزا چنانکه مذکور شد بدار الخلافه رسید امنای عالی دولت
ابراهیم خلیل خان را با پیشکش لایق و عریضه جات بمشهد مقدس روانه نموده و نوشته جات
بامیرزاده خسرو میرزا نوشت که از دار الخلافه بمشهد مقدس رفته بقدر مافات قیام نماید
ابراهیم خلیل خان بدار الخلافه رسیده بود که پادشاه مرحوم نیز وارد دار الخلافه شده بودند
و محمد خان امیر نظام نیز بجهت استقبال پادشاه مرحوم با امیرزاده فریدون میرزا با دو جان رفته
افواج ولایت آذربایجان را باستقبال کشیدند و محمد خان امیر نظام اعلام آمدن پادشاه مرحوم را
با امنای عالی دولت نموده امنای عالی نیز امورات سرحدیه را که پیش آمده بود بسامان نحو
گذاشته از راه مراغه و ساوجبلاغ عازم استقبال موکب همایون و در قصبهٔ میانج
بشرف پای بوس پادشاه مرحوم مشرف گردیده و ذکر حرکت پادشاه مرحوم از مشهد مقدس و رسیدن بجهت
خاقان مغفور در اوان شنیدن فیض ولیعهد دولت علیه ایران و بعضی از حکایات مناسب آن زمان

چون پادشاه مرحوم از لوازم عزاداری فراغت یافتند و توهم امیرزاده خسرو میرزا با سیاسی
که مذکور شد منجر بعزل گردید خاقان مغفور محمد باقر خان را در اصفهان و بیگلربیگی دار
الخلافه را با خلاع فاخره بجز با آن ~~بجهت~~ روانه نموده مقرر داشتند که بعد از
انضباط امر خراسان عازم دار الخلافه شوند پادشاه مرحوم بعد از لوازم جشن نوروزی

بادشاه ولیعهد شد

پوشیدن خلعت پادشاهی با نظام امور هرات اشتغال نموده اوّلا یار محمد خان وزیر هرات را
که محبوس و مقید بود بمرحمت و التفات خود امیدوار فرموده از حبس مرخصی داد و بعدها
دست اطمینان از طرف هرات پیدا کرده او را با خلعت و رقم التفات روانهٔ هرات
داشتند و تمامی لشکریان آذربایجان را که در خراسان بودند بخصوص نظام خوی و افشار را
که بسبب فرار امیرزاده خسرو میرزا فی الجمله مضطرب و پریشان بودند بمرحمتهای پادشاهی
امیدوار ساخته دعا ایشان که از این دعاگوی دولت را انکار عمل امیرزاده خسرو میرزا و تبرا از آن کار
عرضه شده بود بر زبانهای ایشان نموده از هر جهت ایشان را دلگرم خدمت ساختند و منصب
والیگری خراسان را بامیرزاده قهرمان میرزا عنایت فرموده محمد خان قراپاپاقی را که مردی
کاردان بود بکارگذاری امور کار تعیین نمودند و بنفس همایون بعد از مرخصی از آستانهٔ
امام ثامن ضامن با نظام بهادران روس و دوازده عرادهٔ توپ در ماه جوزا از مشهد
مقدس بیرون آمده بعزم تشرفیاب حضور خاقان مغفور کوچ بر کوچ روانهٔ دارالخلافه شدند و چون
در بین راه میرزا ابوالقاسم قائم مقام در تغییر مزاج مبارک پادشاه مرحوم نسبت باین
دعاگو میکوشید و هر چه از حکایات مسطوره خبر داشت که در آذربایجان از این دعاگوی دولت
شاهی صادر شده بود بلباسهای بد در نظر پادشاه مرحوم جلوه میداد و دوسه نفر از کسان
مجهول الحال خود را مثل محمد خوئی برادر احمد و امثال او را اغوا کرده بود که از آذربایجان
بمضامین مجعولی بر افترا و بهتان نسبت باین دعاگوی دولت نوشتجات باو نویسند که در
ایام فرصت مقوی و مصدق مقال خود در خدمت پادشاه مرحوم نماید القصه برای این

دعاگوی

دعاگوی دولت سازد بعضی اخبار میرفت که کج رفتار [illegible] و اعدام وجود این بیچاره اقدام بهیچ
امری ننموده و دولت داری مصلحت نمیدیدند بعد از ورود بدارالخلافه خاقان مغفور جمیع اعیان دربارخانهٔ
همایون را با توپخانه باستقبال فرستاده با اعزاز و احترام تمام وارد دارالخلافه شدند و در باغ
موسوم بلاله زار منزل مرحمت شد سرکار ظل السلطان با بعضی از شاهزادگان و بعضی از قاجاریه
و امین الدوله متفق شدند که خاقان مغفور را از تفویض منصب جلیل ولیعهدی پادشاه مرحوم
مانع آیند خاقان مغفور که اعقل سلاطین اسلام و اکمل معاصرین زمان خود بودند هیچگونه مصلحت
دولت را در ترجیح اولاد خود بر پادشاه مرحوم نمیدیدند و چنانکه امیر کبیر امیر تیمور گورکان
بعد از وفات پسر خود جهانگیر که ولیعهد دولت او بود با کثرت اولاد منصب ولیعهدی را
به پیر محمد پسر جهانگیر داده و نیز شاه عباس ماضی که اعقل و اکمل پادشاهان صفویه بود بعد از محمد باقر
میرزا که ولیعهد بود منصب [illegible] صفی که موسوم بسام میرزا بود مفوض نمود خاقان مغفور [illegible]
بر طریق این دو پادشاه عظیم الشأن را سلوک فرموده پادشاه مرحوم را از میان همه اولاد
صلبی خود که قریب به پنجاه نفر بودند رجحان و ترجیح اختصاص داده برتبهٔ علیهٔ ولیعهدی ایران
سربلند و سرافراز فرمودند و قبای کیانی و خنجر و شمشیر و کمر مرصع و بازوبند مکلل بالماس برسم
خلعت التفات و مرحمت شد و در سلام عام که محضر جمیع شاهزادگان و وزرا و سایر امرای ایران
بود با خلعت و فرمان پادشاه مرحوم را احضار فرموده بمراسم تهنیتی که فوق آن متصور
معقول نیست مفتخر ساختند و جمیع اعیان و امرای دربار با علما و فضلا و مجتهدین و
سادات و اهالی اسواق و محلات دارالخلافه را حکم فرمودند که دسته دسته و جوق جوق بخدمت پادشاه

مرحوم رفته زبان بمبارکباد این منصب عظمی گشاینده و با ایلچیان دول خارجه نیز اعلام این تهنیت نموده
بمبارکباد شتافتند سه روز در دار الخلافه طهران وضیع و شریف دار الخلافه بعیش و سرور
پرداختند روزی بر زبان الهام بیان خاقان مغفور در حین مخاطبه با میرزا ابوالقاسم
گذشته فرموده بودند که میرزا ابوالقاسم در تقدیر خداوندی گذشته است که تو و اولاد تو در ایران
پادشاه شوید باید بهمین خدمتگذاری بهی دولت قانع و شاکر شده پا از اندازه خود بیرون
نگذاری القصه خاقان مغفور پادشاه مرحوم را شبی در خلوت خاص طلب فرموده قریب بهشت
ساعت با ایشان مکنونات خاطر را در میان گذاشته آنچه در امور و رموز دولتداری
باید و شاید فرمایش فرموده بودند پس از مرحمتهای گوناگون امیرزاده خسرو میرزا را احضار
حضور مبارک فرموده نصایح پادشاهانه مخصوص شان ساختند و فرمانی که منقش بصورت
خاقان مغفور بود ~~پادشاه مرحوم التفات فرموده~~ بدست امیرزاده خسرو میرزا دادند
که آن صورت همایون را وسیله عفو جرایم خود ساخته بخدمت پادشاه مرحوم رسانده و آغا
بهرام خواجه را که از مقربان خاقان مغفور بود مقرر داشتند که باتفاق امیرزاده خسرو میرزا
خدمت پادشاه مرحوم رفته از طرف خاقان طلب عفو زلات او را نماید امیرزاده خسرو میرزا
با این وسایل خدمت پادشاه مرحوم مشرف شده در مقام اعتذار تقصیرات خود برآمده
مورد التفات و نوازش پادشاه مرحوم گردید خاقان مغفور زیاده از پنج هفته پادشاه
مرحوم را در دار الخلافه توقیف نفرموده مرخص آذربایجان ساختند و پادشاه مرحوم
میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بجهة اتمام و انجام بعضی امورات در دار الخلافه گذاشته

خود با امیرزاده خسرو میرزا و سایر ملتزمین رکاب از دار الخلافه بیرون آمده عازم آذربایجان
شدند و در قزوین رکن الدوله علی نقی میرزا لوازم خدمتگذاری کوشیده و در ولایت خمسه
شجاع السلطنه فتح الله میرزا نیز اخلاص و خدمتگاری خود را در بوته امتحان گذاشته صاف و
خالص بیرون آمده مورد التفات پادشاه مرحوم شد و از آنجا ~~پادشاه مرحوم شده~~ و از آنجا
پادشاه مرحوم کوچ فرموده از رودخانه قزل اوزن گذشته نزدیک قصبه میانج مضرب خیام
پادشاهی گردید و گروه گروه از ورود اردوی پادشاه مرحوم بقصبه میانج تا ورود بدار السلطنه تبریز که [illegible] امیرزادگان
و بعض از
چون اردوی پادشاه مرحوم بقصبه میانج رسید اهالی آذربایجان با خلاص و ارادت
تمام روی باردوی همایون آوردند و بشرف آستان بوسی مشرف میشدند و نگرانه
وجود پادشاه مرحوم غمهای گذشته را از خاطر میزدودند و امید عاکفی دولت پادشاهی
جمیع امیرزادگان آذربایجان در منزل میانج بشرف آستان بوسی مشرف شده و
لوازم مرحمت از طرف پادشاه مرحوم سرافراز شده و چون که از منزل ترتب جام تا این منزل
میرزا ابوالقاسم قایم مقام که کارگذار بود در خدمت پادشاه مرحوم بسبب اغراض فاسده
خود موضوع در دلخواهی خود را بکونی امید عاکفی دولت نموده بود و چنان در خاطر
پادشاه مرحوم قرار داده و متیقن ساخته بود که امید عاکفی دولت در آذربایجان البته
بشرف آستان بوسی مشرف نخواهند شد بلکه با موراتی که باعث تخریب دولتی باشد اقدام
اقدام خواهد کرد و جمیع خدمات سرحدیه و مملکتداری را که از محمد خان امیر نظام [illegible] بالکلیه
تزویر و حیله گری در خدمت پادشاه مرحوم جلوه گر ساخته بود و ظهور صدق و کذب

عرایض خود را با وقایع ورود به آذربایجان و تخلف این دعاگوی دولت از شرف آستان
بوسی منوط و مربوط داشته بود درین وقت که این دعاگوی دولت تصدیق و ارادت
تمام مقدم از همه امیرزادگان با وجود اینکه از خوی و ارومی تا منزل میانج ده مرحله
راه است و از همه ولایات آذربایجان تا آنجا بعیدتر است بشرف آستان بوسی رسید
فاما عرایض میرزا ابوالقاسم قایم مقام که در خدمت پادشاه مرحوم میمون و ظاهر شده
پادشاه مرحوم بمقتضای طینت بلوازم مرحمت و التفات اقدام میفرمودند میرزا محمد پسر
میرزا ابوالقاسم قایم مقام خبر ورود این دعاگوی دولت را در منزل میانج بپدر خود
نوشته روانه نموده میرزا ابوالقاسم بعد از شنیدن این خبر دانست که اگر یکماه این دعاگوی
دولت در خدمت پادشاه مرحوم بلوازم خدمتگذاری قیام و اقدام نماید و محمد خان امیر
نظام نیز بشرف آستان بوسی پادشاه مشرف شود این دعاگوی دولت بحسن خدمتگذاری
و جان نثاری و بتصدیقات محمد خان امیر نظام که از همه جهت در همه باب امین و معتمد
دولت است رفع شبهات او را از خاطر پادشاه مرحوم بالجمله خواهند نمود از منزل ابهر قزوین
بچاپاری دو منزل را یک منزل نموده در منزل صومعه باردوی همایون رسید خواست
طرحی را که در مشهد مقدس برای فرار امیرزاده خسرو میرزا ریخته بود برای این دعاگوی
دولت نیز بریخته باشد در همان منزل صومعه بجا در این دعاگوی دولت آمده در خلوت
باین دعاگو اظهار نمود که شما بچه اطمینان باینجا رو آورده اید اگر باطمینان من است من که
بشما نوشته بودم از جای خود حرکت ننمائید و سخن مرا هم صاحب کار نمیشنود و کدام زمان
بوده که این صاحب کار بمن کم التفات نبوده در سن دوازده سالگی که حاجی محمد خان قراگوزلو

وزیر

وزیر و در مراغه در خدمت این صاحب کار بود دشمنی قدیم با من داشت و همیشه زبان بدشمنی
من در خدمت این صاحبکار میگشوده و بعد از آنکه بهمدان رفتند میرزا محمد علی مستوفی و میرزا
حسن برادرش که هر دو دشمن جانی من بودند در درب خانه این صاحب کار وزیر و صاحب
اختیار بوده آنچه از بدگوئی من فاعل شده اند و بس از آنکه بقراجه داغ قرانعیف بردند میرزا
نصرالله اردبیلی که با من عداوت قدیمی داشت صاحب اختیار درب خانه این صاحب کار بود
بجز دشمنی و بدخواهی از من تخمی در دل این صاحب کار نکاشته حاجی میرزا آقاسی و حاجی
زین العابدین شیروانی که انیس و جلیس این صاحب کارند سخنی بجز فتوای قتل من در خدمت
این صاحب کار نمیگویند بعلاوه الله یار خان آصف الدوله بسبب منصبی که من دارم با من
همه وقت در مقام عداوت است و این بیت را در آخر گفتگو خواند   بیت   بر لوح دلش جز
الف قامت یار   چکند حرف دگر یاد نداد استادش   این دعاگوی دولت در جواب
گفت که مرا بجز خدمتگذاری و جان سپاری منظوری نبوده و نیست و در این وقت که
اعمام در ولایت عراق هر یک سی سال است در ولایات متصرف خود نشسته و دم از استقلال
میزنند اگر العیاذ بالله فی المثل مخالفتی در مملکت آذربایجان پیدا شود ظاهر آن است که در
سلسله نایب السلطنه این مرز و بوم برقرار نماند و بالکلیه این اولاد مستاصل آیند و چاره
ناچار محتاج شده بدرب خانه مردم روند و دستخطی از نایب السلطنه مرحوم همراه داشتم
که بپادشاه مرحوم و باین دعاگوی دولت در ایام غلبه روسیه در هنگامیکه در اردبیل
در خدمت پادشاه مرحوم بودم مرقوم فرموده بودند و مشتمل بود بر ترغیب این دعاگوی

دولت رجعه شکرگذاری و جانثاری نسبت بپادشاه مرحوم و بیحد تعریف ایشان در التفات و
مرحمت نسبت باین دعاگو و در ضمن آن دستخط مرقوم فرموده بودند که میخواهم پسرهای من
مثل طهماسب میرزا و محمد حسین میرزا پسران محمد علی میرزا باشند که از برای یک لقمه نان در بدر
خانه این و آن روند همان دستخط بمیرزا ابو القاسم قائم مقام دادم و گفتم که این مثل
وصیت است از نایب السلطنه مرا امیدی و ملجائی بعد از فضل خدا سوای این دربخانه
نیست میرزا ابو القاسم قائم مقام پس از شنیدن این سخنان دیگر سخنی اظهار ننموده رفت
و در منزل دیگر امیرزاده بهرام میرزا و امیرزاده فریدون میرزا و امیرزاده بهمن میرزا حاکم اردبیل
و محمد خان امیر نظام و وزیر مختار دولت روس بشرف استقبال و رکاب بوسی مشرف شدند
و فردای آن روز بچمن اوجان که مضرب خیام لشکر نظام که باستقبال آمده بودند بود
موکب همایون نزول اجلال فرمود و میرزا محمد پسر میرزا ابو القاسم قائم مقام که جوانی جاهل
و بی شعور بود با محمد خان امیر نظام فی المجلس پرخاش کرده و در منزل اوجان وقت ورود
این دعاگوی دولت بخدمت پادشاه مرحوم برای صرف نهار آقا محمد حسن صندوقدار که
از نوکرهای قدیم نایب السلطنه و معتمد ایشان بود در میان درب تالار عمارت بنزدیک
این دعاگوی دولت آمده سیاهه در ترتیب ایستادن امیرزادگان در خدمت پادشاه مرحوم
بامیدعاگوی دولت نمود این دعاگو پس از ملاحظه دید که در صف امیدعاگو کسی را مقدم تر
لیکن امیدعاگو نمی ایستاد شاهزاده ملک قاسم میرزا و طهماسب میرزا و امیرزاده بهرام میرزا را امیدعاگو را
در مرتبه چهارم نوشته است امیدعاگوی دولت خواست که سیاهه را از دست آقا محمد حسن گرفته

که تا این زمان در آن صف مقدم داشته

درست

درست ملاحظه نماید که خط کیست آقا محمد حسن سیاهه را نداده بجای خود رفت امیدعاگوی دولت
وارد حضور پادشاه مرحوم شده در آخر صف امیرزادگان ایستاد و پس از صرف نهار عریضه
بخدمت پادشاه مرحوم درین باب عرضه کرده در جواب مرقوم فرموده بودند که محمد خان
امیر نظام سیاهه را دیده از فرمایش ما استعفا دهیم خواهی رسانید از آن قرار در سلام عام باید رفتار
نمایند و در آن روز سلام عام منعقد بود که فرمان ولیعهدی خوانده شود امیدعاگوی دولت
بجای خود رفته منتظر آمدن امیر نظام نشسته وقتی مستحضر شد که سلام عام بانجام رسیده و
محمد خان امیر نظام خانه پادشاه مرحوم از سراپرده در عمارت تشریف برده است امیدعاگوی
دولت در عمارت بخدمت پادشاه مرحوم رسیده التفات و نوازش بطور عادت و مقرر دیده
و از منزل اوجان بروکوچ مدار السلطنه تبریز رسیده پادشاه مرحوم پادشاه مرحوم بسبب
تعیین ساعت ورود که ده دوازده روز تاخیر داشت در محله باغمیشه در منازل حاجی
صادق گرجی بشرف نزول ارزانی داشتند و اردوی مبارک در صحرائی که در پشت باغ شمال است
افتاده هر کس از اعیان بمناسبتی منزل گرفته امیدعاگوی دولت نیز در عمارات باغ صفا که ملک دعاگو بود
~~عمارت خود~~ منزل گرفت چون میرزا ابو القاسم از منزل صوفیان تا ورود بمنزل باغ میشه
طرحی دیگر ریخته و فسادی عجیبه تر انگیخته بود و دار و قراری که بعد معلوم این دعاگو شد
بخدمت پادشاه مرحوم عرض کرده بود که سبب آمدن جهانگیر میرزا برای آن است که خود را
بمیان جمعیت آذربایجان انداخته بلباس خدمتگذاری در آمده فرصت نگاهداشته اتفاق
العیاذ بالله بوجود مبارک رسانند و الا از سر حکومت و مملکت برخاستن و با هیبت بی سوار

بعد از آنکه [illegible] که [illegible] مایوس شد

در درب خانهٔ پادشاه آمدن بدون حیله و تزویر نیست و عهد کرده بود که اگر شما در مقام قید
و حبس او بر بیایید من تکلیف خود را میدانم که بخدمات آذربایجان قیام نمایم پادشاه مرحوم
نیز که در آن اوقات استقامت دولت خود را در حفظ رضای میرزا ابوالقاسم میدیدند باو [illegible] بود
بودند که ما اختیار در امورات خود نداریم و تفویض صلاح و فساد امور را برای در دولت تو
نموده ایم آن نمک بحرام نیز نظر بمقتضای خیالات خود افساد اعدام این دعاگوی دولت را اول
مدارج اعتبار و اقتدار خود دانسته در هجدهم ربیع الاول سنه ۱۲۳۴ جیبی را از غلام و عمله
و رتب بمنزلی که این دعاگوی دولت در وقت ورود بدرب خانهٔ مبارک در آن منزل
می نشست گذاشته و فوج سرباز تازه داعی را که منصور خان [illegible] سرهنگ آن فوج بود
در درب خانه حاضر نموده و اینه دعاگوی دولت وقت ورود بدرب خانه از قضا امروز
بمنزل رفته بعزم سلام پادشاه مرحوم رغبت و از خدمت پادشاه مرحوم عود نموده
بحرم خانه بدیدن همشیره که همان روز از قزوین آمده بود رفت و از آنجا بیرون آمده بدیدن
دو نفر عمه که بودند در منزل میرزا ابوالقاسم قایم مقام بودند گذشت و میرزا ابوالقاسم
در آنجا با اینه دعاگو ملاقات کرده پریشان گوئی و سخنان بی ربط که اکثر اوقات در طعنه
زدن از کار و عادت او بود گفت و این بیت را مکرر بدعاگو خوانده میخواند سخن
دل تنگ شدم خانهٔ صیاد خراب کاش دی قفسم جانب صحرا میکرد این دعاگوی دولت
از منزل او بر خاسته بجانب دیدن طهماسب میرزا رفت از قضا طهماسب میرزا در منزل نبود و یک
ساعت بیشتر بغروب نمانده بود خواست که از درب خانه سوار شده بمنزل عود نماید که این جمعیت
بخدمت

آقا زنهار

بپیشخدمت جدید الاسلام از طرف پادشاه مرحوم آمده اینه دعاگو را احضار نمود اینه دعاگوی
دولت بخدمت پادشاه مرحوم رسیده چون بعضی امورات سرحد خوی و جمع آوری
لشکر برای اینکه سر حد و بعضی امورات از قبیل تنظیم سواره و قلع و قمع و فراری طایفهٔ سلیکان از
محال ساوج بلاغ در میان بوده اینه دعاگو بعرض پادشاه رسانده بود فرمایش فرمودند
که چهار نفر میرزا میخواهیم این امورات و این مطالبات را امشب با میرزا ابوالقاسم و محمد خان
امیر نظام نشسته گفتگو نموده تمام نمائیم که فردا ارقام آن بمهر رسیده پس فردا انشاالله لشکر را
که برای طلب مال التجار حاضر شده انشاالله بحقارتی که ول برده مشغول بگرفتن مال التجار از سر عسکر ارزنة
الروم باشند و محمد خان امیر نظام در حضور مبارک ایستاده بود اینه دعاگوی دولت
عرض کرد که فرمایش پادشاه مطاع است امشب این دعاگو بمنزل نمیرود و با قایم مقام و با
امیر نظام نشسته امورات را بانجام رسانده فردا چگونگی را بخدمت عرض مینمائیم و از حضور
مرخص شده با محمد خان امیر نظام روانهٔ بالاخانه شدند که منزل معین این دعاگو بود که وقت
آمدن در درب خانه در آنجا می نشست و میرزا ابوالقاسم را در میان راه دید که بخدمت پادشاه مرحوم
میرود و فرمایش پادشاه مرحوم را باو رسانده در جواب گفت که شما با امیر نظام در بالاخانه
تشریف داشته باشید من نیز حالا بخدمت میرسم اینه دعاگو با محمد خان امیر نظام ببالاخانه
رفته در این بین امیرزاده خسرو میرزا نیز ببالاخانه آمده نشست این دعاگو دید که امیر نظام
آنشب آهسته مشغول گریه است خیال نمود که از دلتنگی است که از میرزا محمد میر قایم مقام دارد
دو روز پیشتر با این دعاگوی دولت از دست میرزا محمد شکایت کرده بود که در این بین

فضلعلی خان یوزباشی قراباغی داخل منزل شده ایستاد این دعاگوی دولت باو اظهار
کرد که اگر سخنی داری اعلام کن والا در این منزل فرمایشی از طرف پادشاه شده است و جمعی
هستیم که مشغول بانجام آن اموریم فضلعلی خان سخنی نگفته باز ایستاد باز این دعاگوی دولت
تکرار سخن را نموده فضلعلی خان اظهار کرد که از طرف پادشاه مأمورم که از شما و از امیرزاده
خسرو میرزا اسلحه را که در کمر دارید بگیریم و شما در اینجا بی اسلحه بنشینید سخن که باینجا رسید
محمد خان امیر نظام برخاسته از آن منزل بیرون رفت و جمعی کثیر با تفنگ و اسلحه وارد
منزل شده این دعاگو را با امیرزاده خسرو میرزا احاطه نمودند و محمد حسین خان ایشیک آقاسی
باشی در همین حال از طرف پادشاه مرحوم آمده اظهار نمود که ما بی جهت تکلیف شما اقدام
نکردیم ما عرض کرده اند که شما یک جفت طپانچهٔ کوچک در بغل خود دارید و مخفی است اید که اگر
قائم مقام را که رکن دولت من است بقتل رسانید و اگر او نشود العیاذ بالله بما [illegible]
رسانید این دعاگوی دولت در جواب گفت که این دعاگو از این بالاخانه جائی نرفته است
و بجز از این مقدمات باین بالاخانه آمده است اگر این کلمات را که عرض کرده اند بوئی از
صدق داشته باشند حال باید طپانچهها در نزد این جانب باشد فضلعلی خان نزدیک آمده ملاحظه
نمود که بغیر از کارد دسته فولادی که قانون بود هر کس بکمر میزند و یک کیسه مهر هیچ در نزد این
دعاگو و امیرزاده خسرو میرزا نیست پس از گذشتن این گفتگو و ظهور کذب این عرایض
چون چند [illegible]
جازه و مصلحتی در دولت داری بجز نگهداری این دعاگویان نبود شب در آن بالاخانه
بپایان رسیده و صبح آن شب این دعاگو را با امیرزاده خسرو میرزا با امیرزاده بهمن میرزا

و میرزا [illegible]

و میرزا [illegible] چهارصد نفر [illegible]
و چهارصد نفر سوار ~~مستحفظ~~ سپرده و در باب تخت روان حاضر کرده این دعاگویان را روانه
قلعه اردبیل داشتند و جابجا فرستاده امیرزاده احمد میرزا که در خوی مشغول بخدمات دیوانی
بود و امیرزاده مصطفی قلی میرزا را که در اردو مشغول خدمات آنطرف بود گرفته به تبریز
آوردند و ایشان در آن وقت در سن یازده سالگی و شانزده سالگی بودند ایشان را نیز
روانه اردبیل ساختند و پادشاه مرحوم در ساعت معین داخل دار السلطنه تبریز شده
در عمارات سرکار نایب السلطنه شرف نزول ارزانی داشتند

ذکر احوال دار الخلافه طهران تا هنگام وفات خاقان خلد آشیان و دفن ایشان در دار الایمان قم

چون خاقان مغفور پادشاه
مرحوم را ولیعهد نموده روانه آذربایجان فرمودند اولاد خاقان مغفور که در ولایات
بودند فی الجمله بنای کوتاهی در خدمات دیوان گذاشتند خاقان مغفور لشکرهای عراق
و مازندران را احضار ~~فرموده~~ و دار الخلافه را بوجود معتمدان مضبوط فرموده و ظل
السلطان را که حاکم و نایب دار الخلافه بود در دار الخلافه گذاشته با لشکرها بعزم نظم
اصفهان و فارس روانه شدند و رکن الدوله علینقی میرزا و امام وردی میرزا را که سر
کشیکچی باشی بود با بعضی از شاهزادگان دیگر از ملتزمین رکاب ساختند و در وقت
حرکت اردو خبر گرفتاری این دعاگویان بخاقان مغفور رسیده ظل السلطان گفته بود
که بکشند جهانگیر میرزا را بکشیم آنروز که آدم مرا از آذربایجان خفیف کرده و پس فرستاده باید
این روزها را برای خود ملاحظه نماید و قائم مقام باین لباس آصف الدوله نوشته بود
که چون اردو به دعوی مملکتی وسیع بودند جهانگیر میرزا را باردبیل که حکم مسکنه [illegible] بود

در همان شب این دعاگو عریضه ای [illegible]
سفارش عیال و اولاد و خود [illegible]
معروض داشته

مأمور نمودیم القصه خاقان مغفور رجوع این امر را بوساطت ملک آرا که ارشد اولاد
خاقان مغفور بود فرموده بودند و باسکندر میرزا برادر بزرگ ملک آرا که در دار الخلافه بود
فرموده بودند که لشکر مازندران را دفعتاً باصفهان رسانیدی در دار السلطنه اصفهان
اللهیارخان آصف الدوله جهانگیر میرزا را با عیالش گرفته بمازندران میفرستیم القصه
خاقان مغفور از دار الخلافه حرکت فرموده بدار الایمان قم رسیدند چون در دار الایمان
قم که مدفن بضعهٔ موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیها و علی آبائها است خاقان مغفور
خود جهاد گروه مدرسه و دار الشفا در کمال تنقیح ساخته و گنبد مقدس را در کمال خوبی بخشتهای
طلا و درهای طلا و نقره آراسته اند و آنچه از اسباب زینت مثل قندیل طلا و نقره و زیارت
نامهای مکلل بجواهر بقدر امکان در آنجا گذاشته اند و در ایام سابق نذر فرموده بودند
که صد هزار تومان در آن مکان مقدس خرج نمایند درین وقت که بآن مکان مقدس
رسیدند بعد از زیارت و آستان بوسی محاسبهٔ وجه نذریه را فرموده هفده هزار تومان
باقی وجه نذر مانده بود قدری را نقد تحویل فرمودند که خشت طلا ساخته شده در رواق
مبارک مصروف شود و قدری را هم مقرر فرمودند که از اصفهان روانه فرمایند تا تمام
شخواه نذر پرداخته آید و برای خود مضجعی در ایام حیات در صحن مقدس معین فرموده
و سنگ مزار در حال زندگانی بفرمایش همایون از سنگ مرمر تراشیده شده و صورت
مبارک را در بالای آن سنگ با تاج و بازوبند حجاران کنده بودند خاقان مغفور بمضجع
شریف رفته یکدو ساعت در آنجا توقف فرموده بعضی فرمایشات عبرت انگیز نمودند

و پس

و پس از این مقدمات از دار الایمان کوچیده منزل بمنزل بدار السلطنه اصفهان تشریف بردند
و حسینعلی میرزای فرمانفرما را که از شیراز خواسته بودند در اصفهان بشرف پای بوس
رسیده و محاسبهٔ دار الملک فارس کشیده آمد و چهار صد هزار تومان باقی دار شده بتحصیل
داری حسام السلطنه محمد تقی میرزا مفوض و موکول شده فرمانفرما را بدست او سپردند که از اصفهان بفارس
برده هلکاً مخواه باقی را از او بازیافت دارند فرمانفرما و حسام السلطنه محمد تقی میرزا
دو منزل از اصفهان بیرون رفته بودند که خاقان مغفور بسبب استیلای مرضی که در آن
اوقات بر وجود همایون استیلا طاری شده بود در شب نوزدهم جمادی الآخر سنه ۱۲۵۰ در دار السلطنه
اصفهان تاج و تارک پادشاهی را گذاشته و جان پاک را بجان آفرین تسلیم نمودند و کلمهٔ
پادشاه ایران در اصفهان مرد تاریخ وفات آمد انا لله و انا الیه راجعون بعد از
وقوع این واقعهٔ عظمی اهل حرم و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت گریبان دریده
خاک غم و اندوه بر سر کرده و لباس ماتم پوشیده لشکریان مازندران را که در همراه روز
با اسکندر میرزا ولد ملک آرا داده شده بودند با لشکریان عراق که در اردوی همایون جمع
بودند متفق ساخته نعش مطهر خاقان مغفور را در محفه گذاشته بقانونی که در ایام
حیات از برای اهل لشکر کوچ واقع میشد جمیع شاهزادگان و امرا و اعیان بهمان قانون
محفهٔ مبارکه محفوف رحمت رب غفور را بجنبش انداخته و علمهای مبارکه را سیاه کرده
بدون تفرقه کلی لشکر با آداب و آئین هرچه تمامتر روانهٔ دار الایمان قم شدند و عبدالله خان
امین الدوله در اصفهان مانده بدولتخانهٔ مجتهد العصر و الزمان ملاذ الاسلام و المسلمین

هزار و دویست و پنجاه

حاجی سید محمد باقر رحمه الله رفته نشست و شاهزاده محمد رضا میرزا ولد خاقان مغفور
نیز از دار السلطنهٔ اصفهان بچاپاری روانهٔ دار السلطنهٔ [illegible] تبریز برای رساندن
خبر واقعه بخدمت پادشاه مرحوم شدند و شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا ریش سفید
اردو گشته اردوی بزرگ را بقانون و آدابی که نوشته شد بدار الایمان قم رسانیده
اهالی دار الایمان قم بلوازم تعزیت داری و خدمتگذاری کوشیده نعش مطهر خاقان
مغفور را بعد از طواف آستانهٔ متبرکهٔ حضرت معصومه صلوات الله وسلامه علیها و علی
آبائها در صحن مقدس در حجرهٔ که ایام حیات خاقان مغفور خود معین و مقرر فرموده بودند
بهزار امیدواری بشفاعت صاحبان آستانهٔ مبارکه بخاک پاک تربت حسینیه صلوات الله
وسلامه علیه که در ایام حیات خاقان مغفور بعد رحمت من از کربلای معلی آورده بود
سپرده شد پس از اتمام این امر الله یار خان آصف الدوله در صحن مقدس نشسته بدار الخلافه
رفت و سایر لشکریان موج موج و فوج فوج جوق جوق رو بدار الخلافهٔ طهران نهادند **در ذکر آثار خیریکه
از خاقان مغفور در صفحهٔ روزگار ماند** اولا اولاد و احفاد ایشان است که برای هیچ سلطانی از عهد
کیومرث تا این زمان اتفاق نیفتاده است در حین وفات پنجاه و سه نفر اولاد ذکور داشته [صلبی]
و دختر شصت نفر اولاد اناث ~~[illegible]~~ [که بعد از وفات] خاقان باقی [بودند] ثانیا کشیدن طلعهٔ
مبارکهٔ نجف اشرف است که بعد از ظهور طایفهٔ وهابی ~~[illegible]~~ آنقلعه را در کار
کشیدند و مبالغهای کلی در راه رضای ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و راحت
عموم مسلمین در آن سرزمین خرج فرمودند دیگر تعمیر قلعهٔ کربلای معلی است که او در آنجا

بسبب

نبیره و نتیجه

بسبب ظهور وهابی دوست در آنجا ایشان ساختند دیگر تعمیر آستانهٔ مبارکهٔ قم است که قریب
بصد هزار تومان در آنجا خرج فرموده بتعمیر و تذهیب آنجا قبهٔ آن را سعیها نمودند دیگر
تعمیر مسجد جامع است در دار الخلافه که مشهور است بمسجد شاه و گنبد آن مسجد را بخشتهای طلا
مزین ساخته‌اند دیگر بنای مسجد و مدرسهٔ سمنان است که در حقیقت مسجدی است دلنشین
و مدرسه ایست خوش وضع و آئین از همه مرتب‌ترین صفت آن مسجد و آن مدرسه شنیده میشود
خدا یتعالی اعمال و نیات خیر او را از ایشان مقبول نماید بمحمد و آله **ذکر وقایع دار الخلافه و ادعای
ظل السلطان و حکایاتیکه واقع شد** چون خبر وفات خاقان مغفور بمسامع
ادانی و اقاصی رسیده در ممالک ایران منتشر [گردید] شد در هر سری سودائی پدید آمد
و در هر خاطری خیالی پیدا شده از آنجمله ظل السلطان که حاکم دار الخلافهٔ طهران بود
با شاهزادگان اطراف که در عراق حاکم و مسلط بودند باعتقاد خود متفق و متحد شده بجز
بغیر از خود کسی را نمیدید خود را صاحب تاج و تخت دانسته در دار الخلافه جلوس نموده
دست ببذل و بخشش گشاده از زر نوروز و پاسبان دار الخلافه لشکری ترتیب داده [illegible]
و قصابان و بزرگان را نام نویس نموده و نیز لشکریان اردوی خاقان را با رکن
الدوله علینقی میرزا احضار ~~نمود~~ [کرد] رکن الدوله نیز اردوی معلی را با اسباب و اثاثهٔ
سلطنت همراه برداشته بدار الخلافه رسانید و مخلصانه بخدمتگذاری ظل السلطان قیام
و اقدام نموده بازوبند خاقان مغفور را که یکپارچه سنگ الماس و هشت مثقال
وزن آن است و مقوّمان از قیمت آن عاجزند بظل السلطان تسلیم نموده الماس

[illegible]

دیگر صحن مطلای [illegible] [illegible] روضهٔ مطهره و دیگر تعمیر [illegible] [illegible] عمارت مغفور [illegible] عالیه [illegible] عمارت مرحوم [illegible] باغ [illegible] لاله‌زار و [illegible] عمارت [illegible] سلطانیه و [illegible] کمال اهتمام [illegible]

سلطنت را در دارالخلافه چیدند و باطراف ولایات فرامین نوشته خبر از جلوس دادند
و ببعضی ولایات نیز حکام و نواب فرستادند و محمد جعفرخان کاشی را که از عهد خاقان
تا ایام التجاء ترتیب شده و دست پرورده ظل السلطان و از همه رموز و غموض آگاهی داشت
بمنصب وزارت دیوان اعلی بر داشتند و رکن الدوله علینقی میرزا را با نوشتجات
بدار السلطنه تبریز روانه نمودند مضمون نوشتجات اخبار از جلوس
و خواهش اینکه پادشاه مرحوم امضای این جلوس را نموده و در این ضمن ظل السلطان نیز
ممالک آذربایجان را بپادشاه مرحوم واگذار و ولایت عهدی دولت علیه ایران را
که خاقان مغفور بایشان مرحمت فرموده اند ظل السلطان نیز امضا نماید و ایلچیان دول
خارجه را باین عهود و شروط خاتمه بخشیده مملکت ایران را در امنیتی و آسایشی درآید
چون ظل السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه بود و [illegible] همشیره اعیانی نیز داشتند
که در این اوقات در آذربایجان در حباله نکاح میرزا ابوالقاسم قایم مقام بود از قراری که
مسموع شد سرکار ظل السلطان بخط خود بپادشاه مرحوم در ترجیحات قبول نمودن
این خواهش نگاشته بود نوشته بودند که شما چگونه از عمه جانت نمیگذرید که او را اکنون
نالان گذاشته بر سر من لشکر میخواهید بیاورید القصه بعد از روانه شدن رکن الدوله
علینقی میرزا بسمت آذربایجان سرکار ظل السلطان سکه زده و خطبه خوانده و شاهزاده
امام وردی میرزا را با یازده هزار نفر سواره و پیاده و توپخانه از دارالخلافه بیرون فرستاده
بسمت آذربایجان روانه نمود و پنج هزار تومان زر نقد با سکندر میرزا پسر ملک آرا

حاکم

حاکم مازندران داده که بمازندران پیش ملک آرا برده بمدارک لشکریان مازندران
قیام و اقدام نماید و سه هزار تومان برای استمالت اللهیارخان آصف الدوله
بقم فرستاده قریب بهفتصد هزار تومان از خزانه عامره زر نقد بیرون آورده بتمام
این جوره خیالات متفرق و مصروف ساخت خود را پادشاهی مقتدر و سلطانی قاهر
پنداشته تکیه بر جاهای بزرگان [illegible] لاف و گزاف زد **ذکر احوالات فرمانفرمای فارس
و اموراتی که در آنجا واقع شد** حسینعلی میرزای فرمانفرما چنانکه مذکور شد بمحض حسام السلطنه
محمد تقی میرزا از اصفهان بفارس میرفت دو منزل از اصفهان رفته بودند که خبر واقعه
خاقان مغفور بسمع ایشان رسیده حسام السلطنه محمد تقی میرزا او را وداع کرده راه بروجرد را
پیش گرفت و فرمانفرما نیز راه ولایت فارس را پیموده بفارس رسید و اهل مملکت فارس را
جمع نموده سکه زده و خطبه خوانده جلوس نموده و خود را پادشاه مستقل مقتدر دانسته
کس بطلب حسینعلی میرزای شجاع السلطنه بکرمان فرستاده شجاع السلطنه کرمان را
بمعتمدان سپرده و بخط یزد نایب فرستاده و بولایت عراق که خواهان خود میدانست اعلام
نامه جات نوشته خود روانه دار العلم شیراز شد و بعضی از شاهزادگان که قریب بفارس
حکومتگاه داشتند بوجود خود بفارس رفته و بعضی دیگر عرایض ارسال نموده دم از
خدمتگزاری و اطاعت زدند و فرمانفرما بعد از ورود شجاع السلطنه بفارس شش هزار
سواره و پیاده ترتیب داده بهمراهی شجاع السلطنه روانه عراق نمود و محمد تقی میرزا با
هفت هشت هزار نفر از طوایف بختیاری و بروجردی و لشکریان بروجرد که در اصفهان

دار دودی خاقان مغفور بودند بر سر او جمع شده تا بروجرد آمدند و بعد از ورود بروجرد
لشکریان را بجهت خواستن مواجب و سیورسات مرخص نموده وعدهٔ جمع آوری و لشکرکشی را
بهاران گذاشت و سرکار شیخعلی میرزا در ملایر و تویسرکان گاهی باستحکام قلعه فولادی که از
محدثات خود ایشان است در بالای تپه پرداخته و گاهی عزم فرار را بکربلای معلی جازم
و گاهی اتفاق با جام السلطنه را لازم شمرده و گاهی بخیال اینکه بتزویر همراه رب میدهیم
افتاده تا اینکه صبیهٔ میرزا محمد خان که خانهٔ پادشاه مرحوم و در این سال بعزم زیارت مکهٔ معظمه
روانه شده و در این اوقات باذربایجان رسیده بود و بسبب فوت خاقان مغفور از دار
السلطنهٔ تبریز عود کرده بملایر رسید شیخ الملوک بعد از ورود ایشان ولایت تویسرکان
و ملایر را بولیعهد میرزا کبیر خود که از خانهٔ پادشاه بود داده و این عمل را مایهٔ استقامت
حکومت خود دیده آسوده حال و فارغ البال نشست ذکر وقایعی که قبل از رسیدن خبر
فوت خاقان در آذربایجان واقع شد چنانکه سابقا سمت گذارش یافت پادشاه مرحوم
بعد از ورود بدار السلطنهٔ تبریز و فرستادن این دعاگوی دولت را با متعلقان بقلعهٔ
اردبیل ~~لازم و واجب شمرده~~ شخص صاحب وجودی را بسرحد ولایت روم
فرستند که در باب اغتشاش سرحد و مال تجار ایران با پاشایان سرحد و سرعسکر ارزنة
الروم قراری مستحکم دهند و استرداد اموال تجار را از قطاع الطریق طایفهٔ جلالی نمایند
لهذا محمد خان امیر نظام را با لشکرها که مستعد و آماده بود مامور نظم امورات
آن سرحد نموده محمد خان امیر نظام با جمعیتی که لازم بود بسرحد رفته در قارندی لو

لازم و واجب شمردند

اینه حاکم ... خدمات

نصب خیام

نصب خیام اقامت نمود و محمد شفیق پاشا سرعسکر ارزنة الروم نیز بسرحد آمده با محمد خان
امیر نظام ملاقات نمودند و دولت علیهٔ روم یکصد هزار تومان خسارت تجار ایران را
قطع نموده متقبل دادن شده بودند و متعهد شدند که طایفهٔ جلالی و سایر طوایف ایران را
موافق مصالحه نامه در ولایت خود نگذارند و راه ندهند در حین این گفتگوها بودند که شاهزاده
محمد رضا میرزا از دار السلطنهٔ اصفهان رسیده خبر واقعهٔ وفات خاقان مغفور را بعرض
پادشاه مرحوم رسانیده و محمد خان امیر نظام با لشکریان مراجعت نموده بتبریز آمدند و اولیای
دولت پادشاه مرحوم بتدارک تسخیر ممالک ایران و روانه شدن بدار الخلافهٔ طهران افتادند

ذکر جلوس پادشاه مرحوم در دار السلطنهٔ تبریز و لشکر کشیدن بعراق و بدخواهی میرزا ابو القاسم قایم مقام با دولت

چون شاهزاده محمد رضا میرزا وارد دار السلطنهٔ تبریز شد و از کیفیت وفات خاقان خلد
آشیان پادشاه مرحوم را آگاهی داد میرزا ابو القاسم قایم مقام اظهار خباثت طینت خود را
کرده در اول مجلس مصلحت عرض کرده بود که این بنده وقتی متقبل و متکفل این امورات
بزرگ میشوم که جمیع عرایض این بنده در دولتخواه مسموع آید و باید که پادشاه قطع نظر از جمیع
ارحام و عشایر خود نموده با آنچه این بنده مقتضی صلاح دولت داند حکم و اشاره فرمایند
والا این بنده صلاح خود را نمیداند که باین امورات بپردازد در خانهٔ خود نشسته بدعاگوئی
مشغول خواهد بود پادشاه مرحوم تفصیل این اجمال را سؤال مینماید که چه واقع شده و چه
باید کرد او در جواب عرض مینماید که اولا باید جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را که خاطر من
از ایشان مشوش است و ایشان را باعث این بدخواهی نسبت بخود در خدمت شما میدانند
باهلاک و اعدام ایشان حکم صادر فرمایند تا اشتباهی از طرف ایشان بهم رسیده

بخدمات دولتی اقدام نمایم والا احتمال میرود که پادشاه بمقتضای مرحمت جبلی بعد از
تسلط در مملکت ایران ایشان را خلاصی بخشند و ایشان با من در مقام عداوت کوشند
و در اله پادشاه مرحوم را نیز با وجود تحقق ساخته باصرار تمام ساعی در انجام این کار شدند
و پادشاه مرحوم اصلا تمکین این نوع سخنان را از ایشان نمینمود تا اینکه امرار میرزا ابو القاسم
و بیاری از حد گذشته اسمعیل خان فراش باشی را میرزا ابو القاسم قایم مقام بمنزل خود
طلبیده حکمی بمهر پادشاه مرحوم بدست او داده او را برای عاجز ساختن امیدعاگوی
دولت پادشاهی بامیرزاده خسرو میرزا روانه اردبیل نمود و پس از ساختن و پرداختن
این مرغ قافل از قفس تحقیق شده بکارسازی امورات سلطنت اقدام نمود و پادشاه مرحوم
در ساعت سعد در دار السلطنه تبریز بارث و استحقاق جلوس فرموده سکه و خطبه باسم
مبارک خوانده شد ظهور الحق تاریخ جلوس آمده و خاتم پادشاهی را باین بیت منقش
فرموده **بیت** شکوه ملک و ملت رونق آیین و دین آمد محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد
و باحضار لشکرهای آذربایجان فرمان صادر فرموده با ششهزار لشکر نظام و دو سه هزار
سواره و بیست و چهار عراده توپ از آذربایجان حرکت فرموده و محمد خان امیر نظام را
امین و معتمد خود نموده با میرزاده فریدون میرزا در دار السلطنه تبریز گذاشتند و امیرزاده
بهرام میرزا را با افواج نظام و سواره کرمانی که در رحمت آباد ساکن بودند با چند عراده
توپ بحکومت کرمانشاهان و ضبط آنسامان روانه داشتند و حاجی میرزا آقاسی را نیز
از ملتزمین رکاب خود فرموده هر چند میرزا ابو القاسم در ماندن حاجی میرزا آقاسی در تبریز

سعی نمود منفعتی نبخشاد پادشاه مرحوم از دار السلطنه تبریز با وزرای دولت روس و انگلیس
بیرون آمده روانه عراق شدند و امیرزاده بهمن میرزا نیز از اردبیل احضار شده در میانج
باردوی همایون رسیده موکب همایون با کمال استقلال از خاک آذربایجان بیرون آمده
وارد خاک عراق گردیدند **قصه احوال این دعاگوی دولت شاهی که از بدخواهی میرزا ابو القاسم قید گشته** از تبریز
از منزل باغمیشه با امیرزاده بهمن میرزا بنحویکه مذکور گردید روانه اردبیل شده در منزل سعدآباد
که چهار فرسنگی تبریز است منزل نموده بودیم که گرد سوار پیدا شده فضلعلی خان با صد سوار
از عقب رسیدند این دعاگو از رسیدن این سواران از عقب بسیار متوحش شده خود را بالکلیه
باخته سر تصدق بلاگردان گشت فضلعلی خان نزدیک آمده رقعه بخط پادشاه مرحوم با این دعاگوی
دولت رسانیده منشور بر دلداری و نوازش و اطمینان از طرف اهل و عیال امیدعاگوی
دولت فی الجمله کمال آمده از آنجا منزل بمنزل روانه اردبیل شده و در میان قلعه اردبیل
منزل دادند و قراول سرباز و غلام در میان اطاق و حیاط و پشت بام ایستادند
پس از بیست روز فتح الله خان آقای از طرف میرزا ابو القاسم رقعه با این دعاگوی
دولت نوشته که سخنان زشت در آنجا مندرج ساخته بود فتح الله خان بعد از ورود
سوراخهای بخاریها را گرفته و دیوارهای حیاط را مرتفع ساخته و کشیکچیان را در وقت
خواب نزدیک لحاف نشانیده بطریقی که کنارهای لحاف را بزیر زانوها گذاشته تا صبح
بانطریق می نشستند و سفارشی بکشیکچیان که بطریق فراشان خلوت کج کردن رخت
و خواب و پوشانیدن رخت امیدعاگو مأمور شده بود روزی امیدعاگوی دولت

با میرزاده احمد میرزا و [illegible] میرزا بقلعه اردبیل رسیده

از حمام بیرون آمده در سر حمام نشسته بود با بنده عاکو [وعده داد] کرده که شما را با من بیگانه مرحمت
و التفات نیست این دعاگوی دولت پادشاهی از او پرسید که راه این سخن چیست وجه
باید کرد که تا رضای خاطر شما بدست آید در جواب گفت که روزی سه تومان از پادشاه مرحوم
با خراجات شام و نهار شما معین شده است من از شما توقع میکنم که روزها را روزه گرفته
و بنان شب قناعت نمایید تا برای من راه مداخل پیدا [شود] این دعاگوی دولت در جواب

> که از التفات و محبت شما صاحب ملکه [illegible] بودم

گفت که مراد در وجود خود اختیار هست در راه رضای شما نه در راه رضای خدا روزه میگیرم
و برادران دیگر توقع شما را حالی مینمایم بمنزل رفته چهار روز روزه گرفتیم امیرزاده احمد میرزا
که در سن شانزده سالگی بود طاقت این صدمه را نیاورده با بنده عاکوی دولت اظهار
نمود که یا چاره این کار را بکن یا من خود چاره خود را خواهم نمود ایند عاکو از ترس یوسف
بختیاری ساکت شده قرار بود که هفته یکبار امیرزاده بهمن میرزا بسرکشی این دعاگویان

> جواب گفت چون درین کار

می آمد امیرزاده احمد میرزا با ایشان وقت ملاقات تظلم کرده سیلی خود را کرده ایند عاکویان
از ترس یوسف نتوانستیم حقیقت را اعلام نماییم امیرزاده بهمن میرزا قدغن نمودند که هر وقت
امیرزاده نهار بخواهد قراولان و کشیکچیان از شربتخانه برای او نهار بیاورند بسبب
این عرض یوسف با محمد مهدی خان نوری لسه فتحعلی خان که در ماخوذی نهار [illegible]
زرنگ بود هر شب برخاسته بجهت های دهوئی اندوخته و صبحی با امیرزاده بهمن میرزا
عرض کرده و به تبریز نوشته که شاهزادگان میخواهند که از کنج دیوار بالا رفته فرار
نمایند ما خبردار شده نگذاشتیم و چون فتحعلی خان نوری مردی بی تفسیر و کلی از اقوام

و تبعیت امجد شاه سعید محبوب ساخته بود و همین محمد مهدی نام میرزای الملک آزادی را نزد ان
بتقصیری [مزبور خان] سرش را خبر گرفته روغن داغ کرده بمیز نشیمن ریخته بود و فتحعلی خان بر سر نیز
کمال و وزیر ایند عاکو [illegible] بسبب بعضی و شاهزاده [دعاگو] او را معزول کرده بود و در
زمان حبس ایند عاکو وزیر و کارگذار اردبیل بود اسباب عداوت دست بهم داده و خوش آمد
گوئیها بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز علاوه این اسباب شده بعد از خبر وفات خاقان
فتحعلی خان نیز بتحریک میرزا ابوالقاسم عریضه نوشته بود که تا امر جهانگیر میرزا با تمام
نرسانید مصلحت نیست که از آذربایجان بیرون بروید مادی تقدیراتی که برای بشر
در عالم قضا و قدر است اسباب داد خواه عاجزی این بیچاره را خیده اسمعیل خان
قراچه داغی باردبیل رسیده بعد از ابلاغ حکم با میرزاده بهمن میرزا خود با استانه شیخ
صفی ره رفته نشست امیرزاده بهمن میرزا از او پرسیده بود که تو مامور باین امر حیانتی
چرا خود اقدام نمینمائی گفته بود که از لفظ پادشاه مرحوم چنین حکمی بمن نرسیده قائم مقام
این رقم را بمن داده و مرا باین امر فرستاده است من خود را خوفی اولادت السلطنه
نمیکنم مادی شب یازدهم رجب سنه ۱۲۵۰ محمد مهدی لسه فتحعلی خان آمده امیرزاده
احمد میرزا و امیرزاده مصطفی قلی میرزا را از منزل ایند عاکویان بمنزل دیگر برده و
بعد از آن جمعی و اتش و میر عقب با شمشیرها و قمه های برهنه بمنزل ایند عاکویان ریخته
ایند عاکو و امیرزاده خسرو میرزا را از دیدن عاجز ساخته رفتند و در روز دو شنبه [illegible]
دعاگویان بمجلس دبیر فرستاده مانده افروز و دیم دو نفر از قرانشهای درب اندرون

امیرزاده بهمن میرزا که در قلعهٔ اردبیل توقف نموده و در تب بحال مردن بودیم که قدری آتش
دعا خوانده بر پرستاری قیام و اقدام نمودند بحالتی غریب و احوالی عجیب گرفتار
آمدیم فراشان بر عقب منزل را رفت و روب کرده زمین و رخت خواب را کشیده برده
بالای یک تخته نمد سیاه این دعاگویان را که نشسته بودند بعد از چند روز دیگر که عیال
خانهٔ امیرزاده بهمن میرزا مستحضر شدند بعضی از رخت خوابهای این دعاگویان را
از [illegible] گرفته فرستادند و بهمت نوکر توکلی در حیاط این بیچارگان مستحفظ که گذاشتند
و امیرزاده احمد میرزا و امیرزاده مصطفی قلی میرزا را دوباره بمنزل این دعاگویان آوردند
که متوجه احوال این دعاگویان باشند **ذکر ورود پادشاه مرحوم بمملکت عراق و گرفتاری رکن الدوله**
و ظل السلطان و ورود شاهزادگان عراق بدار الخلافه چون لشکر آذربایجان در رکاب پادشاه
جهان از ولایت آذربایجان بخاک خمسه و عراق رسیدند رکن الدوله علی نقی میرزا با
نوشتجات ظل السلطان و خواهش ایشان در منزل سرچم و ینگه پی باردوی معلی رسیده
حاشیه نشینان بزم حضور را آلت ضحک و مسخره آمده هرجا که سخن آغاز کرد با اشاره و
سرگوشی و کنایه دعا گوشی جواب میدید و می‌شنید مستحفظان و قراولان حرمت
بحد مشقت رسیده بعز زده محترمش نگذاشتند و شجاع السلطنه فتح الله میرزا که حاکم خمسه بود بحسن
استقبال اهتمام نموده در خدمت رکاب نقصانی کوتاهی ننموده مورد نوازشات پادشاهانه
آمده و باز بحکومت خمسه کما فی السابق سرافرازی یافت و در همان منازل که از منوچهرخان
معتمد الدوله از دار المرز رشت با عرایض و پیشکش لایق رسیده مورد التفات و مراحم

بیکرانه

بیکرانهٔ پادشاهانه شدند و خبر خروج امام وردی میرزا ایلخان از دار الخلافه و رسیدن بقزوین
بسمع پادشاه مرحوم رسیده آمدن ایشان را از قبیل صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
شمرده تعجیل در کوچ نموده روانهٔ قزوین شدند چون خبر ورود لشکر آذربایجان بمسامع
لشکریان عراق رسید یک منزل باردوی همایون مانده جمیع لشکریان و سرکردگان عراق
علمها را خوابانیده و طبل دولتخواهی ظل السلطان را وارونه زده در کمال آداب دولتخواهی
بشرف رکاب بوسی مشرف شده در خاک سم سمند جهان پیمای پادشاهی غلطیده بقدم
صدق و اطاعت پیش آمدند و الله یارخان آصف الدوله از قم بقزوین رسیده بشرف
رکاب بوسی مشرف شده امام وردی میرزا که رکن الدوله را دربند کرده و لشکریان را
پراکنده دید لابد و ناچار باردوی همایون ملحق شده و قراولان احترام در این حال و روزگارش
شدند و محمد باقرخان بیگلربیگی دار الخلافه ولد میرزا محمدخان قاجار که خال پادشاه مرحوم بود
بعد از ظهور این مقدمات حسب الامر دولتخواهان دار الخلافه را با جمع متفق گشته بدیوانخانهٔ پادشاهی
رفته آقا محمد جعفرخان را بی اختیار مستعفی و از آنجا بدیوانخانه رفته ظل السلطان را که در بالای
تخت سلطنت نشسته بود اخبار آمدن پادشاه از آذربایجان نموده عذر نشستن بجای پادشاه را
که بدون استحقاق و برخلاف اذن خاقان مغفور در چنین جائی نشسته بودند خواسته بحرم خانه
فرستاده قراولان و مستحفظان تعیین کرده ارک را متصرف شده این اخبار را باردوی
همایون اعلام نمود سرکار ظل السلطان از ادعای سلطنت چند روزه پشیمانی و سود در آن نداشت
دعوای سلطنت علی شاه بود و تاریخ [illegible] سلطنتش آمد و پادشاه مرحوم در کمال استیلا

و استقلال وارد نگارستان و در ساعت سعد وارد دارالخلافه شدند و در چهاردهم رمضان
المبارک همان سال دوباره در دارالخلافه سلام عام فرموده جلوس بر اورنگ سلطنت نموده
در جای آبا و اجداد خود قرار گرفتند **نظم** خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی
تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن * الحمد لله رب العالمین که تخت سلطنت بوجود پادشاه
جهان و باعث امن و امان سایهٔ یزدان مشرف و مزین آمد از عجایب احکام نجومی آنکه میرزا
احتشام خراسانی در تربیت در تولد اسبی حکم کرده بود که محمد نامی بر این اسب سوار شده
برسم سلطانی و خاقانی از دروازهٔ دارالخلافه وارد طهران خواهد شد محمد خان ترتیب احوال
آنکه این محمد نام او خواهد بود بنابراین اسم آن اسب را اسب دولت گذاشته همیشه آنرا
سوار میشد از قضا در وقت گرفتاری محمد خان این اسب بتصرف پادشاه مرحوم در آمد
و در روز ورود دارالخلافه سوار آن اسب بودند که داخل دارالخلافه شدند لیقضی الله امراً کان مفعولا
میرزا ابوالقاسم قایم مقام را الحال آنکه این همه امورات که در پس پردهٔ غیب مستور بود
و از یمن طالع فرخنده مطالع پادشاه جهان بظهور آمد همه از تدبیرات و تصرفات ایشان
بوده فتنه بر ولی نعمت خود برف اسبار میکرد و میرزا محمد دیوانه وار و بی ادبانه در انجمن
حضور مبارک بحرکت و سکون مالایق اقدام در امضای اکثر امور برخلاف رای پادشاهی منع
و عایق می آمد تا رسید بایشان آنچه رسید بعد از ظهور این مقدمات اخبار نامه ها بسرحد داران
دول خارجه نوشته فرستادند و از تهنیت جلوس همایون مجدد مستحضر ساختند و احوال
شاهزادگان مملکت ایران آنکه امیرزاده فیروز میرزا را با منوچهر خان معتمدالدوله بسرلشکری

انگلیس

استقبال فرمان شجاع السلطنه

انگلیس با چهار لشکر نظام و توپخانه بضبط مملکت فارس و کرمان مامور فرموده روانه ساختند
چنانکه مذکور خواهد شد و احوال شاهزاده محمد تقی میرزا آنکه میرزا ابوالقاسم قایم مقام باو نوشت
که چون شما از اولاد خاقان مغفور میباشید بی اجازهٔ شما پادشاه قدم بالای تخت نمیگذارد
شما باید تشریف فرما شده جوه خاقان مغفور را موافق شریعت طاهره برداشته و اذن و اجازهٔ
جلوس را داده ده دوازده روزی در دارالخلافه مانده بمازندران تشریف فرما شوید ملک آرا
که مردی صادق و پاک طینت بود وارد دارالخلافه شده و جمیع این کلمات را حقیقت انگاشته
منتظر رفتن جوه و اجازهٔ معاودت مازندران نشسته بعد آقا محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان بعد از
شنیدن مأموریت لشکر آذربایجان بکرمانشاهان و وصول امیرزاده بهرام میرزا بگرد و ستانات
اهالی مملکت کرمانشاهان عذر او را خواسته باستقبال امیرزاده بهرام میرزا شتافتند او نیز
کرمانشاهان را گذاشته بدارالخلافه رفت و آقا محمد تقی میرزا و شیخعلی میرزا که در بروجرد و ملایر
بودند مترددالاحوال نه پای رفتن و نه جای ماندن منتظر حرکت همدیگر نشسته و قایم مقام
بهریک نوشت که هرکدام مقدم تر بدارالخلافه برسید ولایت و حکومت عقب مانده را به
پیش آمده میدهیم محمد تقی میرزا بخیال خود شیخعلی میرزا را غافل نموده روانهٔ دارالخلافه شد
و شیخعلی میرزا پس از شنیدن حرکت ایشان تاب توقف نیاورده بتعجیل تمام روانهٔ دارالخلافه گردید
وقتی وارد دارالخلافه شد که محمد تقی میرزا یک روز بیشتر وارد شده بود افسوس و حسرت کنان به
رسید **ذکر رفتن امیرزاده فیروز میرزا با توپخانه و لشکر بر مملکت فارس و جنگ حسینعلی میرزای**
شجاع السلطنه و مآل احوال ایشان چنانکه مذکور شد معتمدالدوله منوچهر خان با سرلشکری

الگلیس در خدمت بوده امیرزاده فیروز میرزا بعزم تسخیر مملکت فارس روانه شده از مملکتهای
سر راه اعم از مثل مملکت قم و کاشان منتظم ساخته وارد مملکت اصفهان شدند و در مملکت
اصفهان نیز نواب و عمال گماشته روانهٔ فارس گردیدند و شجاع السلطنه حسینعلی میرزا از طرف
فرمانفرما با لشکریان خود به یزدخواست رسیده عازم مملکت اصفهان بود که در آن موضع
بلشکریان آذربایجان برخورده مستعد قتال و جدال آمدند روز دیگر صفوف طرفین آراسته
شده پا در میدان مقابله و مقاتله گذاشتند و حربی صعب واقع شده لشکریان فارس از
کشتن و کشته شدن عاجز آمده با شجاع السلطنه رو بگریز نهاده بفارس رفتند و شیراز [illegible] فرمانفرما
و [illegible] صاحبقلی میرزا [illegible] از اموال دانسته
برداشته راه بنادر فارس و دولت الگلیس را پیش گرفته رفتند و فرمانفرما و شجاع السلطنه
در فارس توقف نموده [illegible] که دولت سبب توقف را در قلعهٔ اردبیل از شجاع السلطنه
پرسید در جواب گفت که معتمد الدوله منوچهر خان با دروغ گفت و ما را فریب داد گفتیم
چه دروغ گفت در جواب گفتند که بما نوشت که من لشکریان آذربایجان را فریب داده همراه
خود بفارس می آورم و با شما همان قرار آن وقت است که سابقاً بمیان گذاشته ایم بهیچوجه
خیانت نخواهیم کرد شما خاطر جمعی تمام در دار العلم شیراز باشید که بعد از رسیدن ما کار
بمدعای شما خواهد شد ما هم این کلمه را از معتمد الدوله اعتماد نموده نشستیم القصه بعد از جنگ
یزدخواست لشکریان آذربایجان متعاقب تاخته وارد دار العلم شیراز شدند فرمانفرما
در تالار دیوانخانه بطرز خاص معین نشسته و شجاع السلطنه شمشیر بکمر بسته در میان دیوانخانه
بطرز

بعد از جنگ یزدخواست

بطرز سلام ایستاده در خیال بوده اند که فیروز میرزا و معتمد الدوله و سرلشکری با لشکریان آذربایجان
آمده بطرز خدمتکاران و فرمانبران مشغول بخدمت خواهند شد بلکه در همین مجلس بتصدیق
و تمکین سلطنت فرمانفرما را خواهند نمود و از همین مجلس ابتدای خدمتکاری و جان نثاری
خواهند گذاشت ایشان با این خیال و با این احوال بودند که امیرزاده فیروز میرزا با مامورین
وارد دیوانخانهٔ فارس شده سلام کرنشی نموده یکفوج سرباز نیز وارد دیوانخانه [illegible]
شمشیر از کمر شجاع السلطنه گشوده و بعد از فرمانفرما خواهش نمودند در آنوقت دانستند که معتمد الدوله
ایشان را فریب داده است این دانش بجائی نرسیده پدر و برادر را با مستحفظین روانهٔ دار
الخلافه داشتند قایم مقام باز اظهار هم طینتی نموده محمد باقر خان بگلربیگی را بکناره گرد
فرستاده حسینعلی میرزای شجاع السلطنه را از چشم عاجز ساختند و ببرج نوش فرستادند
~~[illegible]~~
صحیحاً و سالماً بدار الخلافه در بند بیش از دو سه ماه که ناخوشی وبا بدار الخلافه افتاد
بمزاج ایشان نیز وبا استیلا یافته برحمت ایزدی واصل شد بیت چنین است رسم
سرای سپنج گهی شادمانی دهد گاه رنج انا لله و انا الیه راجعون فرمانفرما بکثرت
مال و فراغت حال از همهٔ برادران در میان اولاد خاقان متفرد و ممتاز بود و لیکن
مردی بود راحت دوست و عیش طلب هرگز زحمتی در ایام حیات نکشیده بود رحمة الله علیه

ذکر احوال میرزا ابوالقاسم قایم مقام و رسیدن او بسزای خیانتکاری بتقدیر ملک علام

میرزا ابوالقاسم قایم مقام چون مملکت ایران را از همه گردنکشان خالی دید و جمیع اولاد

خاقان را در قبضهٔ اختیار و اقتدار خود یافت با نجام خیال محالی که داشت افتاده غافل
از آن شد که گفته اند بیت لطف حق با تو مداراها کند ۞ چونکه از حد بگذرد رسوا کند ۞ پادشاه
مرحوم که در آن روز ولینعمت کل پادشاه ایران و برگزیدهٔ خداوند جهان بود بنای
اظهار خیانت را گذاشته خباثتهای باطن خود را که پنهان کرده و ملبس در لباس دولتخواهی خود کرده
جلوه گر میشد منکشف در مرآت خاطر پادشاهی بعرصهٔ ظهور در آورد آنچه ظاهر و بین بود که هم

~~کس میدید و دانسته در رشتهٔ تحریر خواهد آمد و آنچه از جزئیات امور بود که بوجود پادشاه مرحوم~~
~~ظاهر شده بود او را اعداد دانست در آن اوقات که شاهزادگان عراق در دار الخلافه جمع~~
~~آمدند و حسینعلی میرزا عاجز شده در ایشان دعاگوی دولت با جوالی که مذکور شد در اردبیل محبوس~~
~~میرزا ابوالقاسم در تغییر دادن خواص خدام پادشاه مرحوم و بیادی سعی مینمود و خدمتکاران~~
~~قدیم را ایذا و اذیت کرده هر یک را با سناد دادن تقصیری مقصر میساخت و بجهات~~
~~دور و دراز بقول عوام بی نخود سیاه میفرستاد و بجای ایشان از کسان و معتمدان~~
~~خود میگماشت تا کار بجائی رسید که در خدمتکاران حرم خانهٔ مبارکه نیز بنای این~~
~~نوع تغییرات را گذاشت و چون قوچ خانهٔ شریفه که بر تقی قاسم خان ... از آن~~
~~سنه ... مرحوم و از معتمدان پادشاه جهان بود ... خانهٔ ... که~~
~~مقرر شده بود در این روزها که طغیان و عصیان میرزا ابوالقاسم بالا گرفته خواست که~~

[margin: از آن جمله — زائد — که مشهور جهانیان و حضرت بود]

نقش خیالاتی را که بر صفحهٔ خاطر تنها بود بتصویر رسانیده از مکمن و خفا بروز و ظهور رساند
و بیخ چنین دولت خداداد را که بفضل الله تعالی بوجود پادشاه جهان محکم و مستحکم آمده

بیت

بیت ۞ گرد تزویر از ما هی و ما گرد ۞ غافل از آنکه ۞ بیت چراغی را که ایزد بر فروزد ۞ هر آنکس تف کند
ریشش بسوزد ۞ و دلیل از آنکه لا یحیق المکر السیئ الا باهله آن خیالات که خود در صفحهٔ خاطر نقش
کشیده بود و بر همگنان و بحر و بر ظاهر هویدا شد خدا انتقم همان خیالات معزز را از او بمشهود
و معلوم پادشاه جهان کرد انید که آن خیالات در صفحهٔ خاطر خود این بدخیال و خائن کشیده
شده و بمثل مشهور که هر کس از شهر خود خبر میدهد دست بچه خود بخود را امیدهای آن
این و آن میافتد القصه بتغییر و اولاد خاصهٔ شریفه ~~که در درب خانه مبارکه بود و بغیر~~
خواست اقدام ~~نماید~~ نموده در ب خانهٔ همایون را منصور خان که از دست پرورد گان و برکشیدگان
خود بود و بعهده نظامی که در دست منصور خان بود بسپارد و این دعاگوی دولت پادشاهی
از شاهزاده شاهعلی میرزا ولد خاقان مغفور استماع نمود که چند روز قبل از ظهور خیانت قایم
مقام روز دالانی که بخلوت کریمخان زند میرود میگذشتم میرزا ابوالقاسم قایم مقام
در گوئی از آن دالان نشسته بود مرا پیش طلبیده نزدیک خود نشاند و احوال ظل السلطان را
از من پرسید گفتم خبری از او ندارم میرزا ابوالقاسم بمن گفت که چرا خبر نداری از او
بپرس که باز میل پادشاهی دارد شاهعلی میرزا گفت که من تکانی کرده و وهمی بر آن
بر من غلبه کرده میرزا ابوالقاسم قایم مقام دانست که من خوف کردم مرا استمالت داده
گفت مترس ظل السلطان بگو که دوباره پادشاه شدن تو امکانی ندارد و مثل آن خوردن
آسان است شاهزاده گفت من ترسان و لرزان از کلمات او شده رفتم چند روز دیگر
شنیدم که او را گرفته اند معلوم شد که این کلمات را از روی خیالات خود میگفته است

[margin: و چون قوچ خانهٔ شریفه که برتقی قاسم خان عالم آقوغز از نوکران قدیم ظل السلطان مرحوم و از معتمدان پادشاه جهان بود و بمکلیت در خانهٔ مبارکه مقرر شده بود در این روزها که طغیان و عصیان میرزا ابوالقاسم بالا گرفته خواست که]

ودواهی نموده است باز قاسم خان سرتیپ که مرد عاقل و تجربه کار بود بتوقیعی این نوع
تغییر را که میرزا ابوالقاسم در قراولان و کشیکچیان درب خانهٔ مبارکه میخواست بدهد — بی اذن و اجازه شاه مرحوم
بعرض رسانید و در آن اوقات پادشاه مرحوم در باغ نگارستان
تشریف داشتند و میرزا ابوالقاسم در باغی که مشهور بلاله زار است منزل داشت پادشاه
مرحوم که از وجنات احوال میرزا ابوالقاسم قایم مقام خط خیانت را مدتها بود که
خوانده بود و همیشه منتظر ظهور و بروز این احوالات از او بودند از استماع این عرض
از قاسم خان سرتیپ متفکر شده متیقن شدند که وقت ظهور خیانت او رسیده است و اگر
العیاذ بالله غفلتی یا اهمالی روی نماید در همین تغییر دادن مستحفظین درب خانهٔ
همایون که بی اذن و اجازهٔ دولتی واقع میشود امری واقع خواهد شد و خیانتی ظاهر
خواهد کرد دیده که تدارک آن ممکن و مقدور نخواهد بود و با چند نفر از معتمدین خاص
این راز را در میان نهاده بعد ایشان نیز آنچه از خارج و داخل معلوم کرده بودند معروض
خاکپای مبارک ساختند و چنان مصلحت و مشورت دیدند که میرزا ابوالقاسم را
یکروز قبل از آنکه بتغییر و تبدیل مستحفظین درب خانهٔ همایون بپردازد بحضور مبارک احضار
فرموده بی اختیارش نمایند و از این دغدغه و تشویش که از برای دولت جاوید مدت
حاصل آمده خاطر مبارک را آسوده فرمایند پس از این مشورت و مصلحت کس بطلب میرزا
ابوالقاسم بباغ لاله زار فرستادند و او میخواست که از زود بخاکپای همایون مشرف
نشده بعد از تغییر و تبدیل کشیکچیان درب خانهٔ همایون باسودگی خاطر و دل فارغ

باختیار

باختیار خود بدرب خانهٔ همایون تردد نماید بخت بلند پادشاه جهان که همیشه تائید
حق تعالی یار و مددکار است میرزا ابوالقاسم را از دوربینی و تأمل اندیشی غافل نموده از
باغ لاله زار بعزم پابوس سوار شده روانهٔ باغ نگارستان شد و ارباب رجوع که از اطراف
و جوانب مملکت ایران جمع آمده بودند و بانجام امور بمجلس نپرداخت اطراف و جوانب
اورا گرفته با سه چهار هزار نفر روانه شده و هر کس را که عرضی و مطلبی بود و بعرض میرسانید
کما ینبغی در اطراف میرزا ابوالقاسم بجوش آمده کوئی و تعلق جوئی مشغول بودند مردم را این
کلمه سالکت میکردند که باشد تا قایم مقام از باغ درآید و میرزا ابوالقاسم همچنان مشغول کار
خود میرفت تا بنگارستان رسیده جمعیت و ازدحام در درب باغ مانده سرکار میرزا ابوالقاسم
روانهٔ خدمت پادشاه مرحوم شدند و پادشاه مرحوم در منظری از عمارات باغ نگارستان
نشسته بودند و چون دیدند که میرزا ابوالقاسم داخل باغ شده و از اعوان و انصار خود دور
افتاده از منظر پائین آمده بحرم خانه تشریف بردند و میرزا ابوالقاسم بمنظر بالا آمده چون
پادشاه را نرسیده اسمعیل خان فراش باشی باو اعلام نمود که شاهنشاه حالا قبلهٔ عالم
تشریف فرما میشوند میرزا ابوالقاسم بعد از معارف نشست جزئی از آمدن پادشاه نشده
سؤال را مکرر کرده همان جواب را شنید ساعتی دیگر صبر نموده بتکرار سؤال پرداخت
اسمعیل خان فراش باشی و آقا وردی چلب پیشخدمت و سایر خدمتکاران از قایم مقام بطریق مضحکه
خواهش کردند بطریق مضحکه که بعضی از مطالبات ایشان را در خدمت پادشاه صورت
دهد و اسمعیل خان فراش باشی نزدیک آمده نشست و دیگران نیز بهمین نوع حرکت کرده

میرزا ابوالقاسم دانست که حال صحبت و جمیع خیالاتی را که مرتب بود بعیافت دید که مثل
تار عنکبوت سست شده است متحیر و سرگردان امر خود مانده اسمعیل خان و سایر مستحفظین
او را از بالاخانه پایین آورده اعمال مراد باپیچ خفه شده در سردابه از سردابهای
باغ نگارستان محبوسش ساختند و قاسم خان سرتیپ بشهر مأمور شده میرزا محمد پسرش را
با دو پسر دیگر و بعضی از متعلقانش گرفتند و حکم پادشاهی بدارالسلطنهٔ تبریز صادر شد
که میرزا اسحق برادرزاده‌اش را که در تبریز مطلق العنان و کارگذار آذربایجان نموده بود
بی اختیارش سازند او را نیز در تبریز پس از وصول حکم مبارک بی اختیار ساختند
و کسانیکه در درب باغ بانتظار بیرون آمدن میرزا ابوالقاسم بودند متفرق شدند
و در میان مردم در باب امری که حکمش نخواهد شد مثل زده میشود که با[illegible] تا قایم مقام
از باغ در آید القصه بعد از سه روز امضای دولت ماندن او در مصلحت دولتی ندیده
بجبه هلاکش کردند و نعشش را نقل نموده در شاهزاده عبد العظیم مدفون ساختند ح
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ؛ که واجب شد طبیعت را مکافات ؛ بعد از این حکایت
اهل مملکت ایران امیدواری تمام بوجود شریف پادشاه جهان پیدا نموده خود را از
مکروکید میرزا ابوالقاسم خلاص یافتند و بعیش و شادی کوشیده خلایق در آن چند
روز که بهم ملاقات میشدند بیکدیگر مبارکباد میگفتند و دعا بعمر و دولت پادشاه مینمودند

ذکر بعضی از احوالات متفرقه که ربطی بکلام آینده دارد

میرزا ابوالقاسم
قایم مقام اللهیارخان آصف الدوله را پس از ورود بدار الخلافه بولایت خراسان فرستاده بود

وارد در

وارد دربخانهٔ پادشاهی باین اسم دورش ساخته و میرزاده قهرمان میرزا را از ولایت
خراسان بدار الخلافه آورده بود و در این وقت که آصف الدوله گرفتاری بلا کشته شدن
میرزا ابوالقاسم را شنید از مشهد مقدس بدون اذن و اجازهٔ پادشاه بچاپاری خود را
بدار الخلافه انداخت و محمد تقی خان امیر نظام را نیز پادشاه مرحوم بعد از اعلام کشته شدن
قایم مقام با قدری لشکر نظام از آذربایجان احضار فرمودند و ~~میرزا نصرالله اردبیلی~~
~~بعد از کشته شدن قایم مقام~~ اهالی و اعیان دربخانهٔ پادشاهی گمان چنان نمودند که بمنصب
وزارت کل مفتخر و سرافراز خواهد شد ~~تا بعد در آن [illegible] هنوز حقیقت حال معلوم نبود که تمام~~
~~بعض امور دولتی نیز اقدام مینمود [illegible]~~ بعد از آن از ناخوشی و با [illegible] در اطراف دار
الخلافه ظاهر شده بلکه بشهر نیز فی الجمله سرایت کرده بود پادشاه مرحوم که مصلحت
دولت خود را بر خلاف خیالات مردم دیده و بمنصب معتمدی در امور دولتی تمیز و تعلق
داشته باشد رای جهان آرای پادشاهی قرار بر آن گرفت که جناب حاجی میرزا آقاسی
ماکوئی را باین منصب عظمی و باین عطیهٔ کبری مفتخر نماید چون این رای بر خاطر
مبارک پادشاهی صواب نمود و راسخ گردید با اللهیارخان پیغام فرمودند که بی اذن
آمدن شما از مملکت خراسان و لشکر عمده را بخودسر گذاشتن همین معنی و صورت بوده از
مثل شما ذکری معتمد لایق نمیشود که مصدر این حرکت ناپسندیده شود و بیه از قراری که مسموع
شد ظاهرا او را اذن شرفیابی نداده دوباره روانهٔ خراسانش ساختند و در همان اوقات
حکایت غریب در شهر دار الخلافه واقع شد تفصیل این اجمال آنکه شبی از شبها اردوی

و چون میرزا نصرالله اردبیلی در آن روز
که هنوز تعیین کار گماشتگان نشده بود باتمام بعضی
از امورات دولتی میپرداخت

پادشاهی در باغ نگارستان تشریف داشت در نفس دار الخلافه چهار ساعت تخمیناً از شب گذشته ابتدای
دوره تفنگ انداخته میشود و در دنباله این تفنگ بریده نشده دوبت تفنگ دیگر انداختند
~~انداخته میشود~~ و مانند دنباله این کوتاه نشده بجای شصت تفنگ که انداخته میشود هم چنین
صدای تفنگ متزاید شده تا در جمیع شهر و خانهای دار الخلافه سوای ارک مبارکه
خانه نمیماند که تفنگ انداخته نشود تحقیقاً زیاده از شصت هزار تفنگ انداخته شده
و در تب پنج ساعت این شورش و غوغا طول میکشد امنای دولت پادشاهی که در نگارستان
بودند از شنیدن این غوغا و آشوب خیال مینمایند که در شهر فتنه حادث شده سرباز
و توپخانه مبارکه را که در نگارستان بود حاضر نموده احتیاط خود را نگاه میدارند و
پی در پی کسان بارک مبارکه فرستاده خبر چگونگی را میپرسند و مستحفظین ارک مبارکه
نیز مشغول احتیاط خود داری بوده میباشند و خبری از چگونگی شهر ندانسته و هر کس را که بخبرگیری
بشهر میفرستادند اهل شهر در جواب میگفتند که غائلی از غائلان مرده است و از شنیدن
این سخن بی پا احتیاط بر احتیاط می افزودند و خبری سوای این کلمه از شهر معلوم نمیشد
و بخبرگیران اردوی مبارک نیز از ارک مبارکه همین خبر فرستاده میشد و ازین خبر دلها را
آشوبی حاصل میآمد و تا طلوع صبح لشکریان نگارستان و مستحفظین ارک مبارکه مشغول
کشیک بودند صبح متحقق و متیقن شد که غائلی مرده و اهل دار الخلافه را اعتقاد آنکه
اگر غائلی در ایام ظهور ... بمیرد با خونریزی دفع خواهد شد باین جهت شادی کرده
و برپا کردن این اساس اقدام نموده اند **ذکر گرفتاری شاهزادگان و حرکت اردوی مبارکه**

اوضاع ... غوغا

بطرف عماره

بطرف عماره و دو بهان و فرستاده شدن شاهزادگان باردبیل چون شاهزادگان در دار الخلافه مجتمع
آمدند هر یک بفکر دادن پیشکش و حکومت دوباره افتاده میرزا ابوالقاسم قائم مقام
نیز ایشانرا مأیوس نمینمودند و هر یک میخواستند که دیگری پیش افتاده که نقش اموال و ابرای
خود سرمشق نموده کار خود را از آن قرار بگذرانند سرکار شیخ الملوک که از همه ساده تر بود
این تقدم و پیش دستی را مایه هزار گونه خدمت دانسته متقبل دادن ده هزار تومان شده
حکومت ملایر و تویسرکان را دوباره خواهش نمود پادشاه مرحوم درین باب سکوت فرمود
شیخ الملوک عدم جواب را قرینه انجاح مطلب دانسته بتدارک سرانجام تنخواه افتاده هزار
تومان زر نقد حاضر ساخته و در مجموعها ریخته صبح آن شب که حکایت فوت غائل واقع شده
ده روز بود که میرزا ابوالقاسم کشته شده بود ~~سرانجام این پیشکش را نموده~~ بحضور مبارک
پادشاه میفرستاد شخصی از ثقات نقل نمود که در منزل شیخ الملوک در عمارت خورشید
نشسته بودم و سرکار شیخ الملوک مجموعهای نقره حاضر نموده پانصد اشرفی ازین تنخواه را
در کیسه گذاشته پیش خود نگاه داشته بود که خود با عریضه ... خدمت پادشاه مرحوم رساند
و نه هزار و پانصد تومان دیگر را از ریال سفید بمجموعها ریخته در اطاق چیده بود و میخواست
که در حضور مبارک پادشاه پیشکش خود را بگذراند شکسته فقیری درین بین بمجلس آمده یکریال
از سرکار شیخ الملوک خواهش نمود و سرکار شیخ الملوک قسمهای مغلظه یاد نموده که
یکدینار موجود ندارم و این تنخواه را که می بینی برای پیشکش ملایر و تویسرکان میبرم
دعا نمایید که امر ما بگذرد انشاالله بمبارکی که آمدی ... عوض یکریال خواهم داد القصه

در همان روز شیخ الملوک با خواه چنگیش روانه نگارستان شده چنگیش را بخدمت پادشاه
فرستاده شاهزادگان دیگر محمد تقی میرزا و علینقی میرزا و امام ویردی میرزا و محمد حسین میرزا
و محمد علی میرزا و محمود میرزا پیش از شیخ الملوک آمده بدر خانهٔ مبارکه نشسته بودند
امیرزاده بهمن میرزا که در درب خانهٔ همایون بود بشیخ الملوک میگوید که شما بمنزل شاهزادگان
رفته ساعتی دیگر که فرصت شرفیابی میشود بخدمت پادشاه خواهید شرفیاب شد و در صحبت
که با وجود گذرانیدن چنگیش امر حکومت ملایر و تویسرکان گذشته است شیخ الملوک نیز
بالاخانه نزد شاهزادگان دیگر آمده می نشیند که درین بین نوروزخان سرکردهٔ سوار
چاردولی چکمه شلوار کرده و تفنگ و یراق بسته وارد منزل شاهزادگان شده اعلام مینماید
که چون ناخوشی وبا در میان است و پادشاه عزم حرکت ییلاقات دارند شماها را نیز
حکم و مقرر فرموده اند که بولایت اردبیل که ییلاق خوبی است برده از آفت وبا مصون
و محفوظ باشید شیخ الملوک میگوید که نوروزخان معلوم است تو از کار من خبر نداری و این
حکم دخلی بمن ندارد من چنگیش ملایر و تویسرکان را گذرانیده حاکم آن ولایت شده ام
نوروزخان در جواب عرض میکند که شما را هم از جملهٔ مامورین اردبیل نوشته اند که درین
بین امیرزاده بهمن میرزا وارد منزل شاهزادگان میشود شیخ الملوک امیرزاده بهمن میرزا را
شاهد مدعای خود میخواهد امیرزاده بهمن میرزا سکوت نموده شیخ الملوک کیسه زری که با خود
اشرفی داشت و در نزد خود نگاه داشته بود که خود بخدمت پادشاه مرحوم رساند
از جیب بیرون آورده بامیرزاده بهمن میرزا میدهد و میگوید که این کیسه ده هزار تومان است

ما را

ما هرگز دروغ نگفته ایم و کسی چیز نزده ایم مبادا که اگر از شما بخواهند بشما چیز برسد
القصه شاهزادگان را نوروزخان از بالاخانه پایین آورده با ستران را که سوار کرده همراه
سواران خود برداشته روانهٔ اردبیل شده بقلعهٔ اردبیل رسانیده و در عقب منازل
این دعاگویان منزل گرفتند و پادشاه مرحوم از نگارستان کوچ فرموده بطرف
عمارت تشریف بردند و تابستان را در آن سمتها گذرانیدند و فی الحقیقه وبا در دار الخلافه
ساکت شده و در همین اوقات شجاع السلطنه حسنعلی میرزا را نیز با بدیع الزمان میرزا پسر
ملکآرا روانهٔ اردبیل و حکم بتوقف فرمودند و سوای ظل السلطان و سیف الملوک میرزا
پسرش که محبوس بودند و سرکار ملکآرا که مطلق العنان بودند از شاهزادگان که در
اوقات حیات خاقان مغفور حاکم بودند در دار الخلافه کسی نماند و اسمعیل میرزا حاکم شاهرود
و بسطام را نیز روانهٔ اردبیل داشتند ~~و پادشاه مرحوم بعد از گذرانیدن تابستان و سلکین~~
~~وبا وارد دار الخلافه گردیدند~~ ذکر خلاصی این دعاگویان از محبس اردبیل از فضل خداوند و مرحمت
پادشاه جهان چون میرزا ابوالقاسم بسبب ظهور خیانت بسیاست پادشاه جهان گرفتار آمد
و در خاطر پادشاهی همیشه مرکوز بود که بسبب بدخواهی قایم مقام رفتاری را که بعید
از مروت و انصاف پادشاه عدالت گستر بود و نسبت باین دعاگو و متعلقان با جمله
میرزا ابوالقاسم واقع شده بود رفع فرموده باشند و بر جمیع جهاتی که ممکن است بتدارک
نقصان اموراتی که گذشته است بپردازند درین وقت که از خیانت وجود میرزا ابوالقاسم
لوح زمانه پاک آمد پادشاه مرحوم را مرحمتها و رافتهای سابق بحرکت آمده یاد آوری

ترغیب بدار الخلافه آوردند

در مفوز ما مرتبه رقعه ... بود

این دعاگویان بیچاره را که با آن احوال مانده بودیم فرموده بمحض التفات فطری و مرحمت جبلی
زمان مرحمت آئین ما باستخلاص این دعاگویان صادر شده و محمد خان امیر نظام حکم فرموده
که ملازم و تخت روان و اسب سواری برای امیرزادگان احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا فرستاده
و تدارکات لازمهٔ این دعاگویان را دیده و اهل و عیال و والده را که ~~[illegible]~~
که بعد از گرفتاری این دعاگویان ~~[illegible]~~ به تبریز مراجعه کرده بودند تدارک دیده بعقب تو پیرکان از
ولایات عراق روانه نمایند دعاهائی را که شیخ الملوک در ایام حکومت خود ساخته بود
با ابید دعاگویان مرحمت فرموده مواجب بعد از اندازه هر یک مرحمت فرموده فرامین
مطاعه در این باب صادر شد و محمد خان امیر نظام بشارت این مرحمت را در قلعهٔ اردبیل
باین دعاگویان رسانیده خاطر پریشان ابید دعاگویان را مورد هزارگونه مسرت و شادمانی
ساخت و فرجی بعد از شدت پیدا شد این دعاگو و امیرزاده خسرو میرزا با امیرزاده
احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا از قلعهٔ اردبیل بیرون آمده در کنار قلعه بعمارتی که خود
ابید دعاگوی دولت ساخته بود منزل نموده منتظر آمدن تخت روان و انجام تدارکات
نشستیم حکایت ابید دعاگویان را طباخی بود از نوکرهای قدیم و از اول گرفتاری این
دعاگویان تا هنگام مرخصی از قلعهٔ اردبیل که قریب بهیجده ماه بود از پادشاه مرحوم اذن
در خدمات امر طباخی ابید دعاگویان حاصل کرده [illegible] در ایام حبس روزی سه تومان مخارج
شام و نهار از پادشاه مرحوم برای ابید دعاگو و امیرزادگان دیگر مرحمت میشد و از دیوان
اعلی مقرر شده بود که قبض این طباخ را کارگزاران ولایتی سند خود ساخته بخرج دیوان

مشغول خدمت بود

اعلی

اعلی آورند و این طباخ با محمد مهدی نام پسر فتحعلی خان نوری که کارگذار اردبیل بود در ساخته
واضح است که ابید دعاگویان را چه احوال با چه اوقات آن بود که ظلم و زیاد این جوره اموات
برداشتند روزی دو تومان از آن مخارج را با محمد مهدی نام نوری بالمناصفه میبردند
یک تومان دیگر را مصروف شام و نهار این دعاگویان میساختند این طباخ در ایام حبس
این دعاگویان از کثرت اظهار حقوق دانی و نمک شناسی و سرزنش ترجیح سایر
خدمتکاران بر این طباخ در ایام حکومت و اقتدار چندان پیغام میداد و با لمن فحه
گفتگو میشد که ابید دعاگویان را این منت آزاد معادل با جمیع اوقات نعمتهای دیگر شده بود
در این وقت که حکم خلاصی ابید دعاگویان دولت رسید اوقات طباخ تلخ شده قبل از
رسیدن احکام صریح که گفتگوی مرخصی این دعاگویان در میان آمده بود طباخ با کمره
انکار این خلاصی را در خارج میکرده و اظهار دلتنگی از گفتگوی این گونه کلمات میشد
پس از آنکه محقق شد که با التفات پادشاهی مرخصی حاصل شده است و طباخ دانست که دیگر
روزی یک تومان مداخل برای او نخواهد بود بهانه بر انگیخته و بر خاش و نزاع نموده از
همراهی ابید دعاگویان تقاعد نموده اندوخته های خود را برداشته جان این دعاگویان را
از شنیدن کلمات نامعقولانهٔ خود خلاص کرده بدر رفت حکایت وقت ورود این
دعاگویان بقلعهٔ اردبیل آنچه دعاگویان همراه داشتند دیوانیان سیاهه نموده بدست
محمد مهدی پسر فتحعلی خان نوری سپردند ~~از قبیل رخت خواب و ظروف طلا و لباس~~
~~پوشیدنی~~ در این اوقات که مرخصی حاصل شد و میرزا ابراهیم خان تبریزی از طرف دولت اعلی

از قبیل رخت خواب و لباس و ظروف طلا و غیرها

مأمور باردبیل شده حکم آورده بود که موافق سیاهه انجمنی از اوضاع این دعاگویان باقی
باشند رد نمایند محمد مهدی ولد فتحعلی خان نوری قلیان طلائی را از این دعاگویان گم
داشته بود پس از مطالبه گفته بود که جهانگیر میرزا خودش دزدیده است پس از شنیدن این
جواب دندان شکن صحبت سکوت برای این دعاگویان حاصل شده محمد مهدی پی کار خود رفت القصه
هفت روز در باغ اردبیل توقف نموده و تخت روان و اسباب با حسین بیک نام معتمد
محمد خان امیر نظام رسیده روانه ولایت تویسرکان شدیم و از مراغه نیز والده و
اولاد و عیال را مرخصی حاصل شده مال بارکش و تدارک از دیوان اعلی با ایشان داده
ایشان نیز از راه صاین قلعه و کروس روانه ولایت تویسرکان شدند چون وبا در تویسرکان
در آن تابستان واقع شده بود اهالی آن قصبه نیز در دهات متفرق شده قریه گزان که
در سر راه آذربایجان واقع است بعضی از اهالی تویسرکان از ترس وبا رفته بودند از
قضا میرزا رضا قلی نام که از بد نفسان و اشرار آن ولایت است در گزان بوده سیاهی از دور
می بیند که می آید احوال را از مترددین میگیرد که اینها کیستند حقیقت احوال این دعاگویان را
از حبس اردبیل و مرخص شدن و مأموریت بتوقف تویسرکان مستحضر میشود لکن آنهائی که همراهش
بودند و تماشا مینمودند رو کرده بشادی و خرمی تمام دستها را بهم زده و بوجد و رقص
افتاده میگوید حضرات عجب لقمه چرب و شیرینی برای ما آمده است و از آنجا سوار شده بقصبه
تویسرکان می آید و از تقریرات خداوندی ابراهیم بیک قراباغی که سابقاً نگاشته
کلک بیان شد که بسبب تحویلداری ولایت اردبیل و رجوع محاسبه دیوانی او با این دعاگو

بهتر از مال تخم میرزا [illegible] که در این ایام قدرت [illegible] آورده و خورده ایم

از اردبیل فرار نموده در این اوقات نایب محال تویسرکان از طرف دیوان شده آمده بود
و ماده دشمنی مستعدی با این دعاگوی دولت شاهی داشت رضا قلی نام تویسرکانی
که از کیفیت ورود این دعاگویان او را خبر رسیده بود او نیز کلاه شادمانی را که گذاشته از وقایع
سابقه فیمابین رضا قلی را خبر رسیده و خیالات بد درباب این دعاگویان برای ایشان پیدا شده
و منتظر ورود این دعاگویان میشوند این دعاگویان نیز بهمدان رسیده یکدو روز در آنجا
توقف کرده والده و عیال را که از کیفیت گذارشات این دعاگویان مخبر نموده فی الجمله
اخبار نموده امیرزاده احمد میرزا را نیز روانه نمودیم و خود این دعاگویان نیز دو روز بعد
وارد شدیم برای والده بی ناتوان غمی تازه پیدا شده اظهار جزع و فزع نموده چندروزی
باز از این جهت اوقات تلخی کشیده شد تا انشاءالله اگر فرصت باشد معروض خاطر گردانیم
بانیم که از طمع و بد نفسی رضا قلی که منضم بدشمنی سابق ابراهیم بیک قراباغی شد از آن تاریخ
تا تاریخ تحریر که هفده سال است چه زحمتها کشیده و چه رنجها برده ایم امید که از عدالت
پادشاه جهان و سایه یزدان و از التفات و مرحمت جناب اتابک اعظم مدظله العالی من بعد
از مکر و تزویر و حیله این مجمل مردم آسوده و فارغ البال باشیم

و سایر اهل و عیال

چون از ناصیه حال بر صاحب ذکر تفویض فرمودن منصب ولیعهدی از طرف پادشاه جمجاه خلد الله ملکه بنواب ... اسلام و اسلامیان

چون از ناصیه حال بر صاحب دولتی واضح و هویداست که مدار امر جهان و جهانیان منوط
و مربوط برای و رویت او خواهد بود و هیچکس را شکی و شبهه بعد از مشاهده حال آن صاحب
دولت باقی نخواهد ماند که از سایه نهال شریف آن وجود مبارک جهانی در آسایش و خلقی در

آرامش خواهند آمد پادشاه مرحوم در اول حال که جلوس بر تخت پادشاهی فرمودند برای نظام
دولت و قوام ملک و ملت و آسایش رعایا و آرامش برایا فرزند ارجمند خود را که در آن وقت
در سن چهار سالگی و آثار جلالت و نجابت از ناصیهٔ همایونش پیدا بود حب بالای سرش
ز هوشمندی * می‌تافت ستارهٔ بلندی * بتفویض منصب ولیعهدی ایران شایسته و شایان
دیده و جمیع امنای دولت علیّه تصدیق این تفویض و این تعیین را نموده‌اند و وزرای
دول خارجه نیز این رای صواب را محض صلاح و صواب شمردند و بر طبق این فرمایش همایون
فرمان مبارک صادر شده و اخبارنامجات باطراف و اکناف و ولایات ایران نوشته شد
و جبای کیانی مکلل بجواهر و خنجر و بازوبند که در این دولت علیّه برای ولیعهد مقرر و معین است
بدار السلطنهٔ تبریز برسم خلعت ارسال شد و جمیع رعایا و برایا از ظهور این مرحمت عظمی ربانی
دلشاد و کامیاب گوشهٔ شهری و قصبه و قریه نماند که با فروختن چراغ و مشعل و آراستن انجمنهای
شادمانی نپرداختند تا جهان را قرار و زمان را مدار است خداوند تعالی سایهٔ بلندپایهٔ این پادشاه
گردون جاه را از سر عموم اهالی ایران کم نکرده‌اند و روز بروز بر عمر و دولتش بیفزاید و
بعضی را که در اول وقت ورود بدار الخلافه و جلوس همایون خود را نایب السلطنه یا صاحب
السلطنه می‌نامیدند یا میدانستند آرزو در دل مانده تا جان [illegible]

[illegible] شد ذکر ورود محمدخان امیرنظام بدار
الخلافه و مرحمت شدن منصب وزارت اعظم بجناب حاجی میرزا آقاسی و معاودت محمدخان
امیرنظام بدار السلطنهٔ تبریز و بعضی وقایعات چون موکب پادشاهی از عمارت دلوهان وارد دار الخلافهٔ طهران شد

محمد خان

محمدخان امیرنظام نیز که با بعضی از لشکر نظام احضار بدار الخلافه شده بود وارد دار الخلافه
و بشرف آستان بوسی مشرف آمد و تا آن هنگام اوقات کارگذار و وزیر اعظم برای گذرانیدن
امور دولتی معین و مشخص ~~نشده بود~~ نگردیده و ظاهرا خلعت وزارت باحدی داده نشده بود در این
وقت که محمدخان امیرنظام بآستان بوسی مشرف شد اعیان و امرای دربخانهٔ همایون را
چنان بخاطر رسید که این منصب عظمی بایشان که مردی کار دیده و موصوف باخلاق
و احوال پسندیده است و از امرای بزرگ و از خدمتگاران قدیم است مرحمت خواهد شد
باین خیال بنای آمد و رفت بمنزل محمدخان امیرنظام گذاشتند و جناب حاجی میرزا آقاسی
فی الجمله متوحش مانده ~~بالاخره پادشاه مرحوم محمدخان امیرنظام را محض بجهت نظم امورات~~
~~آذربایجان احضار فرموده بودند و احضار ایشان برای تفویض منصب نبود~~ پادشاه مرحوم
برای نظم و نظام امور دولتی دستخط همایون با خلعت آفتاب طلعت بافتخار حاجی میرزا
آقاسی صادر فرموده او را بمنصب وزارت اعظم شرف اختصاص ارزانی داشتند و در توقیر
و احترام او کوشیده مرجع عوام و خواص فرمودند و محمدخان امیرنظام را بعد از نوازشات
بیکرانه و التفاتهای بی‌پایان رخصت انصراف بولایت آذربایجان دادند و امیرزاده
قهرمان میرزا را بحکومت مملکت آذربایجان منصوب فرموده نیابت امور او را با امیرنظام محمد خان خواهند
و امیرزاده فریدون میرزا را از دار السلطنهٔ تبریز بدار الخلافه احضار فرمودند و محمدخان امیرنظام
با امیرزاده قهرمان میرزا بدار السلطنهٔ تبریز رسیده بنظم امورات آن سرحد پرداختند
و ظل السلطان را که تا آن زمان در دار الخلافه نگهداری میفرمودند مأمور بماندن مراغه فرموده

وسیف الملوک میرزا را بقزوین فرستادند ظل السلطان را مستحفظین دولتی بمراغه رسانیده
پس از چندی توقف روانهٔ قلعهٔ اردبیلش ساختند و درین زمستان پادشاه جهان
دودار الخلافه با من و امان گذرانیدند و چون طایفهٔ ترکمانیه صحرای اترک و گرگان درین
اوقات پا از دایرهٔ حساب بیرون نهاده برعایای استراباد دست درازی نمودند امنای
دولت پادشاهی را صواب چنان نمود که در بهار آن سال لشکر بولایت گرگان و صحرای
ترکمان کشیده شبه الطایفه را چنانچه باید تنبیها و همت سازند لهذا درین زمستان مشغول تدارک
سفر گرگان نموده لشکرهای ولایات را بتدارک این سفر اخبار و اعلام فرمودند **ذکر احوال این**
دعاگو بعد از ورود به تویسرکان درین سال چنانکه اشاره شد ابراهیم بیگ را با من بنا بر تعلق عداوت سابق
افتاده و میرزا رضا قلی را ابوابجمع طمع انداخته اما دو ابراهیم آنکه مبادا پادشاه با مأمورین
تویسرکان بنظر التفات و مرحمت آمده اختیار محال تویسرکان را با ایشان واگذارد بنابراینکه
درین اول ورود بکلمهٔ نالایق ایشان را متهم سازی و خاطر خود را ازین پریشانی خلاصی دهی
اما طمع آنکه شاید پس ازین اتهام پادشاه جهان حکومتی در باب ایشان فرموده با حکمی فرماید
در آنصورت اختیار مال و جان ایشان در دست تو خواهد آمد واضح است که پس از آن
لقمهٔ نانی برای زندگانی ایشان خواهی داد و بود و نبود ایشان بتو خواهد رسید ابراهیم بیگ را
که مادهٔ عداوت مستعد بود از گفتگوی این بی عاقبت بر فواه نشتر مادهٔ عداوت او خورده
بنای مرخواهی گذاشته جهت روز از ورود این دعاگو باین تویسرکان نگذشته بود که فهرست
مطالبی بخدمت پادشاه نوشته فرستاد باین زبان عرض نموده بود که امیرزادگان

دارد

دارد تویسرکان شده اند این چاکر دولتخواه برای حفظ ایشان دو دست نفر تفنگچی از دهات
تویسرکان نام نویس کرده ام برای هر یک از تفنگچیان مواجب جزو دست دیوان اعلی
مقرر فرمایند که مواجب این تفنگچیان را در دفترخانهٔ مبارکه مشخص و معین سازند و باز عرض
نموده بود که بعد از ورود امیرزادگان سر سوارهٔ آذربایجان داشته و قریب به دویست نفر
سواره که نگاه داشت امیرزادگان آمده اند از آذربایجان رسیده که علم مبارک جهت و باز
بنوع اجمال عرض کرده بود که امیرزادگان بعضی فرمایشات بمن مینمایند بشنوم یا نه
غرض ازین عرایض آنکه پادشاه مرحوم را متغیر ساخته حکمی برای بی اختیاری امیدها
که باین اذمال و جان خود صادر کرده کیف یشاء دخل و تصرف نماید این فهرست را ابراز الحال
فرستاده بود پادشاه مرحوم که خدای تعالی او را غریق رحمت خود نماید و بپادشاهی آخرت
سرافراز فرماید در جواب مواجب تفنگچیان و گرفتن ایشان خط با طلاع خلقی تغیر
تمام کشیده بودند و در باب سوار آذربایجان که این بیچارگان دروغی عرض کرده
جان افزائی با این بیچارگان بسته بود بخط مبارک مرقوم فرموده بودند که در دولت
ما قرار مواجب و گذرانی برای امیرزادگان تعیین شده ایشان از آن قرار گذران
خواهند کرد و در باب عرض مجملی که کرده بود که بعضی فرمایشات مینمایند بشنوم یا نه
بخط مبارک مرقوم فرموده بودند که اگر خیانت دولت است نشنو باری این فهرست
که از دار الخلافه آمد صورت او را باین دعاگو باین در تویسرکان دادند این دعاگو را
که در خانهٔ خود هنوز از شیون و شین فراغتی حاصل نشده بود باز دلتنگی بر دلتنگی افزوده

باشغول بحفظ و حراست شوند

چاره بجز بیچارگی نبود صبر و تحمل را شعار خود ساختیم و بلطف خداوند و مرحمت پادشاه نگرد داده
مکر بدگویان را بجزای مکر خداوندی واگذار نمودیم و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین

ذکر حرکت موکب پادشاهی از راه کالپوش و فیروزکوه بولایت گرگان و حکایات واقعه دران زمان

چون عید سعید سلطانی در دار الخلافه طهران بعیش و شادمانی گذشت و بهر یک از چاکران
و خدمتگذاران خلعت در خور خدمت مرحمت شد و تغییر و تبدیل در حکام و عمال ولایات
رجب بمصلحت دولتی داده آمد و لشکر بهار در عرصه چمن بهزار نقش و نگار خیمه زده
انجمن آرا گردید پادشاه جهان نیز حکم باحضار لشکرهای عراق و آذربایجان و مازندران
نموده بفر فریدونی و حشمت جمشیدی از دار الخلافه با اجتماع و احتشام تمام بیرون آمده
اردوی همایون را در بیرون دار الخلافه مجتمع ساختند و بعد از انجام دادن امورات
لشکریان باز بجانب آتش فشان از راه ییلاقات کالپوش و فیروزکوه روانه ولایت
گرگان شدند و ترکمانیه دشت از شنیدن ورود موکب همایون خود را بمیان دشت
کشیده در مکانهای بعیده قرار و آرام گرفتند و اردوی همایون پس از طی منازل و قطع
مراحل بولایت گرگان رسیده بنصب خیام اقامت فرموده امیرزاده فریدون میرزا با جمعی
از لشکریان بدفع و رفع ترکمانیه که در محلی موسوم بقارن قلعه مجتمع آمده بودند مأمور
نموده امیرزاده فریدون میرزا با لشکریان ابوالجمعی خود روانه آنطرف شده از کشش
و کوشش و گرفتن و بستن دقیقه مهمل و مجمل نگذاشت و لوازم خدمتگذاری و جان نثاری
قیام و اقدام نموده قارن قلعه را بتصرف در آورده و پادشاه جهان نیز از جهه طوایف

ترکمان

و محض عنایت و ترحم برادرانه که
با امیرزادگان و والده همشیره تبریز
خلعت و مستمری و شهریه از شهر عیدی با
دستخط مبارکه بهر یک جداگانه
ارسال [illegible]
[illegible]

ترکمان بقاعده معمول آنها پیشکش و گروگان گرفته نظمی لایق و کامل دادند و پس از
اطمینان از امور آنها و گذشتن فصل تابستان طبل رحیل کوفته عازم مراجعت شدند
در بین راه جمعی از نابخردان لعلکوا آغاز کرده برای بدگویی و تخریب حاجی میرزا آقاسی
مجالس منعقد ساخته منافع و مضار این سفر را سنجیدن آغاز نهادند و از غایت بیخردی
این نوع مهملات را نوشته بنظر پادشاه جهان رسانیدند و باعتقاد خود بعهده تقصیر برای
حاجی میرزا آقاسی نوشتند پادشاه جهان این جوره خیالات را که ماخذ آن فضولی و خود
سری طرفداران رکاب بهتر اعظم مفاسد دولتی دانسته سیاهه آن رو سیاهان را با جمله آنچه
که نوشته بودند بحاجی میرزا آقاسی داده جناب حاجی را در تنبیه و تادیب آن خودسران
و ناپاک سرایان مختار فرمودند و بر اعتبار و شوکت حاجی میرزا آقاسی روز بروز فزایش
و زیادتی دادند حاجی میرزا آقاسی نیز بعضی از آن هرزه درایان را که نصیحت ایشان مفید
بود و قابلیت ماندن در اردوی همایون نداشتند از اردوی همایون دور نموده و بعضی
دیگر را بنصایح مشفقانه تنبیه و آگاهی دادند چون اردوی همایون وارد ولایت سمنان
شد امیرزاده فریدون میرزا را بجهت خدمات شایسته که در آن سفر از ایشان ناشی شده بود
بعطای حکومت مملکت فارس و فرمانفرمائی آن مملکت وسیع الفضا سرافرازی بخشیده
و فرمان و خلعت همایون مرحمت شده از همانجا روانه دار الملک فارس ساختند و
اردوی همایون بمقر عز و شرف وارد شده لشکریان را مرخص اوطان خود نمودند
و چون پادشاه جهان مصلحت مملکت ایران را در تسخیر مملکت هرات و ضمیمه ساختن آن را

بسایر ولایات محروسه رسیدند بعد از انجام تدارکات این سفر افتاده در آن زمستان همت

بساختن و پرداختن تدارک یورش هرات معروف داشتند و بجمیع لشکریان اخبار و اعلام

فرموده که در بهار این سال موعد دار الخلافه شوند و در آن زمستان در دار الخلافه بعیش

و خرمی گذرانیدند **ذکر لشکر کشیدن پادشاه جهان بمملکت هرات و حکایاتی که در ذیل بمنصهٔ ظهور آمد**

چون بهار فرخنده فال رخ نمود و شهریار جهان بر اورنگ کیان تکیه در آمده برسوم و

عادت دیرینهٔ ادیان دست دریا نوال را بپاشیدن سیم و زر و بخشیدن در و گوهر بر افراخته

داد فیاضی گشودند و بهر کس از شاهزادگان و امراء و اعیان بقدر قابلیت و اندازهٔ رتبش

نوازش فرمودند بعزمی متین و رائی رزین لشکریان نظام و غیر نظام را از اطراف

مملکت ایران جمع آورده اردوی کیهان پوی را در خارج دار الخلافه منتظم و مشق ساخته

و الله یار خان آصف الدوله را از فوج و لشکر همایون بمملکت خراسان با اراده تسخیر مملکت

هرات آگاهی دادند و بنفس همایون در ساعتی سعد و میمون از دار الخلافه بیرون آمده وارد

اردوی مبارک شدند و زیاده از صد عراده توپ و هشتاد هزار لشکر از نظام و غیر نظام

و امرا و اعیان در اردوی همایون مجتمع آمدند در این اثنا بسمع مبارک رسید که امپراطور

اعظم عازم تماشای ممالکی است که از مملکت ایران ضمیمهٔ مملکت خود نموده و بعزم

زیارت اوچ کلیسای ایروان از دار السلطنهٔ پطربورغ بیرون آمده است پادشاه مرحوم

نظر برعایت قواعد دوستی و حفظ مراتب اتحاد نوشتجات و مکاتبات دوستانه با تحف و هدایا

ارسال دار السلطنهٔ تبریز فرمودند و محمد خان امیر نظام که در سنوات سابقه در دار السلطنهٔ

بطرف

پطربورغ بخدمت امپراطور اعظم رسیده بود حکم و مقرر داشته که تدارکات شایسته دیده

ولیعهد دولت علیه را که در آن زمان در دار السلطنهٔ تبریز تشریف فرما بودند از جانب

سنی الجوانب پادشاه جهان بسر حد مملکت روس برده و در ولایت ایروان با امپراطور

اعظم ملاقات واقع شده رشتهٔ اتحاد و دوستی را محکم تر سازند و در حین حرکت اردوی

همایون بطرف هرات خبر رسید که ظل السلطان و علینقی میرزا و امام ویردی میرزا از

محبس اردبیل فرار کرده بولایت طالش و لنکران رفته بدولت علیهٔ روس پناه برده اند

چون تفصیل این کار خالی از تجربه و اعتبار نبود مرقوم می آید از قلعهٔ اردبیل تا سرحد ولایت

روس هشت فرسنگ است و شاهزادگان که در قلعهٔ اردبیل مجتمع آمدند پادشاه مرحوم را

نظر باحوال ایشان سوای مرحمت و التفات و خوش گذرانی امری دیگر منظور نبود و از لوازم

حبس همین قدر منظور داشته که از چهار دیوار قلعهٔ اردبیل باذن بخروج نمودند و از زن

و عیال هر یک از شاهزادگان هر کس را میخواستند بقلعهٔ اردبیل احضار میکردند و در آن

قلعه بیرونی و اندرونی برای همه مرحمت شده بود و مخارج یومیه در کمال وسعت مرحمت

میشد و حاجی علی عسکر خواجه بمناسبت خواجه سرائی که از حال اندرون و بیرون هر دو مخبر

باشد حاکم و کارگذار مملکت اردبیل از طرف دولت علیه بود شاهزاده علینقی میرزا

باین فکر افتاد که راه خلاصی برای خود جوید و منزل ایشان در جائی ~~بود که~~ متصل

مقدمه دیوار بست قلعه بود بنحوی که بام منازل ایشان محدود دیوار قلعهٔ اندرونی بسته شد

چون شاهزاده علینقی میرزا در ایام حکومت قزوین برادرزنی داشته متقی در دارات

مثل کیمیا از دار الخلافه بخانهٔ استاد کیمیا که با دست برادر زن خود معتقی بود نقبی وسیع
کنده هر زمان که میل خاطر ایشان میکشید از راه نقب بمنزل استاد کیمیائی تشریف میبردند
در این وقت بخاطر ایشان رسید که آن معتقی را احضار نمایند کس بطلب عیال فرستادند و سواره
اسباب معتقی را از قبیل کلنگ و تیشه در میان مفرش و یخدان جا داده بقلعهٔ اردبیل
آوردند و معتقی را بجبر بحرم خانه برده بفکر نقابی افتادند روزی از حاجی علی عسکر
خواهش نمودند که مستراحی در گوشهٔ منزل بحکم حاجی علی عسکر کنده شود حاجی مشار الیه
خواهش ایشان را قبول نموده معتقی برای کندن مستراح فرستاد و شاهزاده علی نقی میرزا
سعی در وسعت و گودی مستراح نموده بسیار گود و وسیع ساختند و خاک مستراح را آن معتقی
حاجی علی عسکر به بیرون منزل کشیده میبردند پس از انجام این مقدمه شاهزاده علی نقی میرزا
از پستوی اطاق خود که دیوار همان پشت دیوار قلعه بود با دست معتقی امین خود
شبها بسوراخ کردن دیوار مشغول شده بتأنی و آرام بعمل خود اقدام مینمودند و هر چه
معتقی خاک از دیوار قلعه میکند علی نقی میرزا بدوش خود حمل کرده بمستراح جدید البنیان میریخت
قریب سه ماه طول کشیده و شکاف عظیمی را که در میان دیوار بود بنوک تیشه فارغ الکار
از هم شکافته نقب را بکنار خندق رسانیده روشنی خندق هویدا و نمایان شد بعد از
سرانجام این مهم ظل السلطان را با گردی میرزا مطلع و مخبر نموده منصوبهٔ دیگر
برای خلاصی خود برانگیختند ظل السلطان خواهش آوردن عیالی را از دار الخلافه
نموده و بحاجی علی عسکر تملقات بسیار کرده بتعارفات و تکلفات رضاجوئی خاطر

خاطر حاجی

حاجی علی عسکر شدند که ظل السلطان از دار الخلافه عیال را آورده بعد از ورود
بقلعهٔ اردبیل حاجی علی عسکر از کثرت عقل و احتیاط اسب و نوکر ایشان را از قلعه بیرون
کرده در شهر جا و منزل داده و شاهزادگان ثلاث فرصت از دست نداده کسان خود را
اخبار نمودند که شبانه اسبهای سواری را بکنار خندق آورده منتظر آمدن ایشان باشند
و شاهزادگان نقب در همان روز شاهزادگان دیگر محبوس برای استمزاج گفته بودند که
اگر مقدور باشد که ما از این قلعه بیرون برویم شما هم موافقت میکنید یا نه هیچ جوابهای درشت
و تلخ داده شاهزادگان فراری از موافقت ایشان مایوس شده سکوت اختیار نمودند
و شبانه هر سه نفر از راه نقب خود را بیرون کشیده و نوکران و خدمتکاران نیز اسبهای
سواری را بلب خندق رسانیده شاهزادگان بطناب در میان که نوکران از لب خندق
سر اسب کردند دست زده بالا رفتند سوار شده از خوف و هراس رو بی بفرار نهادند
و هر جا خود کشان خود را بکنار رودخانهٔ استارا رسانیده با نظر آب گذشتند و بقراولان
روس که همه در لب آب اقامت دارند احوال خود را اعلام نمودند و حاجی علی عسکر هم
فردای آن شب در وقتی معین که همیشه داشت بمنازل شاهزادگان رفته اثری و نشانی
از شاهزادگان فراری ندید بجستجو افتاده راه نقب را دیده کیفیت را معلوم نموده سوار شده
از عقب ایشان شتافته و در حینی که شاهزادگان فراری بقراولان روسیه رسیده بودند
او نیز رسیده چون حالی از ظرافت نیست بخدمت خوانندگان معروض میدارد حاجی مشار الیه
خود را بسیار مجمل و مزور میدانست حیله بخاطرش رسیده از آن که نسته از اسب پیاده شده

. بآداب و قانون سابق بخدمت شاهزادگان رفته زبان بنصیحت و دلداری ایشان گشاده
. زلفهای خود را بدست گرفته میگفته است که ازین زلف سفید من خجالت کشید و مرا بغضب و سطوت
پادشاه گرفتار مکنید من پنجاه سال است که برادر و پدر شما خدمت کرده ام آخر چه خبر شما
در قلعه اردبیل کم بود نان نداشتید رخت نداشتید برنج عنبر بو برسم جیره شما نمیدادم ازین
دیوانگیها که دیدیم که بحبس اردبیل افتادید باز هم که دست نکشیده سر بصحراها گذاشته اید شاهزادگان
سکوت کرده در جواب هیچ نمیگفتند حاجی علی عسکر را خیال آنکه ایشان نصیحت پذیر شده و از
کرده پشیمان در راهی بمعاودت شده اند زبان بمدح و ثنای ایشان گشوده سه راس
اسب خالی راهش کشیده شاهزادگان را تکلیف بسواری و عود نموده شاهزادگان را
حضور از حرکات حاجی گرفته حاجی دانست که حیله و تزویر بکار نیاید معاودت باردبیل نمود
اما مجمل از احوالات شاهزادگان آنکه پس از اعلام بامپراطور روس امپراطور بهر یک
هزار اشرفی یا حقوق مواجب مرحمت فرموده در قراباغ نشیمن برای ایشان مقرر داشت
و ایشان شنیده اند که امپراطور بولایت ایران می آید خواهش اذن ملاقات امپراطور را
نموده اند امپراطور در جواب فرموده بود که غرض ازین خواهش سه چیز تواند بود لا غیر
یا استدعای نقض عهد با دولت ایران یا استدعای در افزونی مواجب و گذران
یا محض تماشا و بدین صورت یکدیگر اما قرار ایشان از محبس بهیچ وجه علت نقض عهد با دولت
ایران نخواهد شد و اما زیادتی مواجب و گذران زیاده از آن دادن منافی با اتحاد
و یگانگی پادشاه ایران است و اما محض ملاقات من نیز خواهش دارم که ظل السلطان را
ببینم

ببینم زیرا که شنیده ام مردی است خوش اندام و رشید ~~[illegible]~~
~~و شجاعت [illegible]~~ شاهزادگان از شنیدن این جوابهای دندان شکن استدعای مرخصی
از دولت روس نموده ~~[illegible]~~ بدون ملاقات باسم زیارت مکه معظمه
با ارزنة الروم رفتند ~~[illegible]~~
و از آنجا باسلامبول رفته ~~[illegible]~~ شهریه از سلطان گرفته بکربلا و کاظمین آمده
مجاور شدند و پادشاه مرحوم گاه گاهی بظل السلطان بسبب آنکه برادر اعیانی نایب السلطنه
و مردی شر انگیز نبود اظهار التفات میفرمودند و این پادشاه عالمجاه که خداوند تبارک
و تعالی بر عمر و دولتش بیفزاید و دولتش را تا ابد پاینده دارد نظر بوصل صله ارحام
که بمضمون صریح حدیث خیر الانام باعث طول عمر و تمادی ایام بخت است مبلغ ده هزار تومان
همه ساله مواجب برای رفاهیت ظل السلطان در آن آستانه ملکوت مرحمت و برقرار فرموده اند
که بدعاگوئی دوام دولت پادشاهی قیام و اقدام نمایند القصه پس از وصول این خبر
باردوی همایون پادشاه مرحوم یحیی خان [illegible] باردبیل فرستاده حاجی علی
عسکر را پنجاه هزار تومان جریمه فرموده و مقرر داشتند که شاهزادگان باقیمانده را
بدار السلطنه تبریز برده از خوف و هراسی که در بودن قلعه اردبیل دارند ایمن و مطمئن
سازند و رفتن شاهزادگان دیگر را از رفتن ایشان که در حقیقت منادی بود و منادی شمرده
داردوی همایون طی مسافت فرموده وارد مشهد مقدس شده بشرف زیارت امام الجن
و الانس مفتخر و سرافراز آمدند و بتدبیرات امور یورش هرات بر وفق مصلحت گذارند

پس از آن از مصر رفته [illegible]
مصر زیارت [illegible] شرف [illegible]

و دو لهواهای آن سرحد پرداخته و آصف الدوله را با لشکریان خراسان از عقب اردوی
مبارک ساخته روانهٔ مملکت هرات شدند **ذکر تشریف بردن پادشاه جهان در حالت ولیعهدی [مملکت]**
ایروان برای ملاقات امپراطور روس چون حکم محکم پادشاهی با آذربایجان و محمد خان امیر نظام
رسید تدارکات شایسته دیده و حقیقت را با امنای دولت روس معلوم داشته و مکان و
زمان ملاقات را خواهش نمود که تعیین نمایند امنای دولت امپراطور از وصول این
خبر کمال انبساط حاصل نموده مکان و زمان ملاقات را در [مملکت] ایروان تعیین نمودند و محمد خان
امیر نظام بقانون و آداب لایقه و با تدارکات و تنسوقات شایسته در خدمت نواب
ولیعهد از دار السلطنهٔ تبریز روانه شده با ایروان رسیده و از طرف دولت روس از
کنار آب ارس تا ایروان مهمانداران و استقبال چیان که چنین مهمانی و چنان مهمان
داری را شاید و سزد تعیین فرموده با عزاز و احترام تمام که ما فوق آن متصور نیست
با ایروان رسانیدند و در آنجا ولیعهد پادشاه بملاقات امپراطور رسیده امپراطور
ولیعهد را با آغوش مهربانی گرفته وعدهٔ محبت و مهربانی خود را ما دام الحیات بلکه ما دام [ملک]
دولت در سلسلهٔ ایشان باشد بپادشاه مرحوم و ولیعهد دادند و نشان و حمایل الکسندر
مکلل بالماس که لایق ولیعهد دولت ایران باشد از روی وداد و اتحاد محبت فرمودند
و ولیعهد نیز بدادن تحفه و هدایایی که لایق آنچنان پادشاهی باشد اقدام فرموده در کمال
گرمی و خوشی با یکدیگر وداع نموده سرکار ولیعهد بدار السلطنهٔ تبریز تشریف فرما
شده و امپراطور اعظم بعد از زیارت اوج کلیسا و تماشای ولایاتی که منظور بود عود

بدار السلطنه

بدار السلطنهٔ پطربورغ نمودند **ذکر تسخیر غوریان و رفتن بر سر هرات** چون پادشاه جهان با
لشکرهای گران و توپهای آتش فشان پس از مرخصی از آستانهٔ امام الجن والانس
روانهٔ مملکت هرات شدند شاهزاده کامران و یار محمد خان وزیر هرات بفکر کار خود
افتاده از هر راه چارهٔ کار را منقطع دیده جمیع سواره و پیادهٔ افغانان را در نفس
قلعهٔ هرات جمع آورده و جمیع غله و آذوقه که در محال قلمرو خود موجود داشتند
بشهر هرات جمع نموده بتعمیر برج و باره [پرداختند] و قریب سه هزار نفر در قلعهٔ غوریان
که در سر راه ایران واقع است گذاشته منتظر ظهور امورات از پردهٔ غیب شده [نشستند]
و پادشاه جهان طی مسافت فرموده بقلعهٔ غوریان رسیدند و غوریانیان و مستحفظین
آنجا بخیال دفعهٔ سابق که از ایشان گذشته و ایشان را بحال خود واگذاشته بهرات
خواهند رفت بی ادبانه و متهورانه حرکت کرده متعرض اردوی همایون شدند و پادشاه
جهان حرکت ایشان را مایهٔ مادهٔ تنبیه ایشان فرموده اتراق در اردوی همایون
واقع شده بعضی از نظام سرباز و بعضی از توپخانهٔ مبارکه را بمحاصره و تسخیر قلعهٔ
غوریان مقرر داشتند و قلعگیان بحفظ خود در قلعه کوشیده سه روز و سه شب
بخود داری پرداختند و مأمورین قلعه را محاصره نموده دست بانداختن توپهای
قلعه کوب گشادند و سنگرها و سیبه‌ها را پیش برده در مدت سه روز قلعه و خندق را
با خاک زمین بضرب گلولهٔ توپ یکسان ساختند و صدای الامان الامان از قلعگیان
باوج آسمان رسیده قلعه با آن متانت و استحکام را در مدت سه روز از دست آن

ان سنیان گرفته و مستغیثین آنجا را آنچه زنده بودند بنظر پادشاه جهانبان رسانیدند
و حکم پادشاهی بهدم بنیان قلعه شده قلعه را از بیخ و بن کندند اردوی همایون بسمت
هرات در حرکت آمده خوانین افغان مثل شمس الدین خان و بسیار خوانین جزء بخدمت
پادشاه جهان رسیده سعادت رکاب بوسی دریافته کمر خدمتگذاری و جان نثاری بر
میان بستند اردوی همایون وارد کنار هرات شده مهندسان تعیین نمودند که از روی
دقت ملاحظه اطراف قلعه را نموده جای سنگر و سیبه تعیین شود که بمحاصره قلعگیان
از چهار طرف اقدام فرمایند و درین روز در میان قلعه هرات از سوار و پیاده که از آنجمله
قریب بده هزار نفر مجتمع بودند و علما و سادات ایشان در میان قلعه منبرها گذاشته
فتوای جهاد و وجوب جنگ را با لشکر قزلباش میدادند از طرفین گردان و دلیران
باختن و بر دوختن آلات حرب و پیش بردن سنگر و حفظ برج و باره و رخنه‌ها بسته
و بازوها را گشاده منتظر امر و فرمان شدند **ذکر محاصره هرات و کیفیاتی که واقع شد تا هنگام
مراجعت اردوی همایون و ورود بمشهد مقدس که قریب بچهارده ماه طول کشید** چون لشکر ایران
وارد کنار قلعه هرات شدند و مهندسان بنظر احتیاط همه اطراف قلعه را ملاحظه
نمودند جای سنگر و سیبه و حواله معین و مشخص ساختند پادشاه دور تادور برج و باره
هرات را بلشکریان قسمت فرموده هر کس را باندازه قوت و قدرت سمتی افتاده مشغول
ساختن سنگرها و ترتیب دادن حواله‌ها شدند اردوی همایون در نیم فرسخی شهر
بلکه نزدیکتر افتاده حکم همایون بجمع نمودن آذوقه و سیورسات یکباره صادر شده همه

لشکریان

لشکریان بدو قسم شدند قسمتی در سنگرها نشسته مشغول قلعه‌گیری بودند و قسمتی دیگر در اردوی همایون
ماندند بجمع آوری سیورسات و آذوقه سالیانه قیام و اقدام مینمودند و هراتیان نیز دل
از جان برکنده و باغوای علما و سادات خود کشته شدن را باعث بهشت جاودان
و ماندن را باعث تقرب بزرگان خود پنداشته بجد و جهد تمام مشغول خودداری و مدافعه
بیرونیان بودند و پادشاه جهان نیز بر کشتی عزم لنگر اقامت انداخته بجز از گرفتن قلعه
هرات و تسخیر آن ولایت بامری دیگر توجه نمیفرمودند و لشکریان در تضییق محصورین
کوشیده از هر طرف سنگرها پیش برده و حواله‌ها بلند کرده و توپهای بزرگ بر سر حواله‌ها
نصب کرده هر روز از کوبیدن برج و باره قلعگیان را پریشان حال میکردند و کامران میرزا
در میان قلعه جمیع امورات خود را مفوض بیار محمد خان کرده خود در خلوتی نشسته بهیچ امر
دخل و تصرف نمینمود و یار محمد خان نیز بفتوای علما و مجتهدین اهل تسنن در قلوب جهان
راسخ و ثابت ساخته بود که این نزاع و جدال برای تعصب مذهب است و عوام و خواص
اهل هرات باین سبب حمایل لعنها بگردن انداخته در وقت فرصت از شهر بیرون ریخته با شمشیر
برهنه متعصب‌تر چه تمامتر بجنگ و جدال اشتغال مینمودند و همه روزه آتش حرب از طرفین
افروخته بود و روز بروز شدیدتر میشد تا آنکه سنگرها و حواله‌ها تا لب خندق رسیده و کار
بر محصورین تنگ آمد **وقایعی که در عراق و سایر ولایات در حین محاصره هرات روی نمود** امیرزاده
بهرام میرزا بحکم پادشاه مرحوم لشکر کرمانشاهان را جمع آوری نموده و از کرمانشاهان حرکت
کرده با توپخانه بچمن کندمان رفتند و در آنجا چندان اقامت نموده و بحفظ ولایت عراق

دبختیاری برده خفته تا موکب پادشاهی از هرات عود فرموده بعد از معاودت اردوی
همایون بکرمانشاهان مراجعت نموده و امیرزاده بهمن میرزا حاکم بروجرد و ملایر چون
موکب پادشاهی را در هرات دیده خواست نوعی نماید که در ولایت همدان و محال تویسرکان
برهم خوردگی حاصل شده و باین جهت پادشاه مرحوم امر این دو ولایت را باو محول فرمایند
اتفاقا در همدان بجهت بدبختی که در ایام حکومت سابق همدان داشت مفسده میان رعایای
آنجا کرده و چنان اتفاق افتاد که در حبس شاه آن مفسده طول کشیده قتل بسیار فیمابین
واقع شده تا اینکه جمعی کثیر از بچه خانه آخوند ملا حسین را ازبخ کنده مفسده تا ورود
موکب همایونی قایم و برپا بود و اما در تویسرکان اولا پنجاه سوار غلام بتعقیب تویسرکان فرستاده
که حاکم تویسرکان را گرفته ببروجرد ببرند و حاکم تویسرکان بهمدان گریخته در آنجا نیز پا پی دیده
او را گیر انیده ببروجرد برد و نایب از طرف خود بتویسرکان فرستاده و در آذربایجان امیرزاده
قهرمان میرزا فوجی از نظام گرفته و فوج قهرمانیه نامیده و تا اوجان آمده اردو زده نشست
و در ولایت فارس بسببی که نوشته شد کشتیهای دولت انگلیس مرتب به بنادر سرحد ایران
آمده با استعداد تمام ایستاده بودند و اما احوال اردوی هرات آنکه پادشاه مرحوم قنبرعلی را
بجهت استمالت کهندل خان حاکم مملکت قندهار از هرات روانه قندهار فرموده کهندل
خان بعد از رسیدن قنبرعلی خان اظهار رضامندی و دولتخواهی نموده محمد عمر خان ولد
خود را بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده محمد عمر خان در اردوی هرات بشرف پابوس مشرف
شده مورد نوازشات پادشاهانه گردید و پادشاه مرحوم الله یار خان آصف الدوله را

با اردوی

با ابواب جمعی از اردو مأمور بولایت زمین داور و سبزوار فرموده و بجهت ضبط آنحدود
روانهٔ افغانستان ساختند و در اوقات توقف هرات جنگهای بسیار از طرفین شده قتل
بسیار واقع شد و از همه عظیم تر آنکه بعد از آنکه پادشاه مرحوم توپ بزرگی برای کوبیدن
قلعهٔ هرات در اردوی مبارک ریختند با آن توپ و توپهای دیگر رخنهٔ عظیم در برج و باروی
قلعهٔ هرات پدید آمده لشکریان را بیورش مأمور فرموده حربی بسیار صعب واقع شده
سربازان خود را ببرج و باروی قلعه رسانیده علمها بر سر برج و بارو نصب کرده آثار
فتح و غلبه ظاهر ساختند از آنطرف یار محمد خان با جمیع اهل هرات از زن و مرد کفن
پوشیده با شمشیر برهنه از جان گذشته فدائی وار خود را بسربازانی که در برج و بارو صعود
نموده بودند رسانیده جنگی عظیم کردند چنانچه از قراری که مسموع شد از طرفین زیاده از
چهار هزار نفر مقتول شده چون مدد بسربازانی که در برج و بارو صعود نموده بودند نرسید
فتح قلعه در عهده تعویق ماند و پس از این مقدمه سفیر دولت انگلیس بنای گفتگو گذاشته
بشفاعت هراتیان در خدمت پادشاه مرحوم تکلم آغاز کرد و بمیان هرات کس فرستاده
با هراتیان نیز گفتگو بنیاد نمود و در مجالس متعدده از این جوره سخنها بمیان آورده پادشاه
مرحوم بهیچوجه التفات بر سخنان او نفرمودند و بقراردادی که مبادا رضامندی برای
دولت علیه حاصل نشده و در همین اوقات لشکریان دولت انگلیس با توپخانهٔ عظیم بر سر
کابل و قندهار آمدند پادشاه مرحوم دوستی دولت انگلیس را در دولتداری ترجیح
بگرفتن و تسخیر مملکت هرات داده بعد از آنکه سفیر دولت انگلیس دلتنگ شده از اردوی

هرات به لشکرکشی روانه شده بود پادشاه مرحوم نیز از سر تسخیر قلعهٔ هرات گذشته و لشکریانی را
که در خارج اردو در میمنه و میسره بودند احضار فرموده کار هرات را بوقت دیگر حواله
گذاشته بعد
فرموده اردو را از سر هرات کوچانیده بعزم زیارت مشهد مقدس روانهٔ مملکت خراسان
شدند و در قلعهٔ غوریان جمعیت و استعداد شایان گذاشته قلعه را نیز تعمیر فرمودند
و پس از ورود بمشهد مقدس و فیض آستان بوسی امام الجن والانس الله یارخان آصف
الدوله را در مملکت خراسان والی مستقل فرموده روانهٔ دارالخلافه شدند و در همین سلام
سان نظام اردوی مبارک را دیده پنجاه و پنج فوج که در رکاب همایون بود بعد از
وضع فراری و متوفی چهل و دو هزار نفر سرباز تفنگ در دست بقلم لشکرنویسان اسم
باسم قلمداد شد بعد از دیده شدن این سان بعضی از لشکریان را که قرب باوطان بودند
مرخص فرموده با سایر لشکریان وارد دارالخلافه شدند و سربازان و لشکریان بیرونی را نیز
مرخص اوطان خود نمودند و امیرزاده فریدون میرزا و امیرزاده بهرام میرزا و امیرزاده
بهمن میرزا را بدارالخلافه احضار داشتند و چون اهل مملکت فارس از حکمرانی امیرزاده
فریدون میرزا نفار کلی پیدا کرده بلکه فیمابین ایشان بحرب و قتال انجامیده بود بآن سبب
امیرزاده فریدون میرزا معزول شده و میرزا نبی خان که برای آوردن امیرزاده رفته بود
بنیابت آنجا مانده و امیرزاده بهرام میرزا نیز معزول شد امّا احوال امیرزاده بهمن میرزا
آنکه همدان و نوبرکان را خواست که ضمیمهٔ ملایر و بروجرد نماید پادشاه مرحوم خواهش
همدان را از او پذیرفته او را در همدان و ملایر و بروجرد مبسوط الید فرموده روانه

همدان

همدان ساختند و امیرزاده قهرمان میرزا که در آذربایجان بود بعد از شنیدن خبر حرکت اردوی
همایون از هرات بدارالسلطنهٔ تبریز عود نموده فی الجمله ضعف بر مزاج او مستولی شده
در همان اوقات اکراد جلالی بازجاهی چهاربیلی و هرزه کردی که داشتند و محمد خان امیر
نظام برای تنبیه آنها بولایت خوی رفته بعضی از رئیس سعیدان آنها را گرفته بقتل رسانید
و از آنجا بولایت ارومیه رفته افواج نظام آنجا را که بی نظم و نظام شده بودند منظم ساخته
بدارالسلطنهٔ تبریز عود نمود و پادشاه مرحوم چندی بعد از ورود بدارالخلافه سرکار ولیعهد را
از دارالسلطنهٔ تبریز احضار فرمودند و ولیعهد دولت علیه بدارالخلافه رسیده در خدمت
پادشاه مرحوم مشغول بخدمتگذاری بودند و چون در اوقات توقف اردوی مبارک
در هرات رنود و اوباش دارالسلطنهٔ اصفهان طغیان نموده و چندان بحرکات ناملایق
اقدام کرده و بخودسری سر برآورده بودند که عنان اختیار آن مملکت را از دست حاکم
آنجا بالکلیه گرفته بودند و در همان اوقات عبدالله خان امین الدوله نیز فرصت یافته
از خانهٔ مجتهد العصر والزمانی جناب حاجی سید محمد باقر اعلی الله مقامه که بطریق بست
در آنجا نشسته بود بیرون آمده راه کربلای معلّی و نجف اشرف پیش گرفته رفت پس از
ظهور این اسباب رای پادشاهی بر این قرار گرفت که بآن ولایت تشریف فرما شده امر
آن ولایت را منظم سازند و بآن جهت باحضار بعضی از لشکریان فرمان دادند و در
همین اوقات حسین خان آجودان باشی را بسفارت دولت انگلیس مأمور ساختند
و مشارالیه روانهٔ مقصد شده پس از رسیدن بنزدیکی ولایت انگلیس از راه خامی

رفته انسکی بولایت انگلیس داخل شده بولایت پاریس و فرانسه رفته مشغول بتجارت شده
بعضی سخنان موجه بدولت علیهٔ ایران اعلام نموده امنای دولت علیه مطالباتی که
با دوست او بایست با دولت علیهٔ انگلیس گفتگو نمایند بطریق دیگر و بطورهای علیحده
گفتگو نموده خاطر دولت علیهٔ انگلیس را بدست آورده دوباره وزیر مختار از طرف
دولت انگلیس بخدمت پادشاه مرحوم رسیده در دار الخلافه مقیم گردید و در همین اوقات
دولت علیهٔ روم پا از دایرهٔ حساب بیرون نهاده بوادی ناملایم اقدام نمودند اول آنکه
ولایت محمره را که متعلق است از مملکت ایران و در مقابل شهر بصره و در این طرف شط
العرب واقع است تاخت و تاراج کردند ثانیا آنکه در کربلای معلی نجیب پاشا والی
بغداد که برای ضبط و نظم کربلا لشکر فرستاده بود و لشکریان او مستولی بولایت
کربلا شده بودند دست درازی با اهالی عجم که در آن ولایت بودند نموده در قتل عام کربلای
معلی که حکم نموده بود جمعی کثیر از رعایای دولت علیهٔ ایران بقتل رسیده و اموال ایشان
بباد فنا رفت و امنای دولت علیهٔ ایران با دولت علیهٔ روم در این مواد گفتگو آغاز
نهادند ذکر وقایعات ممالک قندهار و کابل و هرات بعد از مراجعت اردوی پادشاهی از
ولایت هرات و آمدن کهن دل خان و معاودت شاه و گرفتاری کامران بدست یار محمد خان و قتل او
~~آمدن محمد خان بخدمت پادشاه مرحوم~~ چنانکه سابقا نگاشتهٔ کلک بیان گردید دولت علیهٔ انگلیس لشکر
بکابل و قندهار فرستادند و کهن دل خان حاکم قندهار و دوست محمد خان حاکم کابل خود را
بدولتخواهی دولت علیهٔ ایران منسوب ساختند و محمد عمر خان ولد کهن دل خان در اردوی

و هم در این سال از علامات آسمانی [illegible] بصورت دهره در سمت [illegible] ظاهر شد دمبش بسیار زیاده از دو ماه باقی بود و منجمان حکم کردند که ظهور دهره علامت خونریزی است

هرات

هرات با بستان بوسی مشرف شده از طرف کهن دل خان عرایض مشتمل بر خدمتگذاری و
جانسپاری بنظر پادشاه رسانده در اردوی هرات مشغول خدمتگذاری شد پس از
مراجعت اردو همراهی اردوی کیهان پوی بدار الخلافه آمده و در همان اوقات لشکریان
دولت انگلیس استیلا بر مملکت قندهار و کابل یافته و کهن دل خان از قندهار فرار کرده
پناه بدولت علیهٔ ایران آورده و بخدمت پادشاه مرحوم مشرف شده بمرحمت پادشاهی
مفتخر گردید و شهر بابک کرمان را باقطاع او مقرر داشته و او با کسان و اتباع خود بشهر
بابک رفته اقامت نمود و بعد از چندی افاغنهٔ ولایت کابل و قندهار اتفاق نموده
باخراج لشکر دولت انگلیس از ولایت خود عازم و جازم شدند و کسان بطلب کهن دل خان
فرستادند و کهن دل خان مراتب را بخدمت پادشاه مرحوم معروض داشته و خود با کسان
و اتباع از راه سیستان بولایت قندهار رفت افاغنه اتباع او بر سر او اجتماع نموده بسرداری
کهن دل خان و دوست محمد خان بر سر لشکر انگلیس رانده زیاده از بیست هزار نفر لشکر
انگلیس را بقتل رسانیدند و کار قندهار بکهن دل خان و امر کابل بدست محمد اکبر خان که پسر دوست
برادر بودند برقرار و مستقیم گردید و عرایض اخلاص و دولتخواهی بخدمت پادشاه فرستادند
اما وقایع هرات آنکه بعد از مراجعت اردوی پادشاهی بالکلیه مملکت هرات از حلیهٔ
آبادی افتاده و جمعی از کسان دولت انگلیس بهرات آمده باعانت هراتیان پرداخته
و تنخواه بسیار برسم قرض و انعام بهراتیان داده قراء و محالات هرات را بالکلیه
آبادی در آوردند و در آن اوقات میان یار محمد خان و کامران میرزا حاکم هرات

نقاری پیدا شده چون کامران میرزا مردی پیر و عادت بکشیدن بنگ نموده بود یار محمدخان
او را از دخل در مملکت هرات بی‌دخل کرده بقلعه از قلاع هرات فرستاد و کامران میرزا در
همان قلعه در آن اوقات وفات کرده بعضی از اولادش بدار الخلافه طهران بخدمت پادشاه
مرحوم آمدند و مواجب و سیورسات مرحمت شده در دار الخلافه مقیم شدند و یار محمدخان در
امر هرات مستقل شده بعد از استیصال لشکر انگلیس در ولایت کابل و قندهار و بیرون کردن
دولت انگلیس را از هرات اخراج کرده و عریضه دولتخواهی و فدویت گذاری بپادشاه مرحوم
عرضه داشت نموده با کسان معتمد خود بخدمت پادشاه ارسال داشت و کسان او در اوقاتی که
اردوی پادشاهی در دار السلطنه اصفهان تشریف داشت باصفهان رسیده عریضه و پیشکش
او را از نظر پادشاه مرحوم گذرانیدند و پادشاه مرحوم کسان او را نوازش فرموده و
بیار محمدخان نیز فرامین التفات آمیز صادر شده امیدوار الطاف و مراحم ملوکانه
پادشاهانه داشتند **ذکر حرکت پادشاه مرحوم از دار الخلافه باصفهان و وقایعاتی که واقع شد تا ورود
بدار الخلافه طهران** پادشاه مرحوم بعزم انتظام امور مملکت اصفهان و سایر بلاد از دار الخلافه
حرکت فرموده بعتبه شاهزاده عبد العظیم وارد شدند و قریب یکماه در آنجا توقف واقع شده
بلوازمات و تدارکات سفر پرداختند و در ایام توقف معروض پادشاه مرحوم شد که مجتهد
العصر و الزمانی حاجی محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله بجهت شفاعت گذاری اهالی اصفهان
از دار السلطنه اصفهان بیرون آمده وارد دار الایمان قم شده و منظورش آنست که بلکه
سفری را که منظور امنای دولت علیه است استدعا نموده موقوف سازد پادشاه مرحوم چون

تدارکات

تدارکات سفر دیده شده بود و صلاح دولت علیه در موقوف شدن این سفر نبود از راه ساوه
و زرند و خلجستان عبور فرموده ملاقات مجتهد العصر و الزمانی را بوقت دیگر گذاشته و بسبب
حرکات ناشایسته که از محمد حسین خان قلج [?] رعایای خلجستان بعرض رسانده بودند حکم بگرفتاری
او صادر شده مشار الیه خود را باستانه معصومه قم صلوات الله و سلامه علیها رسانیده
و بیرونش گرفتار کردیدند قلعه که در [illegible] قاضی داشت بحکم پادشاهی کوبیده شده و اردوی
همایون از جهرود عبور نموده بولایت کاشان تشریف فرما شدند و در عمارات فین نزول اجلال
واقع شده دو هفته توقف فرموده امور آن ولایت را منتظم نموده روانه دار السلطنه اصفهان گردیدند
و پس از ورود بدار السلطنه اصفهان در عمارات پادشاهان صفویه موکب همایون
نزول فرموده بتنبیه و تادیب اشرار حکم از مصدر جاه و جلال صادر شد جمعی کثیر از اشرار
و اوباش که هریک خونها کرده و خانه‌ها خراب نموده بودند گرفتار شحنه سیاست پادشاه جهانبان
شده بسزای جزای خویش رسیدند و در اوقات توقف اردوی پادشاهی در اصفهان [illegible]
سفیر دولت علیه روم که برای رفع گفتگوهائی که اشاره بدان واقع شد از طرف دولت علیه
روم مامور شده بود بشرف پای بوس مشرف شده گفتگوهای دور و دراز نموده معقول
امنای دولت علیه نشده بی نیل مرام مراجعتش دادند و هم در ایام توقف اصفهان
نصر الله خان ولد امیرخان سردار مرحوم را بحکومت مملکت فارس سرافراز فرموده و او
بفارس رفته بضبط و ربط آنجا در کمال خوبی و درستی اقدام مینمود و کم از اجل امان نیافته
زیاده از یکماه باقی نمانده مرحوم شد پس از فوت او امیرزاده فرهاد میرزا بایالت آن مملکت

فرستاده بود و موکب پادشاهی پس از انتظام امورات اصفهان از دار السلطنهٔ اصفهان
حرکت فرموده از راه گلپایگان منزل بمنزل تشریف فرما شده وارد مملکت بروجرد شدند
و امیرزاده بهمن میرزا حاکم آن ولایت بلوازم خدمتگذاری و جان سپاری اقدام نموده
پس از انضباط ولایات بختیاری و لرستان اردوی همایون از بروجرد حرکت فرموده
از راه نهاوند و کنگاور بولایت همدان رسیدند و از بین راه اسمعیل خان جدید
الاسلام را با دستخطهای مرحمت آمیز و خلاع فاخره باحوال پرسی این دعاگویان بتویسرکان
فرستاده بودند و اینجانب که در نهاوند با حاجی میرزا آقاسی ملاقات کرده بهمان اوقات امنای
دولت علیه علی محمد خان قجر را که حاکم تویسرکان بود از حکومت معزول نموده و حکومت
ولایت را بقنبر علیخان خلیله وند داده بودند چون احوالات قنبر علیخان معلوم این
دعاگو بود از حاجی میرزا آقاسی التماس نمود که سفارش بلیغ باو نمایند که اخلال در امنیت
و فراغت این دعاگویان ننماید و شنیدن سخنان مفسده جویان تویسرکان را سرمایهٔ
مقتضای طبیعت خود نسازد و در آن بین این دعاگوی دولت بسبب امنیت و فراغتی
که از مرحمت پادشاهی داشت هجده جزو از کلام مجید را حفظ نموده و بتفسیر آن عالم شده بود
القصه حاجی میرزا آقاسی قنبر علیخان را حاکم ولایت تویسرکان نمود تا از آن حکومت و حرکات
او که باعث برهم خوردگی امنیت این دعاگویان شد بمعرض
خوانندگان افتد اردوی همایون وارد همدان شده ترتیب یکماه در آن بلده
اقامت نمودند و امور ولایت کردستان و کرمانشاهان را منظم فرموده و از همدان
بکوچ

کوچ بر کوچ روانهٔ دار الخلافه شدند و در آن زمستان در دار الخلافه اقامت فرموده بگفتگوی
امور قضیهٔ محمره و کربلای معلی با دولت روم بدست سفرای دولت روس و انگلیس
اشتغال فرموده و خسارت اموال تجار محمره و خون رعایای عجم را که ریخته شده بود مطالبه
میفرمودند **حکایات** ولایت تویسرکان ولایتی است که جلگه مشتمل است بر یک قصبه و هفتاد
پارچه ده و سلسلهٔ اهالی این ولایت مردمانی اند خلیق و دماغ و متکبر و وضع تعجب چنان
واقع شده که دور از شوارع اتفاق افتاده تردد از ولایات دیگر باین ولایت کمتر واقع میشود
و خود اهل بلد نیز بسایر بلاد کمتر میروند باین جهت بسیار از آداب و آداب دانی دور و هر یک
فی نفسه چون کسی را ندیده اند خود را افلاطون و ارسطو میدانند و میدانند و اهل این
قصبه و محال متفرق بدو فرقه اند جمعی خود را بسته و خواهان اولاد میرزا محمد اسپادانی
که در سنوات سابقه باین بلد آمده و متوطن شده و صاحب قراء و مزارع گشته میدانند و بعضی
دیگر خود را بسته و خواهان اولاد مسیح بیگ ساسانی که پدرانشان از اهالی سیستان و در عهد
نادرشاه بتحصیل مالیات باین ولا آمده توقف نموده صاحب عیال و اولاد و ملک و قراء
و مزارع شده میشمارند و ایشان خود را از طایفهٔ ملک جمشید سیستانی میپندارند و این طایفه
همیشه با اولاد میرزا محمد در منازعه و عداوت میباشند و چون از دیوان اعلی اولاد
میرزا محمد بمنصب وزارت این ولایت سرافراز بودند و پسران مسیح بیک منصب کلانتری
دارند همیشه در مقام حسد و عداوت آن طایفه میباشند و در تضییع ایشان ساعی و جاهد
و این عداوت مذهبی و جاهی در میان این دو طایفه مستمر و برقرار است و هر محله و هر خانه

وهر قریه که درین محال واقع است در مرور زمان دو فرقه شده هر یک خودرا خواهان یکی ازین
دو طایفه کرده اند و در زمان حکومت قنبرعلیخان رئیس طایفهٔ میرزا محمد میرزا شفیع و رئیس
طایفهٔ حسنعلی بیک میرزا رضاقلی بود و این میرزا رضاقلی در مزاج قنبرعلیخان تصرف کامل
نموده و قریهٔ کرزان را که از قرای معظمهٔ این ولایت است برای قنبرعلیخان بهر حیله که بود از
صاحبانش انتزاع نموده بملکیت قنبرعلیخان در آورد و پس از ملکیت قنبرعلیخان بنای تعمیر قلعه
برای او گذاشته عمله از ولایت گرفته و بیشتر از دهات انداخته باین امورات خودرا مقرب
حاکم ساخته بعداوت طایفهٔ میرزا محمد مشغول شد و برای دهات ایشان مدعی ملکی از طایفهٔ
قراگزلو تراشیده بطلب تضییع ایشان برآمد و در آن اوقات میرزا شفیع در آذربایجان در
پیش طهماسب میرزا مشغول خدمت بود و برادرانش در ولایت متوجه امورات او بودند میرزا شفیع
این جوره خرابیها را که در اوضاع خود دید بدار الخلافه رفته صادق خان برادر خودرا در توپخانهٔ
مبارکه بنوکری داده و متعهد سرانجام نمودن یکصد و بیست و پنج نفر توپچی داد طلب در
خدمت پادشاه مرحوم شده و منصب سردستگی برای برادر خود گرفته او را باین ولایت
فرستاده و او در وقتی بولایت تویسرکان وارد شد و حکم دولتی را آورد که میرزا رضاقلی بیک
حاکم بود و قلعهٔ را که در قریهٔ زود آورد داشت و بحکم خاقان مغفور در عهد شیخ الملوک خراب
شده بود تعمیر میشود و در ولایت مشهور نموده بود که چون دولت علیهٔ ایران را با دولت
علیهٔ روم نقاری واقع است حکم بساختن این قلاع شده است و چون قنبرعلیخان حاکم را
بساختن قلعهٔ کرزان مشغول ساخته بود کسی متعرض ساختن قلعهٔ او نشده تا قلعه بانجام رسید

وازانطرف

وازانطرف صادق خان نیز بحکم دولتی مشغول بگرفتن توپچی و داد طلب شده سی و چهل نفر
توپچی را که انجام داد میرزا رضاقلی را آتش حقد و حسد در کانون سینهٔ او روشن شده قنبرعلیخانرا
بر آن واداشت که هر که از اهل ولایت توپچی میشود او را گرفته تنبیه نماید و نگذارد که این امر
باتمام رسد قنبرعلیخان نیز نظر بخواهش او سه چهار نفر از توپچیان جدید را گرفته تنبیه
و مواخذه نمود صادق خان در پیش قنبرعلیخان بگفتگو در آمده قنبرعلیخان اعتنائی
بسخن او نکرده رفته رفته با صادق خان کمال بیمیلی را بهم رسانیده میرزا رضاقلی مادهٔ
حاکم را که بجهة دو رعداوت آن طایفه مستعد دید نشر خود خواهی و فساد را از حد جدی
تزوید در آورده باین ماده مستعد جان رسانید که تا صادق خان را گوشمالی نرهی و
تنبیه معقولی نکنی حکومت تو درین ولایت مستقر و ممکن نخواهد بود نظر باین مقدمات
قنبرعلیخان از تویسرکان بر داشته بقلعهٔ کرزان برده در قلعهٔ کرزان ایلی بقدر هزار نفر پیاده
و سواره از دهات خود و از طایفهٔ جلیلوند و طایفهٔ نانکلی و غیره جمع آورده و در نظر
قنبرعلیخان اقدام باین نوع امورات را بسیار سست و موهون نموده بنای اعتماد خودرا
در اقدام باین نوع امورات و گذرانیدن در نزد امنای دولت بدروغگوئی و اشتباه
کاری خود که حقیقةً در آن فن ید طولی دارد گذاشته معتقد این بود که امنای دولت علیه
غور رسی درین مواد نخواهند کرد و بقنبرعلیخان وانمود کرد که این جمعیت را بشهر
فرستاده صادق خان را با غل و زنجیر گرفته بکرزان آورند تا حکومت تو مستقیم گردد
قنبرعلیخان باین سخنهای واهی از جا رفته جمعیتی را که در کرزان جمع آورده بود بنا و سپرده

برعکس صادق خان و بشهر مأمور نموده و میرزا رضاقلی نیز با اهالی محلهٔ خود اخبار این مقدمه را
نموده بعزم کشتن صادق خان از کرزان جمعیت را برداشته روانه شد و خود میرزا رضاقلی
در عقب بشهر در مزرعهٔ که موسوم بمزرعهٔ زرکی است توقف جمعیت را بشهر روانه نمود صادق
خان بیخبر و غافل از حوادث زمان در خانهٔ خود خوابیده بود که این جمعیت بمحلهٔ اتابکی موسوم
بمحلهٔ پایین است ریخته و اهالی محلهٔ میرزا رضاقلی که موسوم بمحلهٔ زرهان است ملحق باین جمعیت
شده دست بغارت و تاراج این محله برآورده روی بخانهٔ میرزا شفیع و صادق خان گذاشتند
صادق خان دید که منظوری بجز قتل او ندارند خود را قبل از محاصره شدن از راه
آبی بیرون انداخته بقریهٔ از قراء خود رفته از آنجا اسبی بدست آورده روانهٔ دار الخلافه شد
و حضرات مأمورین بعد از غارت کردن محلهٔ پایین و غارت کردن خانهای میرزا شفیع و
صادق خان و زخم دار نمودن میرزا بابا عموزادهٔ میرزا شفیع را بگلولهٔ تفنگ دانستند که
صادق خان فرار کرده و مقصود اصلی از دست رفته عود بکرزان نموده و بعلاج کار خود
افتادند این دعاگوی دولت پادشاهی چند روز پیش از این حکایات بسبب درد سینه که
داشت بهمدان رفته در منازل ملک آرا منزل نموده مشغول بمعالجه بود که این اخبارات را
شنیده همان روز با عود بتویسرکان نمود در بین کاغذی از قاصدهای قنبرعلی خان
و میرزا رضاقلی خان ... بدست افتاد که در آن نوشته‌جات قنبرعلی خان بعضی تعریفات
در این باب با اسم این و آن نوشته و برای تکلیف خود که خیال بیجا نموده بود اسم این
دعاگویان را نیز در آن نوشته‌جات برده بود کسان این دعاگویان از این سخنان مطلع شده

ایوانکیان

این دعاگویان را از حقیقت احوال مخبر نمودند و میرزا شفیع در دار الخلافه عارض شده اسد آقا
نامی را از معتبران طایفهٔ دنبلی محصل گرفته روانهٔ این ولایت داشت قنبرعلی خان از خواب
غفلت بیدار شده دانست که کار حکومت با دخیل شدن بدشمنی و عداوت مردم مخالفت
دارد خواست بتدارک مافات اقدام نماید از جاه در آمده بجان افتاد بخیال اینکه میرزا شفیع
و صادق خان را ساکت نموده کار بر هم خورده این ولایت را استقامتی دهد میرزا رضاقلی را
بهمدان پیش امیرزاده بهمن میرزا فرار داده و خود با کسان میرزا شفیع برنگ دوستی با هم اینکه
میرزا رضاقلی در قلعهٔ رود آور تفنگچی جمع کرده و مستعد دعوا و یاغی گری است دوباره در ولایت
پیاده و سواره خبر کرده با ساز و دهل طبل جهالت و نادانی کاری خود را کوبیده و اسد آقا را
همراه برداشته بر قلعهٔ میرزا رضاقلی رفت و قلعه را خراب و قریه را آتش زده و قریب
بشصت نفر از رعایای آن قریه کشته بقصبهٔ تویسرکان عود نمود میرزا رضاقلی بعد از ظهور
این واقعه در همدان تظلم و عرض داد افتاده امیرزاده بهمن میرزا را بطمع حکومت
تویسرکان انداخته و لیلیغ یوزباشی از ایشان گرفته روانهٔ تویسرکان شد و با دست
امیرزاده بهمن میرزا بدیوانخانهٔ مبارکهٔ دار الخلافه عرض حال نمود این دعاگوی دولت
پادشاهی با سلطنتها که سابقاً و لاحقاً از میرزا رضاقلی و قنبرعلی خان دیده بود بودن
خود را در این اغتشاش در تویسرکان صلاح ندیده روانهٔ زیارت معصومهٔ قم شده منتظر
انجام این امورات نشست و پس از عرض و داد میرزا رضاقلی و میرزا شفیع در دار الخلافه
حکم باحضار قنبرعلی خان و میرزا رضاقلی شده ایشان را نیز بدار الخلافه برده و در دیوانخانه

بار که هر یک مبالغی کلی سیاهه غارت و تاراج اموال خود را داده قریب بصد هزار تومان
سیاهه داده بودند اما چون دولت این کار را عظیم شمرده فتح الله خان مافی و میرزا
فضل الله نوری را برای تحقیق این امور بتویسرکان ساختند و ایشان با قنبر علی خان
و میرزا شفیع و میرزا رضا قلی از دار الخلافه بیرون آمده از راه قم روانه تویسرکان شدند و در
حوض سلطان میرزا رضا قلی مصلحت برانگیخته میرزا شفیع را که مردی خالی از شیطنت است
فریفته با و گفته بود که ما مثل میرزا فضل الله و فتح الله خانی را کی ببریم و این سیاهه را
که ما بدیوان اعلی داده ایم قریب بصد هزار تومان است اگر ده یک این را محصلین از ما مطالبه
نمایند ده هزار تومان میشود چاره باید فکری نماییم که خود را از این مهلکه خلاصی بخشیم میرزا شفیع
پرسیده بود که چه باید کرد حکایت میمون و بوزینه است و صاحب خانه و خوردن میمون
در پیش بزکاره را مالیدن و دیدن مهمان در وقت این اوضاع را و چوب خوردن
زبی تقصیر از صاحب خانه بتفصیلی که در کتب مسطور است با و گفته بود میرزا شفیع به
بود که بزودی میان کی باشد آن خود خواه فساد و دست اینده عاگوی این دولت پادشاهی را
نشان داده و داد برای این معرکه قرار داده بود و با و گفته بود که از تو توقع دارم که در این مرحله
ساکت باشی تا من خود و ترا بی ضرر از این مهلکه خلاصی دهم آن مرد خالی از شیطنت
رضا و قبول سکوت را کرده میرزا رضا قلی بعد از اطمینان از سکوت او پیش قنبر علیخان
رفته مقدماتی که مذکور شد با او در میان گذاشته او را نیز با خود متفق کرده بمنزل فتح الله
خان و میرزا فضل الله رفتند و بفتح الله خان و میرزا فضل الله گفت که واضح است که منظور شما

بعد از

بعد از آرام کردن ولایت برگردن کمه های طمع است بر شما معلوم و یقین باشد که سیاهه را
که من و میرزا شفیع در دیوان اعلی داده ایم و قریب بصد هزار تومان است جمله یکراه افترا
و بهتان زده ایم همگی دروغ و بیپا است چندان نقصان بطرفین نرسیده شما از همه جا
معاودت نمایید و بمن و میرزا شفیع هرچه میخواهید بکنید یا اگر عرض مرا شنیده ده هزار
تومان بشما میرسانم ایشان قدری که خلق شده و سخنان درشت با و گفته میرزا رضا قلی
همان جواب را اعاده نموده بود ایشان از راه طمع ناچار شده با و گفته بودند که ده هزار
تومان را چگونه بما میرسانی و کدام حرف ترا باید شنوم گفته بود که جهانگیر میرزا و خسرو میرزا
برادران و منسوبانش که در تویسرکان میباشند ایشان را موضع اتهام دولتی میتوان
نمود و پس از آنکه ایشان را تهمت زده دولت کردید طوری نمایید که حکم شود که ایشان را
محبوس نموده بقلعه شاهزند که قریه ایست در تویسرکان و ملک منست برده و بمن از
طرف دولت سپرده شوند در اینصورت من که رضا قلیم متعهد میباشم که ده هزار تومان
از جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و برادران و منسوبانش مبالغ و شکنجه گرفته بشما رسانم فتح الله
خان که خوش نفسی و پاک ذاتی او مشهور ایران است بطمع ده هزار تومان موهوم
وعده و فریب رضا قلی فریفته شده بگفتن بعضی سخنان نالایق اقدام مینماید و میرزا
رضا قلی و فتح الله خان قنبر علی خان را هم با خود متفق نموده این دعاگویان بیچاره را
بخیال خود آشتی بلو ساز عین تویسرکان قرار داده بتدبیرات و خیالات خود مغرور
شده غافل از فضل خداوند جهان و عدالت پادشاه زمان گردیده میرزا فضل الله ایضا

ملطایف الحیل سالک ساخته و فاتحه و خاتمه سفر و ماموریت خود را بجا آورده و تمام کردن
این دعاگو را بان قرار داده از حوض سلطان روانه قم شدند و پس از ورود بقم این دعاگو را در
روضه مقدسه دیده بانواع سخنان و نسب اکثر تکلیف بآمدن تویسرکان نمودند این دعاگوی
دولت چونکه غافل از خیال ایشان بود راضی بمعاودت نشده بود ولیکن فضل الله نام
یکنفر توپچی از اهل تبریز که همراه حضرات مامور بتویسرکان بود از منازل حوض سلطان
آگاهی داشت حقوق نمک خوارگی نایب السلطنه مرحوم را بجای آورده نصف شب بمنزل این دعاگوی
دولت خواهی آمده حقیقت مشورت مامورین را از حوض سلطان باین دعاگو گفته این دعاگو
فسخ عزیمت از مرافقت حضرات نموده عزم توقف را در قم جازم آمد و هرچه از آن توپچی
خواست که نام خود را معلوم نماید اظهار نام و نشان خود را ننمود القصه چون صبح صادق
طالع شد میرزا فضل الله و فتح الله خان بروضه مقدسه آمده این دعاگو را تکلیف بروان
شدن نمودند این دعاگوی دولت که هرگز در خواب خیال چنین روزها را نمیدید خود را
در میان چنین بلاها گرفتار دیده گریه راه گلو را گرفته بسکوت پرداخت حضرات دانستند که
این دعاگو مرافقت با ایشان نخواهد نمود پس از یاس باین دعاگوی دولت گفتند که سگی
برای تو بجاه جسته ایم که میرزا ابوالقاسم قائم مقام هم نمیتواند جست بابند و فتح الله خان
خونش نفس برای لج خلق نمودن و تیز کردن میرزا فضل الله رو باین دعاگو کرده بطریق
سرزنش و سرکوفت گفت امیرزادها و جاق میرزا اسدالله خیانت کمن از این حضرت شرم کن از خدا
اندیشه نما و بمیرزا فضل الله دروغ گو چه بردیم و این میرزا اسدالله پدر میرزا فضل الله بود

نادان

میرزا فضل الله

میرزا فضل الله از شنیدن این کلمات که خلق و دلتنگ شده چون اسپند بر آتش آمده از روضه
مطهره بیرون رفت و در رواق مبارک ایستاده بغیظ تمام گفت ای نوکرهای جهانگیر میرزا
یکنفر از شما در اینجا مانده بیرخانه ها آن را در تویسرکان خراب کرده بیرقتان را از کود در
می آورم سه چهار نفر نوکر که همراه این دعاگو بودند از ترس و خوف فرار کرده احدی در
پیش این دعاگو نماند و دعاگو با همه عجز و ناتوانی فرداً و حیداً در آن روضه مقدسه ماند
و میرزا فضل الله و فتح الله خان سوار شده و میرزا رضا قلی پیش افتاده همه جا چشمک زنان
و غنیمت کنان در آن ایام زمستان دو شب در عرض راه که رتبه تجمل و نشان است خواسته
حضرات را با این تجمل بتویسرکان رسانیده بمحض ورود تویسرکان در درب خانه این دعاگو با
قراول که داشته بمنازل خود رفتند از قضایای حسنه خداوندی امیرزاده احمد میرزا و امیرزاده
مصطفی قلی میرزا سوار شده در خارج بودند بعد از شنیدن داستان قراول خود را بعجله
رسانیده بخانه امیرزاده بهمن میرزا میروند و امیرزاده خسرو میرزا و دیگر حضرات مانده
او نیز متوسل بحقیقت ... بنده رقعه بمیرزا فضل الله نوشته توقع ملاقات مینماید میرزا فضل الله
بعد از لیت و لعل اذن ملاقات داده امیرزاده خسرو میرزا با چهار نفر از قراولان بمنزل
فتح الله خان و میرزا فضل الله میروند میرزا فضل الله که خلق بسیار یاد کرده با و میگوید
که این مال و بنا برای چه بود خوب است شنیده ام و یقین دارم که امیراطور روس صد و
پنجاه هزار تا جوقه ... بشما داده است ای امیرزاده تا دان پنجاه هزار این را بمن ...
قرض بده و پنجاه هزار دیگر را باز بمن قرض بده که در درب خانه پادشاه در ...

بعد از که خلقها

با من آن مبلغ و پنجاه هزار دیگر را خودت باید را دراز کن و بخور امیرزاده خسرو میرزا می‌نماید
که هر قدر گفتگوها باور نمی‌دارند بعد از ترس و بیم سؤال میکنند که قراولی که بدرب خانه‌ها
گذاشته اید بچه سند است و تکلم کیست فتح الله خان و میرزا فضل الله بعد از شنیدن این کلمه
بامیرزاده خسرو میرزا کج خلقی زیاد کرده میگویند ما خود فرمان ناطق میباشیم بفرمان و رقم
چه احتیاج داریم خسرو میرزا در کار خود متحیر شده بایشان میگوید که اگر منظور شما خواه است
برادران من بعضی در قم متوقف و بعضی بهمدان گریخته‌اند این رفتار شما را که با من میکنند
هرگز باین والا نخواهند آمد و بدار الخلافه رفته تظلم و تشکی مشغول میشوند بهتر آن است که شما
قراولان را از درب خانه‌ها برداشته تا من ایشان را مطلع نموده بیاورم پس از آن هر طریق
خواهش شما باشد معمول میداریم میرزا فضل الله این سخن را پسندیده سخنان نرم با خسرو میرزا
درمیان میگذارد و خسرو میرزا آنجا او را چاپلوسی کرده بمنزل خود میفرستد و قراولان نیز از
درب خانه دور شده خسرو میرزا خود را با میرزا بابا قره‌باغی خود بمیان باغچه که در پشت
خانه‌های نشیمن است انداخته از باغچه دیواری شکست خورده بود و در آن نصف شب و زمستان
و برف پیاده خود را از آن شکست دیوار پایین انداخته و پیاده بقریه تیولی که داشت خود را
رسانده و از آنجا بلا تأمل سه اسب یابوی بالاتی پیدا کرده خود را بهمدان بخانه بهمن میرزا
می اندازد میرزا رضا قلی صبح از این واقعه خبر شده خود را بمیرزا فضل الله و فتح الله خان میرساند
و بآنها میگوید که امیرزاده خسرو میرزا بمیان طایفه قزل و لرستان گریخته و از آنجا
میخواهد با پانصد سوار برداشته بیاورد و زن و بچه خود را از دست شما گرفته بکربلا برد و من
این کفر را

این کیفیت را بعریضه از طرف شما بدولت عرض کرده ام و قاصد حاضر نموده ام عریضه را مهر
کرده بزودی روانه نمائیم که مبادا کار تمام شود ایشان نیز بلا تأمل عریضه را مهر کرده و
افتراهای بسیار در او نوشته بدار الخلافه فرستادند و نوشتند که ما صلاح چنین میدانیم که
عیال این حضرات را بقلعه شاهزید برده در آن قلعه بمعتمدین بسپاریم و از همدان نیز
امیرزاده بهمن میرزا حقیقت احوال را بخدمت پادشاه مرحوم عرضه داشت کرده بمیر علی نقی خان
طالش وکیل خود فرستاد که بنظر پادشاه مرحوم برساند از قضا قاصد امیرزاده بهمن میرزا
در دروازه دار الخلافه بمیر علی نقی خان میرسد که او از طرف پادشاه مرحوم مأمور بهمدان
بوده آن نوشته‌جات را از قاصد گرفته بجیب خود گذاشته روانه همدان میشود و از این
طرف عریضه میرزا فضل الله و فتح الله خان بپادشاه مرحوم رسیده پادشاه مرحوم
از خواندن عریضه احتمال صدق داده و فی الجمله متغیر شده محتاطاً دستخط صادر
میفرمایند که عیال حضرات را قراول گذاشته نگهدارید تا به بینیم حضرات در کجا میباشند بعد از
رسیدن این دستخط حضرات که شراب خورده مست بودند بعبادة سلطنت میرزا رضا قلی
صد نفر سرباز دسته طالب سلطان برادر میرزا رضا قلی را قراول آورده مادر و عیال
و اطفال این دعاگویان را بقراول انداختند و پنج طاقه شال کشمیری و یک قطعه گل یقه
الماس از والده و پنجاه جلد کتاب از کتابهای این دعاگو با بعضی ظروف چینی و بلور
برسم مهلتانه گرفته قلعه شاهزید را خالی کرده میرزا رضا قلی با توجه و شادمانی کوشیده
خیالی را که در دل یک سینه خود هشت سال بود با آتش طمع میپوشانید بجهة رفع کرده دوسه

قریه را که این دعاگو بابت زر خرید و تیول داشتند بجوار داده برادر خود میرزا اسکندر را
بقریهٔ ملکی و تیول این دعاگو فرستاده بضبط انبار و ملک این دعاگو اقدام نمود و از
همدان امیرزاده بهمن میرزا احمد میرزا را بقم فرستاده باین دعاگوی دولت شاهی
اعلام نمود که باذن شما در قم صورتی ندارد بدارالخلافه بروید امر خود را صورتی بدهید
و امیرزاده خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا را از همدان برداشته بدارالخلافه برده میرزا
فضل الله و فتح الله خان از شنیدن این حکایت بفکر کار خود افتاده فی الجمله
دست از زیاده روی کوتاه نمودند و منتظر اخبار دارالخلافه نشستند و امیرزاده

درآن منزل

بهمن میرزا خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا را تا منزل رباط کریم برده و امیرزادگان را
درآن منزل وا هم کرده نصف شب بدون خبر امیرزاده بهمن میرزا سوار شده بشاهزاده عبدالعظیم
رفتند و رقعهٔ بامیرزاده بهمن میرزا نوشته او را از احوال خود مخبر ساختند و امیرزاده
مصطفی قلی میرزا در شاهزاده عبدالعظیم طاقت نیاورده خود را بمنزل حاجی میرزا آقاسی
انداخت و این دعاگو از قم اقدام برفتن دارالخلافه نموده با امیرزاده احمد میرزا در قم
ماندم و پادشاه مرحوم در مجلس اول که امیرزاده بهمن میرزا بخدمت ایشان مشرف
شده بود احوال تویسرکان را پرسیده بود و امیرزاده بهمن میرزا کیفیت را بتفصیل
معروض داشته بود پادشاه مرحوم فرموده بود که میرزا فضل الله و فتح الله خان با
مراقعه عرض کرده اند که خسرو میرزا بمیان خرل و دستانات رفته است امیرزاده بهمن میرزا
عرض کرده بود که خسرو میرزا الآن در شاهزاده عبدالعظیم و مصطفی قلی میرزا در خانهٔ جناب

حاجی میرزا آقاسی و جهانگیر میرزا و احمد میرزا در قم میباشند پادشاه مرحوم تغیر فرموده
دستخط باحضار میرزا فضل الله و فتح الله خان صادر مینمایند که هرچه در تویسرکان از
عیال و کسان این دعاگو بابت گرفته اند رد کرده بدارالخلافه آیند کسان میرزا فضل الله
و فتح الله خان حقیقت احوال را از دارالخلافه بایشان نوشته ایشان را تاب توقف
در تویسرکان نمانده قبل از رسیدن دستخط پادشاهی فرارا بیرون آمدند و دیگر نشاد
میرزا رضا قلی از جوش و خروش افتاده آرزوها پیش خام و نپخته ماند و پادشاه مرحوم
امیرزاده مصطفی قلی میرزا را نوازش و مرحمت فرموده اذن و اجازت انصراف بتویسرکان

اذن توقف در دارالخلافه
بجهت عار اسبند دعاگو بالیدادند
و امیرزاده خسرو میرزا را خلعت مرحمت
فرموده دعیمی از شان کمتری ساخته

ارزانی داشتند و این دعاگوی دولت اذین جوره ححکایات فساد انگیز که از میرزا رضا قلی
سر انگیز بظهور میرسید دلتنگ شده عزم توقف قم را جزم نمود و امیرزاده احمد میرزا را
روانهٔ تویسرکان ساخت و خود مشغول بتحصیل علوم دینیه شده بخواندن مقدمات و فقه
و اصول در مدرسهٔ قم اشتغال ورزید و بعضی از اموال و اسباب را از میرزا فضل الله و
فتح الله خان امیرزاده مصطفی قلی بحکم پادشاه پس گرفت و پس از ظهور این مفاسد و الکاذب
قنبر علی خان معزول و میرزا رضا قلی در طهران مأمور بتوقف آمده تا سال وفات
پادشاه مرحوم در آنجا باند تا بعد چکند و چگونه از احوالات او نوشته آید و منتقم حقیقی
در مدت قلیل فتح الله خان را بخونریزی گرفتار کرده بمقر و مقام خود فرستاد و میرزا فضل الله ببعراز اسباب عبرت که بقصد کرد از حمایت
بجوب کاری عدالت پادشاهی ناگریخته شده بار بادران مجموعاً بجانشان فرستاده شد زمان فرزندانم
و تا ایام وفات شاه مرحوم در آنجا بودند و این دعاگوی دولت بعد از بیجا توقف

در قم و تکمیل مقدمات و اخذ اصول از استادی جناب مجتهد العصر و الزمانی آخوند ملا
صادق باطنش کاره انسانی که در درب دروازهٔ معصومه مشغول شده حسادان مملکت
حسد برده و بنای نزاع برخاسته و حاکم ولایت را با خود یار نموده بر اخراج و مجادلت
اقدام نمودند و این دعاگو را دستگیر نموده به دار الخلافه رفت و در یخچال آباد حاجی
میرزا آقاسی را دیده حاجی با این دعاگو نوازش کرده و حفظ کار و اعتبار او که کسی بخلاف
شرع با این دعاگو متعرض نشود تعهد نموده چون ولایت قم متعلق بمیرزا نصرالله صدر الممالک
بود و حاجی میرزا آقاسی را با او الفتی نبود با این دعاگو گفت که به تویسرکان رفته مشغول
دعاگوئی باشند این دعاگو نیز استجابت سخن ایشان را نموده فرخ خان کاشی خلعت نوازش
و دستخط التفات از پادشاه مرحوم با این دعاگو رسانیده این دعاگوی دولت پادشاهی
به لوئی نمی تمام روانه قم شده عیال را برداشته به تویسرکان آمد و از تاریخ هزار و دویست و
شصت و سه تا حال تحریر که ابتدای شصت و هفت است در تویسرکان می باشند تا بعد از این
چه پیش آید و از پردهٔ غیب چه ظهور نماید ذکر وفات امیرزاده قهرمان میرزا و محمد خان امیر نظام
در ولایت آذربایجان و حرکت اردوی همایون از دار الخلافه تا بکی قزوین امیرزاده قهرمان میرزا
برادر اعیانی پادشاه مرحوم بود و بحکومت آذربایجان از طرف پادشاه مرحوم چنانکه
مذکور شد منصوب آمده بود در ایام توقف اردوی پادشاهی در هرات فی الجمله آثار مرض
در او ظاهر شده نسیان و فراموشی را وطاری گردیده و تب ... سال این مرض
بطول انجامیده روز بروز اشتداد می پذیرفت و ضعف ... نیز علاوهٔ علت شده ...

الخ.

بر بستر ناتوانی نهاده اطبای حاذق از معالجه اش عاجز آمدند و مرض منجر بوفات و حیات
گردیده در عالم جوانی برحمت یزدانی داخل شد و حزن و غم بر جهان و دولت قاهره ان
استیلا یافته بلوازم تعزیت داری و سوگواری کوشیدند و تسلی قلوب را ابلاغیتی پادشاه
جهان و بوجود ذیجود ولیعهد دولت علیهٔ ایران دادند و شاهزاده ملک قاسم میرزا نعش
آن نوجوان را برداشته به دار الایمان قم رسانیده در جنب مضجع خاقان مغفور دفن ساختند
و اولاد و عیال ایشان به دار الخلافه رفته در ظل رأفت و تربیت پادشاه جمجاه مرحوم آسایش گرفتند
و یکدوماه قبل از وفات امیرزاده قهرمان میرزا محمد خان امیر نظام که از امرای اعظم
و ارکان دولت علیهٔ ایران بود در دار السلطنه تبریز وفات یافته جمیع اهل آذربایجان
از وفات او متأثر شدند و چندان نیک ذاتی و نیک رفتاری از او نسبت بعجزه و رعایای
آن ولایت ظاهر شده بود که جمیع کسبه و عجزهٔ آن ولایت بدون حکم و فرمایش دیوان اعلی
دروب اسواق و خانات را بسته فوج فوج و دسته دسته بجنازه و تابوت او حاضر شده گریه و
زاری آغاز نهادند و چندین سال بود که در آذربایجان کارگذار و حکم ران بود احدی
از او بقدر سر موئی رنجش و ناراضائی نداشت و همه کس برای او طلب مغفرت از خداوند
نموده و مینمایند خدای تعالی او را غریق رحمت خود گرداند پس از وفات او و وفات
امیرزاده قهرمان میرزا پادشاه مرحوم نظر بقابلیت ذاتیه و استعداد جبلی میرزا محمد
تقی خان را بمنصب وزارت نظام سرافراز ساختند و خدمات مرجوعهٔ امیر نظام مرحوم
بعهدهٔ میرزا محمد تقی خان مفوض و موکول داشتند و میرزا محمد تقی خان نیز سالها

با محمد خان امیر نظام نشست و برخاست نموده بود و از رفتار و سلوک و آداب دانی او
اخذ طرق و سلوک نموده در خدمت مرجوعهٔ خود چندان کاردانی و خیرخواهی ظاهر کرد
و ظاهر شد که محل وثوق و اعتماد پادشاه مرحوم گردیده حاجی میرزا آقاسی این معنی را از
پادشاه مرحوم ادراک نموده هم در آن اوقات میرزا محمد تقی خان را بسفارت دولت
علیهٔ روم نامزد نموده روانهٔ آن مرز و بوم ساخت و بعضی از احوالات سفر ایشان
در مقام خود برشتهٔ تحریر کشیده خواهد شد ان شاء الله و چون امیر نظام و لشکریان از
تفویض این منصب بوزیر نظام منتق و منتظم آمد رای پادشاه مرحوم بر آن قرار گرفت که
امر حکومت آذربایجان را با میرزاده بهمن میرزا مفوض فرمایند لهذا امیر علینقی خان
طالش را که وکیل امیرزاده و در دربخانهٔ مبارکه بود بطلب و بهمدان فرستادند و امیر
علی نقی خان بهمدان آمده امیرزاده بهمن میرزا را از حکم پادشاه جهان مستحضر ساخت و
امیرزاده بهمن میرزا بدار الخلافه رفته بمنصب حکومت آذربایجان سرافرازی حاصل
نموده روانهٔ آذربایجان شده بخدمات مرجوعهٔ خود قیام و اقدام مینمود و در این اوقات
حاجی خان ولد سلیم خان حاکم ولایت نیکی که از طرف پادشاه مرحوم حاکم ولایت کرمانشاهان
بود برای انضباط امور سرحدیهٔ کرمانشاهان تا قصبهٔ گرند رفته بود و از قراری که
استشهار یافت طمع بدختر یکی از رعایای آن قصبه نموده و میخواسته است که بدون
قواعد شریعت طاهره او را بمنزل خود برده باشد اهالی آن قصبه نیز راضی بآن
حرکت ناشایسته نگردیده او را نصیحت نمودند و او نصیحت پذیر نشده بایذا و اذیت

اهالی آن قصبه پرداخت اهالی آن قصبه دست از غیرت و حمیت خود نکشیده حاجی خان را
محاصره نموده او نیز با کسان خود بخودداری کوشیده و از کرمانشاهان مدد طلبیده و تا
رسیدن مدد اهالی قصبهٔ گرند از ترس جان خود که اقدام بچنین امری نموده بودند بهجوم
بمنزل او رفته با جمیع توابع و لواحقش مقتول ساختند و پس از این عمل خوف و وهم بر ایشان
مستولی شده بالتمام اهل و عیال خود را برداشته متفرق شدند و پادشاه مرحوم محبعلی
خان ماکوئی را بایالت آن ولایت نامزد فرموده و در باب اهالی گرند حکمی از دولت صادر شد
پس از اطمینان باز متفرقهٔ رعایا عود باوطان اصلی نمودند و در همین اوقات فیمابین
رضاقلی خان والی اردلان و عبدالله پاشا حاکم شهرزور و سلیمانیه نقاری پیدا شده
رضاقلیخان که از بادهٔ جوانی مست و از باغچهٔ شراب ارغوانی در دایرهٔ حیرانی همیشه سرگردان
بود اهالی ولایت اردلان را بیخودانه جمع نموده در کمال غفلت و بیهوشی جمعیت خود را
برداشته بسرحد سلیمانیه قدم گذاشته آسوده نشست و بخواندن مطربان خوش اهنگ
و نواختن طنبور و چنگ مشغول نموده غافل از آنکه عبدالله پاشا از ابتدای طفولیت
تا اواخر ایام جوانی که در دار السلطنهٔ تبریز برسم گروگان از طرف سلیمان پاشای الدنی
متوقف بود دست آموز امراء و اعیان دولت آذربایجان شده از همه نکات رزمی و بزمی
آگاهی یافته پخته هر کار گردیده است در مقابل چنین پخته این نوع خام نشستن و خام سر دادن
غایت بیخردی و نهایت نادانی است و عبدالله پاشا بعد از دانستن این احوال دو
هزار نفر سوار آزموده برداشته خود را باردوی رضاقلیخان رسانیده و خان والی را

او نموده

با اتباعش همان قدر فرصت مانده که خود را با اسبهای جلیبی رسانیده راه فرار پیش
گرفتند و عبدالله پاشا اسباب تجمل و اردوی او را غارت کرده عود بسلیمانیه نمود
و پادشاه مرحوم از این حرکت رضاقلیخان و حرکات دیگرش که لایق تحریر نیست نسبت
باو بی التفات شده با وجود اینکه همشیرهٔ اعیانی پادشاه مرحوم را در حبالهٔ نکاح داشت
و خود نوادهٔ دختری خاقان مغفور بود او را از حکومت مملکت اردلان معزول فرموده
بدار الخلافه احضارش فرمودند و در آنجا تا ایام وفات شاه مرحوم محبوس نظر بود
پادشاه مرحوم پس از انقضای زمستان و انتظام این جوره مهام در بهار با اجتماع بعضی
از لشکریان فرمان داده بجهت رفع بادی که در وجود مبارک حادث شده بود و اطبا ورود
بچشمهای حاره و غسل نمودن را تجویز نموده و نافع شمرده بودند بطرف دار السلطنهٔ
قزوین تشریف فرما شدند و از آنجا بچشمهٔ آب گرمی که در محال آن ولایت بود تشریف برده
تابستان را در آن ولایت منقضی ساختند و در همین اوقات امیرزاده بهمن میرزا را
با لشکریان نظام آذربایجان بجهت نقاری که فیمابین دولت علیهٔ ایران و روم بود
بسرحد مملکت خوی و سلماس فرستادند و لشکریان سرحدداران دولت علیهٔ روم
نیز در قرب سرحد آمده نشستند و سفرای دولت روس و انگلیس بگفتگو در آمده طرفین را
از محاربه و مقابله ممانعت دوستانه مانع آمدند و تعهد نمودند که بفرستادن سفرا رفع گفتگو
و نقار فیمابین را بالکلیه نمایند و باین جهات اردوی همایون از دار السلطنهٔ قزوین
بدار الخلافه عود فرموده و امیرزاده بهمن میرزا نیز از سرحد بدار السلطنهٔ تبریز معاودت نمود

ذکر تعیین

ذکر تعیین میرزا محمدتقی خان وزیر نظام برای گذرانیدن امورات دولت علیهٔ ایران با دولت علیهٔ روم و تجدید مصالحه

حاجی میرزا آقاسی در خدمت پادشاه مرحوم چنان مصلحت دید که
وزیر نظام دولت علیهٔ ایران را برای رفع این نقار و اتمام این کار که با دولت علیهٔ
روم بمیان آمده مأمور بسفارت آن دولت نماید نظر باین مصلحت دید نوشته جات دوستی
نوشته شده وزیر نظام بسفارت دولت علیهٔ روم مأمور گردید وزیر نظام در اوایل
سنه هزار و دویست و شصت از دولت علیهٔ ایران بدولت علیهٔ روم رفته در مملکت
ارزنة الروم بحکم امنای آن دولت با سرعسکر آن ولایت گفتگو آغاز نهاده حاجی میرزا آقاسی
که با وزیر نظام صفائی نداشت و وجود او را در ایران و در خدمت پادشاه جهان مخل امور خود
میدانست اهتمام در گذشتن امور ایشان ننمود چنانکه اکثر نوشته جات ایشان را در میان
نوشته جات حاجی میرزا آقاسی بعد از وفات شاه مرحوم در منزل حاجی کربلائی معلا همچنان
سر مهر نگشوده یافتند القصه وزیر نظام تا هزار و دویست و شصت و سه در ارزنة الروم
مانده و در آن اوقات حاجی میرزا آقاسی برای تشنیع و تخریب وجود شریف وزیر نظام
خواهشی از دولت علیهٔ روم نمود مضمون آنکه دولت علیهٔ روم مأذون نماید که مسجدی
در دار السلام بغداد دولت علیهٔ ایران بنا نهاده باداب تشیع پیشنماز تعیین شود که شیعی
مذهبان مملکت بغداد در آن مسجد بدون تقیه بآئین و آداب جعفری صلوات الله و سلامه
علیه و علی آبائه اذان گفته نماز فریضه ادا نمایند و وزیر نظام در اظهار این خواهش تامل
نموده و بحاجی میرزا آقاسی نوشته بودند که واضح است که دولت علیهٔ روم این خواهش را

قبول نخواهند نمود و از آن گذشته براي ملت و دولت ايران اين خواهش چه فايده دارد
حاجي ميرزا آقاسي قبول استعفي را نموده دوباره اصرار بوزير نظام نموده بودند كه بايد
باظهار اين خواهش اقدام نمائي وزير نظام ناچار استمزاج كونه از خواص سرعسكر ارزنة الروم
كه وكيل دولت عليه روم بود نموده بودند بمحض دريافت نمودن دولت عليه روم
اين خواهش را كه سفير دولت عليه ايران در نظر دارد علما و مفتيان بلد را تحريك نموده بودند
كه عوام الناس آن ولايت را جمع نموده بمنازل سفير دولت ايران ريخته دست بهرزه
كاري و زبان بهرزه درائي گشايند عوام الناس ارزنة الروم بقدر سي چهل هزار نفر
اجتماع نموده منازل وزير نظام را احاطه نموده زبان بهرزه درائي گشوده بنا بر فحش
سنگ و تفنگ اقدام نموده وزير نظام در وثاق خود نشسته سي چهل
نفر توپچي نظام دولت ايران بمحافظت وجود شريفش مشغول نموده كار بجائي رسيد
كه ديوار همان منزل را كه وزير نظام نشسته بود عوام الناس ارزنة الروم خرابي نمودند
كه نشسته و توپچيان با شمشيرهاي برهنه بمدافعه اشتغال ... و جميع اسباب و اوضاع
منزل را عوام الناس تاراج و غارت نمودند و اين غوغا در تب پنج ساعت طول كشيده
از طرف سرعسكر ارزنة الروم كسان دولتي آمده رفع غوغاي عوام را نموده بخدمت وزير
نظام ... زبان بعذرخواهي گشوده بودند با وجود اينكه اين حكايت نيز علاوه حكايات
ديگر شد وزير نظام بقوت عقل خداداد هر گونه مقدور بود سعي و تلاش نموده تجديد
مصالحه دولتين را در سنه هزار و دويست و شصت و ... انجام رسانيده با ايلچي ...

از دو

جمله از وقوع اين حادثه مضطرب و منزل را ...

از دولت عليه روم معاودت نموده بخدمت پادشاه مرحوم در دار الخلافه مشرف شدند
و حاجي ميرزا آقاسي بناي بدسلوكي با ايشان گذاشته و ايشان نيز بعد از تشريف بردن
وليعهد بولايت آذربايجان از دار الخلافه روانه آذربايجان گرديدند و ده ماه كشيده گوهر
ذاتي و استعداد فطري خود را در خدمات دولت عليه ايران ظاهر ساختند چنانكه بتفصيل
مذكور خواهد شد ان شاء الله. ذكر حكاياتي كه در دار الخلافه واقع شد در ايام مرض پادشاه و شفا يافتن
ايشان از درگاه اله بعد از انقضاي زمستان آن سال و گذشتن جشن نوروزي في الجمله مرض
بر وجود پادشاه مرحوم استيلا يافته درد پاي مبارك شديد شده منجر بضعف و ناتواني
گرديد چون تا آن زمان مرض چندان اشتداد نمي يافت و هر وقت كه عارض ميشد زود
معالجه پذير ميگرديد درين وقت كه مرض اشتداد يافت تب پيدا شد هر سري را سودائي پديد آمده
و هر خامي بخيالي افتاده حاجي ميرزا آقاسي ... دختري خاقان مغفور ...
برادر خاقان بود بسبب وزارت حاجي ميرزا آقاسي منصب ايلچي گري طايفه عليه
قاجار باو مفوض شده بود و در اوقات ترقي خود پا از دايره منصب خود بيرون گذاشته
بالكل امورات دولتي دخل و تصرف مينمود و امرا و اعيان نيز از ترس حاجي ميرزا
آقاسي باو بطريقي ديگر سلوك ميكردند در اوقات مرض پادشاه مرحوم بباغ خود كه
در خارج دار الخلافه است رفته بعضي خيالهاي باطل افتاده جمعيت جمع نموده بطرز تقاضاي
نالايق حركت مينمود و بي اذن و اجازه دولت عليه از توپخانه مباركه سرب و باروط
بسيار گرفته بباغ خود برده بود و بحركات مجنونانه اقدام نموده و گفتن سخنان نالايق

اند قلي ميرزا كه ربيب

همچنین

تکلم آغاز نهاده و اظهار داری که از کسان معتمد میرزا نصرالله اردبیلی مسموع افتاد که در دولت
در ولایت قم شنیده چنان بود که میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی از اهالی نظام
قزوین سابقاً آشنا شده و واسطهٔ امورات او در خدمت پادشاه مرحوم شده بود و آن
شخص را بمنصب سرتیپی دو فوج قزوین رسانیده و ضمناً با او قرار داده بود که در ازای
این همه محبت از تو خواهش دارم که هر وقت نوشتهٔ من برسد افواج نظام قزوین را
بی تأمل برداشته بدار الخلافه روانه شوید و این معاهده فیما بین حکیم باشی و سرتیپ قزوینی
برقرار بوده است در اوقات اشتداد مرض پادشاه مرحوم حکیم باشی که خود را از ارکان
دولت علیه میدانست چنان مصلحت می‌دید که افواج قزوین را بدار الخلافه احضار نماید
و کشیکچی و قراول ارگ همایون و دولتخانهٔ مبارکه را تغییر داده و این خدمات را
بافواج قزوین تفویض کنند و اگر العیاذ بالله امری واقع شود کسان به تبریز فرستاده
امیرزاده بهمن میرزا را بدار الخلافه آورده در مسند خلافت برقرار و متمکن سازد و بانی
خیال محال جمعی را با خود متفق ساخته و نزد میرزا نصرالله صدر الممالک نیز رفته این گفتگو را
با او بمیان میگذارد و میرزا نصرالله بتغافل آن گفته او را روانه مینماید و بحاجی میرزا
آقاسی این گفتگوی حکیم باشی را اعلام مینماید چون مرض پادشاه در کمال شدت بود
همه دولتخواهان دست توسل بدامن فضل الهی زده از لطایف غیبی چشم داشت سدّ
این گونه امور را داشتند و از قراری که مسموع شد در آن اوقات شاهزاده ملک قاسم میرزا
بعد دولتخواهی سرکار ولیعهد دامن همت بکمر زده بقدر مقدور سعی و تلاش مینمود
و این سخنان در دار الخلافه بروز و شیوع پیدا کرده همه خلایق منتظر بودند که از پردهٔ

غیب

که در همه وقت گارش بیاید

در منازل وزرا و دول خارجه آمد و رفت میکرد

غیب چه ظاهر شود و پادشاه مرحوم یکروز و دو شب بیهوش افتاده بودند که درین دفعه از
از شفاخانهٔ غیبی و از فضل خدا آثار صحت در وجود پادشاه مرحوم پیدا شده چشم مبارک را گشوده
تکلم فرمودند از قراری که مسموع شد علت و سبب شفا بعد از فضل خدا آن بود که فصدی که موقع
در حالت بیهوشی واقع شده آن فصد مفید افتاده سبب صحت گردید و تندرستی پادشاه مرحوم
آمد ولیکن آنچه واضح و لایح است سبب شفا آنکه اگر العیاذ بالله در آن اوقات این امر
ناگزیر پیش می‌آمد اغتشاش کلی در میان عباد الله پیدا شده استیلائی که در پردهٔ غیب
بوجود دیگر پادشاه جهان برای سرپرستی ضعفا و عجزهٔ اهالی مملکت ایران منوط و مربوط بود
لیکن بظهور نرسید چون کارکنان عالم غیب (قضا) اسباب جهانداری و پادشاهی این سایه را
و این پادشاه گردون جاه را در عالم غیب مرتب مینمودند بآن سبب پادشاه مرحوم را
در آن مرض شدید صحت پیدا شده خار و خاشاک چند را که بایست از سر این راه برداشته شود
برداشتند القصه بعد از حصول صحت کامل عموم اهالی ایران بشادمانی و چراغان
پرداخته نذورات و تصدقات بارباب استحقاق دادند و شنیدند و دولتخواهان حکایات واقعهٔ
ایام مرض را بسمع پادشاه جهان رسانیدند اولاً حکیم نظر علی را که از جهان گردی درویشی
باین مرتبهٔ علیا رسانیده بودند و درین هنگام با وجود حضرت ولیعهد این نوع خیالات
ناپسندیده از او ظهور نموده بود از نظر التفات دور ساختند و حکیم نظر علی بقزوین
رفته در آنجا نیز تاب توقف نیاورده پناه بآستانهٔ حضرت معصومه آورده در آنجا مقیم
آمد و اما شاهزاده ملک قاسم میرزا را جناب حاجی میرزا آقاسی مرکوبی کرده پادشاه مرحوم

شاهزاده پیغام داده بودند که شما چرا در ایام مرض من بمنازل سفرای دول خارجه تردد
داشتید بهمین کلمه ایشان را نیز عذر خواسته از دار الخلافه روانهٔ اردبیل شان ساختند و آقا
ایلخانی را پادشاه مرحوم بحکومت کلیائیان و بروجرد مامور نموده در دار الخلافه اذن
و اجازهٔ توقفش ندادند حکایت حکیم نظرعلی مردی سودا مزاج بود بعد از ورود بقم
خیالات سوداویه در او ظاهر شده خواب و خوراک بالکلیه از او منقطع آمده در خوردن
قهوه که مزید سودا است افراط نموده در کشیدن قلیان که ممد خیالات است اکثار آغاز
نهاد لهذا خیالش بر آن کشید که الاغ غفلةً سوار شده باردوی همایون رفته بخدمت حاجی
میرزا آقاسی رسیده عذر تقصیرات خود را درخواهد و در عالم درویشی مضی ما مضی کرده
در راه صدق و صفا پوید بر زین الاغ بنا این خیال سواره تیزتر از وهم تیزتک خود را در شمیران
باردوی پادشاه جهان رسانیده غفلةً وارد منزل حاجی میرزا آقاسی شده حاجی که
حکیم را دید خیال کرد که باشارهٔ پادشاه مرحوم از قم بیرون آمده است اندک اعتنائی باو
نموده بعد از تفحص و احوال پرسی از او معلوم حاجی میشود که حرکت او بی ماخذ بوده
فی الحال بزبان ترکی سربازان قراول و تفنگچیان مستحفظ را فریاد زده بنای فحاشی
میگذارد و میگوید که بکشید این کیدی تزذیی را که بخیال کشتن من آمده و از این جوره
سخنان گفته او را بقراولان فوج خاصهٔ شریفه می‌سپارد و احوال او را بخدمت پادشاه
معلوم میفرماید پادشاه مرحوم حکم میفرمایند که او را بمحبس انبار برند باز حاجی شفاعت
او را نموده از بردن محبس انبار دار الخلافه مانع میشود و بدست ده نفر غلام سپرده

حکم باوردن او دوباره به بست قم میفرمایند غلامان اوضاع روزگار را ملاحظه کرده او را
در منزل حوض سلطان برهنه و عور نموده حکیم با این صورت لابد و ناچار خود را بقم
رسانیده مشغول بخیالات قهوه و قلیان گردید آثار خیالات کلی بروز و ظهور نماید آقا
احوال ایلخانی آنکه بعد از ورود بولایت بروجرد بنای خودسری و خودرائی را گذاشته دست
بذل و بخشش گشاده بگرفتن نوکر و خیال گذشتن افسر مشغول شده هنگامه بر پا نموده مردمان
رذل و اوباش بروجرد رفته رفته و کم کم از اعیان ولایت و وجوه مملکت مایل برفتن
بروجرد شدند و این سخنان منتشر شده محمود خان کاشی که نوکر دولتی و وزیر و کارگزار
ایلخانی بود حقیقت احوال را بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نموده دوستان ایلخانی از
دار الخلافه باو نوشتند که ترا یاغی و سرکش قلم داده اند باید تو خود را بدار الخلافه برسانی
تا در امر تو از پردهٔ غیب چه ظاهر شود او نیز بدون اذن و اجازهٔ سلطانی با هزار سوار
از بروجرد از راه جهالت و نادانی روانهٔ دار الخلافه شده این دعاگوی دولت در شهر قم
در بالاخانهٔ عمارات شاهی که مشرف برودخانه و در راه ولایت بروجرد است نشسته بود
که کوکبهٔ ایلخانی از راه ظاهر شده بطریق سلاطین یساولان از اطراف و جوانب
دور باش دور باش و کهین کهین باواز بلند میگفتند و او با ازدحام و جلال تمام
وارد کاروانسرای خارج دروازهٔ قم شده از تعجیلی که برفتن دار الخلافه داشتند در شهر
منزل نموده یکبار بزیارت آستانهٔ حضرت آمده با حکیم نظرعلی ملاقات دوستانه نموده
دو سه ساعت در منزل او نشسته باو گفته بودند که میروی در همین بست بنشین [illegible]

درجواب خوانده بود ع مرا با بست معصومه چه کار است القصه از قم یکسر کوچ سلطان
رفته در ان منزل دستخط پادشاهی بمحصلی زامرزبیک فراشخلوت باو رسید حکم بمنع آمدن او
بدار الخلافه و رفتن عتبات عالیات صادر شده بود وادا از حوض سلطان معاودت نموده
در بست معصومه قم نشست و سواران و هرزه درایان از سرش پاشیده فی الجمله هوش آمده
خواست که اذن توقف در بلده قم حاصل نماید پادشاه مرحوم راضی نشده شاهزاده
ابو الملوک را تعیین نمودند که آمده او را حکماً از قم روانه عتبات عالیات نماید و الی
بعد از ورود شاهزاده ناچار جمعی از خدمتکاران غیر ملیحی خود را برداشته راه عتبات
عالیات را پیش گرفت و تا حال که تحریر در آن مملکت میباشد ذکر احوال مملکت خراسان و
وقایعیکه در آن سامان واقع شد چون از ابتدای سلطنت پادشاه مرحوم اللهیارخان آصف
الدوله بحکومت مملکت خراسان اشتغال میورزید و بنا بر خالیت و اهلیت که با پادشاه مرحوم
داشت خود را اعظم ارکان دولت علیه میدانست نظر بتمادی ایام حکومت در مملکت
خراسان و وسعت آن ولایت علاوه آنکه مالیات آن مملکت را بالکلیه بمخارج خود
صرف نموده چیزی بدیوان اعلی نمیرسانید بخیال خودخواهی افتاده بعضی مراسلات و
ارتباطات با اهل آن ولایت آغاز نهاده با جعفرقلیخان بجنوردی کمال خصوصیت بهم رسانیده
دختر (خواهر) او را برای پسر خود حسن خان تزویج کرده و اعتنای چندان برقیمه‌جات امنای
دولت علیه نمینمود حاجی میرزا آقاسی این نوع اقتدار و شوکت او را در مملکت خراسان
خلاف صلاح دولت دانسته در کسر اقتدار و اعتبار او میکوشید او نیز وزارت حاجی میرزا آقاسی را

استقلال تمام یافته

دو دختر حسن خان را بجعفرقلیخان داد

درم

در خدمت پادشاه مرحوم سبب خلاف و عناد خود قلم داده سر از احکام دولتی باز می‌پیچید
رفته رفته کار بجائی رسید که حاجی میرزا آقاسی خواست که موکب همایون پادشاهی را بطرف
مملکت خراسان حرکت دهد محمدعلیخان پسر آصف الدوله که در خدمت پادشاه مرحوم راه
سخن داشت و این گونه حکایات مطلع شده بپدر خود اعلام داد چون دید کار نزدیک است
بدرازی کار برخیزد و طبل یاغیگری آصف الدوله بلند آوازه شود حقیقت احوال
و گفتگوی امنای دولت را بپدر خود اعلام نموده صلاح را در آن دید که آصف الدوله
بدار الخلافه آمده در خدمت پادشاه مرحوم رفع اتهام از خود نماید آصف الدوله نیز
امر مملکت خراسان را بسلیقه خود منظم ساخته و به پسر خود حسن خان مشهور بسالار سپرده
و خود با جمعی از مشهد مقدس بیرون آمده عازم دار الخلافه گردید حاجی میرزا آقاسی از آمدن او
بدار الخلافه واقف شده حکم از پادشاه صادر نموده روانه داشته بود که نگذارد اراده آمدن نماید
آصف الدوله اظهار شوق شرفیابی حضور پادشاه را نموده هشت روزه از خراسان
وارد بدار الخلافه گردیده و در دار الخلافه مدتی مانده احترامی که متوقع بود معمول نگردید
عزم زیارت بیت الله الحرام را نموده و همشیره خود را که والده پادشاه مرحوم بود با خود
در این عزم متفق ساخته اجازت زیارت بیت الله الحرام را از مرحوم خواستند پادشاه
مرحوم رخصت و اجازت مرحمت فرموده حکم بتدارکات لازمه آن سفر نمودند و پادشاه
مرحوم میرزا محمدخان ولد آصف الدوله را بایالت خراسان منصوب فرموده روانه خراسان
ساختند و میرزا محمدخان بمشهد مقدس رفته ارک و توپخانه را که در تصرف توپچیان

باین جهت

بسبب بدرفتاری حسن خان در نظر پاره‌ای حرکات ناشایسته از او

آذربایجانی بود باسم اینکه عالم و مجتهد دولت جاوید باشیم از تفرقه ایشان در آورده بتفرقه
برادر خود حسن خان داده و خود در آستانه متبرکه امام ثامن ضامن بعنوان بست نشست
و آصف الدوله در حقیقت والده پادشاه مرحوم قبل از وقوع و ظهور این حکایات از دار
الخلافه روانه شده از سرحد ایران گذشته وارد مملکت روم شده بود ذکر شمه از احوالات
سید علی محمد مشهور بباب سید علی محمد از سادات دار العلم شیراز و احوالات او
از قراری که از علمای ذوی الاحترام مسموع شده تحریر میشود (نیز شنیده) در اوایل حال چند
سال بتحصیل علوم دینیه پرداخته و در بین تحصیل مشغول بریاضات و مجاهدات نفسانی
میشد از جناب علامی فهامی مجتهد العصر و الزمان حاجی آقا حسین امام جمعه خوئی مسموع شد
که او را در وقت گرفتاری او در منزل میانج آذربایجان ملاقات کردم از اندازه تحقیق و
حاصل آن استعلام نمودم میفرمود که چندان پایه در فضل و علوم ظاهری نداشت بلکه در
اخلاق نیز چندان کسبی نموده بود چنانکه در مجلس ملاقات برادرزاده حاجی میرزا آقاسی همراه
من بود قبل از معرفت بحال او با من اظهار الفت و وداد مینمود پس از آنکه دانست برادرزاده
حاجی میرزا آقاسی در مجلس است با او تکلم آغاز کرده سخنان ملایم گفته خفض جناح بسیار
نسبت باو نمود و باز حاجی آقا حسین میفرمودند که چون مشغول بریاضات شده است و در عالم
ریاضت بمقامی که باید و شاید نرسیده چون چندان ظرفیت نداشته از احوالاتی که
در عالم ریاضت باو عارض شده در شناخت وجود خود خبط و خطا نموده است و ادعاهای نامربوط
که مناسب مقام و احوال او نیست مینماید همچنین از جناب علامی فهامی مجتهد العصر و الزمانی

میرزا جعفر

میرزا محمد جعفر توبیرکانی رحمه الله مسموع شد که در حین زیارت عتبات عالیات جمعی از مریدان
او را دیدم که نقش نگین انگشتر ایشان این بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی محمد باب الله
و مجتهد مرحوم میفرمود که در کلماتی که بزبان عربی گفته و اسم او را قرآن نامیده غلطهای
نحوی بسیار واقع شده مریدان او عذر این غلطها را چنان میخواستند که حق تعالی بسبب
گناهانی که از حروف عوامل در ابتدای خلقت واقع شده ایشان را بجزای آن گناهان
معاقب و محبوس بیک عمل فرموده بودند و چون سید علی محمد پا بعرصه وجود گذاشت شفیع
گناهان حروف عوامل شده حقتعالی شفاعت او را درباره حروف عوامل قبول فرموده
ایشان را از قید و حبس بیک عمل اطلاق داده حال بسبب این شفاعت حروف مطلق العنان
شده اند و معتقد بعمل نمیباشند و این چند کلمه را از کلمات او میفرمودند که آیه از آیات
قرآن ایشان چنانست که در شان دختر قزوینی که قرة العین مینامیدند گفته است انها الفتاة
القزوینیة لا تنطفی شرکت فات الملائکة یقتتون بک ترجمه فارسی آنکه ای دختر قزوینی تو نمیچشی
موت را بدرستی که فرشتگان عاشق تو میشوند الغصه مجتهد مذکور انکار بلیغی از طریقه ایشان
میفرمودند و همچنین از جناب حاجی سید صادق که از اخیار متقین دارند احوال سید علی محمد
رسیده شد بسیار و کلمات از او فرمودند و بعضی نوشتجات او را که مریدانش قرآن
میگویند شنوانیدند و اسناد الحاد و زندقه و همچنین از جناب استادی مجتهد العصر و الزمانی
ملا صادق قمی سلمه الله انکار بلیغ از طریقه او استماع نموده و طریقه او را الطریق الحاد
و ضلال مستند میفرمودند و همچنین از علمای الاسلام حجة الاسلام جناب حاجی ملا اسد الله بروجردی

باب الله

لا تنطفی

باو نسبت داده اند

استماع نمود که طریقهٔ ایشان را بجز ضلال و الحاد بطریقی دیگر اصلا منسوب نمیتوان نمود مختصر القصه
سید علی محمد مذکور بمقامات بسیار عالی مدعی شده چندی در عراق عرب ~~اوقات را~~ مسموع افتاد
~~محبوس شده پس از خلاصی~~ از آنجا بدار العلم شیراز رفته حاکم مملکت فارس از کثرت مریدان
و افساد در مملکت فارس اندیشیده محبوسش ساخته بدار الخلافه فرستاد و پادشاه مرحوم او را
بقلعهٔ چهریق که یکی از قلاع سرحدیهٔ آذربایجان است فرستاده که در آنجا بود در عهد پادشاه مرحوم فسادی
از مریدان او ظاهر نشده بجز اینکه بفتوای قرة العین که برادرزادهٔ جناب مجتهد العصر الزمانی
ملا محمد تقی قزوینی رحمه الله بود شخص مجهول الحالی جناب مجتهد العصر و الزمانی را در هنگام
تشریف بردن بمسجد برای نماز صبح شهید و مقتول ساخت و پادشاه مرحوم قاتل او را گرفته
قصاص فرمودند ٢ ذکر ظهور طغیان و عصیان حسن خان برادر یار خان آصف الدوله و چگونگی احوال او
حسن خان نوادهٔ دختری خاقان مغفور و اما و ظل السلطان است بعد از آنکه الله یار خان از
منصب ایشک آقاسی باشیگری ترقی نموده بمنصب آصف الدولگی رسید خاقان خلد
آشیان بجای برادر او منصوب فرموده سالار نامیده استشهار یافت چندی در
ولایت همدان حاکم و خدمتگذار شاهزاده فرخ سیر میرزا که حاکم بود و جوانی پر غرور و سرشار بوده
نوبتی شیخ الملوک حاکم ملایر و تویسرکان بدیدن شاهزاده فرخ سیر میرزا بهمدان میرود
و در همدان چنانکه عادت ابنای ملوک است در عالم عیش و سرور بباختن قمار و نوشیدن
خمور مشغول میشوند و از اسباب قمار آس باختن اشتغال مینمایند و از جملهٔ حریفان مجلس
شیخ الملوک و فرخ سیر میرزا و نظر علی میرزا پسر شیخ الملوک و حسن خان بوده که یاد رقِ حسن خان
سه شاه

سه شاه و ورق شیخ الملوک سه آس بوده حسن خان مدعی بردن تا فی المجلس شده و شیخ
الملوک نیز همین ادعا را مینماید بعد از آن بر از دا اظهار و ورقهای بازی شیخ الملوک متمسک
شخواه مجلس را از خود دانسته و حسن خان با وجه خلیق کرده میگوید شاهزاده دخل بازی را
موقوف کن دست من بالای دست تو است و من چهار شاه هم شیخ الملوک تکذیب او را
کرده او سه شاه ورق را سراغ داده و از جهالت و غرور بیگناه دیگر خود را نامیده شیخ
الملوک با او بمنازعه و پرخاش بر میخیزد آنجاهل نادان از مجلس برخاسته متغیر تمام بیرون
میرود و جمعی از غلامان خود را فرستاده شیخ الملوک و نظر علی میرزا را در میان مجلس لخت
و برهنه میکشند نموده مجروحشان مینماید علاوه بر این بفوج از نظام همدان را ضبط
ولایت تویسرکان و ملایر میفرستد و فوج نظام تا قصبهٔ تویسرکان آمده یکدو روز نیز
توقف مینمایند القصه جوانی بابن نادانی در مملکت وسیع الفضای خراسان مستولی
و مستقل شده بعد از گذشتن آصف الدوله از سرحد مملکت ایران لشکرهای خراسان را
جمع نموده و جعفر قلیخان بجنوردی را مقدمة الجیش ساخته روانهٔ عراق نموده و جعفر قلیخان
از سبزوار گذشته و تب بشاهرود و بسطام نشست و با استراباد و سمنان نوشته جات نوشته
مضمون آنکه خداییگانی سالار عازم عراق و بنا دارند که مملکت ایران را از دست نیابی
ما کوئیان و وزارت حاجی میرزا آقاسی استخلاص دهند و نوشته جات از استراباد و سایر
بلاد بخدمت پادشاه مرحوم فرستاده شده حقیقت احوال ایشان در آئینهٔ خاطر پادشاهی
ظاهر و هویدا آمد پس از ظهور این جوره جسارت و حماقت پادشاه مرحوم محمد قلی خان بر

این دعوا متقول بود ضعیفه
از مریدان او که معتقد به قرة العین
شده بود در عراق عرب محبوس آمده
پس از چندی بدست معتمدی که از ایران
از جنبه عجز مراجعه بقزوین رفت

آصف الدوله را که از مقربان حضور بود از نظر التفات محروم فرموده بولایت مراغه اش
فرستادند و ابراهیم خلیل خان سرتیپ خوی را با فوجی از لشکر نظام مأمور فرمودند که
رفته در مقابل جعفرقلیخان نشسته منتظر رسیدن لشکر از طرف دار الخلافه باشند و نیز بتعجیل
تمام رفته در مقابل جعفرقلیخان در مکانی مناسب نشست پادشاه مرحوم امیرزاده حمزه میرزا را
منظور اشفاق و التفات پادشاهانه فرموده بوالیگری ولایت خراسانش سرافرازی دادند
و قریب سه هزار از لشکریان نظام باو ابواجمع نموده و صمصام خان را که از نوکرهای
قدیم و تجربه آموزده و دوستیه الاصل بود بهمراهی امیرزاده حمزه میرزا مأمور بآن
سفر فرمودند و مقرر داشتند که امیرزاده در امور رزم از صلاح صمصام خان تجاوز ننمایند و امیرزاده
حمزه میرزا با توپخانه و سرباز از دار الخلافه روانه مقصد شده باردوی ابراهیم خلیل خان
رسیده و از آنطرف نیز حسن خان از مشهد بیرون آمده از قراریکه مسموع افتاد زیاده
از هیجده هزار سوار و جمعیت در نزد حسن خان و جعفرقلی خان بوده است پس از [illegible] حرکت
اردوی حمزه میرزا بسرحد خراسان اختلاف در میان اهالی خراسان پیدا شده فوج فوج
اظهار دولتخواهی نموده از اردوی حسن خان سوار شده بخدمت امیرزاده حمزه میرزا میرسیدند
و امیرزاده حمزه میرزا بجهت تفرقه ساختن اردوی حسن خان و قلع ماده ایشان باشاره
صمصام خان که مقدمة الجیش بود توپخانه و سرباز را حرکت داده بصمصام خان ملحق
و باتفاق بر سر اردوی حسن خان رفته حسن خان و جعفرقلی خان نیز باهم فی الجمله
نقاری نموده و هر دو از صولت لشکر پادشاهی تاب توقف نیاورده بوادی فرار دویدند

با محمد خان [illegible] ملقب بنصرة الدوله

بجعفرقلیخان ملحق شد

از شنیدن ورود و وصول

بجلادت

میگذارند و اهالی مشهد مقدس اظهار دولتخواهی کرده سکه بنام داری حسن خان ننمایند
و حسن خان روی بصحرای ترکمان گذاشته مملکت خراسان بالکلیه حتی قلعه کلات
بتصرف والی والاشان درآمده در کمال استقلال و استبداد وارد مشهد مقدس گردید
و بعد از آستانبوسی حضرت رضا علیه الف التحیة والثنا بضبط مملکت خراسان پرداخته اخبار
این امورات را عرضه داشت سریر پادشاهی نمود پادشاه مرحوم نیز بهر شهری و بهر ولایتی
چاپار [illegible] مطالعه اخبار و اعلام این وقایعات را فرموده اهل ایران بدعای سلامتی
وجود پادشاه مشغول شدند **ذکر واقعه بجنورد و کشته شدن محمد علی خان ماکوئی ملقب بنصرة الدوله**
بعد از ضبط مملکت خراسان و تسخیر آن ولایات محمد علی خان ماکوئی که در منصب نظام
امیرتومان بود بتعیین والی والاشان امیرزاده حمزه میرزا با چهار هزار سرباز بمملکت بجنورد
رفته در ~~[illegible]~~ مشغول بانتظام امور آنسامان شد و چون حسن خان و جعفرقلیخان گرد [illegible]
وادی ادبار بودند و با هزار سوار در آنصحرا و سامان بیکس شده با طایفه ترکمان دست
سازش نموده چهار پنج ماهی در آن اطراف خودداری نمودند و از قراریکه مسموع شد بارعایای
شهر بجنورد در خفیه آمیزش نموده و رعایای آنشهر بسبب ورود سرباز فی الجمله نقاری از
محمدعلیخان بهم رسانیده بودند ~~[illegible]~~ بجعفرقلی خان و حسن خان مایل شده و صحیح
با ایشان ~~[illegible]~~ کردند که عند الفرصه ایشانرا مخبر نموده ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ در بین دو فوج از لشکریان محمد علی خان نصرت
الدوله بخدمتی مأمور شده از بجنورد بیرون میروند و یکفوج دیگر نیز در شهر و محال بجنورد [illegible]

آن مملکت را که در درک جعفرقلی خان بود بحیطهٔ تصرف درآورده

وارد شهر نمایند

و والی متفرق شده محمد علی خان با فوج در شهر و ارک بجنورد مانده اهل بجنورد فرصت
از دست نداده جعفرقلی خان و حسین خان را از این کیفیت مستحضر میسازند و ایشان نیز طایفه
زنگلی تپه را بطمع غارت و تاراج با خود متفق ساخته سه هزار سوار مجتمع نموده باعتماد رعایای
بجنورد بغفلةً داخل شهر بجنورد میشوند و رعایای بجنورد با ایشان اتفاق نموده سربازی را

جعفرقلی خان

که در شهر و در محال بود کشته و اسیر نموده و محمد علی خان را با سربازی که در ارک بود محاصره
میکنند و در بین محاصره گلوله بمحمد علی خان خورده مقتول میشود سربازان ارک باوجود
این احوال دل از دست نداده منتظر مدد از طرف والی والاشان و مشهد مقدس میشوند
و والی والاشان بعد از شنیدن این خبر جمعیت برداشته بمدد سربازان بجنورد از مشهد
مقدس بیرون می آیند ~~[illegible]~~ جعفرقلی خان بعد از شنیدن تشریف آوردن والی تاب نیاورده
دست از محاصره ارک بجنورد کشیده و [illegible] بجنورد را همراه برداشته فرار مینماید
و والی والاشان عود بمشهد مقدس نموده احوالات واقعه را معروض دارالخلافه
میسازد

ذکر مجملی از احوالات امیرزاده بهمن میرزا و رفتن ایشان بخانه وزیر مختار روس و چگونگی آن

امیرزاده بهمن میرزا در ایام حکومت آذربایجان با مصلحت گذاران دولت
علیه روس که در دارالسلطنه تبریز اقامت داشتند راه خلطه و آشنائی پیش گرفته و با
سرحدداران [illegible] ایروان و طالش در کمال خضوع و خشوع بنای سلوک گذاشته
خود را در معنی خدمتگذار دولت علیه روس نامیده با وجود مراحم و التفات پادشاهی
نسبت باو که از بدو ایام طفولیت تا آن زمان فرموده بودند مقدم باین حرکت ناپسندیده شده

بدون استحضار امنای دولت پادشاهی خواهش نشان و حمایل از دولت روس کرده
و گرفت و در راه و رسم چاکری بنای دورنگی با خود مبنی گذاشته این جوره امورات را
که در عالم سلطنت و پادشاهی از نزدیکان پسندیده نه و لایق نیست مقدم آمد و پادشاه
مرحوم این حرکات را از ایشان بعفو پادشاهانه و اغماض ملوکانه میگذرانیدند تا اینکه رأی
پادشاهی بران قرار گرفت که خسروخان را بحکومت مملکت اردلان سرافراز نمایند که خسروخان
منصوب بحکومت اردلان شده روانه آن مملکت گردید معتمدین امیرزاده بهمن میرزا
از دارالخلافه باو اظهار نمودند که خسروخان از دارالخلافه بیرون رفته احتمال کلی دارد
که برای گرفتن شما مأمور بآذربایجان شده باشد امیرزاده بهمن میرزا بمضمون الخائن
خائف از خواندن این نوشتجات پریشان شده با جمعی از معتمدین خود سوار شده
از طریق غیر متعارف حرکت کرده خود را بدارالخلافه رسانید و بخدمت پادشاه مرحوم
رسیده ~~پادشاه مرحوم با وجود این جوره حرکات التفات و مرحمت نسبت بایشان~~ مورد انواع مرحمت و التفات شاهانه گردید با وجود این
نموده ~~امیرزاده بهمن میرزا~~ بعد از چند ماهی که در دارالخلافه ماند بازوهم و هراس
بخود راه داده روزی از خانه خود سوار شده از شهر بیرون رفته بهمه جا از کنار
خندق آمده از دروازه دولت وارد ارک مبارک شده راه خانه وزیر مختار دولت
روس را پیش گرفت و بعد از رسیدن بدرب خانه وزیر مختار خود را بیخودانه از اسب
انداخته بعجلت تمام وارد خانه وزیر مختار شده در گوشه قرار گرفت پس از وقوع این
عمل پادشاه مرحوم بهیچوجه اعتنائی بحرکت او نفرموده و هیچ مؤاخذه را در دنیا و آخرت

برای او بالاتر ازین ندیدند که بقیه عمر به تجارت و دزدی در میان کفر و ضلال زندگانی نماید امیرزاده
ملکزاده بعد از چند هفته توقف از دارالخلافه روانه شده از راه دارالمرز رشت به بندر انزلی رفته
و از آنجا به کشتی نشسته به ولایت روس رفت و اهل و عیالش نیز از تبریز به خاک روس رفتند
و تا حال که تحریر کرده به ترتیب چهار سال به تجمل میباشند در تفلیس و ایروان زندگانی مینمایند از قراری که
مشهور است چند بار خواهش ملاقات امپراطور را نموده و اذن ملاقات نیافته است ذکر
مأمور شدن حضرت ولیعهد به آذربایجان و تشریف بردن ایشان به مملکت بهشت نشان

خانه وزیر مختار

چون امیرزاده بهمن میرزا بنحوی که مذکور شد از مملکت آذربایجان بیرون آمد در همان اوان
وزیر نظام نیز از ارزنة الروم معاودت نموده به دارالخلافه آمده بودند باین جهات امور
لشکری و کشوری آن مملکت که از معظم امور دولت علیه ایران است معطل و معوق مانده
بالکلیه از انتظام افتاده بود رای بیضا ضیای پادشاه جمجاه بر آن قرار گرفت که
حضرت ولیعهد را از دارالخلافه مرخص فرمایند که به دارالسلطنه تبریز رفته امورات آن مملکت را
به هر طریق که صلاح و صواب دولت دانسته مضبوط و منتظم فرمایند چون از کارخانه
تقدیر سررشته دولت هر دولتمندی را بطریقی کارکنان عالم غیب نگهداری مینمایند
که آن سررشته در هر زمان و در همه مکان در موقع خود بکار می‌آید لهذا چون زمانه
اسباب دولت حضرت شهریار جهان دام ایام دولته الی یوم القیام را بر صفحه روزگار
می‌چید این نصب و تعیین که اول طلوع نیر اقبال و شوکت و اجلال ولیعهد جهان
بود مبارک و میمون آمده در ساعتی خوب و زمانی مرغوب پای برکاب سعادت گماشته

و از خد

در حین زمستان و شدت برف و باران

و از خدمت پادشاه جهان رخصت حاصل نموده به همعنانی بخت و دولت و اقبال و شوکت
روانه دار الملک آذربایجان تبریز شدند و ساکنان مملکت تبریز را از عالم غیب گویا بر دم این بشارت

نعم

و ندا میرسید **نظم** خطه تبریز خرم زی که سلطان میرسد * جسم بیجان ترا از تازگی جان
میرسد * حضرت ولیعهد در ساعتی سعد وارد دارالسلطنه تبریز شدند اهالی آذربایجان
خاک پای توتیا آسای آنحضرت را کحل الجواهر دیده امیدواری خود ساخته پروانه‌وار
خود را در راه خدمت و اطاعت فدای شمع وجود آنحضرت میساختند حضرت ولیعهد نیز
عموم اهالی آن مملکت را با لطاف و مراحم بیکرانه خود چنان امیدوار فرمودند که ما فوق
بر آن متصور نبود و در همان اوقات وزیر نظام نیز از دارالخلافه مرخص شده در دار
السلطنه تبریز بشرف آستان بوسی حضرت ولیعهد مشرف شده بصدق و ارادت تمام
قدم در راه دولتخواهی حضرت ولیعهد گذاشته روز بروز و ساعت بساعت خاطر مبارک
حضرت ولیعهد را بخدمتی لایق از طرف خود رضامندی میداد و در همان اوقات
زوار بیت الله الحرام معاودت نموده الله یار خان آصف الدوله بجهت [illegible]
حسن خان چون روی آمدن بمملکت ایران نداشت از راه دیگر به عراق
عرب رفته راه زهد و صلاح پیش گرفت و والده پادشاه مرحوم از او جدا شده به دارالسلطنه
تبریز رسیده و از آنجا به دارالخلافه عازم گردیدند و حضرت ولیعهد در کمال قدرت و اختیار
مشغول به نظم مهام مملکت آذربایجان گشتند ذکر فرستادن حاجی میرزا آقاسی حاجی
میرزا عبدالله خوئی را به نیابت تولیت مشهد مقدس از جانب خود و وقوع قتل در آستانه متبرکه

بحضور مهد علیا [illegible] که [illegible]
مسلمانان از رزم واقع شده [illegible]
[illegible]
در روز جشن [illegible] فرزند [illegible] بند

حاجی میرزا آقاسی در ایام استقلال و وزارت خود هر صاحب منصبی که در دربخانهٔ
پادشاه از منصب خود معزول میشد یا باجل طبیعی در میگذشت منصب آن صاحب منصب را
باسم خود فرمان گذرانیده و خلعت از دولت علیه میگرفت و از قراریکه از معتمدین آگاه
مسموع شد هجده منصب از مناصب دربخانهٔ همایون را باسم خود فرمان گذرانیده
و خلعت گرفته بود درین وقت که خبر وفات حاجی میرزا موسی خان متولی آستانهٔ مشهد مقدس
رضویه صلوات الله وسلامه علیه بعرض امنای دولت علیه رسید حاجی میرزا آقاسی منصب
تولیت مشهد مقدس را باسم خود از دولت علیه فرمان صادر نموده و حاجی میرزا عبد الله
خوئی را که مردی صوفی مسلک و عارف پیشه بود باسم نیابت خود باستانهٔ متبرکهٔ
حضرت رضا صلوات الله وسلامه علیه و علی آبائه فرستاد و از قراریکه مسموع شد حاجی میرزا
عبد الله بعد از رسیدن باستانهٔ متبرکه میگفته است که حضرت امام الجن والانس
صلوات الله وسلامه علیه را دو دفعه در خواب دیده ام که فرمودند از اینجا برو که کشته
میشوی آن صوفی عارف دست از آن نیابت نکشیده خواب خود را اگرچه صادق بوده
از باب اضغاث و احلام شمرده مشغول نیابت خود بود و از قراریکه مسموع شد با خدام
روضهٔ رضویه بدسلوکی آغاز نهاده و یکی از معتبران خدام را چوب کاری بسیار
نموده چون امور بسیار در پردهٔ تقدیر بود در قتل او سبب ظهور آن مفسدها میشد
اسباب قتلش را کارگذاران عالم غیب چیده در حینی که والی والاشأن امیرزاده حمزه میرزا
چنانکه مذکور خواهد شد از مشهد مقدس بطرف سرخس بیرون رفته بود خدام و عمال

و کدخدایان و ریش سفیدان مشهد مقدس او را در شب بیست و هشتم رمضان المبارک
سنهٔ هزار و دویست و شصت و چهار در آستانهٔ مبارکه مقتول ساختند و علم مخالفت
و خودسری بر افراختند

ذکر رفتن والی والاشأن امیرزاده حمزه میرزا بطرف سرخس و حکایاتی که واقع شد

چون حسن خان در صحرای ترکمان سرگردان میگشت در آن اوقات خود را
بولایت سرخس انداخته با ترکمانیهٔ آن بلد بنای خلطه و آمیزش گذاشته و ترکمانیهٔ سرخس
نیز بسبب چشم زخمی که در عهد نایب السلطنهٔ مرحوم با ایشان رسیده بود و با این دولت
علیه در مقام بی اخلاصی بودند با حسن خان در ساخته او را بمیان خود آورده بودند
از بودن او در سرخس امیرزاده حمزه میرزا مستحضر شده با جمعی از لشکریان نظام و سوار
از مشهد مقدس بیرون آمده بعزم گرفتن حسن خان و تنبیه ترکمانان سرخس روانهٔ
آنطرف شده بود و کوچ کوچ از مشهد مقدس دور شده بود که قضیهٔ حاجی میرزا عبد الله
چنانکه مذکور شد اتفاق افتاد و جمیع اهالی مشهد از این عمل متوهم شده بفکر حفظ مال
و جان خود افتاده مصلحت خود را در آن دیدند که حسن خان را از سرخس آورده
او را بزرگی بردارند و خدمت او را نمایند و امیرزاده حمزه میرزا و لشکریان ولایت
آذربایجان را از مملکت بیرون نموده تا جان و قوت و قدرت دارند در سر این خیال
باشند پس از این تمهیدات هر که را از لشکریان ترک در شهر و در بازار دیدند گرفتند
و راه تردد را بکسان والی که در ارک منزل داشتند ببستند و کس بطلب حسن خان
بسرخس فرستادند و کسان امیرزاده حمزه میرزا اخبارات واقعهٔ شهر را با امیرزاده

ونشسته اعلامش دادند امیرزاده حمزه میرزا فسخ عزیمت از رفتن سرخس نموده و عود
بمشهد مقدس کرده اردو را در کنار ارک زده و خود در میان ارک منزل گزیدند و از آن
طرف حسن خان که از بی سر و سامانی بجان آمده بود اجابت فرستادگان اهالی مشهد
مقدس را نموده روانهٔ مشهد مقدس شد و اهالی مشهد مقدس تفنگ و یراق بسته
صغیراً و کبیراً باستقبالش مبادرت نمودند و حسن خان را وارد شهر کرده گرد قلعهٔ ارک را
بمیان بسته و امیرزاده حمزه میرزا با اهل شهر بنای نزاع و جدال گذاشته از انداختن
توپ و تفنگ دقیقهٔ مهمل و نامرعی نمیگذاشت و اهل شهر نیز از بیم جان بمدافعه کوشیده
خودداری مینمودند ذکر وفات پادشاه مرحوم و شمهٔ از اوصاف و اخلاق پسندیدهٔ ایشان
چون بیوفائی و بی بقائی جزئی از اجزای ترکیب طبیعت زمان و عادت دوران
از ابتدای جهان بهمین روش و سیاق گردان است مثنوی دو در دارد این باغ آراسته
درو بند از این هر دو برخاسته در آ از در باغ و بنگر تمام ز دیگر در باغ بیرون خرام
زمانه با کدام یک از پیغمبران یا پادشاهان عهد بقا را بسر آورده واضح و متقن است که
هر ذی حیات را از چشیدن شربت ممات چاره نیست حق تعالی باشرف انبیا و سید اولیا
در کلام مجید خود خطاب میفرماید انک میت و انهم میتون قلب پاک پادشاه مرحوم
و طبیعت صافش ابداً معتنی باین علایق نبود و هرگز خاطر مبارک را بتعلقات دنیوی
متعلق نمیفرمود مصداق این مقال آنکه اگر در وجود شریف آن پادشاه اموراتی که
برای سیاست دولتی لازم دولت داری است از قطع حلق خواه باستیصال وجود

دلخواه یا ازینی

دلخواه مایل کرمش مال [illegible] مرکوز بود دست چپا بعد از رفع خیانت میرزا ابوالقاسم و سپردن
لوث وجودش از لوح بقا مولی از سراهدی ازدوی الارحام کم نفرمودند یا بدینکاری از
صاحبان قطار که در میان اولاد خاقان مشهور بتمالک بودند طمع نمودند در تب
مرکوز از جواهرات خاقان مغفور که در تحویل تاج الدوله بود در واقعهٔ وفات خاقان
در اصفهان مفقود شد که دام نفس بشر را سوای انبیای مرسلین و ائمهٔ معصومین ع
این حلم و حوصله مقدور و میسر نیست که اصلا اظهار این مطلب را بتاج الدوله نفرمایند
و شمهٔ از این مقوله گفتگو با آن ضعیفهٔ سدیت و پا بمیان نیاورند تا آنکه بعد از چند سال
حق تعالی آن گمشده را بپادشاه جهان رسانید و تاج الدوله را که زنی ضعیف و سدیت و پا بود
از این خجالت و شرمساری رهانید و نام نیک بر صفحهٔ روزگار برای پادشاه یادگار ماند
و نیز زنده آن نمرد که نام نکو گذاشت در میان جمیع پادشاهان اسلام پادشاهی باین همت و
سخا و جود و عطا نبوده و نخواهد بود کم خانهٔ در ایران است که از زینت مرحمت پادشاه جهان
چراغی در آن افروخته نشده و هیچ زبانی در ولایت ایران نیست که برای طلب رحمت و مغفرت
آنحضرت گشوده نگشته خدایتعالی او را و اسلاف او را محفوف و مشمول بشفاعت خیر المرسلین
و اولاد طاهرین او گرداند بمنّه و فضله و کرمه وجوده القصه پادشاه مرحوم را مرقی بود
که مرض بر مزاج همایونش عارض و طاری شده بود و اکثر اوقات وجع در پای مبارکش
ظاهر میشد و باین جهت که مزاج همایون علیل و ناتوان بود و بعد از مرخصت از بهرات دیگر
معذور شد که بنفس همایون لشکرکشی و دشمن کشی فرمایند و همهٔ اطبای حاذق از

ذکی و ایرانی بمعالجهٔ مزاج همایون مشغولی مینمودند در پانزدهم رمضان هزار و دویست و شصت و
چهار مرض در مزاج همایون اشتداد پذیرفته اطبا مشغول بمعالجه شدند و در بیست و پنجم
و بیست و ششم همین ماه مرض منجر باسهال شده اطبا از معالجه عاجز آمدند چون پادشاه
مرحوم نظر بعادت هر سال به ییلاق شمران تشریف فرما شده بودند و در سال معین
دو قصر عالی در قریهٔ تجریش بنا نموده ~~[illegible]~~ استادان چابک دست مشغول
بانجام و اتمام آن قصر بودند و در ایام مرض پادشاه مرحوم در آن قصر تشریف داشتند
و حاجی میرزا آقاسی در عمارت قریهٔ عباس آباد که از بناهای خودش بود منزل داشت
شبی از شبهای رمضان پادشاه مرحوم جنان در خواب می بینند که اشخاصی چند وارد
منزل مبارک ایشان میشوند بسیار خوش رو و خوش سیما که گمان این عالم نیابستی
نداشتند و بخوش رویی تمام بپادشاه مرحوم بشارت میدهند که در همین مکان فتوحات
و بشارات بزرگ بشما خواهد رسید و مکرراً اشاره بمکانی که پادشاه مرحوم خوابیده بود
مینمایند پادشاه مرحوم بعد از بیداری این خواب را بخواص دیدند تقریر میفرمایند هر کس
بطوری و طریقی تعبیر مینمایند تا آنکه در شب [illegible] ششم شهر شوال المکرم سنه هزار و
دویست و شصت و چهار مرض اشتداد یافته پادشاه مرحوم بطلب حاجی میرزا آقاسی
بتعجیل کسان میفرستند حاجی با آنهمه خلوص و ارادت که اظهار مینمود در چنین وقتی و
حالتی که پادشاه بحضور او اظهار اشتیاق میفرمودند تأخیر و تعلل در آمدن نموده
پادشاه بعد از مأیوسی از آمدن او دانستند که زمان وصول بقرب حق تعالی نزدیک رسیده

روز یکشنبه پنجم

ایشان

در بیرون شهر جنازه را ترک کردند

زبان بتکرار کلمهٔ توحید و شهادتین گشوده جان پاک را تسلیم آفریدگار نمودند در همان
موضع که آن خواب را دیده بودند این واقعه واقع شده بتعبیر خواب بوضوح پیوست
رحمة الله علیه و در شب رحلت احضار حاجی میرزا آقاسی وارد قصر میشود و خدمتکاران
او را از کیفیت مستحضر مینمایند حاجی بدون سرپایی سوار شده عود بعباس آباد مینماید
بعد از وقوع این واقعه آه و افغان از حرم خانهٔ مبارکه و از خدمتکاران باوج آسمان
رسیده اندوه و غم و حسرت و الم بر همگنان عارض شده هر که این واقعه می شنید متحیر
و مبهوت شده از روش و طریقهٔ عقل و شعور باز میماند و اشک حسرت و عبرت از اعتبار
دیدها جاری شده بجز صبر و سکوت برضای خداوندی چاره نبود انا لله و انا الیه
راجعون کیست که درین ماتم لباس بقا پوشد یا شربت فنا نوشد کل شیء هالک
الا وجهه تسلی بخش همه ماتم زدگان دار آشوب و دهنده خاطر همه غمدیدگان است بجز خدای
پاک کسی باین صفت متصف نیست هو الحی الذی لا یموت و لیکن بیت زنده است کسیکه
در دیارش ماند خلفی بیادگارش الحمد لله سلامتی وجود ذیجود پادشاه جهان جابر
هر کسر و نقصان است خلاق جهان سایهٔ این پادشاه عدالت گستر را از فرق عموم اهالی
ایران کم نکرداند و دولت او را بدولت قائم آل محمد ص برساند و از پادشاه مرحوم
غیر از پادشاه جهان چهار پسر و سه دختر باقی ماند و از سن شریف پادشاه مرحوم در
ایام وفات چهل و دو سال منقضی شده بود ذکر وقایعی که در دار الخلافه روی نمود و نقل
نمودن امنای دولت علیه نعش مطهر پادشاه مرحوم را بباغ لاله زار و در رسم امانت گذاشتن

بعد از وقوع قضیهٔ پادشاه مرحوم حاجی میرزا آقاسی از تجریش بعباس آباد آمده وزرای
دولت علیهٔ روس و انگلیس را خواسته و باتفاق ایشان اخبار نامه بدار السلطنهٔ تبریز
نوشتند و کیفیت واقعهٔ عظمی را بعرض حضرت ولیعهد رسانیدند و حاجی میرزا آقاسی را
خوف و هراس مستولی شده خواست که عباس میرزا پسر پادشاه مرحوم را از تجریش بعباس آباد
آورده باشد تا چه در نظر داشت بنابر آن محمود پاشای ماکوئی را بتجریش فرستاده آوردن
عباس میرزا برای او ممکن نشده بی نیل مقصود مراجعت نموده خبر بحاجی میرزا آقاسی
رسانید و حاجی میرزا آقاسی بلعوض آن شب در عباس آباد مانده و قریب بهزار و پانصد آدم
از ماکوئی و ایروانی بر سر خود جمع آورده روانهٔ ارک همایون شد و ارک را تصرف نموده
نشست و در تجریش میرزا نصرالله صدر الممالک خوانین و امرائی را که در تجریش بودند
بر سر خود جمع نموده رای ایشان بر آن قرار گرفت که شاهزادگان و امیرزادگان و امرای دار
الخلافه را خبر کرده و نعش مطهر شاه مرحوم را بدست علما و مجتهدین تغسیل و تکفین نموده
باجتماع تمام محفهٔ مبارکه را برداشته با ستر کبری و مهد علیا والدهٔ حضرت ولیعهد و سایر
خانواده حرم روانهٔ دار الخلافه شوند و نعش مطهر را در باغ لاله زار که داشته داخل ارک
مبارک کردند تا آنچه مصلحت بینند اقدام نمایند جناب مجتهد العصر و الزمانی آقا محمود
و آقا محمد صالح کرمانشاهانی را احضار نموده و امیرزاده فریدون میرزا و بهرام میرزا و سایر
شاهزادگان و امیرزادگان نیز حاضر شده بعد از تغسیل و تکفین پادشاه مرحوم
مبادا مفسده در ارک مبارکه واقع شود حرکت دادن نعش مطهر را بتأخیر انداخته

و شاهزادگان

و شاهزادگان و امیرزادگان مرخص شده بدار الخلافه رفتند مهد علیا و ستر کبری
سرپرستی اهل دار الخلافه و امنای دولت اقدام نموده بوزرای دول خارجه اعلام نمودند
که حاجی میرزا آقاسی را از توقف در ارک همایون و از اجتماع و جمعیت منع نمایند
و عدم رضامندی خود را باهل معلوم حاجی سازند و بغراّن آقا که از صاحب منصبان
بزرگ توپخانهٔ مبارکه و مستحفظ ارک پادشاهی بود حکم صادر نمودند که حاجی میرزا آقاسی را
تکلیف بیرون رفتن از ارک نماید و امیرزاده بهرام میرزا نیز بارک مبارک رفته در مقام
نصیحت حاجی بر آمده او را از توقف در ارک مبارکه تحذیر و تخویف نموده حاجی را
وهم و هراس غالب شده اجتماع امرا و اعیان را نیز در تجریش شنیده و غراّن آقا چند
عراده توپ ببرج ارک مبارک کشیده که مشرف بر خانهٔ جناب حاجی بود و دهان توپ را
بطرف خانهٔ حاجی کرده حکم مهد علیا و ستر کبری را بحاجی رسانیده و وزرای دول خارجه
نیز حاجی را به بیرون رفتن از ارک مبارکه تکلیف نمودند حاجی لابد و ناچار چهار تکبیر
وداع را بر مسند وزارت ایران خوانده و سه طلاق را بر گوشهٔ چادر آن عروس
خونش سیاه بسته سوار اسب سید ولیق شده با ایروانی و ماکوئی که جمع بودند بعد از توقف
یک دو ثلث در ارک مبارکه از ارک بیرون آمده متحیر و سرگردان کار خود مانده الکز
ایروانی و ماکوئی بباغ سردار رفته در پیش سردار ماندند و حاجی متحیرانه
و بیست و پنج اسب دوازده نفر دهی که برفت راهش نمیدادند براه کرج افتاده تا رود
کرج با پنجاه نفر سوار رفته و در آنجا نورالله خان شاهسون بحاجی رسیده حاجی را

تعاقب کرده از فراری که مسموع شد حاجی تفنگ دو لوله و دو جفت طپانچهٔ دو لوله در
کمر و قاش زین داشته و قداره و روزین و شمشیر نیز بسته بود یک طپانچه از آن همه
اسباب خالی کرده از کج رو براه شاهزاده عبدالعظیم گذاشته اسب دوان و قمچی زنان
از پیش فرج الله خان گریزان شده فرج الله خان نیز حاجی را تا دم روضهٔ شاهزاده
عبدالعظیم که ابنیه‌اش تعاقب نموده حاجی خود را بروضهٔ مطهره رسانیده از غم محوانه
جهانیان آسوده و فارغ البال می‌نشیند و فرج الله خان اسب و اسباب حاجی را با کسان
حاجی که همراه بودند برهنه نموده عودت مینماید و میرزا نصرالله صدرالممالک و سایر امرا
و اعیان بعد از انجام این عمل حقیقت را بمهد علیا و ستر کبری معروض داشته و نعش مطهر را
در آنجا برسم امانت گذاشته وارد ارک مبارک میشوند و کیفیت فرار حاجی میرزا آقاسی را
ببست شاهزاده عبدالعظیم عریضه نگار شده بدار السلطنهٔ تبریز اعلام مینمایند امرا و
اهالی ایران که بالطبع بخودسری مایل هستند و بدول خارجه ~~[illegible]~~ رفته و از آداب دولت داری
غافل بودند از اوقات در هنگام فرصت ظهور این عوره خودسرها پیدا مینمایند درین وقت
جمعی از خودخواهان بر سر میرزا نصرالله صدرالممالک اجتماع کرده گفتگو مینمایند که باید
دولت ایران را جمهور نمود و امورات دولتی را منوط بمصلحت دید جمعی باید ساخت
و از این جمع مراد وجود خود آن خودخواهان بوده ساز این ترانه را ساز مینمایند مهد علیا
و ستر کبری که از این احوالات مستحضر میشوند برای حفظ ارک مبارک و دولتخانهٔ همایون
و ضبط خزاین و دفاین که در آن روز در قدرت و تصرف آن خودخواهان بود بقوت عقل

دور اندیش

دور اندیش خود را بلباس موافقت ایشان ملبس ساخته بتصدیق رای آن خودخواهان
زبان گشوده منتظر ورود پادشاه شده بضبط و ربط و تسکین غوغای عوام الناس
که در چنان اوقات مابین کاری ظاهر میشود کوشیده از فضل خدا و از بخت مساعد پادشاه
دار الخلافه را که مجمع طوایف و گروه مختلف بود بقوت عقل و دانائی تا ورود پادشاه
جهان در لباس امن و امان نگهداری فرمودند و رضاقلی خان والی کردستان که محبوس
نظر در توپخانهٔ مبارکه بود درین هنگام فرصت جسته از طریق نادانی و جوانی از دار الخلافه بگریخت
بیرون آمده راه کردستان و اردلان پیش گرفت و بمحال اسفندآباد وارد، جمعیت
کردستان بر سر او جمع شده خسروخان حاکم دولتی را بخود سرا از آن مملکت اخراج
نموده تکیه بر چار بالش حکومت زده بخوش خیالی خود را حاکم آن ولایت دانسته نشست
و چون اخبار که مذکور شد از خراسان و عراق عرب بدار الخلافه رسید مهد علیا و ستر
کبری آقا محمد صالح مجتهد کرمانشاهان را نوازش و مرحمت فرموده بکرمانشاهان روانه
ساختند که اهل آن مملکت را در جادهٔ خلوص و ارادت نگهداری نماید و هم چنین عالیجناب
میرزا عسکری امام جمعهٔ مشهد مقدس را مورد التفات و نوازش ساخته روانهٔ مشهد مقدس نمودند
و هم درین اوقات محمد حسین خان قلیج بولایت خلجستان آمده جمعی را بدار الخلافه
فرستاده امرای دار الخلافه از آمدن این جمعیت مستحضر شده چون کاری استحضار
ایشان واقع شده بود جمعی را بر سر راه الطایفه فرستاده در قریهٔ کهریزک دو فرسخی
دار الخلافه ایشان را متفرق ساخته راه چین نمودند و هم درین اوقات سیف الملوک میرزا را

از حبس قزوین بیرون آمده سوار اسب حماقت شده بمحال قزوین رفته قریب به هشتصد
نفر سوار بر سر او جمع شده و فرامین و ارقام بخط خود از جهت نمودن میرزا او نوشته
برای دعوت مردم صادر نموده حتی سلیمان خان افشار نیز که در خارج طهران از طرف
امرای دار الخلافه مشغول بحفظ و حراست بوده رقعی نوشته بود و در همین بین چهار هزار
تومان اشرفی چاپاران دولت روس برای وزیر مختار بدار الخلافه میبردند سیف الملوک میرزا
باین تنخواه رسیده این رسیدن را مایهٔ اقبال و دولت دانسته تنخواه را گرفته و قبضی
سفیهانه باین مضمون که این چاکر دولتخواه امپراطور این تنخواه را از کسان ایشان
بعنوان قرض گرفته عند الورود بدار الخلافه از خزینهٔ عامره رد خواهیم ساخت و بتقریب
موسوم بکیپند رفته در قریهٔ چند بخیال سلطنت و تقرب دار الخلافه نشسته الوار
قزوین که بر سرش جمع آمده بودند بمطالبهٔ تنخواه برخاسته کار بغوغا و دعوا میکشد
درین بین سلیمان خان رسیده سیف الملوک میرزا از دور که سپاهی ادامی چند متفق
خود را از آدم وزیر مختار گرفته خورجین تنخواه را پیش او انداخته و مبلغی خود را بلع
و این رد و بلع مفید نیفتاده سلیمان خان رسیده سیف الملوک میرزا را دو باره دست
بسته و بالاغ نشانده باز نجیر کنده بدار الخلافه میفرستند و در دار الخلافه در ارک
ملکیهٔ مبارکه محبوسش میباینند و لکل اعجوبة سبحان الله مقتضیات نفس انسانی
سبحان الله تا چه پایه است و غرور و جهل و نادانی لا حول و لا قوة الا بالله تا چه اندازه است
از مرحمت پادشاه مرحوم همین سیف الملوک میرزا مدت چهارده سال در قزوین با وجود

حرکاتی

که محبوس نظر بود بعیش و تنعمات ملوکانه زندگانی مینمود و از صفات ملکی پادشاه مرحوم
با وجود حرکاتی که در دار الخلافه قبل از وفات خاقان و بعد از وفات خاقان مغفور از او بروز
بود باز او را صحیح و سالم نگهداری فرموده بودند خدا ایشان پادشاه مرحوم را غریق رحمت خود
کرداند. **ذکر احوال عراق عرب و حکایاتی که بعد از وقوع این واقعه بظهور رسیده و احوالات
محبعلی خان حاکم کرمانشاهان** چون بعد از قتل حاجی خان در قصبهٔ کرند حاکم کرمانشاهان
محب علی خان ماکوئی شده و قریب بشش سال در آن مملکت حکمروا و صاحب اختیار بود
و بجهت حرکتی که در باب حاجی خان که از اهل آن ملک صادر شده بود هر گونه ظلم و ستم
که از محب علی خان باینان میرسید در صورت تاب و توان تحمل نموده والا متفرق
میشدند و بهیچوجه اعتماد نمینمودند که امنای دولت علیه رفع ستم محبعلی خان را از ایشان
نمایند و حاجی میرزا آقاسی نیز از این حرکات محبعلی خان علم و اطلاع داشت درین وقت که
قضیهٔ ناگزیر پادشاه مرحوم در قصبهٔ تجریش واقع شد حاجی میرزا آقاسی چاپاری از عقب [illegible]
بتعجیل تمام بکرمانشاهان فرستاده در چنین وقت که حفظ سرحد کرمانشاهان از حفظ همه سرحدات
برای مصلحت دولت علیهٔ ایران اهم و الزم بود چشم از مراعات این مصلحت دولتی
پوشیده ایلیت را با او منظور نموده باو نوشته بود که واقعهٔ چنین اتفاق افتاده خود را
قبل از شیوع این خبر باید از میان شهر کرمانشاهان بیرون آوری و محبعلی خان بعد از
رسیدن این چاپار به بهانهٔ از کرمانشاهان با توپخانه و سرباز نظام بیرون آمده تا بقریه
که موسوم بسهنه است آمده و از آنجا توپخانه را بطرف سنقر فرستاده و از میان نظام سرباز

ای حرکت بجنس پادشاه جهان بعد از صدور
نالندیده از او باز عطوفت ملوکانه شامل
حال او فرموده بدون اذیت عفو
در دار الخلافه زندگانی میکند [illegible]
[illegible]

بیرون آمده با سوارهای معتمد خود بطرف خمسه رفته و در خمسه باردوی همایون ملحق شده
و از احوال حاجی میرزا آقاسی و احوال علی خان برادرش مستحضر گردیده خواست که خود را از
اردوی همایون بیرون اندازد گرفتار سطوت پادشاهانه شده در خمسه محبوس آمد و باین
سبب مملکت کرمانشاهان بهم برآمد و اللهیارخان آصف الدوله که در عراق عرب بانتظار چنین
ایام نشسته بود از شنیدن قضیهٔ ایلا پادشاه مرحوم و خالی کردن محب‌علی خان کرمانشاهان را
خیالات فاسده در خاطرش راه یافته قوت گرفت ~~[illegible]~~ از نجف اشرف بکربلای معلی آمد
و باغوای ظل السلطان مشغول شده خواستند که عازم مملکت عراق شوند و باشوب و فتنه
قیام و اقدام نمایند و اللهیارخان آصف الدوله تا بغداد آمده و استعداد آمدن عراق را
آماده نموده بود پاشای مملکت بغداد و مصلحت گذار دولت علیهٔ انگلیس وجهت باللهیارخان
نداده از او پرسیدند که سبب حرکت از نجف اشرف و آمدن ببغداد درین موقع اگر رفتن
بسمت عراق است از طرف دولت علیهٔ روم ماذون باین حرکت نخواهی بود و اگر امری
دیگر است اظهار نمایند اللهیارخان در جواب گفته بود که بعزم زیارت سامره اقدام او ... که
مذکور بلکه محقق شد وزیر بغداد سیصد نفر سوار از لشکریان دولت علیهٔ روم همراه اللهیارخان
نموده که او را بزیارت سامره رسانند و از آنجا مراجعت ببغداد دهند و نگذارند قدمی از
خاک دولت علیهٔ روم بیرون گذارد باین جهت دیگ سودای خیالاتشان که باهم ... تر
بید دلیتی می‌پختند خاموش شده در خانهای خویش در تیراه و تشویش نشستند
و آقا محمدصالح نیز بکرمانشاهان رسیده فی الحال آن مملکت را آرامش حاصل شد و میرزاده

فیروز

از اردوی همایون رخصت یافته

فیروز
و ~~[illegible]~~ میرزا نیز ~~[illegible]~~ در مملکت خمسه بحکومت کرمانشاهان مامور شده بکرمانشاهان رفته
و آن مملکت را امنیت و آسایش تمام حاصل آمد **ذکر حکایت مازندران** دو ماه بوفات
پادشاه مرحوم مانده بود اهالی مازندران با امیرزاده اردشیر میرزا حاکم آن مملکت که در آن
زمان باسترآباد رفته برای نظم آنجا ان اردو زده نشسته بود بی اندامی‌ها کرده او را
بی استقلال نموده بودند باین جهت امیرزاده خانلر میرزا را که حاکم همدان بود پادشاه
مرحوم بحکومت مازندران فرستادند و امیرزاده خانلر میرزا در اواخر رمضان بمازندران
رسیده بعد از چند روز توقف و عدم استقلال قضیهٔ پادشاه مرحوم واقع شده ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ با هفتصد هشتصد نفر قریب بشهر ساری رسیده بود و میخواست که بطرف
قلعه اجرتی رود که این قضیه‌ها واقع شده و مملکت مازندران نیز بی حاکم و صاحب اختیار
مانده علما و مجتهدین ولایت ساری با ملا حسین گفتگو آغاز کرده او را و مردم اشرف و الکفر
والی و منسوب ساختند و بقتل ایشان فتوی دادند و مازندرانیان متعرض ایشان شدند
ایشان چون ~~[illegible]~~ مملکت مازندران را بی حاکم دیدند و پادشاه را مرحوم دانستند خیال نمودند
که فرصتی برای ایشان بدست آمده در مزار شیخ طبرسی اجتماع نموده در کنار چهار دیوار که
محیط آن مزار بود بکندن خندق و ریختن خاک ریز اشتغال نمودند و قرای دست راست
تصرف نموده بلکه بحومهٔ شهر ساری نیز سر بدار و ... و بعضی مایحتاج حواله کرده تقلب
و تسلط ایشان گرفته و مریدان از اطراف رسیده کار ایشان فی الجمله رونقی پیدا نمود
و آذوقه چندماهه جمع نمودند و در محالات نزدیک علم استقلال برافراشته نشستند و اقسام فتنه

رجعت ... در حین ... ملا حسین ... از مریدان سید علی محمد باب که گرفتار
سید مشار الیه مریدان او را که در ولایات بودند
خبر کرده از مشهد مقدس عازم ... شده
آذربایجان شده بود

بالا گرفت تا زمانی که پادشاه زمان و صاحب مملکت ایران زیب بخش اورنگ کیان و وارد
دار الخلافه شده چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قلع و قمع ایشان را از آن ولایت فرمودند

ذکر وقایع کرمان که در حین وفات پادشاه مرحوم واقع شد

چون فضلعلی خان قراباغی از طرف پادشاه
مرحوم بیگلربیگی مملکت کرمان بود و ده سال بود که در آن ولایت حکومت بالاستقلال
مینمود چون اهالی ولایت اطراف آب ارس اکثر چندان خبری از راه و رسم مردمی ندارند
بخصوص مروتی که بمناصب جلیله سرافرازی یابند لهذا خان بیگلربیگی که از اهالی قراباغ و
باین منصب جلیل سربلندی یافته بود اهالی آن مملکت را بطریقی نگهداری کرده بود که در این
هنگام خبر این قضیهٔ هایله با آن ولایت میرسد جمیع اهالی آن مملکت در دفع و رفع او و لشکریانش
اتفاق مینمایند خان بیگلربیگی در حین وصول این خبر در خارج کرمان اردو داشت از اتفاق
اهل مملکت خبردار شده مقتدر نشد که وارد شهر شود بقریهٔ که در خارج شهر چهار دیواری داشت
رفته نشست و محمدعلیخان پسر خود را که سرتیپ فوج قراباغ بود بشهر فرستاده اهالی کرمان
جهت رفع تسلط او اجتماع نموده برای بیرون کردن او که در ارگ نشسته بود در فتنه محمدعلیخان
در چنین وقتی با عبدالله خان سرتیپ فوج قراگوزلو و ملایر که در ارگ مستحفظ دولتی بود
بدخیالی اظهار کرده کار فیمابین ایشان منجر بنزاع شده و عصبیت عراقیت و ترکیت در
میان افواج ظاهر شده در الضرورت منع سرتیپان و صاحب منصبان مفید
نیفتاده سربازان طرفین دست و گریبان شده جای انداختن تفنگ گذاشتند محمدعلیخان
توپی را به برج ارگ کشیده بانداختن توپ بسربازان ملایره و قراگوزلو اقدام نموده و نایرهٔ

جنگ

جنگ بالا گرفته سربازان ملایری بر محمدعلیخان استیلا یافته میخواستند او را حبس نمایند
عبدالله خان سربازان را از این اراده مانع آمده او را مطلق العنان و روانه ساخت
و تا ورود موکب مؤید الدوله طهماسب میرزا امر کرمان بی انتظام بود بعد از ورود ایشان که از
طرف پادشاه جهان بحکومت آنجا سرافرازی یافته بود بتدابیر ایشان انتظام پذیرفته
امن و امان حاصل آمد

ذکر احوال خراسان بعد از رسیدن خبر قضیهٔ هایلهٔ پادشاه مرحوم تا زمان [illegible] سلطان مراد میرزا بالکلیه [illegible] خراسان

چنانکه مذکور شد در اواخر رمضان المبارک این سال مملکت خراسان
بهم برآمده و اهالی مشهد مقدس سر از اطاعت والی والاشان امیرزاده حمزه میرزا باز زدند
و بحسن خان مطیع و منقاد شدند امیرزاده حمزه میرزا از ارگ مشهد مقدس با شهریان بنای
نزاع و جدال گذاشته این هنگامه گرم بود که خبر وفات پادشاه مرحوم رسیده حسن خان والی
مشهد از این خبر قوت تمام پیدا کرده حمزه میرزا و لشکریان آذربایجان بعجز کار خود افتادند
و محال و بلوک و سایر شهرهای خراسان نیز سر از اطاعت والی والاشان پیچیده در اوایل
حال برای آوردن آذوقه و سیورسات چند روزی سوار و سرباز میفرستاده بعد و پس از
چند روز ضعف تمام بحال لشکریان آذربایجان مستولی شده بهیچ جا حرکت نتوانستند نمود
امیرزاده حمزه میرزا احوال آنجا را دیده استمداد از یار محمد خان وزیر هرات نموده یار محمد خان
نیز جعفرقلیخان بجنوردی را که قبل از فوت پادشاه مرحوم حسن خان در وقت سرکردگی خود
بهرات فرستاده بود و یار محمد خان نظر بدولتخواهی دولت علیهٔ ایران او را گرفته محبوس
داشت بعد از رسیدن این اخبار و استمداد حمزه میرزا او را محبوساً برداشته با جمعیت

هرات که بقدر هشت هزار نفر میشدند بعد امیرزاده حمزه میرزا روانه شده بمشهد مقدس
رسید و با حسن خان و اهالی مشهد مقدس نزاع و جدال آغاز کرد چون لشکریان آذربایجان
از کمی آذوقه بسیار عسرت میکشیدند و توقف در آن ارک بسبب بی آذوقگی متعسر شده بود
یار محمد خان و امیرزاده حمزه میرزا مصلحت در توقف مشهد مقدس ندیده با سربازان و توپخانه
بهرات روانه سمت هرات شدند جعفر قلی خان [illegible] بیگی اتفاق افتاد که از حبس خلاصی یافته
پیش حسن خان بمشهد مقدس آمد و امیرزاده حمزه میرزا با لشکریان آذربایجان بهمراهی یار محمد خان
تا غوریان رفتند و یار محمد خان در خدمتگذاری دولت علیه ایران کوشیده سیورسات
و سایر ما یحتاج اردوی آذربایجان داده کوتاهی در انجام این گونه خدمات نمینمود و
حسن خان ولایت خراسان را ضبط نموده ضباط و نواب باطراف فرستاده و حاجی میرزا
محمد خان برادر خود را با جمعیتی بولایت سبزوار فرستاد و میرزا محمد خان نیز بسبزوار آمده
ارک و شهر سبزوار را مضبوط نموده نشست

با برادر خود اصلان خان

ذکر رسیدن خبر قضیه پادشاه مرحوم بدار السلطنه تبریز
و جلوس فرمودن حضرت شهریاری بجای پدر و توجه باری و حرکت فرمودن با لشکریان نظام و
توپخانه آتشفشان و جلوس در دار الخلافه طهران

چنانکه مذکور شد حاجی میرزا آقاسی خبر واقعه
پادشاه مرحوم را در روز یکشنبه ششم شوال با اتفاق وزرای دول خارجه بدار السلطنه تبریز
بخدمت حضرت ولیعهد معروض داشتند و در شب یازدهم ماه شوال این قضیه عبرت آمیز
و واقعه حسرت انگیز در دار السلطنه تبریز بسمع حضرت ولیعهد رسیده با وجود اینکه از سن شریف
زیاده از هجده سال نگذشته بود از شنیدن چنین خبری موحش چون پیران سالخورده

و حلیمان

و حلیمان تجربه آزموده اصلا دل از جای نبرده و آنچه لوازم طبیعت بشریت در چنین وقایع
از تأسف و اندوه در خاطر مبارک راه یافته بعد از انجام لوازم تعزیت بفکر غمخواری اهالی
مملکت ایران افتاده خلعت سرپرستی رعایا و برایای اهل ایران را که در عالم غیب خیاط
قضا باندازه قامت آنحضرت بریده بود بجز تلبس آن لباس و تکفیل این مهام چاره نبود
باشاره کارکنان عالم غیب متلبس شده طبل خلافت و جهانداری را در روی زمین
بلند آوازه ساختند و بتزیین تاج جهانداری و ترتیب تخت زرنگاری برای جلوس همایون
حکم و اشاره فرمودند و در ساعتی سعد که بهمه سعادات مشتمل و از همه نحوسات عاری بود
بود در دار السلطنه تبریز بسعادت و کامرانی با رتبت و استحقاق بر مسند سلطانی جلوس
فرموده توپهای آتشفشان بغرش و شورش درآمده سلام مبارکباد را با آواز بلند بگوش
مستمعان میرسانیدند و کرنا و نقارههای شادی از هر طرف بلند آوازه گشته غمهای گذشته را
از خاطرهای پریشان نیکخواهان دولت علیه میزدودند اهالی آذربایجان را عموماً و ساکنین
دار السلطنه تبریز را خصوصاً از این جلوس میمنت مأنوس شادی بر شادی و عشرت بر عشرت
افزوده نوای ساز عیش و خرمی را بافلاک میرسانیدند و کرنا و ~~نقارههای شادی~~ بعد از انجام
جشن جلوس میمنت مأنوس خاتم پادشاهی را باین بیت منقش فرموده فرد تا که دست
با قدرت این خاتم شاهی گرفت * صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت * عالمیان را از فرط
داد و معدلت آرامش و آسایش دادند خداوند تعالی وجود این پادشاه جمجاه را پاینده دارد
و سایه معدلتش را از مفارق اهالی ایران کم نگرداند پس از تهنیت جلوس مبارک که

بحمد الله

مردم آذربایجان دسته دسته و فوج فوج و جوق جوق آمده بشرف تقبیل تراب آستانه
مبارک سرافرازی یافتند رای پادشاه مقتضی آن شد که لشکریان آذربایجان را احضار
فرموده با جمعیت وارد و حاضر نظام و توپخانه از دار السلطنه تبریز حرکت بهمین بطرف
دار الخلافه واقع شود لهذا از دولتخواهان و جان نثاران که لایق و شایسته این خدمت
عمده توانند بود پادشاه جهان بخرد دوراندیش ملاحظه فرموده وزیر نظام را اعقل
و اکمل از همه جان نثاران و جانسپاران مشاهده فرموده بتوالی التفات پادشاهانه و مرحمت
ملوکانه شامل حال آن وزیر خجسته خصال فرموده و ایشان را بنوازش و مرحمت قلبی دلجوئی
امیدواری تمام داده انجام تدارکات این سفر خیر اثر را بکف کفایت ایشان گذاشتند
ایشان را باین خدمت بزرگ مأمور داشتند و آن وزیر بیهمال متکفل خدمات مرجوعه
شده در مدت یکدفعه چهارده هزار نفر لشکر نظام و سوار با توپخانهٔ مبارکه سرانجام داده
و باین نیکوخدمتی از همه امثال و اقران پیش افتاده اردوی همایون را در بیست و دویم
شوال از دار السلطنه تبریز حرکت داده و علیجان ماکوئی که در آن اوقات بحکومت و از
حاجی میرزا آقاسی در دار السلطنه تبریز برای خود نظیری و مانندی نمیدید و بخیالات دور و دراز
حاجی میرزا آقاسی او را از کوه ماکو آورده در دار السلطنه تبریز نشانده بود درین اوقات
که خبرهای دار الخلافه را شنیده و حاجی برادر شاهزاده عبد العظیم دید خوف و هراس نموده
از دار السلطنه تبریز بازبراغه ماکو رفت و پادشاه کردن جا و شاهزاده ملک قاسم میرزا را
بایالت مملکت آذربایجان نامزد فرموده با اردوی کیهان پوی بسعادت و کامرانی روی

بمملکت عراق در حرکت آمده از منزل اوجان و صومعه استقبال چیان از دار الخلافه و مملکت
ایران فوج فوج و دسته دسته بشرف خاکبوسی عتبهٔ علیه مشرف شده روز بروز و ساعت
بساعت در اردوی معلی جمعیت بر جمعیت وارد و حاضر برازدحام می افزود حکایت میرزا نظرعلی
حکیم که در آستانهٔ معصومه قم بخیالات خام در دیگ سودا اشتغال مینمود از
شنیدن قضیهٔ پادشاه مرحوم آتش سودا این شعله ور در حرکت آمده باز بنای جوش زدن در دیگ
سودا را گذاشت و از قم سوار شده و بدوستان و آشنایانی که در خیال احوال برای ایشان
پیدا میشود وعده های خوب و مرغوب داده خود را بهم کاره این دولت ابد بنیاد انگاشته
دو شب از قم خوابیده خود را بقزوین که بهشت منزل راه است رسانده و در آن ولایت
جمعی از عوام کالانعام را بوعده و امید با خود همعنان ساخته مثل یکی از سرداران ذوی
الاقتدار جمعی از سواران برداشته بعزم استقبال موکب پادشاهی و دخل در امورات
دولتی روانه شده در منازل سیرحم و نیک پی تعاقب مستقبلین سواران پیش از حج را
دسته دسته در عقب سر خود گذاشته و خود مثل یکی از امرای ذوی الاحترام پیاده شده
در پیش روی سواران ایستاده منتظر عبور موکب همایون شد شهریار گردون جاه
بعد از اطلاع از حکایت حکیم و آوردن مستقبلین پیش از رسیدن بمحاذات حکیم ده نفر
سوار مأمور میفرمایند که حکیم نظرعلی را از زین خیال و خودسری رهانیده دوباره او را برداشته
و چهار دانگی سوار نموده باستانهٔ مبارکهٔ معصومه برند و قبض رسیدی از متولی باشی
آن آستانه گرفته بنظر پادشاه جهان رسانند حکیم بخیالات فاسد ایستاده بود مشغول که

موکب همایون رسید

و در آن منازل جمعیت اردوی همایون زیاده از چهل هزار نفر شده بود موکب همایون
با جاه و جلال و شوکت و اقبال بدار الخلافه رسیده سه روز در قریه یافت آباد توقف
واقع شده در ساعت سعد وارد دار الخلافه شدند و جلوس ثانی بتعیین منجمان و اختر شناسان
در دار الخلافه واقع شد خبر بهجت اثر این جلوس همایون را باطراف و اکناف ولایات
نوشته ارسال داشتند و همه اهالی مملکت ایران لباس تعزیت پادشاه مرحوم مغفور را
کنده و لباس شادی و تهنیت پوشیده بعیش و نشاط کوشیدند ذکر وقایعی که در دار الخلافه

طهران قبل از مأمور شدن امیرزاده سلطان مراد میرزا بمملکت خراسان واقع شد

چون در آن ایام میرزا نصر الله صدر الممالک جمعی را با خود همداستان کرده منصب وزارت
و صدارت دولت علیه ایران را باستحقاق از خود دانسته تا آن مقام که منازل حاجی
میرزا آقاسی را که از دولت علیه ایران برای صدر اعظم و کارگذار دولت علیه مشخص
و معین شده است برای خود بدون اذن پادشاهی فراش فرستاده فرش انداخته مستعد
~~تفویض این منصب ایستاده بود و پادشاه جهان که بمدلول حدیث صدق نشان عقل~~
~~کل~~ مشخص ~~کامل که از ...~~ خودخواهیها و خودسریها که در دولتداری مفاسد
عظیمه را منتج است بغایت خاطر از میرزا نصر الله صدر الممالک پیدا نموده روز بروز از
نظر التفات مهجورش ساختند و نظر بظهور استعداد و وفور اخلاص و قابلیت خداداد
که از ناصیه امیر نظام باهتمام مشهود پادشاه جهان میشد او را بمنصب صدارت اعظم
و وزارت کافه امم منصوب فرموده دستخط همایون صادر شده بخلاع آفتاب تمثالش

حضرت شهریار اعظم ... ۲

پادشاه جهان بمحض اینکه نظر مبارک با نظرف انداخت و حکیم را با آن هیبت و هیبت بعضی
امورات بمقتضای خواهش خواهد بود که سواران مأموره رسیده بدون تکلم از لاد و نغم
از اسبها پیاده شده حکیم بخیال اینکه جمعی از دوستان بشوق ملاقات آمده اند تبسم
کنان چند قدمی بمقتضای خیالات خود پیش میگذارد که مأمورین رسیده بدون تکلم
فارسی و ترکی دست بکمر بند حکیم دراز کرده شمشیر از کمر و جلیقه از بر و کلاه از سر او در بوده
مرکبی که داشت استر بابند پیش کشیده حکیم در حیرت و تحیر افتاده بی اختیار سوار آن
حیوانش ساختند و منزل بمنزل او را بطهران رسانیده قبض وجودش را بحکم مأموریت از
متوقی باشی گرفتند سبحان الله اوضاع روزگار که دایم در تغییر و تبدیل است چرا باید
انسان حالتی را که از اختیار و وقتی پیش آمد فراموش نماید و تا عمر دارد سودای این خیال
روزگار شیرین خود را تلخ نماید بالجمله القصه موکب همایون از خاک آذربایجان گذشته وارد
خمسه و چمن سلطانیه شدند و سه روز در آن چمن توقف فرموده سپاه لشکریانی که از
آذربایجان آورده بودند رسیدند چهارده هزار نفر چنانکه مذکور شد در آن مدت قلیل
بسعی و دولتخواهی وزیر بی نظیر سرانجام یافته بود نظر باین خدمت شایسته در آن چمن
دستخط همایون صادر شده بمنصب امیر نظامی دولت علیه ایران مفتخر و سرافرازش
فرموده اردوی همایون از آنجا حرکت فرموده جمیع اولاد خاقان مغفور و نایب السلطنه مرحوم
در دار السلطنه قزوین بشرف پای بوس رسیده گرد سم سمند مبارک را توتیای دیده
امیدواری خود ساختند اردوی همایون از دار السلطنه قزوین حرکت فرموده

نگر نظام

دو روز

در میان جمیع اهالی ایران معزز فرموده و بخطاب اتابک اعظم مفتخر ساختند و حکم
همایون بشرف نفاذ پیوست که در ورود اردوی همایون از یافت آباد بدار الخلافه
در منازل حاجی میرزا آقاسی منزل نمایند و ایشان نیز بحکم مأموریت متکفل این خدمت
بزرگ شده بلوازم امورات منصب عظیم خود قیام و اقدام نمودند و چون در عرض راه
کاردوی همایون رو بدار الخلافه می آمد بعضی مکاتیب از خودخواهان دار الخلافه که
غافل از حقیقت کار بودند و خود را همه کاره می پنداشتند بنظر همایون پادشاهی رسیده بود
از آنجمله میرزا ابراهیم لشکرنویس وزوانی عریضه عرض کرده بود باین مضمون که موکب
همایون بتعجیل تشریف فرما شده مخدومی میرزا محمد تقی خان را باذربایجان مرخص فرمایند
پادشاه جمجاه این فضولی را از آن فضول خودپسند نپسندیده بودند در ورود دار الخلافه
میرزا ابراهیم را بالوجوب کاری سیاست عبرةً للناظرین تنبیه فرموده محبوساً بقلعهٔ اردبیل فرستادند
لهذا خیالات الجمیع بالکلیه از خاطرشان محو شده بفکر رفع تقصیرات خود افتادند و جناب
اتابک اعظم و صدر مکرم بقوت العنایات پادشاهی باستقلال تمام در کارسازی منصب
وزارت ایران تکیه زده بفکر انتظام مملکت خراسان افتاده اولاً سلیمان خان افشار را
برای استحضار از حقیقت امر خراسان با نوشتجات پیش حسن خان فرستادند
نور محمد خان برادر اله یار خان را نیز از عقب او روانه ساختند با وجود اینکه
زمستان چندان نمانده بود بتدارک تهیه سفر لشکریان بسمت خراسان مشغول شدند
و حاجی میرزا آقاسی را که در شاهزاده عبد العظیم بست نشسته بود چون مردی پیر بود

او را اطمینان

او را اطمینان خاطر داده از شاهزاده عبد العظیم بکربلای معلی ~~فرستادند~~ روانه کردند
او نیز سلامتی را غنیمت شمرده روانهٔ عتبات عالیات شده بعد از دو ماه توقف
در کربلای معلی وفات یافت ذکر حرکت لشکر منصور با امیرزاده سلطان مراد میرزا بریش سفیدی
اسکندر خان قاجار بسمت مملکت خراسان و فتح مملکت ترشیز و بعضی از احوالات حمزه میرزا تا آخر ایام ریاستش
چون جلوس همایون در دار الخلافه واقع شد قریب پنجاه روز بود که از امیرزاده حمزه میرزا
و لشکر خراسان اصلا خبری نرسیده و کیفیت آنها معلوم نبود رای پادشاه جهان
بر آن قرار گرفت که لشکری آراسته مأمور بولایت خراسان فرمایند بجناب اتابک اعظم
و صدر مکرم اشاره بانجام این رای فرمودند و در مدت چهارده روز توقف دار الخلافه
جناب اتابک اعظم تدارک هشت هزار نفر لشکر نظام را دیده و هیجده عراده توپ با همه
اسباب و قورخانه مهیا ساخته پادشاه جهان در روز چهارم ماه ذیحجه که یازده روز بود
از ورود همایون گذشته بود بخارج شهر تشریف برده سان لشکر قیامت اثر از نظر
پادشاه جهان گذرانیده و امیرزاده سلطان مراد میرزا را بصاحب اختیاری لشکر نامزد
فرموده و ریش سفیدی و کارگذاری آن لشکر را با سکندر خان قاجار داده در خدمت
بوده امیرزاده سلطان مراد میرزا بمملکت خراسان روانه ساختند بعد از ورود امیرزاده سلطان مراد میرزا بان مملکت
متعرض شدن سردار را صلاح دولت ندانسته راه ترشیز و جوین را پیش گرفت چرا که سبزوار
نقطهٔ کوچک و خراب بود و زمستان کمکی که توقف لشکریان در آن ولا بطول می کشید
و بسبب کمی آذوقه تنگی برای لشکریان حاصل میشد باین جهات از آنجا که گذشته

لشکر را بطرف ولایت ترشیز برده با ترشیزیان که دم از مخالفت و عصیان میزدند حرب و قتال
نموده ترشیز را مسخر ساخته و با حوالی استیلا یافته اخبارات این وقایع را با سایر وقایع
خراسان معروض دار الخلافه نمودند امیرزاده حمزه میرزا نیز بعد از ورود امیرزاده سلطان
مراد میرزا با لشکر و شنیدن جلوس حضرت شهریاری قوی دل و مستظهر گشته
آن زمستان را در آن صفحات بسر برده و ارادهٔ امیرزاده سلطان مراد میرزا در ولایت
ترشیز و آن صفحات زمستان را گذرانیده و حسن خان در مشهد نشسته همه روزه عند الفرصه
متعرض احوال یکدیگر میشدند و با این احوال زمستان را بانجام رسانیدند

احوال خراسان [illegible]

ذکر حکایات متفرقه که در دار الخلافه واقع شد و تعیین لشکر بمازندران و قلع و قمع ملاحسین و قرده باب

پادشاه جهان بعد از روانه ساختن سلطان مراد میرزا و لشکریان خراسان بانتظام سایر
مهام ایران پرداختند و امیرزاده محمد تقی میرزا حاکم مازندران بهشت نشان ساخته
با لشکریان مازندران بدفع و رفع بابیان مأمور فرمودند و امیرزاده محمد تقی میرزا بمملکت
مازندران رفته بعد از تسلط و اقتدار لشکر بمحاصرهٔ ملاحسین برده همه روز بجنگ و مدافعه
مشغول بودند شبی از شبها چند نفر از قردهٔ باب خود را بمنزل امیرزاده محمد تقی میرزا
رسانیده منزل را که از چوب و گلش ترتیب یافته بود آتش زدند امیرزاده محمد تقی میرزا
بجلادت هرچه تمامتر خود را بیرون انداخته سلطان حسین میرزا ولد خاقان مغفور و داود میرزا
ولد ظل السلطان که در آن منزل در خدمت امیرزاده محمد تقی میرزا بودند فرصت بیرون رفتن
نیافته هر دو سوخته هلاک شدند و همه روزه جمعی از طرفین کشته میشدند تا آنکه سلیمان خان

افشار از مشهد مقدس جعفرقلی خان بجنوردی را اطمینان داده بدار الخلافه آورده
از طرف دولت علیه بمعاونت امیرزاده محمد تقی میرزا مأمور گردید و بسعی و اهتمام
سلیمان خان افشار و عباسقلی خان لاریجانی کار بر ملاحسین و اتباعش تنگ شده قوت
و قوت از ایشان زایل شده آنچه باقی مانده بودند بعد از کشته شدن اسیر و گرفتار آمدند
و بحکم شرع و عرف اکثر آن مخاذیل مقتول شده کمتر کسی از ایشان بسلامت ماند و آتش آن
فتنه که در مازندران بالا گرفته بود فرو نشست و سلیمان خان در ازای این خدمت
بعطای شمشیر مرصع از دولت علیه سرافرازی یافت و امیرزاده بهرام میرزا را بحکومت
مملکت فارس سرافرازی بخشیده بجهت رفع اغتشاشی که در وفات پادشاه مرحوم در دار العلم
شیراز واقع شده و بقدر یک کرور مال تجار و کسبه در نفس شهر بتاراج رفته بود روانه فرمودند
و سلیمان خان ملقب بخان خانان که نسبت خالیت با پادشاه جهان داشت بحکومت اصفهان
سربلند شده عازم آن ملک شد و قضیهٔ دیگر آنکه صدر الممالک از دار الخلافه طهران
مأمور بخروج شده بحکومت قم روانه شد و در آن اوقات که قرب بعید سعید سلطانی بود
سه فوج از لشکریان آذربایجان در میدان ارک مبارکه بنای غوغا و خودسری گذاشته ببهانه
خواستن ملبوس و مواجب بداد و فریاد برخاسته و بتحریک جمعی سخنان بیهوده گفتن
آغاز نهادند و اظهار بی اخلاصی بجناب اتابک اعظم و صدر مکرم نمودند و جناب اتابک
اعظم رای درست و تدبیری صایب از ارک مبارکه بیرون رفته در خانهٔ میرزا آقاخان
که از امرای معتبر بود منزل گزیده پادشاه جهان سربازان آذربایجان را از این حرکت

بی نظم مانده منع فرموده و جمیع لشکریان آذربایجان و عراق و رعایا و کسبهٔ دار الخلافه و محالات
اجماع و اجتماع نموده باشارهٔ حضرت شهریاری در خدمت جناب اتابک اعظم مجتمع آمدند
و قریب به پنجاه هزار نفر جمعیت حاضر شده سرفوج آذربایجان که مصدر این غوغا شده بودند
بعد از دیدن این احوال با نابه و استغفار کوشیده عذرخواهی زلات خود را از جناب اتابک
اعظم نموده و جناب اتابک اعظم این فتنهٔ عظیم را بطریقی ساکت فرمودند که یک نفر
آسیبی نرسید و از خانهٔ میرزا آقاخان بحکم و اشارهٔ پادشاه جهان با عزت و احترام تمام
بارک مبارکه عود نموده بکمال استقلال بیشتر از پیشتر یافته صدارت تارک بدخواهان دولت
علیه شدند و میرزا نصرالله صدر الممالک را در قم گیرانیده و آقا بهرام خواجه ~~[illegible]~~ در دار الخلافه
بی اختیار ساختهٔ محبوساً بکرمانشاهان فرستادند و بهمچنین از امراء و اعیان که احتمال انگیز
این فتنه از ایشان میرفت از غایت عقل و دوراندیشی متعرض نشده صلاح دولتی را در
فراموش نمودن این مسئله دانستند الحمد لله رب العالمین که پادشاهی عدالت گستر سایه بر
فرق اهالی ایران انداخته و وزیری چنین برای نظم ممالک و رفاه حال جهانیان تعیین فرموده
خداوند بفضل و رحمت خود این پادشاه را برقرار و مستدام دارد و جهانیان را از فیض
وجودش برخوردار فرماید بمحمد و آله الامجاد حکایت در این ایام فترت که تغییر در امور و رجال
دولت بهم رسید و سررشتهٔ دولت گذشته از دست رفته اساسی دیگر بجای کار آمد شاهزاده
سیف الله میرزا از طرف دولت علیه حاکم ملایر و تویسرکان گشته میرزا رضا قلی تویسرکانی
که در کوچهای سرگردانی و حیرانی در دار الخلافهٔ طهران هشت سال بود که بی برگ و سامان

مملکت

پس از ظهور این واقعه [illegible] میرزا آقاخان [illegible] ملقب باعتماد الدوله شده بود نوازش و مرحمت شاهانه آمد

مملکت باندا ختن دام تزویر و حیله فرصت یافته بخدمت شاهزاده سیف الله میرزا خود را
رسانده برنگ دولتخواهان خود را جلوه دادن آغاز نهاد شاهزاده بجز از خصایص
میرزای مشار الیه با او اعتماد نموده از دار الخلافه او را برداشته روانهٔ ملایر و تویسرکان نمودند
در بین راه اول زمزمهٔ که در خدمت شاهزاده ساز نمود و اول دولتخواهی که در کار ایشان ایجاد
و آغاز نهاد آن بود که شما باید با جهانگیر میرزا و برادرانش که تمکین شما را نخواهند کرد بد سلوکی
آغاز نمایید و میرزا رضا قلی میدانست که در ولایت دشمن بسیار دارد و مردم از شرارت او
ترسانند تمکین تسلط او را نخواهند کرد این مقدمات را در خدمت شاهزادهٔ حاکم میچید که اگر
از اهل ولایت صدائی بیرون آید بگردن این دعاگو اندازد تا آنکه بملایر رسیده چون
مردی چاپلوس و فریبنده است و در اول مرحلهٔ نوکری در نظر صاحب کار خود را جان
مینماید که در راه صاحب کار خود از گذشتن مال و جان و اولاد و عیال خود مضایقه ندارد
و دغاهای حرف و حرف خیانت شاهزاده را فریفته و خلعت وزارت گرفته شاهزاده را
که مختار بود و مجبور محض نموده در کنج اوطاق نشانید و خود بمیان افتاده اولا بنای انتقام
کشیدن از مردم ولایت گذاشته بعضی را از سادات بایک در میدان بسته چوب کاری نمود و زن
بعضی را از فقرا جریمه نموده بهانهٔ بدست دار و غیره و فراش داده و بنا چون از قواعد کلیهٔ او این است
که غنیمت الفرصه کار خود را میکند از مال دیوانی ریخته و پاشیده [illegible] پنج هزار تومان
بکیسهای طمع خود ریخته هزار تومان قرض خود را داده و قریهٔ پیلانک را بده هزار تومان
خریده آن عیار مکار بشادی و نشاط برخاسته با شاهزاده سیف الله میرزا خیانت نمود که

مملکت ملایر و تویسرکان چون الکثر کردان من است و اهل تویسرکان و ملایر چون ابتدای
دولت بود متحمل ظلمهای او میشدند تا اینکه در دار الخلافه بخدمت جناب اتابک اعظم جمعی
از دست او عارض شدند و جناب اتابک اعظم مکرر چاپار فرستاده او را احضار بدار الخلافه
نمود و دشمنان ولایتی او درین وقت فرصت جسته عریضه نگارشته بخدمت جناب
اتابک اعظم عرض شرارت و فساد او را نمودند از قضا وقتی میرزا رضا قلی بدار الخلافه رسید
که جناب اتابک اعظم در خانهٔ میرزا آقاخان تشریف داشتند و میرزا آقاخان نظر باشنائی
میرزا رضا قلی با میرزا فضل الله برادرش که هشت سال پیش ازین چنانکه مذکور شد در تویسرکان
پیدا کرده بود شفاعت او را نموده و او عارضین از خود رضامندی داده در خدمت جناب
اتابک اعظم فی الجمله راه یافته در نوشتهجات سیف الله میرزا و در رقعهجات خود که بخدمت
اتابک اعظم میفرستاد سازندگوئی ایده عاکوراست نموده درین بین دشمنان ولایتی او
بدار الخلافه رفتند که از حقیقت دشمنی او که با اهل این ولایت دارد اولیای دولت علیه را
مستحضر سازند او نیز سیف الله میرزا عریضه نوشته سیف الله میرزا را واداشت که تقویهٔ
حکومت بعضی را در مقابل بعضی که در دار الخلافه برای شکایت رفته بودند روانه نماید القصه
اتابک اعظم اعتنا بعارضین طرفین نکرده او را که بسیار خوش ظاهر مینماید بملایر و تویسرکان
رخصت معاودت داد سیف الله میرزا درین سه چهار ماه بلدیت از احوال ولایت بهم
رسانیده دانست که کارگذاری او درین دو ولایت از پیش نمیرود بعد از ورود او را دخیل
کار ننموده او نیز چندی آرام نشستن در خانهٔ خود را لازم ندانسته میدانند باز بدار الخلافه رفت

و مشغول

و مشغول بسیار به دادن داد و ابواب ولایت نمودن شده چند روزی برای خود راهی در پیش گرفته
داران دفتر پیدا نموده از آشنائی که با بیت صفت طینتش ظاهر شود و چراغ کذبش بفروغ
گردد چنان مسموع میشود که در خدمت جناب اتابک اعظم خیانت و کذب او ظاهر شده و حال
که در تویسرکان خدمت میرزا زکی و بابا سلطان و دیگر فقارست خداوندا این چه وجود است
که از گفتن هیچ دروغ پروا ندارد و از بستن هیچ بهتان اندیشه نمینماید چه اعتمادی
بتصرف خود در عقول مردم دارد و همه مردم را در نظر شیطنت خود هیچ میشمارد خدای تعالی
بفضل خود و سیاست پادشاه جهان و اتابک اعظم شر او را از سر مسلمانان کوتاه نماید
بمحمد و آله ذکر احوال سنه هزار و دویست و شصت و پنج و شصت و شش حکایت نوبهار و رعات
چون بهار سال فرخنده فال سنه هزار و دویست و شصت و پنج قدم بعرصهٔ روزگار گذاشت
و لشکر دی را که در هر طرفی از اطراف جهان سر بشوریدگی و فساد بر آورده در رودخانهای
دور از کار در هر عرصه و دیار بظهور می آوردند بوزیدن بادهای بهاری و باریدن ابرهای
آذاری از پیرو ها و دونجا دو مرتفع و مندفع ساخت و در بساط چمن بر دمن بعدالت هوای
بهار گلهای رنگارنگ و بلبلان خوش آهنگ شکفتن و گفتن خوشخلقی آغاز نهاد و ندعار گرناوی
خزان که از ضعف آفتاب فصل میزان در هر طرف جولان مینمود و اوراق اشجار را چون
اقمشه و امتعهٔ تجار که راهزنان بملاحظهٔ سود و زیان ربایند میربود [illegible] اعظم از دار
الشرف خویش گشت چون پادشاهان قوی دست که بر مسند و سریر سلطانی بسعادت و کامرانی
قعود و جلوس فرمایند لایح و ظاهر دید دست او غارت و تطاول باز داشته و پای ظلم

وستم را بجادۀ عدل و داد گذاشته حلول و خوش آمد پادشاه جهان که جهان را از فر وجودش
سرافرازی و خاقان زمان که زمان را از مهابت سیاستش خوشی از هر دست دارایی است
برسم پادشاهان و خاقانون کیان در دار الخلافه طهران مسند آرای مملکت ایران گشته
بن بساط جشن نوروزی ایجاد اشاره فرمودند و شاهزادگان و امیرزادگان و امراء و خوانین
که از اطراف و اکناف ممالک محروسه در دار الخلافه جمع آمده بودند هریک را با التفات پادشاهانه و مراحم
خدیوانه نواختند و در خور هریک خلعتهای فاخره و قباهای زردوز و زرنگار مرحمت فرموده
زینت کش بردوش افتخار چاکران و جان نثاران دولت علیه روز افزون شدند پس از
انقضای جشن نوروزی التفات پادشاهانه بتنظیم امورات ملک و ملت و تمشیت مهام مملکت
و دولت انداخته حکم جهان مطاع در باب لشکریانی که در خراسان در آن زمستان اقامت نموده
بودند صادر شده امیرزاده حمزه میرزا را با لشکرهای ابواجمعی خود بدار الخلافه احضار فرمودند
و امیرزاده سلطان مراد میرزا را بتسخیر تمامی مملکت خراسان و بقلع و قمع مادۀ فتنه
حسن خان حکم و اشارت فرمودند اما امیرزاده حمزه میرزا بعد از رسیدن حکم همایون با یار محمد خان
تعارفات لایق و شایسته نموده و دو عراده توپ نیز باو داده با اردوی ابواجمعی خود متوجه
دار الخلافه شده و یار محمد خان معتمد خود میر محمد خان را با عریضۀ اخلاص و عبودیت
و خدمتگذاری باستانۀ پادشاه جهان ارسال نمود امیرزاده حمزه میرزا در ولایت
نیشابور با امیرزاده سلطان مراد میرزا ملاقات کرده روانۀ دار الخلافه شدند و در اواخر
بهار بشرف بساط بوس شهریاری مشرف شده مورد تحسین و آفرین گشتند و پادشاه کردون جاه

امیرزاده

امیرزاده حمزه میرزا را ملقب بحشمت الدوله فرموده و بحکومت و ایالت آذربایجان سر
افرازش بخشیدند و حشمت الدوله با کمال دلخوشی و سرافرازی روانۀ مملکت آذربایجان
شده بدار السلطنه تبریز رسیده مشغول بخدمات مرجوعۀ خود آمد و تا حال بحریک او دایل
سه هزار و دویست و هفت هجرت در آن ولایت بحکمرانی اشتغال دارند و امیرزاده
سلطان مراد میرزا بعد از گذراندن زمستان و رسیدن حکم پادشاه جهان مطاع بتسخیر
خراسان در آن دیه که اول بر سر سبزوار آمده ولایت سبزوار را که در سر راه عراق و خراسان
واقع است از تصرف طغات و بغات بیرون آورده راه مترددین عراق را امن و امان
نماید باین عزم صایب رای درست در اوایل بهار با توپخانه و لشکر نظام بر سر سبزوار آمده
و سبزوار را احاطه نموده با توپ و تفنگ آتش سورت و غضب پادشاهی را بر سر
اهالی آنجا باید ریخته و حاجی میرزا محمد خان و اصلان خان تاب صدمات لشکر پادشاهی را
نیاورده و اهالی سبزوار از در عجز و امان در آمده حاجی میرزا محمد خان از شهر گریخته خود را
بخرابۀ رسانیده گرفتار آمد و اصلان خان جان فرار نموده عنان در مشهد مقدس
کشیده درین وقت جان از دست سربازان جان شکار بدر برده و ولایت سبزوار بتصرف
لشکر دولت علیه آمده امیرزاده سلطان مراد میرزا حاجی میرزا محمد خان را با کنده و زنجیر
روانۀ دربار شهریاری نموده عازم مشهد مقدس گردید و حاجی میرزا محمد خان بدار الخلافه
رسیده در دارک مبارک محبوس و مغلول ماند و امیرزاده سلطان مراد میرزا بر ولایت
نیشابور نیز مستولی شده بولایت مشهد مقدس رسیده در خواجه ربیع منزل گزیده نصب

حیام اقامت را نموده بعزم تسخیر قلعهٔ مشهد مقدس افتاد و مملکت خراسان سوای
چار دیوار مشهد مقدس بتصرف امنای دولت علیه آمده و حسن خان بعزم کار خود
افتاده برای حفظ جان خود دست و پایی میزد و در آستانهٔ متبرکه از قندیل طلا و نقره
و سایر اسباب و اوضاع هرچه میدید می‌شکست تصرف نموده باوباش و خود که بگرد
خود جمع آورده بود مسکوک نموده میداد و از سربازان آنچه در آن مدت دست آورده بود
در جاهای بد و حمامها محبوس نموده بترکمانان میفروخت و باین نوع در مشهد مقدس
خودداری مینمود و عند الفرصه جمعی را بیرون فرستاده از محلات آذوقه و تدارک
بشهر می‌آورد و گاه گاهی با اهل اردوی امیرزاده سلطان مراد میرزا متعرض شده جنگ
و جدال مینمودند و چون برای امنای دولت علیه واضح شد که برای محاصرهٔ مشهد
مقدس جمعیتی که در خدمت امیرزاده سلطان مراد میرزاست کفایت نمیکند بتدارک تهیهٔ
لشکر پرداخته توپخانه و لشکر [illegible] بمدد میفرستادند و امیرزاده سلطان مراد میرزا
در خواجه ربیع بجای گل کاری که اشته خانه و حمام و طویله برای لشکریان ساختند و
بکشیدن و جمع آوردن آذوقه برای لشکریان قیام و اقدام نموده بعزمی درست و رایی
ثابت متوجه تسخیر مشهد مقدس شدند و همه روزه مین الجانبین کشش و کوشش و جنگ
و جدال برپا و قایم بود و کوتاهی از طرفین در این مواد واقع نمیشد ذکر احوال رضاقلی خان
که در ولایت اردلان خودسری می‌نمود برخاطر امنای دولت علیه حرکت ناهنجار
رضاقلی خان که در هنگام وفات پادشاه مرحوم از او صادر شده بود بسیار گران و ناهموار آمده

بعلاوه

بعلاوه دفع و رفع او افتادند و جمعی از نظام توپخانه را برای گرفتن او باردلان فرستادند
و علام شاه خان برادر او را بحکومت ولایت اردلان نامزد فرمودند رضاقلی خان از
بادهٔ غفلت و مستی که هرگز هشیار نمیشد فی الجمله بهوش آمده چارهٔ کار خود را بجز فرار ندیده
با جمعی از اهل آن ولایت فرار نموده بکرمانشاهان رفت و امیرزاده فیروز میرزا حاکم کرمانشاهان را
برای عفو تقصیرات خود شفیع ساخته امنای دولت علیه پادشاهی او را از کرمانشاهان خواسته
آورده محبوساً بقلعهٔ [illegible] فرستادند و مملکت اردلان بر میرزا علام شاه خان برقرار
و مستقیم آمد ذکر واقعه‌ای که در دار السلطنهٔ اصفهان واقع شد سلیمان خان چنانکه سابقاً مذکور شد
بایالت اصفهان نامزد شده و در مملکت اصفهان در مال دیوان و در وصول و ایصال آن
کفایت بجای نیاورده بلکه قریب صد هزار تومان در مدت قلیل از مال دیوان اتلاف
شده باین جهت از حکومت آن ولایت معزول [illegible] بدار الخلافه رفت و علام حسین خان
سپهدار بحکومت آن ولایت سرافراز شد و محمد حسین خان خلج را
بنیابت خود باصفهان فرستاده و خود نیز متعاقب رسیده مشغول بانجام خدمات
دیوانی گردید در آن اوقات مابین سربازان نظام و یکدو نفر از اهالی اصفهان
گفتگویی واقع شده اصفهانی بمسجد جامع بخدمت امام جمعهٔ اصفهان رفته عارض شده امام
جمعهٔ اصفهان حمایت از او نموده و سربازان نظام در عقب بمسجد جامع آمده در وقت
بیرون آمدن امام جمعه فی الجمله غوغایی نموده بسنگ پرانی دست کشودند از [illegible]
[illegible] سنگی بسر امام جمعه رسیده فی الجمله مجروح گردید و امام جمعه بمنزل تشریف

برده اهل غوغا و شورش که همیشه آشوب طلب و فتنه دوستند اجماع عظیم در خانهٔ امام جمعه نموده
سر از اطاعت مباشرین دیوان باز زدند و غوغا آغاز نهادند غلام حسین خان سپهدار
در عمارت هفت دست که در خارج شهر است نشسته بود از این آشوب مستحضر شده محمد حسین خان
قلج را بخدمت امام جمعه میفرستد که در تسکین این فتنه و آشوب سعی نموده عذر سربازان را
از امام جمعه بخواهند محمد حسین خان که بخدمت امام جمعه میرسد جمعی از نوآبان اصفهان در
مجلس امام جمعه حاضر بودند و میرزا عبدالحسین نامی نیز که از عمّال اصفهان و اصل مصدر این
فتنه و فساد گشته بود حضور داشته یکی از نوآبان با محمد حسین خان قلج بنای خشونت و درشت
گوئی گذاشته محمد حسین خان نیز با او درشتی مینماید که درین بین یکی از اهل مجلس حربه کشیده
بمحمد حسین خان می‌اندازد و محمد حسین خان را زخمدار مینماید و محمد حسین خان از هول جان
خود را بمیان حوضی که در مقابل اطاق بود می‌اندازد و یک نفر غلام سیاه از عقب او خود را
بحوض انداخته دو سه زخم دیگر بمحمد حسین خان میزند و محمد حسین خان را از حوض بیرون
می‌آورند امام جمعه جراح آورده مشغول بعلاج میشوند زخمها علاج پذیر نشده بعد از دو روز
او را نیم جان بمیان تابوت گذاشته بنزدیک کسان غلام حسین خان سپهدار می‌آورند
و تابوت را گذاشته میروند کسان سپهدار محمد حسین خان را نیم جان بخدمت سپهدار
میرسانند و محمد حسین خان بعد از دو سه ساعت وفات مینماید و اهل اصفهان بهم برآمده
بالکلیّه سر از اطاعت باز میزنند چون این خبر بدار الخلافه رسید پادشاه جهان جمعی از
لشکریان را بمدد سپهدار مأمور فرموده و حکم مطاع صادر شد که سپهدار بعنف

اصفهان را مطیع و منقاد نماید و سپهدار بمقتضای مصلحت دولتی تهدید و مجازات تنبیه
و گوشمال تمام داده و امام جمعه در خدمت سپهدار معتذر شده نوآبان و میرزا
عبدالحسین بنای فرار گذاشته باسم اینکه بدار الخلافه بعرض میرویم جمعیت نمودند و میرزا
اسدالله مجتهد پسر مجتهد العصر والزمانی حاجی سید محمد باقر اعلی الله مقامه ازین نوع
حرکات اصفهانیان تبرا نموده با جمعی تا گلپایگان و خوانسار آمدند امنای دولت علیه
او را نوازش نموده اشاره فرمودند که باصفهان مراجعت نماید میرزا عبدالحسین
و نوآبان باجتماع تمام از شهر بیرون آمده ظاهراً بعزم دار الخلافه و باطناً بنیت فرار حرکت
نمودند و سپهدار جمعی را بسر راه ایشان فرستاده در منزل اول بر سر آن بی دولتان
ریختند بعضی مقتول و بعضی اسیر و نوآبان که رئیس سفیه ایشان حیدر میرزا نامی بود
با میرزا عبدالحسین فرار نمایند نوآبان مختفیا با جمعی خود را بدار الایمان قم رسانیده
در بست نشسته و میرزا عبدالحسین در یکی از قراء کاشان متواری و مختفی شده مملکت اصفهان
از وجود رنود پاک و صاف شده سپهدار با اقتدار تمام در اصفهان نشست و درین فتنه
قریب پانصد نفر از طرفین مقتول شدند مآل حال میرزا عبدالحسین آنکه حاکم قم از مکان
او که در کاشان مختفی بود مستحضر گشته غفلةً بر سر او رانده و میرزا عبدالحسین بمجرد آمدن
حاکم قم شده فرار نموده باصفهان رفت و در قریهٔ در خانهٔ یکی از آشنایان خود مختفی
شده همان شخص صاحب خانه احوال او را بخدمت سپهدار معلوم مینماید و سپهدار جمعی را
فرستاده او را گرفته باصفهان میبرند و حقیقت حال او را بعرض پادشاه جهان میرسانند

حکم همایون از مصدر جاه و جلال بسیاست او صادر شده سپهدار او را بالطناب غضب
پادشاهی انداخته هلاک مینماید تا عبرت دیگران و نصیحت سایر خودسران باشند و در همین اوقات
بعرض امنای دولت علیه رسانیدند که امیرزاده بهرام میرزا را در مملکت فارس چندان
تسلط و استقلالی حاصل نشده از قوت و قدرت ایشان نمی آید که بضبط و تسلط آن مملکت
اقدام توانند نمود و باین جهات امور دیوانی آن مملکت معوق مانده و اهالی فارس
از امیرزادهٔ مشارالیه چندان مهم و هراسی ندارند لهذا امنای دولت علیه امیرزاده فیروز
میرزا را که کارش در خدمت دیوانی مهارت و حذاقت تام و تمام داشت از کرمانشاهان
احضار نموده بحکومت مملکت فارس روانه اش ساختند و امیرزاده بهرام میرزا را احضار
بدار الخلافه نمودند و اسکندرخان قاجار را که سردار خراسان بود بجهتی که مذکور خواهد شد
احضار از خراسان شده بود او را بحکومت کرمانشاهان نامزد فرمودند و هم درین اوقات
محمد نامی دالان دار در خطهٔ یزد سرکوب سری بر آورده تمکین از حکام دولتی نمینمود
و هر حاکم که بان ولایت میرفت بسبب خودداری تسلط شده خدمات دیوان در عهده بتعویق
میماند شیخعلی خان ماکوئی از طرف خانبابا خان سردار بنیابت یزد رفته بعد از ورود
بیزد محمد دالان دار را نوازش بسیار نموده از خود اطمینانش داده او نیز مطمئن شده
باطمینان تمام آمد و شد پیش شیخعلی خان مینمود روزی شیخعلی خان فرصت نموده در
ارک او را گرفته مقتولش ساخت و فتنهٔ یزد فرونشست و هم درین اوقات سید یحیی
دارابی در خطهٔ یزد خود را بابی نامیده مصدر فساد شده بعد از قتل محمد دالان دار در آنجا

تاب

تاب نیاورده بمملکت فارس گریخت از قراریکه مسموع میشود در مملکت فارس در محالی از
محالات آنجا مصدر فساد شده جمعیتی از طرف حاکم ولایت رفته او را با سیصد نفر
بقتل رسانیدند و هم در اواسط سه هزار و دویست و شصت و شش عبدالله خان
قراگوزلو باستصواب مؤید الدوله طهماسب میرزا لشگر بولایت بمپور برده آن محال
و آن قصبه را گرفته و چند عراده توپ در آن محالات بدست آورده و قرب بولایت
سیستان رفته بعد از انتظام آن ولایات بدار الامان کرمان عود نمود و مؤید الدوله عرض
این اخبارات را بدربار پادشاهی نوشته عبدالله خان مورد نوازش پادشاهانه گردیده
و ملقب بصارم الدوله شد و هم درین ایام ملا محمد علی زنجانی با اکثر اهل زنجان متفق شده
خود را بابی نامیده فتنهٔ عظیم در خمسه حادث نمودند و سر از اطاعت حکام دولتی باززده
با کارگذاران حکام و عمال دیوانی مشغول جنگ و جدال شدند و از طرف دولت علیه
نیز جمعی بمنع و رفع ایشان مأمور شده برای استقامت امر آن ولایت تا حین تحریر که
اواخر سه هزار و دویست و شصت و شش میباشد در آن ولایت نشسته اند و هم درین اوقات
از مصدر جاه و جلال کمر خنجر مرصع و شمشیر و زین و یراق ملحق با لباس و دواقیت برای
یار محمد خان وزیر هرات التفات شده با اولاد و سایر متعلقانش نیز خلاع فاخره فرستاده شد
و چونکه در ایام وفات پادشاه مرحوم بخدمات شایسته چنانکه مذکور شد قیام و اقدام نموده بود
از طرف شهریار جهان ملقب بظهیر الدوله شده و امیر محمد خان فرستادهٔ او در کمال سرافرازی
مرخص شده بهرات رفت و هم در این ایام ایلچی از دولت روم برای تهنیت جلوس همایون

وارد دار الخلافه گردید چون دعاگوی دولت ابد مدت شاهی را منظور از تحریر این نسخه ذکر
وقایع اواخر ایام خاقان خلد آشیان در زمان پادشاهی پادشاه مرحوم بود که برسم پیشکش
در خدمت پادشاه جهان گذرانیده بند کار وجود نابود خود در انجمن حضور مبارک پردازد
شده در حال تحریر که اوایل سنه هزار و دویست و شصت و هفت است دو سال هجری بالات
از ایام سلطنت این پادشاه گردون جاه که تا ابد سلطنتش پاینده و برقرار باد منقضی شده
بود بجهت تیمن و تبرک خاتمه کتاب را بذکر بعضی از وقایع این دو سال فرخنده فال که
اسد آن تا هزار سال باد پرداخت آخر این نسخه را بفتح مشهد مقدس و گرفتاری و قتل
حسن خان و باعث شدن این فتح مبین باین و امان جهانیان از تصدق فرق فرقدان
سای پادشاه جهان موشح و مزین کرد امید امیدوار این دعاگوی دولت از مرحمت پادشاهی آنکه
ذره از پرتو التفات را شامل حال این دعاگوی دولت خود ساخته تا این عمر چند روزه
را بفراغت و امنیت در ظل مرحمت پادشاه جهان بدعاگوئی بسر برد و گذران نماید
جان ناقابل را در راه دعاگوئی دولت ابد مدت صرف نماید و این محقر پیشکش که یادگار
این سلسله علیه است آنگاه پسندیده شود که در نظر همایون پسندیده آید بیت مالک
رد و قبول هر چه کند پادشاست : گر بکشد حاکم است ور بنوازد رواست مثنوی خدایا تو
این شاه درویش دوست : که آسایش خلق در ظل اوست : بسی بر سر خلق پاینده دار :
بتوفیق طاعت دلش زنده دار : خدایا در آفاق نامی کنش : بتوفیق طاعت گرامی کنش :
غم از دشمن ناپسندش مباد : ز دوران گیتی گزندش مباد : برومند دارش درخت امید

و هم در این اوقات اردوی همایون
از ییلاقات شمیران معاودت نموده
در ماه ذیحجه وارد قم گردیده حضور شهریار
بزیارت آستانه مبارکه مشرف شده بحراست
و عمارت امر و اشاره فرموده و ضریح حضرت
آن آستانه مبارکه را از حجر ... فرمودند
و سیم و زر ... بعد برای ...
رواق مبارکه ...
... بود برسم نیاز عطا نموده ...
چاپکر ... حکم ... فرمودند
و پس از ده روز توقف ...
... و ...
تشریف فرما شدند و پس از ...
... بدار الخلافه
معاودت فرمودند

مثنوی

سرش سبز و رویش ز رحمت سفید : بهشتی درخت آورد چون تو بار : پسر نامجوی و پدر
نامدار : از آن خاندان خیر بیگانه دان : که باشند بدخواه این خاندان ذکر فتح مشهد
مقدس و قتل حسن خان بعضد تأیید داور منان در ظل پادشاه جهان چون مدت مدید مشهد مقدس طول کشید
و معوق ماندن این کار در غیرت پادشاهانه و حمیت ملوکانه شهریاری بهیجان آمده اسکندر خان
سردار را که با سلطان مراد میرزای والی والاشان فی الجمله نقاری داشتند احضار بدار
الخلافه فرموده و محمد ناصر خان قاجار را با لشکری نصرت نشان و توپخانه آتش فشان بتسخیر
مشهد مقدس و بامداد امیرزاده سلطان مراد میرزا مأمور و روانه فرمودند و پس از رسیدن
محمد ناصر خان بالجادی مشهد مقدس در تضییق امر حصار سعی بیشمار نموده راه آمد و شد را
بالکلیه بحسن خان و کسان او بسته کار را بر محصوران تنگ گرفت و حسن خان دست درازی
بسقف و بام صحن مقدس نموده سرب و روئی که در مرور زمان سقوف و سطوح عمارات
مقدسه را با آن فلزات اندود نموده بودند کنده و گلوله ریخته بلشکریان اسلام می‌انداخت
و اسرای شیعه جعفری را بترکمانان حنفی و حنبلی فروخته وجه آنها قوت و قوت جان می‌ساخت
با این همه خصال قبیحه چشم یاری از باطن حضرت امام الجن والانس منتظر می‌بود و از ابتدای
فتنه او تا ایام گرفتاری و هلاکش تحقیقاً زیاده از ده هزار نفر از نفوس اسلام در آن ولایت
تضییع شده بقتل و اسر گرفتار شده بودند بیت لطف حق با تو مداراها کند : چونکه از حد
بگذرد رسوا کند : هنگام رسوائی آن مخذول مجهول رسیده بعد از تکمیل محاصره آذوقه کمیاب
شده و خوف و هراس بر اهالی مشهد مقدس استیلا یافته در خفیه امان از والی والاشان

سرمهره

امیرزاده سلطان مرادمیرزا طلب داشتند و والی والاشان اهل آن مملکت را بمراحم ملوکانه
پادشاهانه امیدواری داده واهالی مشهد مقدس بعد از اطمینان و امیدواری در
شبی از شبها دروازه را که در تیپ سنگرهای اردو بود گشوده چند فوج از لشکریان نظام را
با صمصام خان داخل شهر ساختند و کسان حسن خان مخبر شده سراسیمه حسن خان را
آگاهی دادند حسن خان خود را در اول حال بروضهٔ مقدسه انداخت چون بایست بسزا و جزای اعمال
محوذ گرفتار آید از روضهٔ مقدسه بیرون آمده باردوی والی والاشان خراسان رفت و او
و پسرش اصلان خان و برادرش محمدعلی خان گرفتار آمده محبوس شدند و لشکریان پادشاه
اسلام وارد مشهد مقدس شده غلغلهٔ فتح و شادمانی باوج سموات رسانیدند و بزیارت امام الجن
والانس مشرف شده انک شادمانی برانگیختند امیرزاده سلطان مرادمیرزا بعد از تیسیر
این فتح نمایان و این خدمت شایان عرض وقایع را بخدمت پادشاه جهان نموده و خود
نیز با لشکریان دیگر وارد مشهد مقدس شده قلم عفو بر جرایم اهل آن ملک کشیده بسبب
حرمت آستانهٔ امام الجن والانس ائمه هشتند و آشوب را که اهل آن مملکت باعث شده
بودند پادشاه جهان بعفو ملوکانه و اغماض پادشاهانه گذرانیدند و بشکرانهٔ این فتح مبین
فتح نامه‌ها باطراف مملکت فرستادند و هفت شبانه روز در دارالخلافهٔ طهران روزها
بعیش و طرب و شبها بچراغان سور و سرور برپا کرده مشغول شادمانی شدند و حسن خان
و پسر و برادرش از صفحهٔ جهان گمنام و ناپدید شدند مملکت خراسان خلعت امن و امان
پوشید و ساکنین آن مملکت فارغ البال و آسوده حال گشته و تا حال تحریر که اواخر

شهر

شهر ذی الحجة الحرام هزار و دویست و شصت و شش است امیرزاده سلطان مرادمیرزا
بحکم رانی آن ولایت منصوب و بنظم و نظام آن سرحد بحکم پادشاه جهان مشغول بخرمی
و شادکامی هست بحمدالله که آخر این نسخهٔ شریفه بخرمی و شادکامی بانجام رسید
اما آنگاه خرمی و شادکامی فزاید که بیننده پادشاه جهان خلد الله ملکه آید
شفاعت ما ... الا امید هذا یا ... لکن ما امید

تم بعون الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



در اوزگند سید محمد ... و احوال ... از متعلقان ... خان رسیده باشد

انچه انجا قید یافته است کار نسخه در آخر ذکر ... که در میان نسخه

در انجا ... که ... شده ... کلمه ... نسخه ... در انجا نوشته ...

تا فهمند که چه باعث نوشت

اما انچه درین دعا ... کتاب ... [illegible]

که ... [illegible] ... علمای اسلام ... [illegible]

و در کتاب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... صاحب کتاب ... [illegible]

... [illegible] ... کتاب ... [illegible]

... بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]

... [illegible] ... مقطعات ... [illegible]

... [illegible] ... کلمات این کتاب ... [illegible]

... [illegible] ... کلمات دیگر ... [illegible]

... [illegible]

در کتاب ... [illegible]

و ... [illegible]

[illegible]

~~بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب ... وصلی ... [illegible]~~

~~... [illegible] ... آیات ربک ... [illegible]~~

... [illegible] ... آیات ربک ... فی ... الله

~~... [illegible] ... ربک فی ... [illegible]~~

~~... [illegible] ... فی السموات والارض ... [illegible]~~

~~... [illegible]~~

~~... [illegible] ... ربک ... [illegible]~~

... [illegible] ... ربک ... [illegible]

... [illegible] ... لا اله الا الله ... [illegible]

... [illegible]

... تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم یزل ... [illegible]

... تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم یزل ... [illegible]

... [illegible] ... باذن ربک ... [illegible]

... تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم یزل ... [illegible]

... تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم یزل ... [illegible]

... تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم یزل ... [illegible]

... السموات والارض ... [illegible] ... تبارک اسم ربک لا اله الا هو

لم یزل ... [illegible]

فکل وجهه قد انزعن بحر من ایدیهن تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم زعین بشلهین واذا
تری آیات اللوح قد سمعوا نداء ورقاء البیضاء من کل شعر انهن انه لا اله الا هو فلا تجددوا
من الحهن کان تجال ربک قد جلی بشعرهن تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم زعین بشلهین واذا انجفروا
المؤمنون قرهن قد تسمت الانفس فی الشجر باذن الله بان انه ربک [illegible] لسانی اللقاء الفجر
تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم زعین بشلهین واذا ارادوا فصلهن ورد الحسین الغرفه
بان الحجر فی کاس آجاجه قد حفظهن تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم زعین بشلهین واذا استکلوا عن
حکم ربک منهن قد تجلین من ربک فی الورق الحمراء عن الشجرة البیضاء انه لا اله الا هو تبارک اسم
ربک لا اله الا هو لم زعین بشلهین واذا اوحوا باذن ربک من شعرهن قد وجدوا انهارا تجری
علی الارض لبا قرت من حیوان من ماء بیضاء انه کذلک الشجرة فی البیضاء انه لا اله الا هو لم من
لبن لم من حس ثم من خمر کان کل واحده منهن تسقی بماء جمهن تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم
لم زعین بشلهین واذا اراد الحجر الحمر قد وجدوا انها لبیضاء فی الکاس احمر اسم ایدیهن کانهن
قد خصن من قبل ذلک لام انه اکبر تبارک اسم ربک لا اله الا هو لم زعین بشلهین واذا شربوا
کاسا من ایدیهن قد وجدوا الکل الانهار تجری فی الکاس باذن الله تبارک اسم ربک لا اله الا هو
لم زعین بشلهین کذلک قد ولت الاخفه بذکر الله اکبر عظیم فیها ذلک ما قد وعد الله لکم فی القرآن من
قبل فاذکروا الله ربکم فان ذلک هو الفوز العظیم و اما حقیقه ذات ادراکه سید مذکور به تحریم رسل
زردفشه و نزول وحی و کتب از جانب خدا فی الحقیقه [illegible] است و چنانکه دین اسلام
ناسخ ادیان سابقه و قرآن ناسخ [illegible] است [illegible] سید [illegible] ناسخ دین اسلام و بیان
[illegible]

ابراده ا

بجای فصد و باب

[illegible] ناسخ قرآن میداند چنانکه در کتابها بسیار زیاد فارسی [illegible] مشتمل بود [illegible]
شد [illegible] الاعداد الا من [illegible] تصریح [illegible] بطلوع [illegible]
[illegible] فهمیدن از سابق است هرچه در عالم است تا قیام بحکم من یظهره الله [illegible] حکم اسلام [illegible]
[illegible] مرا که حق [illegible] از این ظاهر [illegible] برای این است که جمیع [illegible] الارض [illegible]
در آیه [illegible] این امر در عالم بانجام [illegible] از طرف حقیقت [illegible] ظاهر [illegible] شد و حکم [illegible]
تا زمانیکه دیگری ظاهر شود [illegible] از اول است و [illegible] تصریح [illegible]
نیست [illegible] علم [illegible] و [illegible] بیان [illegible]
شود [illegible] که [illegible] باب [illegible] مرتفع [illegible]
و [illegible] ظهور [illegible] مرتفع شده است و [illegible]
[illegible] مرتفع شود چنانکه [illegible] ظهور من یظهره الله مرتفع [illegible]
[illegible] بعثت [illegible] این [illegible]
[illegible] و صدق حدیث معروف که از [illegible] علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] است که قائم آل محمد [illegible]
[illegible] از ظهور [illegible]
از همین [illegible] که از زبان او [illegible]
[illegible] دین اسلام [illegible] کلام عربیه [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] او [illegible]

ابد

این کتاب را مرحوم [illegible] طاب ثراه

بسیار خوب دانسته [illegible]

[illegible]

با حقیقت [illegible]

العلم عند الله

۱۴ رجب

۱۳۰۰

[illegible]

[illegible]

۸۸۵۰

هو

از شاهزادگان و بزرگان که در این تاریخ ذکر از آنها نشده و امروز که چهاردهم ربیع الاول مطابق ... چهارم ... مطابق سنه ۱۲۹۹ هجری و سنه ۱۸۸۱ عیسوی در حیات

در دار الخلافه

نواب بهرام میرزا معزالدوله — نواب احمد میرزا عضدالدوله — نواب بهمن میرزا — [illegible]

